بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله [illegible] ستایش مر خدایرا که

همه چیز دانست [illegible]

بی آنکه [illegible] از وی چیزی پوشیده باشد چنانچه هم علم [illegible]

وارد و این تاکید مر کلام سابق است و اگر [illegible]

بابلی کسی نگوید است الا تقدیر [illegible] باشد بلکه [illegible]
اولیه نسبه باشد جانب [illegible] معلول
خود [illegible] بود که تاسیس باشد و [illegible]
[illegible] بعد [illegible] باینست [illegible]
[illegible] صادق [illegible] آنکه کوتاه است اندیشه
او چشمهای بینند کان [illegible] ابصار
[illegible] وما خواست او بیان
او معانی جمال و جلال او وجوههای بیان کند نعماء و اوصاف
واین تلمیح است بانکه ادراک [illegible] بیت و ابجد گوید
تشبیه [illegible] است [illegible]
متعدی است بمعنی انشاء و ایجاد چیزی بی [illegible] سابقا
مثل آن موجود بوده و ماده آن [illegible] ابتداع باشد یعنی
احداث عالم کرد ابتدائی بی ماده و بی مثل سابق ابتداعا
احداثی که [illegible] مقتضای علم کامل او بود [illegible]
معنی ابتدع است بس تاکید کلام سابق باشد [illegible]
اختراعا یعنی احداث کرد بی مثل و ماده عالم را [illegible]
خود اختراع کرد [illegible] چنانچه بایسته [illegible]

بنج است مخلوقات را روشن کرد مراد الهی بوجود حیوة ومعیشت

[illegible] وهستاد ایشان را برا معیشت خود یعنی

امر بان نمود [illegible] التیه دحلی که مالکی و

قادر بود ندرت تا هر اینچه با ایشان بهتر داده از نعم وغیر ان

[illegible] الی ما اخرهم عنه و نمی نسند مقدم

ساختن چیزی که حق تعالی ان موخر ساخته یعنی هر چیز را

مقتضای اراده خود وقتی تعین کرده مخلوقات را تبدیل ان

قدرت نیست [illegible] وکرم اینه برای هر جنسی و

بحسب عادت تا جه معیشت عالیه زوج ویحتمل که مراد بزوج

صنف باشد این ایکهند الاه [illegible] فی الزوج الصنف والنوع ودر

بعضی نسخ زوج بمهمله است یعنی ذی حیوة قوتا [illegible]

[illegible] ومقرر ساخت برای هر کس انچه بان زندگی نماید که

در علم ازلی اوست وقسمت آن معین شده در لوح محفوظ از

او ولا ینقص متعدد امده [illegible] رزق هر کرا حق تعالی

زیاده مقدر ساخته هیچکس نتواند کم کرد ولا یزید ایهم متعدد

امده [illegible] و رزق هر کرا کم تقدیر کرده نتواند

کسی زیاده کرد [illegible] بس مقرر

ساخت برای مردن هر زوج یا هر زوجی وقتی معین [illegible]

[illegible] و تعیین کرد برای او مدتی محدود که نهایتی

دارد و این بمنزله عطف تفسیری مفرد سابق است یعنی الیه

یا با تمام رسیدن اجلی که کام نهاده نهاده یا رسید به وقتها

عمر تو گویا هر روزی بمنزله خطوه است و به حقیقه وی رسید به وی

یا آن اجل [illegible] بوسیله سالها مدت حیوة [illegible] گویا هر سالی

منزلی است که قطع میکند چه گفته اند [illegible]

بعضی بیشتر برای مردن و برانگیخته برای خارج شدن [illegible]

تا چون برسد [illegible] نهایه آن به نهایه عمر تو و بعضی گفته اند

ان معنی اجل است ای نهایة الاجل للبعض و قبضه حق تعالی

بقبضه قدرت در آرد و قبض روح او کند الی [illegible]

و برسانند او را باجه خوانده است او را بسوی آن من موعود

ثوابه انقلاب بسیاری که برای او مقدر ساخته بطریق اجر

و تفضل او مجدد و عقابه یا آن عذابی که آن و با بدترسید

[illegible] تا انکه جزا دهد

بکسانی که بدی کرده اند مثل آنچه کرده اند و یجزی الذین

احسنوا بالحسنی و جزا دهد نیکوکاران را بنیکی و ادخال جنة

وبینا خود [illegible] وان هردو اند

[illegible] عنایات [illegible] نیز هست

[illegible] پاك است نامهایش و نعماهرة الاء و بسیار است

نعمتهای او که یکی از انها دیگری سبب میکنند [illegible] عما یبعض [illegible]

کسی را که پس [illegible] انچه کند [illegible] وازبندگان

پس [illegible] شد که چرا کرد [illegible] وسپاس [illegible] که

من عباده [illegible] میکرد از بندگان خود معرفة حمد و دانستن

سپاس خود را [illegible] بر انچه احسان

کرده از نعم بی در پی خود واسبغ علیهم و تمام کرده بر بندگان

خود من نعمة المتظاهرة از نعمتهاء انبیه که بسیار اند لتصرفوا

فی منه فلم یحمدوه هر اینه تمتع بنعمتها میکرد و تدبیس سپاس ان نعم

[illegible] وصرف [illegible]

[illegible] میکردند پس شکران نمیکرد [illegible] حمد و شکر نعم

التی بین بالهام و تعلیم اوست [illegible] کذلك و

اگر چنین بودندی که شکر نعم نکنندی [illegible]

هر اینه از مرتبه ادمیت [illegible] داخل مرتبه

حیوانات عجم میشوندی [illegible] کما [illegible]

چنانچه در آیات محکم قرآن مجید که منسوخ نشده اند فرموده

که ان هم الا کالانعام بل هم اضل ایشان مگر همچو چهارپایان [illegible]

[illegible] ملکه ایشان گمراه تر اند از انعام چه ایشان ذوی عقول اند

بخلاف چارپایان [illegible] علی ما عرفت نفسه و سیاس خدا را

والحمد دانند سبحان آن ذاتی که خود والهمناه من شکره

و بر الحمد در بدل ما اند احمد ان شکر بر نعم او [illegible]

دون [illegible] بر بینه و بر الحمد شنوده بما از درهان دانش پروردن

او و [illegible] و را الحمد دلالت کرده اند ابواب علم بر آن من الله

لدنی توحیده از اخلاص در توحید او [illegible] دور باشند

ما را [illegible] از میل بسوی هوی و شیطان

و از شک در کار او چنانچه کما داد از توحید مایل شده ند و

بعضی شک در توحید و صفات ذات و افعال او کردند

[illegible] بصیغه مجهول از باب تفعیل یعنی ایجاد حمدی

که زنده کانی کنانیده شود مارا با آن حمد فیمن حمد من خلقه

در میان جمعی که حمد او کنند [illegible]

[illegible] و بیشی کریم بسبب آن حمد بر کسانی که پیشی کرده

اند بر بسیاری از خلق و در سبیل اند بر رضا و عفو الحمد حمد

[illegible] اینچنان حمدی که روشن سازد
حق تعالی بآن ما بسبب آن حمد تاریکیها را که از ره‌مان سوی
استغاثه [illegible] و امان سازد خوشنما
ما بسبب آن حمد راه نزدیکی روز قیامت را و بیفزاید به ستان
و مشرف و خوب سازد بسبب آن حمد جاهها ما را نزد موافق
الاشهاد یعنی جاهای که حاضر از روز قیامت ایستاده شوند
[illegible] در روزی که جزا داده
شود هر کسی را بآنچه کرده است از نیک و بد حال آنکه ایشان ظلم
نشوند یوم [illegible] ولا هم ینصرون روزی
که بی نیاز نسازد صاحبی غلام خود را یا دوستی دوست
خود را بچیزی مدد نتواند کرد کسی دیگر برای دیگری او بهیچ
وجه و آنکه شفاعت بآن الهی کند داخل نصرت نیست چه
نصرت ملازم غلبه است حمدا [illegible] اینچنین حمدی
که بلند شود از ما و برسد بدرجه اعلی بهشت [illegible]
شود در کتاب اعمال ما یا مثبت باشد در آنانکه در لوح محفوظ
[illegible] اینچنین کتابی که حاضر اند نزد آن ملئکه مقرب
حمد لا تنقطع [illegible] به عیوننا اینچنین حمدی که سرد و روشن

شود بان جه چشمهای ما در نسخه تیزران انار یعنی اصناء یعنی

کشت صلعی … از این وقت بکسر … رویست و دنهایه گفته

بکسر یعنی بیق و لمعان است الا … رونق که حیران شوند

چشمها ان هول قیامت … الابصار

و سفید و نورانی شود بسبب آن جهد رویهای ما و نیز که سیا

شود رویهای کفار و عاصیان حمدا نعت و صیغهٔ مجهول

… حمدی که بترکه ان اثار کردیم از آن تشرحدا

بسیار در ده است … یعنی دمه

و عهد و پیمان یعنی ازادی در حالتی باشد که … به

پناه کرم … حمدی که بین

ان درجه که ملئکه در ما مده با تمامه در مکان مقدس ایشان از هم

شود … وجمع شود بسبب آن حمد

پیغمبران و رسل و در تحت لوا انها محشور شده ساکن شود فی …

… که قرارگاه است یعنی بهشت التی لا انتقال

امتحان دارد که زوال ندارد و محل کرامته و درجاتگاه

کهر التی … الجنان کرامتی که تبدل ندارد …

… سپاس مر خدائی که اختیار کنست المحاسن جمع حسن است

بخلاف ثيابي بفتح الخا يعني صورة و در نسخه بضم خا يعني
لباس و خلقا بدانكه اختيار كرده و داده مارا خوبيها و صورة فضله
و شكل صورة بها پرداخت . انا خلقنا الانسان في احسن تقويم
يا داد خلق حسن متوسط ميان افراط و تفريط نه مثل خلق اسد
و مانند ما جري علينا طيبات الرزق چه ان كنايه از دوام و
كثرة است يعني ما دام الحيوة داد مارا رزقهاء پاك و نيك [illegible]
لنا الفضيلة بالملكة كه مستند به حسن الملكة يعني بانيرسان
خود نيكي ميكند در حديث است لا يدخل الجنة سيء الملكة على جميع
الخلق متعلق است بفضيله يعني مارا فضل داد بر خلايق بملكه
كه حسن صنيع است و اگر چه ملكه اعم است از حسنه و سيئه
چه در صحاح است لا يدخل الجنة سيء الملكة ليكن مراد حسنه
است بقرينه فضيله [illegible] بقدرته بر جميع
مخلوقات الهي بسبب حسن ملكه بايع ما انه بقدرة الهي و صايع
الى طاعتنا بعزته و الطاعة كنند ما اند بالاخره مارا بعزت و
غلبه الهي كه باشارة است بلفظه بعد خروج صاحب الزمان
شود و چون اين دعاء اهل بيت است اين صفات ان احبابنا
ابناء ايشانرا باشد و مكرم اد خلق و خليفه نبات و معدن و

وحیوان باشند این صفات مطلق انسان را باشد چه انسان را جزیه
عیسی فیصی [illegible] تسلط و فضل هست والحمد لله الذی اغنی
عنا بالحاجة [illegible] الیه سپاس و حمد او را که بسته است باد در
احتیاج را مکرر بسوی خود چه احتیاج ظاهر به مخلوق احتیاج
بخالق است و بالجمله ممکن محتاج او واجب است و معلول محتاج فاعل
و مصالح هر فاعل بجهة استعداد حصول معنی از فاعل نیست و همه
انها مصحح صدور از فاعلیت پس در جمیع امور توکل بر ذات پاک
او باید کرد و نظر بجناب قدس او باید داشت فکیف [illegible]
حمد پس چگونه طاقت داشته باشیم بر سپاس او [illegible]
[illegible] پاکی شکر او بجا آرم [illegible] و این اندر حکایت است سوء
کنند شخصی از حالی آمد و یکی از وی پرسید من این باقی او
در جواب گفت لا من این باقی یعنی این سوال مکن چه این محال است
امری که هم این است و آن سوال است از فضل و ادب و [illegible]
حکایت بی بود کلمه لا برمن داخل نمیشد و معنی صحیح از آن مفهوم
نمیشد و نحویان اهل حجاز گفت رایت زید او بکری از وی پرسید
من زیدا بنصب [illegible] پس حکایت باب مطردی باید در جمل و مفردات
و معلوم است از رد و ما نحن فیه و مثل آنکه بعد این بیاید

ومنابع این قید یعنی جای کفتن متی نیستا زیرا که اداء شکر ممکن
نیست چه توفیق شکر نعمه دیکراست و برای این شکر واجب میشود
لانم اینجانیز شاعر کوید اذا کان شکری نعمة الله نعمة
کیف السبیل الی الشکر واکرچه متی استفهام استنکاریست لیکن
ظاهرش صورت استفهام دارد باین قرینه لا متی یعنی جای
صورت استفهام نیست و یحتمل که بی لا وقف باشد و بر متی
معنی کدام کلام مستقبل باشند که اکتفا بیک کلمه ان شاء الله چنانچه
کسی بپرسد زید آمد جواب دهی بمعنی نیامد پس اینجا معنی
لا اسکی بی وامم یادی شکر بتو دو معنی متی انکه کی تو اسم یاد
پس هر کدام متی یادی شکره باشد والله اعلم والحمد لله
الذی رکب فینا الآلات البسط وجعل لنا ادوات القبض وبسط
مفصل انکه آفرید در ما آلات کشادن و بستن اعضا و بعض
ترکیب کرده آن آلات و ادوات اعصاب و اوتار و عضلات
اند چنانچه در علم طب مبین است فتبارک الله احسن الخالقین
ومتعنا بالجوارح للمنع و بهره مند ساخت ما را بجوارحها وجوه
وانقت منا جوارح الاعمال والاثبات و ایجاد کرد در ما اعضائی
نکه بان کسب کنیم و عمل نمائیم وسنداتا بطیبات الرزق ماسا

بتوه باك يا باعتنا نا بايد مه امعها مليقه دل قابل نشود ومايه

خود مانند نحن فضل ومنه ما يه ما بهم چيزه را كويند و ما دعلوم

حقيقة و معادي البته است كه وجيه نفس قو سيه است برا

حيوانيه و بمعنى سرمايه تجارت امده و فتى بمعنى اعلى

الفتيه و فتى بكسر فقص بمعنى نصا امده بس خين باشد كه و

ساخت ما را بنجه عطيه موده [illegible] بجهة عنا بين امرد كمال

بجا دات تا امتحان كند بين خلل ظاهر شود كه اطاعة امر

كرديم يا نه تا حجة او برما ثابت شود. بهانا لبيتلى شكر نا و

كردان معاصي تا امتحان كند كه شكر ميكنيد در بيانرد انتي

نتوان معاصي يا نه معاد انيست با ما معامله امتحان كند بها

تا انقاء امتحان [illegible] بس مخالفت كرديم انداره امر وبله ديكر

دنقيم و [illegible] سعاد شد برو نتنتا امد دي

كه از ان نهي و منع كرده بود بيعني بجا اورديم مهيات را علم

بيتد بيا بعقوبته بس شتاب بكرد با ما دو بعقوبت كه لا تق با

معصية بود [illegible] بكسر نون و سكون قاف مد نقمه

بفتح نون و كسر قاف و هرد و بمعنى مكافات بعقوبة است و يا

متعلق است معامله بعد از تقمين يعني نكرده معامله بنقمة

درحالتي كه شتاب كنند در معامله با تو تا با رحمت نكرده باشد كه
بتو و بداد كرد با با رحمت خود انرا في كه وجه ثاني لان
است پس تعديه بتضمين معامله است كه يا كفته ما ملنا برحمته
تتا يا من عجلة بالعذاب يعني عمل كرد با ما برحمة بي شتاب بعجلة
والظلم احضار [illegible] ومهلت داد كه رجوع وانابة وعبادت
وترك معاصي كنيم و في به نمايم و دفعة جلد عصيان نداد بسبب
رحمة [illegible] و تفضله يعني اين مهلت اندوي حلم الهي
است و تحلم مبالغه در حلم والحمد لله الذي [illegible]
[illegible] وسپاس [illegible] اثر آنكه واهنما [illegible] ماكرد
تبويه كه بدانيتم و توفيق برآن بيا [illegible] مكر [illegible] لو اما دني
ما لا اعطاته وافاد يعني استفاده منه [illegible] العرب [illegible]
حصلته لكن بمعني ثاني مستعمل بمن جانبه فروه من فضله و
در محل لعه است كه اقدت ميري عمله و اداب من عزي اي
نقلت منه و در قاموس للاعز است كه اقدت منه خرا اي استفد
به پس در دعا بضم نصمه معلوم نيست مروي و مضبوط
در نسخ معتبرة مبين است يعني لم استفدها و در بعض نسخ بضم
نون و سكون تا وفتح دال ابهملة مخفف و بضای اي لم تقد بهامن

عذاب الله تعالی یعنی قدر که تعذیه ما است از معاصی [illegible]

نفس ما است تا هلاک اخروی و لات ما بان قوی به شد لکن

تفضل الهی و بعض نعمه مشغول باب افعال الضبط نموده اند

و بعضی مستعملات پس یعنی لم یستمد ها نفیه مجهول باشد

ای پاطلت حقی و روایته [illegible]

[illegible] یعنی نعم او بر ما بسیار است و نعمه معتدی

اند و اکثر قوینا اعتداء نتمکن لنا انها مکر نیتان هین دلالت

تو بین حصول لان هر اینه بتحقیق خوب است [illegible] ما که بان اعتنا

نموده و همین نعمت معتمد بها و کافی است [illegible]

[illegible] و هر اینه بر کرتها احسان او بما و عظیم است

فضل او بر ما که دلالت بر تو بیکرد [illegible]

[illegible] حد الجنین نموده طریقه سلوک الهیه در تفویه کرده

ثم سابقه زیرا که طریقه توبه انها قطع و قتل و حرق و نحو آن

بوده پس اکتفا در باب ما بحرم بنیما فی نهایة فضل و نعمة معتد

بها است [illegible] به هر اینه بتحقیق در نکرده

و معاف نموده از ما چیزی که ما را طاقت آن نیست [illegible]

[illegible] و تکلیف نکرده ما را مگر همان قدر که در وسع

مقصود ما بود [illegible] مگر چیزی که

در ما امکان بود [illegible] و نگذاشت از

برای ما بارهایی که بران بشکنده عذر معصیت خواهیم چه تکلیف

ما لا یطاق نکرد یا ایها الملک ملائکه که عذر می خوانند پس عاصی معاقب

که بمنزلهٔ هلاک و مرده است از جملهٔ خلق [illegible] کیست

که هلاک شود و معاقب شود بدین حال که چه عذر راست و حکم غالب

است یعنی عقاب تمام کرده بر ضمیر راجع بحال مذکور است و تعلق

علیه بهلک متضمن اشتغال است باصعب وجود ای بهلک حتی و

مرده و تعلق علی بهلک تضمین [illegible]

مند انما کیست که رغبت کرد بحکم الهی و اطاعت نمود [illegible]

[illegible] بوزن سمع و دو نفخه بتشدید یا [illegible]

[illegible] و سپاس و ثنایی بهر صنعت جمیلی که سپاس او بان صفه

کند مقرب تزین و تبدیل تزین فرشتگان او و اکرم [illegible]

[illegible] و بانچه حمد او کنند کسانی که معززین مخلوقات حق

تعالی اند نزد او مثل پیغمبران و ائمه هدی و [illegible]

[illegible] مکانی که حمد ایشان نزد خدا رضی تر باشد [illegible]

[illegible] یعنی حمد میخواد بر العنان حمدی

که زیادتی از جمیع حمدها بحمد زیادتی برود که تا ما باشند جمیع
مخلوقات از بعضی جانب فصل ثانی غیر متناهیست فصل اول
نیز غیر متناهی باشد چه ایشان حمدی لا یتناهی وقت الهی است
[illegible]
شروع است در حمد نوع دیگر لهذا گفته بیشمار خدای تعالی
را سپاس است بجای هر نعمتی مقابل هر نعمتی که او راست بر ما
و جمیع بندهای او که گذشته اند و باقی اند جزئی نیست
اما اعضاء یکی نه بر حمد بر نعم ایشان بر حق باشد الا آنکه
جمیع مابین در سلسله طولیه و عرضیه در نظام موجود نعمت
است در هر حق هر احتیجه همه اسباب وجود و مبادی تکوین
او هستند و هذا التقریر از آن سم سامه ار حمد کند و حد
خویست اما ملائم لفظ و العارفین نیست عدد ما [illegible] علیه
[illegible] عدد آن حمد مساوی عدد جنبهای باشد که
علم الهی بآن محیطست از موجودات [illegible]
و بجای هر یک از آن اشیا بعد دانها [illegible] مبالغه
است در اضعاف مثل قناطیر مقنطره و در ارقام مدرهمه و دنانیر
نیرمد [illegible] و این خط زاید است چه حمد در ضرره ما یتعبد

اشباه بود در بن نمرا اضعاف مضاعفه … همیشه یعني در زمان

غیر متناهي مستقبل … یعني الی الابد یوم القیمة تا روز قیامت

چه ابدیت عبادات تا قیامت است … ایمان احمدي

که نهایت نباشد مقدار او را … و عدد نش ان عدد

باشد که در تحت حساب در نیاید و عدد از لحوق ما کسي ندارد

… و نتوان رسیدن بلحوان …

و اطلع نباشد زمان او را و اگرچه ابد بمعنی نهایت است

لیکن ابجا ازمنه ان است بجوزا …

… ایمان احمدي که باعث حصول بطاعت الهي و موجب

عفو تقصیرات باشد … سبب رضاء الهي شود

و ذریعه الی مغفرته و وسیله مغفرة الهي باشد …

… و له حصول بهشت او باشد و … محافظ و حامي باشد

… انکاهه و عقاب الهي و سبب امن لعین امن کفته بیالله

… و معین باشد بعبادت او و حاجوا

… مانع باشد از معصیة او …

مدد کار باشد برادا حقوق الهي و وظایف عبادات او احمد نسعد

في السعداء من اولیائه ایمان احمدي که سعادتمند شوید بسبب

اند در بیان سعادتمندان اند دوستان الهی جه حامد بالحقیقت است
که با ستکمال قوتین و استیام مرتبه سعادت نشاتین منتظم در سلک
اولیا شود و [illegible] و دوام شوق
بسبب او حمد در بیان کسانی که بشمشیرهای دشمنان الهی شهید
شده اند و ایشان زنده اند و خوشحال اند بلقای الهی و مرزوقند بنعیم
اخرویه یعنی ثواب حمد بیشتر ثواب شهادت باشد یا حمد سبب شهادت
شود [illegible] که حق تعالی اولی بتصرف است در کائنات
یا ناصر و معین خود است در حمد او حمید خود است و لایق حمد
اوست و حمدها بالاخره باو راجع است [illegible]
[illegible] وسپاس
مر خدایی که منت نهاد بر ما بارسال آن سروری که نبی الهی است
صلی علیه و اله رحمت الهی باد بر او و بر آل او و بر آیه متواتر بکسر التا
بمذهب محققین که متواتره عصر بعصر مجرد نکرده اند بی اعاده
جار در ترک عاطف نسبه است برایصال بامر و کمال و بال بان مرود
جه حال آنکه لاختلاف بصریین و کوفیین در حذف جار و ایراد نیت
بسبب در مقدر منوی است و حدیث شیخ ذکر علی کفته اند اصلی
بدارد و بعضی که الدا منصوب خوانند عطف بمحل جر کنند

... ند بجاعذ کذشتکان و ما را باین عنایت سرافراز ساخت
... و نیز اهل زمان کذشته ... لا تحرمنی
شیء و ان ... ما ان عنایت بمحض قدرت او شتن که عاجز نیست از هیچ
چیز اگرچه نزدیک باشد پس قادر بود بر ابدال ان سرور بلمه سابقه و
انکه ما را جمع داد محض فضل است بر ما ...
را بجان قدری که هیچ چیز از تصرف او خارج نشود اگرچه دقیق
و عجیب باشد ختم بنا بس ... جمیع مخلوقات
یعنی ما را بمنزله رساخت در جزا ... کلمه ابن خاتم النبی است
... یعنی ... کتابت حافظ و مانع است از الحلال
... مکتوب است همچنین امین دفع کند از مین بلیات ...
محمدی حافظ و دافع بدبات اخروی شوند بشفاعت ... انبیا
کتابت بهر شود دربن کلام تلمیح باین نیز باشد که کل امم باین امة تمام
شوند و تواند بود که ختم بمعنی انتهاء باشد یعنی ما را اخر امم کرد
پس تعلق علی بختم بعد تضمین معنی استعلا و غلبه باشد و تواند
بود که ضمیر بنا مخصوص باینده دی باشد ...
... و کردانید ما را کواهان بر کسانی که انکار اسلام و ایمان
کردند ... و بسیار کرم اینده ما را بمنت نکادن

خود بر جمعی که کم بودند تلخ است با آنکه در مبدأ اسلام التجا
کرده بودند به فضل خدا ایمان ایشان کرد پس متعلق بلی امنه باشد نه
بکنز نا [illegible] یا رحمة باجون بوسیله نه سرور بوا
لی عنایات کردی پس رحمة بفرست بر آن سرور [illegible]
که امین تست بر وحی تو و جز جبرئیل وحی آورده او به تبلیغ
نموده [illegible] و از جمله خلایق [illegible]
بعض نسخ بجیبک است بدین ترتیب است که [illegible]
و بنجیبک من عبادک و برگزیده از میان بندگان تو در الجمله رئیس
لشکر انجمله ثنا بر جیده خود بیکبردار اصفیا خوانند [illegible]
بینوایی است که محض رحمة الهی است بر بندگان [illegible]
اند و کشنده است خلق را بسوی الهی بدعوت چنانچه شتربان
شتر را کشنده بی برد یا جمیع کشنده بخلق میرساند و مفتاح
البرکة و کلید برکت است کما نصب لامرک نفسه یعنی چنانچه ذات
خود را بر عنیت فرمان تو داشت و بسوی آن بپرداخت همچنین
تو در مقابل آن رحمت بر وی بکن پس کما متعلق است بصل [illegible]
[illegible] و در راه تو بدن خود را معرض مکروهات
ساخت بجهاد و شکستن دندان مبارک و انواع ایذای کفره [illegible]

كويند كه انهم بالعداوة يعني عداوة را ظاهر ساختني الدنيا والدين
در باب دعوت خلق بسوي تو ... خويشان خود ... خويش
نكرده انها را صريحا تكليف ابيان كرد ... ... وخلق
كردهمه تر رضامندي تو ان وقبيله وخويشان خود ...
... ... ودر صواح دين تو قطع صله رحم كرد وانيجا ظاهر شد
كه در امور دين صله رحم معتبر نيست ... ... ودوست داشت
از خود ا ... ... بودن در مقتضى ... لالت كند بالفة ...
مثل اعلون ومصطفين امثل انيست اقصين فيما بعد جمعي را كه بسيار ...
بودند بايمان اقربا مثل ابولهب ... ... بسبب انكار ايشان دين
الهي را ودر بعضي نسخ عنود ... است يعني ديده ودانسته
عناد ميكرد اند وقرب الاقصين ونزديك ساختي بخود ومحبت
داد جمعي را كه بسيار دور بودند از ان سرور مثل سلمان وبلال
... ... بسبب قبول كردن ايشان امرتو والي فيك
الابعدين وبجهة الطاعة امر تو دوست داشت كساني را كه
از دور بودند وهيچ خويش وبطني نداشتند ...
... ودشمني كرد بجهة اقامت دين تو با جمعي كه نهايت نزديكي
داشتند از خويشان واين دو فقره تاكيد دو فقره سابق است

باز ... شده ودر جد و جهد داشت خود را ...
جانیدن انچه بان مامور شده بخلق وابعثها بالدعاء الی ملتك
وبسخ داد خود را بدعوت کردن انچه بان مامور شده بخلق وابعثها
بالدعاء الی ملتك و پنج داد خود را بدعوت کردن خلق بسوی دین
تو ... متعدی امده یعنی مشغول ساخت نفس خود را بالنصح
دعوت ایشان بنصیحت کردن و راه راست نمودن بکسانی که باستماع ان
ایجاب تو دعوت که یعنی بنفی و مدارسلوك نمود با انکه جمیع
که ایمان او بده اندیشی و مدار بر اعمال خیر داشت و هاجر لی بلاد
الغربة و ترك وطن اصلی یعنی مکه معظمه نموده هجرت کرد بجایی که
دور بعد انجا بیاد اقامت او و مسقط راسه بفتح قاف و در نسخه
بکسر قاف و چون تر دو قوله اول سر بر زمین می اید جای او قوله
را مسقط راس گویند یعنی دور بود از جای تولد خود ان سر زمین که
مکه معظمه است ... وانجای که او را مکان دل او بود
ارادة ... یعنی این محنتها و هجرت محض بجهة مقصد ...
وظاهر ساختن دین تو بود نه بهوای نفس خود ...
اهل ... و بجهة طلب نصرت بود بجماعة که بتو کافر بودند
چه اهل مدینه نصرت ان سرور کردند ولهذا ایشان را انصار گویند

حتی ستبانه ماحلوله فی ا[illegible] تا آنکه مهیا و مستقیم شد آنچه قصد

کرد در باب دشمنان تو یعنی اهل مدینه مدد کردند و غلبه کردند

بر کفار [illegible] و باتمام رسید آنچه تدبیر کرده

حق در منشان تو یعنی اعلاء دین نمود و اعزاز مومنان کرد [illegible]

[illegible] ستغلظا یعنی لکن بس نهوض کرد بسوی کفار و بجنگ انها بر

خاست در حالتی که طلب فتح داشت بمدد تو و متقوی با علی صفحه

بضم صاد [illegible] در حالتی که قوت و غلبه تام داشت بر کفار بلندی

قد و اوجی که ضعیف بود بسبب قلب مومنین در مبدء اسلام [illegible]

[illegible] بر جنگ کرد با کفار در معظم شهرها و ایشان یعنی

مکه معظمه که انجا کفار بسیار بودند [illegible]

و با ایشان حمله کرد [illegible] میان خانه ایشان [illegible]

تا آنکه ظاهر شد فرموده تو یعنی مسلمان شدند بسیاری از آنها

[illegible] و بلند شد کلمه تو [illegible] و اکرچه ازین

معنی بدی آمد کفاری را که باقی بودند بر کفر [illegible]

[illegible] بار خدایا چون بیقین

جد و سعی جد و سعی نمود در راه مات تو پس بسبب این جد و

سعی بلند کردانید او را تا بلندی بجا در بجات جنت تجری

لا یساوی بصیغه مجهوله ... تا آنکه برابری کرده شود
با او در هیچ چیز له یعنی هیچکس با او برابری نتواند کرد در بینا
قیاس و لا ... و مساوی نباشد با وی ...
... نه هیچ فرشته مقربی و نه هیچ پیغمبر مرسلی که مبعوث
بدین یا کتاب باشد ... و مدایان او را یعنی امر کن با وفی
... در باب اهل بیت او که همه پاکند بحکم آیه تطهیر
... و در باب امة اجابت او که مو...
... از شفاعت نیک برای ناجیان چه شفاعت باذن
الهی می باشد که ناصر بمعنی فاعل است و اضافه صفت بمو
صوف است ... مفعول ثانی عرف است ما وعدته بزرگترین
و بهترین آنچه با وی وعده کرده حاصل آنکه احسان او را لائق
اجلال او موردی که وعده کرده چه مگر رخواهد آمدی حلاوة الا
حال به یعنی چون وعده کرده که ائمه هدی و مومنین بوسیله
پیغمبر شفاعت عصاة کنند پس امر کن با ان سرور که رخصت دهد
با ائمه و مومنین که اتمام افراد شفاعت بجای آرند پس شفاعت
ان سرور عصاة بطریق اولی باشد یا مراد آنست که امر کن
با ان سرور که شفاعت اهل بیت و مومنان بکند چه حسنات

مجهول ... و مساوی نتواند کرد ... یا او در هیچ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و جلال میکنند از ذکر پاکی تو از جمیع نقایص و لا یستحسرون من عبادتک
و مانده نمی شوند از عبادت تو و لا یؤثرون التقصیر علی الجد
فی امرک و اختیار نمیکنند و هیچ نمیدهند تقصیر را بجد و جهد
در کار تو که عبادت باشد و لا یغفلون بنوم و غافل نمیشوند
[illegible] اخبت و تامل در جمال و جلال ذات تو یعنی
هیبت و اله و حیرانند [illegible] صاحب الصور و اسرافیل بود
ای ببین صور میدمد [illegible] ایستاده است چنانچه کسی در بلند
ایستاده منتظر چیزی باشد [illegible]
[illegible] تکه انکه انتظار فرمان و حکم تو دارد بدمیدن
صور [illegible] پس بعد از اذن بیدار میکند مردها را چه مرده یعنی
اخواب بالنفخه بدمیدن در صور همه جمیع را که افتاده اند
در گورها [illegible] دیگر و قبرها الذی یعنی در الجاقران
کرفته اندی مصاحبت رهاین دهاین تبعید و میکائیل ذو الجاه
عندک و میکائیل صاحب جاه و مرتبه است در درگاه تو [illegible]
[illegible] و صاحب جای بلند است از طاعت تو یعنی
طاعت را بمرتبه کمال رسانیده [illegible] و در نسخه و جبرئیل
امین علی وحیک امانت دار وحی تست که خیانت بوده روا نیست

چنانکه فرمودی به پیغمبر صلی الله علیه وآله رسانید المطاع فی اهل
سماوات و ملائکه آسمانها همه مطیع اویند [illegible] و صاحب
مکیه و جاه [illegible] است در درگاه تو المقرب [illegible] و ان مقربان
نیست و الروح نام مهتر فرشته است الذی هو علی ملائکة الحجب [illegible]
فرشته ایست که حاکم است بر فرشتگان موکل بر حجابهای نوریه الهیه
و بعضی گفته اند مراد بحجب [illegible] اند که نزد موت مومن حاضر شوند
[illegible] نمی شوند [illegible] مشاهده احوال [illegible] و جمعی [illegible]
[illegible] این خدمت موکل اند پس انها را داخل باشد در حجب و [illegible]
[illegible] بعضی گفته اند اضافه ملائکه بحجب [illegible] است و الروح الذی
هو من امرک و روح فرشته ایست که [illegible] است نه از عالم
شهادت ظاهر امراد نفوس ناطقه انسانیه است که حق تعالی
در شان انها فرموده قل الروح من امر ربی اللهم تاکید اللهم
سابق است و شیخ بهاء الدین عاملی گفته که این کلمه در نسخه جد
من نیست [illegible] علیهم یعنی این ملائکه در درگاه [illegible] عزیز اند
پس رحمت بکن بر انها و علی الملائکة الذین [illegible] و بر ملائکه
که رتبه انها پایین تر از ان [illegible] که این
ملائکه ساکنان آسمانها تو اند [illegible]

وایشان احکام فرمانند که هرچه فرموده یافته مشغولند [illegible]
و ان ملئکه که لا تاخذهم سامة من دین [illegible]
ملالی انجد در عمل و همیشه سعی میکنند و ملول نمیشوند [illegible]
[illegible] و بماندکی که ناشی باشد از تعب و رنج و مشقت
[illegible] و نمیکرد ایشان فترت از عمل بسبب لحظه کاهلی باشد و
لا یشغلهم عن تسبیحك الشهوات و مشغول نمی سازد ایشان را شهوتها
از تسبیح تو یعنی شهوت فدای ند تا بان مشغول شوند و از تسبیح
بان مانند [illegible] سوالفضلات و بان نمیدانند که
تعظیم تو ایشان را سهو یکه مقتضاو غفلت است چه ایشان را غفلت
سهو نمی باشد الخشع الابصار دیده ها و بصیرت ایشان همیشه
در خشوع است و چشم نه روز ان نداز ند [illegible]
[illegible] بر طلب نمیکنند که نظر تو کنند [illegible]
نبودانند و در نسخه الاعناق یعنی کردنها الذی فرطاکنند
نعیتهم فیما لدیك انهایی که بسیار است ایشان با نچه نزدیست
یعنی طالب معرفت و رضاء تو ند المستهترون بصیغه مفعول
یعنی مولع و در نسخه بصیغه مفعول فاعل بهمان معنی چنانچه
در کتاب غریب [illegible] یعنی ایشان مولعند بذکر

نعم ترکیبی ولاه کیبی ندانند والمتواضعون دون عظمتک وجلالک

کبریایک و تواضع کنند نزد ملاحظه عظمه و کثرة بی‌کیی قوله الذین

یقولون اذا انطلق الی جهنم وان ملائکه که میگویند محقق که چه

بدبینند بسوی جهنم تنغ تمل اهل معصیت نفیر اخراج نمایند

بعد از حبس و تعذیب نفس ممتد بیاید ما نی کنایة است از شدت

دمیدن حرارت یعنی در حالتی که حرارت او بشدت در عاصیان

کارگر است و گفته اند زمهریر اول او و آخر او امثال انست

که آن سبب میاید و تنهیق آخر که انست که انحلق باشد

و اینمعنی لطفی ندارد سبحانک ما عبدناک حق عبادتک این

سخن قول است یعنی چون ملائکه مشاهده جذبه کنند گویند

پاک دایم تو احدا بالجمله حق عبادة تست نکرده ایم و اعتراف

بقصور نمایند صلی علیهم یعنی چون فرشتگان این صفات جمیله

دارند پس رحمت کن بدانها با زدیاد معرفت تو و بعثنا یاتی که

لائق ملائکه است وعلی الروحانیین من ملئکتک و بر ملئکه که

لطیف اند و حانی بفتح را نسبت است بروح یعنی نسیم والف

ونون در نسبت زیاده شد بخلاف قیاس ویجوز انها بالضم

لطیفه اند و دیده نمیشوند تشبیها بروحانی خوانده بر بین

قیاس در معانی بضم نیست و صحیح بضم لیکن اینجا مروی بفتح است

و گفته اند که مراد عقول و نفوس است والله اعلم [illegible]

ولهایی که اهل قرب اند بدرگاه حق [illegible]

و بدانند که ای [illegible] ما نند انبیا و پیغمبران [illegible]

لیکن بنده کان مخفی است انا بامر الهی میرسانند بر سل انا

حی و الموقنین بعنی میم علی و حمل و امین کردانیده شده

اندی ساین [illegible] احکام [illegible] جنات دران هامصور

نیست [illegible] ما اقسام ملائکه

دیگر که اخاصان درگاه حق اند و بدیگری کان بدانند قوام عیشتهم

من الطعام و الشراب تبقد [illegible] ساخته ایمان [illegible]

شرب بذکر [illegible] اینکه بجای طعام [illegible] ایشانست

و اسکنتهم بطون اطباق سماوات محای داده ایشان را در میان

طبقات آسمانها [illegible] علی [illegible] از آن

الا مر [illegible] و انا [illegible] سماوات و [illegible] که حکم

[illegible] سماوات و [illegible]

چنانچه در قرآن مجید وارد است والملک علی ارجائها ای

نواحیها و اطرافها [illegible] که خزانها و بانان

حواله انها است و تند امر انزال باران نمایند و [illegible] احوال سحاب

و نحو کنند ها این که انها اند که بیرون برند ابرها را بهر جانبی که امر الهی

شود [illegible] و آن فرشته است [illegible] به عطف است بر بعضی

یعنی بآن فرشته که چون روان شود بسبب او یا بسبب صوت

زاجر او خفیفه در لغة او از شکم اسپ یا او از پای اسپ [illegible]

تاختن و بمعنی فاعل است السحاب الصافة است بموصوف یعنی ابر که

شنیده شود صوت رعد او وقت جریان از ابر المعت جرادها

است یعنی روشن شوند و در خشند [illegible]

[illegible] بمشبعی الثلج والبرد و مرآدهان برف و تگرک که انها الجاری

مقدر میرانند [illegible] اذا نزل و انهائی که فرود

اید با قطرات باران تا نازل میشود چه مقرر است که با هر قطره

ملکی می اید که بزمین رساند [illegible] و انها

خزینهای بادها حواله انها است و بقدر حکم صرف آن میکنند و

در قران مجید ریح در شر مستعمل است و ریاح در خیر [illegible]

[illegible] و انها که کوهها حواله ایشانست که بمحافظت

ایشان بجا می مانند [illegible] وانکه تعلیم

کرده با نهاوندن که عالم اند بقدر دهر فنکا فتقالی از اب و گل

ماثحوبه وآموخته يا نهايتها نه كردن اينچه با وحي طند [illegible]

اضافة صفة بموصوف است يعني اطباب شديده وبچيني و

عوالجها و آنكه مضمر موصوف بناشد وقتي است كه صفت برواي هاي

باشند نه مضاف، وبليد ما را نهاني كه شلالهم باشند مثل تلك الم

موج دن يا يعني ان ملائكه كه ميدانند كه هر بار اني چه قدر

است وچند بمانه است [illegible] الي اهل الارض و

انها كه فرستاده بسوي زمين [illegible] بكسر دراي من الليله

بمه رها اني كه نان ل ميشود ان جنس بلا معترة وخط [illegible]

[illegible] وان جنس فرا واني كه محبوب است يعني هر بليه وخيري

كه بما ميرسد جمعي ان ملائكه را فرستاده كه انرا برسانند

[illegible] جمع سافر يعني كاتب همچو كافر وكفره يعني كاتبان اعمال

الكرام كه مغرز اند البررة جمع بار يعني نيكوكاران كه تحرف

واقع نه نويسند والحفظة عطف تفسيري سفره است بقرينه

[illegible] يعني حافظان اعمال اند كه كاتبان نيكو كردارند

وملك الموت كه موت خلق بتصرف وست يعني عزرائيل عليه

السلام واعوانه ومددكاران ملك الموت اند در قبض روح

وايراد موجبات موت [illegible] در قبض سوال كنند و مات

نام فرشته ایست فتان القبور صفة رومان است وفتن بمعنی عذاب
است پس رومان اسم جنس فرشتهاء عذاب باشد وبعضی گفته اند
که مشتق از فت بمعنی کسر فدق یا از فتنه بمعنی امتحان ودر نسخه
شیخ شهید بفتح نون فتان است پس منصوب باختصاص یا بقطع صفة
باشد بتقدیر اعنی وعبارت قاموس مشعر است بانکه فتان القبور
منکر ونکیر اند پس ورومان عطف تفسیری منکر یا نکیر یا باشد
والله اعلم ومغایرت اظهر است وشیخ زین الدین گفته که رومان
نام فرشته است که در قبر با ادمی باشد [illegible]
وفرشتگانی که گرد بیت المعمور میکردند که بمحاذات خانه کعبه
شریفه است ومالک فرشته که دوزخ حواله اوست والخزنة وفرشتها
که خزینه داران نعم بهشت اند ورضوان که بهشت حواله اوست
وسدنة الجنان وحاجبان بهشتها [illegible]
[illegible] وسائر وسائر فرشتگان که خلاف حکم نمیکنند [illegible]
[illegible] ومیکنند هرچه بان مامور شده اند واگرچه این
عامه ملیکة است لیکن چون اسم وخدمت باقی مذکور نیست
بوصف عام تعبیر شده یا مراد ملائکه مهمه اند وتخصیص باین صفة
عام بجهة اهتمام است چه بانها خدمتی که متعلق بخلق باشد مفوض

بیست ومحمود کاه الهی ... موز ... وانهای که میکویند
باهل بهشت سلام علیکم سلامتی باد بر شما که انچه ... صید ...
بسبب صبر کردن شما بمحنتهای دنیا وامتثال اوامر وبازداشتن
نفس که مطلوب نفس بود ... بس خوبست عاقبت کار
شما در دار اخرة یعنی بهشت نصیب شما است ... مستوفا
اورا یعنی رفیع وبیاد شاه حسن دار بانیه کویند بجهة انکه می اید
از عذوم مر المجلس ... ملائکه که مردم را انداز ند بدوزخ
زبانیه کویند ... وملائکه که چون بانها گفته اند
شود خذوه بکیرند این عاصی دوزخی را ... دو دست وکردن او غل
اندازید ... پس در دوزخ اندازید که اتشزا ورا بسوزانند
... جزاء اورا است یعنی مبادرت کنند بشتاب در اند
اختن ولم ینظروه از باب افعال یعنی مهلت ندهند وتاخیر
در انداختن نمایند ومنا وهمنا بسکون میم ذکره وانها یکه
ترک ذکر انها کرده ایم کی بنده او سم من الحساب ما تدای استعلها
واوبمت الشیء ترکته ولم نعلم مکانه افاد ضمیر بسیار داده جنس
استمنك یعنی وندانسته ایم رتبه او را بعد کار تو وبای شیء وکلمه
عطف است بر مکانه وندانسته ایم که کدام مخدمت بانها مفوض است

وهمین سبب ذکر ایشان است [illegible] والماء و ساکنان
این سه عنصر که تدبیر عالم سفلی با ایشان است ووجه ترک نار ظاهر است
که ایشان داخل نباتیه باشند ومن [illegible] وایشان یکی از جمله مطلق
ملائکه یا از جمله ملائکه مانند سفلی ما موراند بتدبیر امور زمینها
وبعضی گفته اند که ملائکه سفلی سه قسم اند مفارق محض و روحانی
محض و مجرد متعلق بجسم وذکر ثانی وثالث شده که میکلند بمطر
ریحان وغیرهما والحال ذکر قسم اول میکنید که در عالم امر اند وتنزه
اند بر عالم [illegible] محل کامل است [illegible] هر کس دو [illegible] یکی باید
هر کس بدرگاه الهی یعنی درون معنا قائم در حالتی که با آن کس
ملکی است که متکفل کار اوست ودر نسخه ابن ادریس سائق است
واین موافق قرآنست یعنی میرانند او را که بموقف عرض بیاره [illegible]
وکواه حال آنکس است یا حاضر است در درگاه الهی با آنکس است
در درگاه الهی با آنکس [illegible] صلوة ورحمة بکن بر این ملائکه
ایشان رحمتی [illegible] کرامة علی کرامتهم زیاده کند آن رحمة
اکرام ایشان اکرامی که دارند [illegible] علی [illegible] وزیاده
کند پاکی ایشان را پاکی که دارند اللهم واذا صلیت علی ملائکتک
ورسلک بار خدایا چون رحمة کنی بر فرشتگان تو وبر پیغمبران تو

قوله فهم صلوتنا علیهم میرسانی بملائکه و رسل صلوة ما را به
ایشان یعنی بسبب استجابة دعاء ما برانها رحمة دیگر بکیفی افضل اجله
او را است علیها پس رحمة بکن بر ما او و بنی مشهود علیهم است
واهل المراتب بترتیبه ... فیهم بسبب کنونه
تو برای ما در نیکی بقول دعا از در حق ملائکه و رسل انک
جواد کریم بدرستی که بخشنده و کریمی پس رحمت کردن کار تست
ما را فرو گذاشتن نخواهی کرد ...
... اللهم یا رحمان یا و اتباع الرسل مبتداست
و خبر او فاذکرهم و اما شد راست لهذا در خبر فاء آمد یعنی
یعنی تابعان پیغمبران را یاد کن ... هم من اهل الارض
بالغیب وجمعی از اهل زمین که تصدیق پیغمبران کنند در امور
غیبی که پیغمبران از آن خبر دهند مثل وجود خدا وامر و نهی
الهی وملائکه وبهشت ودوزخ وحساب ومیزان چه تعبیر
در تصدیق امور غیبی است نه محسوسات و معنی لانة عند ...
... لهم بالتکذیب تدبر مخالفة در جمعی که با وجود مشاهده
معجزات باهره از روی عناد تکذیب رسل کنند والاشتیاق
با او موحده چنانچه در نسخه شیخ شهید است واین معطوفست

برابر یعنی ان اهل سنت الی المرسلین بحقائق الایمان متعلقات
باستیان یعنی تحیی که بیشی کرفته اند بر غیر خود در تصدیق و تعبد انه
لبخه حق ایمانست و پیش از دیگران باعتقاد تمام ایمان اورده اند
یا اهل سنت در تقویت ایمان است که ایمان کامل تر است فی کل عصر
زمان عطف تفسیری دهر است و انکه دهر را دعای زمان گویند
فیقان تعلق است و مستقضاء لغه عرب نیست یعنی تصدیق کرده اند
دهر و قتی که ارسلت فیه رسولا فرستادی بخلق پیغمبری را
و بر ما داشتی از ها دان برای تبلیغ احکام الهی بر مردمان زمان دلیل
راه نمائی بخود من لدن ادم الی محمد از زمان حضرت ادم تا پیغمبر
ما صلی الله علیه و اله رحمة الهی بر و و بر اله [illegible]
بیان دلیل است یعنی از انهای که راه حق نمایند مقابلکی که
مهار شتر کشند تشبیها ایشان را قائد کننده جدا نها حق را کشیده بحق
رسانند اهل التقی یعنی خداترسان را قائد شوند نه انها را که
در ان دلیل تقی مند رشده اند علیهم السلام من بین دلیل الذی باز سلک
ان تأسست قائدکم بصیغة امر مجمل است ان تصدیق کنند
رسل و ائمدین سنک بمغفرة و رضوان پس یادکن اه اتباع و تصدیق
لمغفرة و رضامندی خود و ذکر مغفرة کنایت است از محول

بخشش و رضا که مرتبه اعلی است در قرآنست و رضوان من الله
اکبر اللهم انه هنا اللام با رحمتا یاری اصحاب محمد مبتداست
خبرش ثلاثلتین و یاران ان سرور خاصه یعنی اگرچه یاران
داخل اتباع رسل اند و در رحمت عامه که سابق است ملحق
شد داخل اند اما اینها برحمت خاصه دیگر ممتاز کن یا مراد آنست
که اصحاب همه بودن یاری محمد که الحال است ما مینماید ممتاز
بکن خصوصا الذین احسنوا الحسنی [illegible] کسانیکه یاری رسول خدا
کرده اند و باتمام رسانیده اند و انچه حق دوستی و نصرة
بود بجا آورده‌اند [illegible] و انانکه [illegible] یعنی احسان و
انعام است اصل او بلوی بود واو اولی بدل بالف باشند
و با لتقاء ساکنین افتاده و کر ثانی بنخفف شود اجحاف بکلمه
شود انرا ضم دادند تا دلالت کند بر واو محذوف و فته و لام جمع
باشند [illegible] در قرانمجید است ولیبلی المؤمنین
منه بلاء حسنا بیضاوی گفته ای لینعم علیه نعمة عظیمة بالنصر
والغنیمة و مشاهدة الایات پس معنی ما نحن چنین باشد که انها
انکه عطا و نیلی کردند منعمت خوب دادند بخلق و ادا و نصرت
کردند والله اعلم [illegible] و معلومتان سر و کرده‌اند واعلموا

ان مفازة بکسر و مده بمعنی نسخ بفتح است و بعضی شتاب کردند تا
پیش از رسول الله الی الدعوة و سبقت کردند بدعوت او که زود دعوت
او را قبول کردند و استجابت آن و اجابت او کردند یعنی بقبول دعوت
او نمودند حیث اسمعهم حجته یعنی الله حجت شنواند ایشان را قرآن
مجید که دلیل حجیه امور است از احکام الهی شت بما رسالت
و قاتلوا الازواج و الاولاد و جدائی اختیار کردند از زنان تا
مقرر شد ان خود فی الطهار گفت بجهة الطهار انجام او گفت و بجهة
اجرا و حکم او یا مراد کلمه شهادت است و قاتلوا الآباء و الابناء فی
تثبیت نبوته و مقاتله کردند با پدران و فرزندان خود بجهة ثبات
و مستحکم ساختن پیغمبری استاد بن او شایع کردد و احقاق حق
و انتصروا به و غالب امدند بر جمعی که مقاتله کردند ببرکت و
خود ان سرور یا غالب ساختند ان سرور را بر اعداء دین اگر باء
تعدیه باشد مثل ذهبت به من کان لو معطوف است بر الذین احسنوا
منطوین علی محبته و کنایه که از اصحاب بجمیله بودند خود را
بمحبت ان سرور و این کنایه است از کمال محبت چون تجارة
لن تبور فی مودته امید وار بودند سودائی را که هرگز کساد نبد
در دوستی ان سرور چه این دوستی الیه موجب بهشت است

پس زیان ندارد والذین هم یصلون الغنائم مکتا بکه قبیلها اینا
ترك ایشان کرده اند و در روی جستند او تنطفوا ابرار مروتی
که دست در دامن طلب هدایت [illegible] اللهم الحق با عالی شکل
ن ظل قرابت محوشی انها با خویشان بر طرف شد و تحقیق که جای
کرفتند در ساقه دولت نزدیکی او [illegible] الا هم حق اصحاب
مجاز است که سابق کذشته و از مجاز است مراد اینست که بکن با انها
با نخدایا معامله کنی که حق خدمت انها را مراعات کنی یعنی فضل
جمیل و احسان و رحمة با انها بکن و کار شیان بمعنی ترك باشند
چنانچه بعضی کفته اند در ولا تنسوا الفضل بینکم پس معنی ظاهر
ما نزلك و نیك منعول لا تنس است یعنی انچه ایشان برای
تحصیل رضا تو بجهة اقامة احکام دین تو کذاشتند از قرابة
و عشیرة و مال ازاد بحکم منبی مدارکه احوان ترسد چیکنند
الهی لا ابالی است [illegible] و بده با انها هرچه موجب خوشنودی
و رضا مندی انها باشد [illegible] بیان ان جیزاست که حق
تعالی بان بدهد تو راضی ساختن انها چه مطلوب اصلی امم
انها رضامندی الهی است و رضوان من الله اکبر و بعاشوا
الخلق علیك مثل قالوا اصلا و حو شنعا کویند حاش لا ابد

یعنی راند وجمع کرد ومعطوف علیه صریح ظاهر نیست بلکه عطف بالمعنی
است بر ما سبق بملاحظه تقدیر معطوف علیه کو یا کفته راضی بکن
ایشان را بسبب انچه کذشت از حسن صحبت وابلاء ومکابده ومشاق
معانات هجرت وبسبب جمع کردن خلق بتو وترغیب ایشان را باسلام
وکانوا مع ... دعاة الیك معوده اند با پیغمبر تو در حالتی
که داعیان تو بودند وخلق را دعوت میکردند بمعرفت واشکرهم
ایشان بمعانی است یعنی بکن معامله کسی که شکر دیکری بجا آورد یعنی
احسان بکن بمن هجر دیار قومهم بسبب کذاشتن ایشان ملك وخود را
وخرجوا من سعة المعاش الی ضیقه بکسر ماده در نسخه بفتح
است وبسبب باز آمدن ایشان از فراخی معیشت که در ملك خود دا
شتند واختیار تنکی معیشت نمودند در غربت ومن عطفست
ومن کانوا منطوین کشحا فی اعزاز دینك من مظلومهم یعنی موفر
سکن واحسان بکن بکسانیکه بسیار کردی بوجود ایشان مطیعان خود
در عزیز ساختن دین تو از جمعی که کفار بر ایشان ظلمها کردند پس در
مقابل مظلومیت ایشان احسان بکن ویحتمل که معطوف باشد بضمیر
واشکرهم ومن مظلومهم بیان من کثرت وتقدیر چنین باشد من
کثرتهم من مظلومی الدعوة الیك فی اعزاز دینك وحاملی

بکثیر نسیدنی ظلم است با نهاد بره خذلهم الله ولو وصل الی الله

لهم باحسان با تخلیا برسانیدن بحبی که تا صحابه بود شد بیتکی

و بعد از انقراض زمان صحابه بهم نسیدند و پیروی طریق

نیک ایشان کردند الذین یقولون نصیب بضائع برای احضار

ماضیه است یعنی اینها که میگویند [illegible]

[illegible] پیوند کار ما بخش ما را و برادران ما که

پیش از ما ایمان آوردند از صحابه کرام [illegible]

حل است یعنی بسان با این تابعین بحق این جماعت را احسان

و رضوان [illegible] صفة بعد صفة است برای تابعین

یعنی اما اینکه قصد جهة صحابه نمودند و پیروی ایشان کردند

[illegible] و قصد جانب ایشان کردند بعهد و دیده و دل

[illegible] و رفتند بطریقه و مذهب ایشان [illegible]

[illegible] فی بصیرتهم با ندانست و روگردان و منزع ساخت

ایشان را از راه حق شک که طاری شود در عقل اینها و لم یختلجهم

و خلجان نکرد و جذب نکرد از راه حق ایشان را شک فی [illegible]

شکی در متابعت آثار [illegible] اصحابه [illegible] به هدایه منار

دنیا اقتداء بهدایة با نفق از علم با جادهٔ مستقیم ایشان [illegible]

وحالتي که معاونان صحابه بودند ومعاونين لهم در صلاح اسلام
المدينه مردوا مفاعله بمعني اصل فعل است ومشتق از ورد
بكسر يعني مثل چه ودر يكي است که با پادشاه بردار بدواعلة
راي خود كند ومراد اينجا معاونت است بمتابعة ويحتمل كه مشتق
باشد از مرد بفتحتين بمعني ملجا او ولام بمعني الي مثل مصلة
له بمعني ملتجين اليهم يدعون بديهم دعا مومنين است که الذين
الاسلام يعني يسلمون باسلامهم يعني اعتقاد وعمل ايشان اقتدا
وعمل صحابه است وكو بيند واين يعني منقاد شند وصله يدينون
محذوفست يعني لهم متعلق با تضمين اعتراف است يعني تنها دون
لهم معترفين بدينهم يعني الطاعة ايشان ميكنند در حالتي که معتقد
تند بطريقة ايشان ويهتدون بهديهم قال الهدي هدي الله
اي سار بسيرتهم و [illegible] شند مستقيم ميكردند با دشاد [illegible]
اينان يتقون بتشديد تا چنانچه رواية ابن ادريس است عليهم
در حالتي که اتفاق ميکنند برايشان يعني بر امانند واطاعت
ايشان ودر بعضي نسخ بتسكين تا است بونه يغضبون كوبيان
كويند اصل اتفاق اوتفاق است [illegible] مخفف مثل اتعاد از عد
تقاد از وعد وابدل بتا شد وبكثرت استعمال توهم کردند

کرتا ان اصل کلمه است مراد ان تاکر بند تقی یتقی شد چنانچه
جوهری گفته که اتخاذ اصلش ائتخاذ است بهمزتین الی الحرف
بعد از تعلیل همزه بیا یعنی تبدیلش بیاء و تبدیل یا بتا با تشدید
بجهة کثرة استعمال توهم کردند که تا اصلیه است و بنا کردند
تخذ یتخذ کعلم یعلم و بعضی قراء تا است خوانده اند لتخذت علیه
اجرا و بصریان گویند اتخاذ اصلش اتخاذ است بدو تاء مشتق
از تخذ نه از اخذ چه تبدیل همزه بتا نیامده [illegible]
اخذ اتخاذ است مثل ایتمام جواب آنکه بعد تبدیل همزه
بیا اگر تبدیل یا بتا شود چه مانع است پس یتقی [illegible]
مشتق است از تقی یتقی و بروایة شهید بتقدیر [illegible]
[illegible] میدانند صحابه را [illegible]
در احکامی که صحابه رسانیده اند بایشان از آن سرور ﷺ
همه احکام را حق میدانند [illegible] یا بخدا یا فضل علی التابعین
پس رحمة بنسبت بتابعان صحابه و مصحح عطف معاترقی
است که ناشی است از تفتیش بقول آن حضرت [illegible]
[illegible] امروز و الی یوم الدین تا روز جزاء معطوف است بر
یومنا و عطف بجهة اندیاد بسط و تاکید است کوما گفته

وعمل الى يوم القيمة بدين بعضى نسخ واو نيست و با نبهتر است يعنى

ان يدخلهم فى رحمة مكن برهانان ايشان معلق ذريات هم و با اولاد وا

ايشان بلحقنا بعد بلحق بشرط ايمان وعلى من الملائك منهم و بركيهى

كه الطاعت قى كند ان ان جماعة واين تخصيص بعد ان تعميم است

براى بيان مراد صلوة تقصيرهم بها من معصيتك ايمان رحمى

كه سبب ان بماندارى تابعين دان كناهان تو بعفو بيكت ان خف

تواند تقصيرى كرد و تنسخ لهم وكلمه بها متعلق است بقرينه سابق

وقاح سا نى براى ايشان سبب ان رحمة جاى ايشان را فى رياض

جنتك در باغهاء بهشت وقهم السيئات بها من كيد الشيطان ومازدى

انها بسبب ان رحمة المعاصى كه ناشى اند ان عداوت شيطان

تحلق و بانداري انها بسبب ان رحمة المعاصى كه ناشى اند ان

عداوت شيطان بخلق وتعينهم بها على ما استعانوك من بواعثهم

كفى انها نابسب ان رحمة بچيز بكه طلبا عا نه كنند ان نوران

چيز رقتهم بصيغه خطاب وصله مقدر و منت بقرينه سياق

يعنى بهم طوارق الليل والنهار مفعول ثانى تقى است وطارق

حادثه است كه نازل شود بشب واضافه ان بسوى شب

ورود ن بعدان نيز بدانسته اند شب يعنى محافظت انها

بکنی بسبب آن رحمة انعادت شب قدر وقت الاطهار تا یطرح بعض
مکرهادبی که تا نازل شد بعض تبعتهم بما وین انکری لما ب
ابسبب آن صلوة را و بد ادبی برای اعتقاد حسن الرجاء لکنها متعاد
کردن انها خوجا سیدان نوع الطمع فیما عندالله و طمع دنیی
که تند نشتان حسن عمل و ترک التهمة فیما عوید ایدی العباد
و بتنای کردن انها الطلب الجهد در دست مردم است تا متهم نشوند
نطمع در آن یا آنکه مردم را متهم ساخته تکرند انها را از انقیاد در
بعض نسخ بنی است بعوض حرص و شهوة لتردد متعلق است
به بعضهم تا آنکه بکرد انی انها را از توجه بعینی الی الرغبة
الیه بسوی رغبت بجانب تو که تو خوشند و مس ما لرغبة
و بسوی نفس ان نفس و تقصیر فی سعة العاجل و دوری که رغبت
انها در وسعت دنیائی که بالفعل است محبب لهم العمل للاجل
و آنکه محبوب سازی نزد ایشان عمل صالح کردن را برای ثوابی
که در روز قیامت موعود است و الاستعداد لما بعد الموت
مستعد شدن را برای آنچه بعد از موت است از خلاصی
عذاب و استحقاق ثواب و این شعر است بتقا انشرحه و اجب
است اجتماع مستعد یا مستعد له و آن سابقا بهم لطها ننی

وارد شد و تهون علیهم کل کرب یعنی آسان و تا آنکه آسان سازی

بر آنها هر سختی را که در دنیا با آنها بوده در سکرات موت و غیره

بوقت خروج روح از تن من آنها در روز قیامت بعد از نفخه‌ها از بس خوف

یعنی وقت قطع علاقه نفس از بدن نفوس تعافیهم و عافیت دهی آنها را

با تقع به الفتنة از امور یکه بسبب آنها واقع شود کرامی من محذ

آنها فتنه است کی یا گفته که تعافیهم من موجبات محذورات

الفتنة یعنی محفوظ داری از آنچه موجب ابتلای است که از آنها

باید رسیدن مثل رسوائی و عذاب که ناشی اند از فتنه یعنی محفوظ

داری از آنچه موجب ابتلای است که از آنها باید رسید مثل

رسوائی و عذاب که ناشی اند از فتنه یعنی از ضلال و عصیان و

کربة النار عطف است بر ما تقع یعنی و عافیت دهی از شدت

صدمت آتش و گفته اند که مراد الکربة علی النار است یعنی بر روی

انداختن و اضافه یا در فی ملابسه است و طول الخلود فیها مجاز

است از مطلق بودن در جائی یعنی و عافیت دهی از کثرت اکثرت

بودن در آتش و حق تعالی بنجاة فهذا انقلة بودن در آتش و

حق تعالی بنجاة فهذا انقلت بودن بینا لایجرد و روز موعود

نتیسر هم الی من و برسانی آنها را بمحل امنی که تعبیر از آن با من بطریق

مجاز است و مبالغه شده ولهذا تفسیر این کرده متعلق منها

انتهی انجای قیلوله نیکوکاران و مراد جای اسودن ایشانست

یعنی بهشت و بعضی گفته اند که مراد بامن علم زدان [illegible] متنیا

ازان می ترسید که در دنیا دعای حصول اما برای خود و

دوستان خود یا من لا تفنی عجائب عظمته ای انکسی که

تمام نشود امور عجیبه عظمت او صل علی محمد و آله در همت بکن برای

[illegible] بعد از ان او و چون تقدیم صلوة بر عرض مطلب موجب

استجابت دعوت است صلوة فرستاده گفت واحجبنا عن الالحاد

فی عظمتک و مانع شو ما را از میل کردن بباطل در باب عظمت

تو که اثبات شریک و صاحبه و ولد برای تو مکنیم و یا من لا

تنتهی مدة ملکه و ای انکس که مدت پادشاهی او نهایت ندارد

[illegible] بکن برای [illegible] والنار و وجه تقدیم صلوة

گذشت وقس علیه ما بعده [illegible] و ازاد بکن کردن ما را

از عذاب تو و چیدن جوان بکه زدن [illegible] رقبه را تا اخر مقام

که جوان سازند و عتق رقبه و ملك رقبه گویند هرچند معتق

و مملوك کل بدن است و رقبه بکسر نون و سکون قاف یا بفتح

نون و کسر قاف هردو مرویست و بیک معنی است و یا من انتهی [illegible]

رحمته اي انكبي كه شيمي بهلو رحمة ونعمة اصفابي نشو نلهر چه انعام

ونعمت صل علي محمد وآله رحمت بزهت بلن حضرت والتي وجعل لنا

نصيبا في رحمتك وبكز برابي مابهره وحصه ده رحمة تو وادني حصه

ان رحمت الهي جهت بخشش كناه علي بسيار است له مم لا منتهي لكبارها

رحمته الصغري احل من الدهر يا من تنقطع دون رؤية الابصار

اي انكي كه تردا ودندن منقطع شونده قواي ابصار بقتضاي

كريمه لا تدركه الابصار منقطع شونده صل علي محمد وآله درود بزهت بلن

مقتدا وبسل والتي وادنا الى قربك ونزديك سازمارا تنزديكي درگا

ق وان قرب معنويست يعني رفع درجه يا من تصغر عنده خطر

[illegible] اي انكه خودست نسبت بقدر رفع منزلت جميع قدر

منتهاي ممكنات صل علي محمد وآله رحمت بكن بوان سرور والتي

وكن ما طلبناك ومعز تندن مارا ادر دكاه عزت تو يا من [illegible]

عنده بوالمن الاحيا اي كيى كه هو يداستندا مبالغه هر چيزي

ومانده كه حضنت يا با طل صل علي محمد وآله رحمت بكن بلند محمد والتي

ولا تفضحنا لديك ورسوا مكن مارا تند خود بمواخذه بر اعمال نا

شايسته ما اللهم اعفنا عن عبد الوهاب بن بار خدايا لني بياز كن مارا

از بخشايش ها مهيتك به بخشيدن تو چون از قدر بنده كه بديركي

محتاج نشویم واکفنا حشمة القاطعین بصلتک و بعد نمیتوان
قطع صله رحم از ما کردند و مارا وحشت و تنهائی و جدائی از همه
شد و کفایت کن مارا و دفع وحشت از ما بکن باستظهار درسلک
مخصوصان درگاه [illegible] حتی لا نرغب الی احد مع بذلک تا ما رغبت
نکنیم بهیچ کس با عطایای تو و بهمان مستغنی شویم از عطایای
هر که قصد صله رحم کرده و لا نستوحش من احد مع فضلک
و از جدائی هیچ کس مستوحش نشویم با فضل و کرم تو اللهم صل علی محمد و آله
خدایا رحمت بکن بر آن سرور و آلش وکد لنا تاکید بمعنی مکر است و مکر
الهی جزاء مکر خلق است یعنی چون کفار مکر کنند با ما تو جزای مکر
ایشان بده [illegible] بجزاء تقصیر ما مده و بفضل خود ببخش و
در بعضی نسخ وکد لنا ولا تکد علینا است و از اظهر است یعنی با
ما باش نه بر ما وامکر لنا ولا تمکر بنا تاکید فقره سابقه است
است یعنی بده جزاء مکری که دشمنان ما کنند و تلافی تقصیر ما مکن
و بکرم خود عفو کن وادل لنا [illegible] است که الادالة الغلبة
یقال ادیل لنا علی اعدائنا ای نصرنا علیهم پس مدخول لام
منصور و غالب باشد و معنی ادال زید علی اعدائه اینست
که نصرت دادن زید عمرو را بر اعدایش معنی ادل لنا این باشد که

نصرت بده ما را و صله او محذ عفت بجهة ظهر يعني على اعدائنا و در
بعض نسخ اولئك بصحاح است كه ادلنا على فلان اي انصرنا
عليه و بنابر اين تقدير برين صله مقدر است و لا تدل منا دو مقام نيز
است كه ادلنا اللهم من عدونا مشتق است از دوله و در صحاح است
كه دوله در جنگ غلبه كردن است بر كسي پس مدخول من مغلوب
باشد يعني ما را مغلوب اعدا مكن اللهم صل على محمد و آله حل رحمه
بكن بزن حضرت ما النش و قنا منك و محفوظ دار ما را از تو يعني
از غضب و عذاب تو و احفظنا بك و نجاتنا ما بكن از بليات تو
يعني بفضل و عنايت تو و اهدنا اليك ما را بخود راه نما و برسان
بمعرفت خود و لا تباعدنا عنك و دور مكن ما را از خود ان من تقه
يسلم يعني شان اينست كه هر كرا تو محافظت كني سلامت ما
ند از مكروهات و من تهده يعلم و هر كرا تو راه نمائي او دانا شود
از همه دانا تو و من تقربه اليك يغنم هر كرا بدرگاه عزت
خود نزديك كني و از مقربان درگاه خود سازي او صاحب غنيمت
شود در آخرت چنانچه در دنيا مجاهدين غنيمت برند اللهم صل
على محمد و آله خدايا رحمة كن بر محمد و آلش و اكفنا كفايت كن ما را
يعني دفع كن از ما حدث نوائب الزمان يعني مصيبتهاء زمانه را

تشبیه داده مصیبتها را بشمشیر که درشتی باشد و شر مصائب السلطان

ودفع کن آنها سرداهای شیطان را و من ربح [illegible] السلطان

متلقی جمله پادشاه را که نتوانی ادیه رسانیدن اللهم انما یکفینی الکفین

بفضله [illegible] ای خدا یا جمیع کفایت کار انها مشهور آن کفایت نیشود

مگر بیاد فی قوة مقتضاء لا حول ولا قوة الا بالله یا این معنی

دارد که جمیع کفایت مهمات مردم کنند آن کفایت نیست مگر بمدد تو

صل علی محمد وآله واکفنا پس رحمت بفرست [illegible] والتوفیق و کفایت

کار من بکن [illegible] من فضل جدتك وهو کثیر [illegible]

بکنی میدهد هذا و میدهد مگر از جمله عطیه تو باشد یا و کم زایف

باشد بعض [illegible] صل علی محمد وآله واعطنا پس رحمت بکن بر محمد

ولطفی ونوبة با [illegible] خواهیم [illegible]

وهدایة یابند کان هدایه می یابند مگر بنور روی تو واین

بحمد است صل علی محمد وآله واهدنا پس رحمت بکن بر محمد وآل النبی

وهدایه ما بکن اللهم انك [illegible] و البتة بتقدیر و البته بعوض خدایا

هر که را تو متولی اعزاز او شوی [illegible] در بعضی نسخ لم

یضع باد غام [illegible] لان الخاذلین [illegible] نکنی یا و خوار کردن خوار

کنند کان [illegible] اعطیت بتقدیر اعطیته لم ینقصه منع المانعین

و هر کرا تو بدهی منع کردن منع کنند کان نتوانند او را ذکرد

و من هدیت بتعذیب هدایه لم یغوه اضلال المضلین و هر کرا ان

نمائی تو خواب و خاسر و کمراه نمی شاید او را اکراه کنند کان صل

علی محمد و اله پس رحمت بکن بر محمد و الش و امنعنا بعزک من عبادک

و منع بکن بعزت دادن خود ما را از التجابه بندکان و اغننا

عن غیرک بارفادک و بی نیاز نما ما را از غیر تو بداد و دهش تو واسلک

بنا سبیل الحق بارشادک و ما را ببر راه حق بدار بوسیله راهنمائی

تو اللهم صل علی محمد و اله واجعل سلامة قلوبنا فی ذکر عظمتک

خدایا رحمت بکن بر ان سرور و الش و بکردان سلامتی دلهای ما را

در ذکر بزرکی تو و فراغ ابداننا فی شکر نعمتک و فراغت بدنهای

ما را در ادا شکر نعمت تو و انطلاق السنتنا فی وصف منتک و روانی

زبانهای ما را در بیان منت تو اللهم صل علی محمد و اله واجعلنا

من دعاتک الداعین الیک خدایا رحمت بفرست بر محمد و الش و بکردان

ما را از جماعه که مردم را بدرکاه تو دعوت کنند و هداتک الدالین

علیک و راه نمایند کانی که مردم را بدرکاه تو راه نمائی کنند

و من خاصتک الخاصین لدیک و از جمله خاصان درکاه تو بکن

یا ارحم الراحمین ای رحیم ترین رحم کنند کان دعاء صباح و تمام

الحمد لله الذي خلق الليل والنهار بقدرته سبحانه خدایی که
خلق کرده شب و روز را بقدرت خود و میز بینهما بقدرته
و تمیز داده میان شب و روز بقدرت خود و جعل لکل واحد
منهما حدا محدودا و امدا ممدودا و کرد نهاده برای هر یکی از ایشان
در دیگری که چون یکی تمام شود دیگری در آید و بهم رسد
و یولج صاحبه فیه و در آورد هر یکی را در دیگری یعنی داخل
میان ایشان کرده و این تأکید فقره سابقه است و قوله [illegible] که
ذکر کل [illegible] بجای آن [illegible] باشند میان هر شب [illegible]
محتمل که مراد بایلاج کم شدن مقدار یکی و انضمام آن بدیگری
است تا زیاده شود از اول پس ایلاج کل فی صاحبه یعنی
کی روز است [illegible] در وقتی که شب است آنرا و وقت دیگر
و این در هر افق معین است از آفاق مایله لیکن در آفاق
مختلفه متناظر سال بسبب تفاوت نهار و قوس لیل [illegible] مراد
بایلاج صاحبه فیه ای حین یولجه فی صاحبه آنکه هر کدام
از صاحب باشند و صاحب هم گردند [illegible] یک وقت یا در افق
واحد لیکن در دو بلد متناظر یکی شمالی یکی جنوبی متفق
العرض چه افق هر دو یکی است یا در آفاق مختلفة العرض بهم

اکرچه وقتی بر بنده ایشان ان تکلیفی نیست بتقدیر منة للعباد و
بسبب انچه مقدر ساخته برای بندها فیما بعد و ثم به و لعبد علله
هر بندها با ان وابن متعلق است بتقدیر یعنی مقدر ساخته
که در هر بدن و هر شب با انها چه فنا یدهد و بنشیم علیه
و مقدر کرده لیخفشو دعله بندها با ان یکند فعلنا لکم اللیل
لتسکنوا فیه یعنی شب را خلق کرد برای بندها تا در ان ساکن شوند
و استراحت کنند من [illegible] تعب اتحن کتهای کر باعث رنج انها
ست [illegible] الضب و اسوده شوند ان بخواستنها و تردد کردنها
که سبب تعب انهاست و این عطف تفسیری فقره سابقه است و در بعضی
نسخ بهضات بباء موحده است یعنی بار سنگین که در بیداری
متحمل ان شوند ممانده کردند و در بعضی نسخ به یای موحده
و طاء منقوطه است و انهم یعنی ثقل است و جعل لکم اللیل لباسا و کذا
شب در پوشش للدسوا بتقدیر منه من راحته و [illegible] تا بپوشند
در ان شب از راحت و خوابی که در ان شب بکنند یا از راحت و
خوابی که حق تعالی عنایت کرده و چون راحت و خواب را بمنزله لباس
قرار داد شب را که سبب این راحت است نیز لباس گفت بمان فیکون
ذلک پس باشد ان استراحت جاما بفتح جیم یعنی دفع ماندگی

چون استراحت سبب دفع رنج است چنانکه گفته‌اند یعنی نائم

این خواب باعث نشاط معنوی و باعث قوة ولیالی به لذة شهوة

و تا آنکه میرسند یا دو بیدن ان شب لذة و شهوة را به جماع

و تحصیل شهوات شب مخلوق لهم لیلا مبصرا و مخلوق کردانید

برای بندها روز مملکه راکه باعث دیدن است و سبب ظهور تمام

اشیاست برجستها لیبتغوا فیه من فضله تا طلب کنند و بعضی

خواهند از فضل الهی و لیبتسوا الی رزقه و تا سبب تحصیل رزق

مقدر شوند یا آنکه تا طلب اسباب المقدر تحصیل رزق نمایند

و میرجوا فی ارضه سراح یعنی رفتن در روز است چنانچه رواج

بعضی رفتن در شب است یعنی تا در ان روز در زمین الهی تردد

کنند طلب لما فیه نیل العاجلة من نیامم برای طلب کردن آنچه

در ان روز مقدر است از رسیدن نعم الهیة که پیش داده

از امور دنیویه ایشان و دنیک بفتح را یعنی رسیدن [illegible]

انچه بعد از دنیا مقدر کرده فی اخرامم در اخرت برای ایشان

چه دنیا مزرعه اخرت است بدل ذلك [illegible] کدام از این شب و روز

واستراحت و طلب رزق و کسب سعادات مصلح [illegible] صلاح

کار ایشان میکند در دنیا و دین [illegible] ابتلا هم و امتحان

کا با ایشان میگیت تعجب لها حجت قایم شود و بر خلق ظاهر شود کما اطلا
یا نه و ینظر کیف سمي اوقات طاعته و به بیند بر ایشان بنماید که
ایشان عمل کنند در اماکنی که برای طاعت الهی مقرر شده و ساعات
فرصت فرصه و در مقر طاعة و رضاء الهي کما یا در اذا منازل اما
نمودند ما ترد کردن مواقع احکامیه و در جاها و حکمهای الهیه
کونه سلوك نمودند لیجزي الذین اساءوا بما عملوا تا جزا دهد بدکاران را
بانچه کردند یعنی مناسب عمل بد ایشان چه زیاده بران عذاب
نکند ویجزی الذین احسنوا بالحسنی و جزا دهد نیکو کاران را به
نیکی و احسان با دخال جنت و زیاده برانچه عمل کردند بمحض فضل
خود اللهم فلك الحمد بار خدایا چون اینچنین نعمت داده پس مر ترا ست
سپاس علی ما فلقت لنا من الاصباح بر انچه شق کردی برای ما
اثر صبح کردن کو یا شب را شکافته روز را نان بر اورده و
من صنع النهار و برانچه متمتع و بهره مند ساخته ما را با نان
بعد و بصرتنا بتقدیر به چنانچه در بعضی نسخ است من
مطالب الاقوات و برانچه نموده ما را انجاهایی که طلب قوت ها
از انجا ها کنیم یعنی طریق قوت را تعلیم کرده و وقیتنا فیه و
حفظ ما کرده در ان روز من طوارق الافات انا نهار که در ان

بعون نازل شوند و این اضافه صفت است بموصوف یا جمع ناو صحبت

از اشیاء کلها و در و نکرد یعنی همه عالم را فرو نکرد بجملتها و در حاشیه

که همه اشیا مر تراست و همه مملوک و فرمان بردار تست [illegible] سماوتها

برفع بدل است از اشیاء و تفصیل است و اجمالی را [illegible] فی

کل واحد منهما چه آسمان از جمله اشیاء و چه زمین و چه هر

مخلوقی که پیدا کنده ساخته در هر کدام از آسمان و زمین از

مخلوقاتی که معلوم الهی است [illegible] برفع نون بدل از کلها

و بجر بدل از کل بحسب اختلاف نسخ و برین قیاس [illegible]

متناهیه چه ساکن از جمله از اشیا و چه متحرک و چه ایستاده

و چه مرتفع و ما علاه فی السماء ما انچه بلند شده در هوا یا

[illegible] بصیغه معلوم متعدی است یعنی و انچه حق تعالی

از امستور ساخته زیر خاک و در بعضی نسخ بصیغه جمع

از ماده کان یعنی ان چیزها بوده اند زیر خاک پس همه اشیا

منبح کردند که مملوک و زیر حکم تو اند اجمالی و تفصیلی [illegible]

کردیم در حاشیه که همه در قبض قدرت تو ایم یعنی یا بحذف حرف

عطف [illegible] یعنی و در حاشیه که محیط است بما پادشاهی

و مالکیة تو [illegible] اشیاء و در بعضی نسخه ماورا الارض [illegible]

عادل ... و اقصر ... کاه میکنم بامر تکوینی تو یعنی با قدرت و تمکین تو

و بتقلب فی تدبیرات و میگردیم از حالی بحالی در اینچه تو تدبیر کار

ما بکنی لیس لنا من الامر الا ما قضیت هیچ کار نتوانیم کرد مگر اینچه

درآن تو مقرر ساخته ... من الخیر الا ما اعطیت و نیست مر ما

ما هیچ چیزی مگر اینچه تو داده ... [illegible] ... و اینا رو

تا نه است که پیدا کرده ... شاهد ... اعمال ماست

عتید و حاضر است ... [illegible] ... نیک

بگنیم وداع ما سپاس میکند ... [illegible] ... بدی

کنیم جدا میشود از ما بمذمت ما اللهم صل علی محمد و آله و ان تجعلنا

حسن مصاحبته خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و نصیب ما بکن خوبی

مصاحبة این روز که در او کارها نیک بکنیم و اعصمنا من سوء مفا

قته و محفوظ دار ما را از بدی جدایی او ... [illegible]

صعوبة ... بسبب مرتکب شدن ما گناه خود را ... [illegible]

لنا فیه الحسنات و بسیار کن برای ما در این روز نیکیها را ...

خود را ... [illegible] ... بسیار بده ... [illegible]

و خالی ... [illegible] ... و اجعلنا ...

لنا ما بین طرفیه حمدا و شکرا و اجرا ... و فضلا و احسانا

و بکن برای ما تمام این روز را بسپاس الهی و شکر عبادت خود
برای تمامت بفضل و احسان خود اللهم [illegible] لک [illegible]
و [illegible] خدایا آسان بکن بر فرشتهاء بزرگ که کاتبان اعمال ما میکنند
[illegible] نوشتن اعمال بد کردن و ان [illegible] ما [illegible]
بده تا بر ایشان نوشتن آسان شود [illegible]
[illegible] از برای ما نیکی ها ما [illegible] من اعمال ما را که فرشتهای
نویسند در بعضی نسخها ما له صحائفنا [illegible]
[illegible] مخواد مکن ما را نزد کرام کاتبین به
بدی اعمال ما بعوق محفوظ دار از بدی اللهم صل علی محمد و آل
[illegible] و اجعل لنا فی کل ساعة من ساعاتنا حظا من عبادك
رحمة بکن بر ما [illegible] و بکن برای ما در هر ساعتی از
ساعات امر و نصیبی از بندها و توکه از اینها در امور دینی
و دنیوی منتفع شویم و اینها [illegible] و در بعضی نسخ [illegible]
است و این اظهر است و ملایم ما بعد است [illegible]
[illegible] از شکوه تو [illegible] و گواه راست
گو از فرشتگان تو که از عبادت و شکر را نوشته گواهی بدهد
اللهم صل علی محمد و آله و احفظنا من بین ایدینا خدایا صلوة

و از شر ... نعوت وحافظت ما بکن از شر شیطان که هیچ
جانبی دخل نتواند کرد و نه از پیش روی ما و من خلفنا ومن اعقب
ما ومن ایماننا ومن شمائلنا مانند از جانبها از سبب وجب ما و من جمیع
نواحینا واز جمیع جوانب ما حتی فوق وتحت وقریب و بعید حفظا
وما صمامی معصیتک لجنان محافظتی که نگاه دارند همه باشد
ما را انگاه تو [illegible] یا الی طاعتک و داء نمایند و یا رسانند یا
ما را بطاعت تو مستعملاً بصیغه منصوب پس از حذف و ایما است
ای مستعملاً فیه لمحبتک در حالتی که در آن طاعت استعمال کرده
شده باشد محبت تو یعنی از روی محبت و اخلاص تو از طاعت
شده باشد و در نسخه ابن ادریس بصیغه فاعل است یعنی حالی
که من استعمال نمایند و بکار برنده باشم در آن طاعت محبت
تو او این اظهر است اللهم صل علی محمد وآله وتفضل فی یومنا هذا
ولیلتنا هذه وفی جمیع ایامنا و در بعضی ولیالینا [illegible] یا رحمت
بکن بر آن سرور و ... وتوفیق بده ما را در بین روز و در بین
شب و در جمیع روزها وشبها ما را استعمال الخیر وهجران الشر
وشکر النعم برای عمل نیک و ترک بدی و شکر نعمتها و اتباع السنن
ومجانبة البدع و برای متابعت سنتها و اجتناب از بدعتها

والامر بالمعروف والنهي عن المنكر وبرای امر نیکو یعنی فرمانبری

وحیاطة الاسلام وبرای عمل جمیع لوازم اسلام وانتقام الظالم

انتقام متعدی بیرون آمده یعنی برای کم ساختن ظالم بعد نجده

بفساد مجتهد است یعنی شکستن بالمدد فتح ان عباد الله [illegible]

ساختن بالمدد ونصرة الحق [illegible] وبرای یاری دادن [illegible]

کردن حق [illegible] ومعاونة الضعیف وبرای [illegible]

کراه ومدد کردن ضعیف واذ [illegible] اللهیف ودریافتن [illegible]

یعنی کردن مظلوم مضطرب مستغیث منتجی [illegible]

شیخ شهید نبست مدرسخ است ومساعدة الکیمیا وبرای مدد

کردن کوی اللهم صل علی محمد وآله خدایا رحمت بکن بر محمد وآل

واجعله [illegible] وبگردان امروز را مبارکترین روز

هائی که ما آنها را دانسته ایم یعنی ماضیه وحال [illegible]

[illegible] وفاضل وبهترین دوستی که مصاحب او شده بوده

[illegible] بهترین اوقاتی که بوده ایم

روز [illegible] دران ولاتجعلنا [illegible] اللیل والنهار

[illegible] وبگردان ما را از جملة جماعة که راضی ترین کسا

اند که شب وروز بر ایشان گذشته از جملهٔ مخلوقان تو خلاصه

انکه نسبت و نحو به بهم معلوقات میکنند و بعضی نسبت بیانی دانسته
ناند بلکه خواست الهی باشد پس دعا میکنند که مرا این بعض
کردان بجهت متصل جمعی اند و تفصیل نسبت بعین ان جمع است
هیچ وارد نشود انکه جمع بفتح رای عطف بحذف و نسبت و معطوف
علیه من ارضی است و تقدیر ابیت ولجعلنا اشکرهم و در نسخه
ارادوس بکسر را پس معطوف علیه ارضی باشد یا اشکر بدل باشد
ان ارضی و همچنین دراقوهم و افعهم لما اولیتن من نعمک بکردن
مارا انجمله جمعی که قایم تر اند در اقامت شرایع تو بدانکه واو
و یا در معتل العین اسم فاعل ثلاثی مجرد که در نفعل او تعلیل
شده باشد بدل بهمزه شود مثل قاتل و بایع بخلاف عاور بجهة
صحة عور اگرچه بخلاف قیاس است و همچنین واو و یا که در طرف
باشد بعد از الف زایده بدل بهمزه شوند مثل کساء و رداء
بخلاف شقاوة و سقایة بجهة اعتداد بتاء پس گویا در طرف
نیستند پس عباءة شاذ باشد و همچنین واو و یا بعد از الف
باب مساجد بهمزه بدل شود بشرطی که قبل از الف یعنی واو یا
باشد مثل اوائل جمع اول و خیاء جمع خیر و در شرایع قیل
ان الف واو و یا نیست پس بهمزه نتوان خواند البته بیا باید خواند

وان منهم عما خدعت من پیدا و از جمله جمعی که شفقت کننده بر تو اند
بماندانند تا ندانی خود را انچه فی حفظ الله ان قربه ان
منهیات بتو واکره صله بمعنی مفعول است اما چون لفظ امر
مصدر است در مساوات مفرد جمع اللهم انی اشهدک ای
گواه میکیرم ترا با نا پدید است که او بسند توحید الهی
کر گواهی یعنی با گواهی تو گواهی دیگر ضم و سبب و اشهد سماواتک
وارضک و گواه میکیرم اسمان و زمین ترا و من اسکنتهما بمعنی
وایصال بتقدیر و من اسکنتهما من ملکک بیان کلمه من است
و گواه میکیرم کسانی را که در زمین و اسمان ساکن کرده کتابها
ملائکه و انس و سایر خلقک بکسر را عطف است بر ملائکه و منه نسخه
است پس عطف است بر من اسکنتهما یعنی و گواه میکیرم باقی
مخلوقات را فی یومی هذا و ساعتی هذه و لیلتی هذه و مستقری
هذا در این روز و ساعت و در این شب و در این مکان که هستم
میشوم در شب گواه میکیرم شب را و در روز روز را و الا جمع
و دیگران است انی بتقدیر علی انی چه حق من حق جل انه قیامی
است اشهد انک بتقدیر بانک انت تاکید کاف الله جل
یعنی همه اشیا را گواه میکیرم بر این که من شهادت میدهم باینکه

وقوعش آنکه بیت سعه ومجوّ مکرر است و قایماً بالقسط خبر بعد خبر ان است یعنی که

خدایی که نیست بی عدالت و بجهتین عدل و رءوف و مالک جمیع

یعنی قایمی بعدالت یعنی هیچ کسی عدالت باسید مقدار که ممکن

جهت سا العداست یعنی بپا دارنده عادلی فی الحکم و الجامع بینهما حیث

معروف بالعباد بپادارنده پای به بندها مالک الملک تمام عالم و ملک است

بجمیع با خلق رحم کننده بخلق و أن نشهد بیان محمداً عبدک و رسولک

و گواهی شیدهم بآنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده تست

و رسول تست بجانب خلق و خیرتک بکسر خا و فتح یا اسم مصدر است

یعنی خوبی پس از پای تید عدل باشد و لسکون یا نیز اسم مصدر که

من خلقک یعنی او بهترین مخلوقات تست حملته رسالاتک فادّاها

او الحاصل رسالت خود کردی پس ادا او رسالت کما ینبغی نمود و امرته

بالنصح لامته فنصح لها و فرمودی با و که امت خود را نصیحت بکن

او نصیحت ایشان کرد و هرکس قبول نصیحت کرد با ایشان جهاد کرد اللهم

بی محمد و آله خدایا چون محمد چنین بنده است ترا پس بر او رحمت

رحمه کن اکثر منصوب بمفعول مطلق تشبیهی است بتقدیر کاکثر و

کاتم ما صلیت علی احد من خلقک یعنی بیشترین رحمتی که بر یکی از

مخلوقات خود کرده و یحتمل که من تفصیل معنی باشد بتقدیر

اکثرهما وبین قیاس وانته افضل بما انت اهله امن بما ذلحی وبده
باو بهشتین ابخشد داده بیکی ابنند هاوه یا بهتر ان ابخشد اده وجو
هر وصل انت عنا افضل [illegible] عن امتده
چند انبیا رسالت بامت خود می سانند [illegible] جو
وجاد ادن بدست حق تعالی است و باختیار امت نیست وچون
ان سرور تبلیغ رسالت بر وجه اتم کرد پس جزا وخو انجانب [illegible]
بجهت بین جزای که انجانب ات پیغمبر بکرامت [illegible] داده
یا بهتر از ان [illegible] بالخیر [illegible] کرد و بسیار
منت نهد بعطیه عظیم العفو [illegible] پوشیدن و [illegible]
باختن و چون بخشیدن گناه [illegible] پوشیدن [illegible]
بخشنده را تمام کوید ودر نسخه الغفار العظیم و تو بخشنده
گناهان عظیم را و انت [illegible] متقدم کننده [illegible]
رحمت کننده فصل علی محمد واله چون منان بالجسیم [illegible] رحمة بکن
بر محمد وال ان الطیبین الطاهرین و پاکند [illegible] تطهیر الاخیار
الاخیار [illegible] انه سلام الله علیهم اجمعین
دعا [illegible] یا من تحل به
عقد المکاره ای انکسی که ساکن کرده میشود بامداد او [illegible]

بلیات شدیده ویا من یلتمس منه المخرج الی روح الفرج وای کسی که
از و خواسته میشود بر آمدن از شدایدو وصول براحت فرج از تنگی
ذلت لقدرتك الصعاب وخواری است نزد قدرت تو شدایدو صعبها که
باسانی دفع کنی وتسببت بلطفك الاسباب وهر سببی که در عالم است
لطف تو از سبب ساخته وجری بقدرتك القضاء وجاری شده
بقدرت تو احکامی که کرده ومضت علی ارادتك الاشیاء وهمه چیزها
باراده تو میرود یعنی منسلك دون قولك ومؤتمرة بی ارادتك اشیا بجای
قبول امر میکنند که تو بمقتضای کن فیکون وهمه مطیع فرمان تو اند
وبارادتك دون نهيك منزجرة وباراده تو نزد نهی کردن تو از چیز
اشیا قبول زجر میکنند یعنی آنکه اشیا اطاعه امر وترك معاصیه
میکنند بی اراده تو انت المدعو للمهمات توئی آنکه نزد عروض
مهمات با و دعا کنند وانت المفزع فی الملمات توئی آنکه در وقت
نزول بلیات با و التجا برند لا یندفع منها الا ما دفعت دفع نشده
از آن بلیات مگر آنچه تو دفع آن کنی ولا ینکشف منها الا ما کشفت
تا بلیه مستور است مردم غافل شوند از تدبیر دفع آن چون
مکشوف شود بسهولت دفع شود پس کشف کنایه است از دفع
یعنی دفع نشود از آن بلیات مگر آنچه تو دفع کنی پس عطف تفسیری

فرو سابقه است و ... [illegible] بتحقیق نازل شده بر من ای
پیر و دیدکان من ملاقات نکاه و دفع انبیا تعامل و در نفحه تکالیف
ان باب تفعل و هر دو بمعنی شق علی است و مشتق است از کوده
بمعنی صعوبة تعالی یعنی نازل شده بر من ای پیر دیدکان من
بلیه که شاق که مشکل شده بر من برداشتن بار کران ان بلیه
و المرنی یعنی نازل شده بر من ... [illegible] حمل بلیه که سنکین
و دشوار است بر من برداشتن ان و بقدر ... او ... تعلی و
... [illegible] ساخته این نازله را بر من ... [illegible]
و به پادشاهی و نهانه و قوه خدا این بلیه را فرستاده بسوی
من و متوجه من ساخته ... [illegible] صدد ...
مساوات مقصد بعد ان وصول بان و وقت و در وصول بان
مطلوبست یعنی بلیه که تو بکسی بار کنی هیچ کس نتواند او را
بان کردانید ... [illegible] وجهت و نیست صرف کننده و بکردانیدن
مر ان بلیات را که تو متوجه بکسی کرده باشی ... [illegible]
و نیست کشاینده انچه تو او را بلیه بندی ... [illegible]
و نیست کسی که تواند بست هر چه تو ان را بکشائی و لا میسر لما
عسرت و نیست اسان کننده انچه تو انرا مشکل سازی ... [illegible]

توفيرلت ونيست يادي دهنده كه تو او را خوار كني وتلك نصرة

او فما في قصا [illegible] بجز نسيمه امور بدست تست پس رحمة

بكن بمحمد والنبي واصحابه يا رب الفرج بطول لطف ميكنفاي براي من

اي پيوند كار من در خوشحالي بود دفع غم را بقدرت تو واكين [illegible]

سلطان الهم بحوله وبشكو ودفع كن از من پادشاهي وسود

هم را بقيد [illegible] كه در تصرف امور داري وانك حسن النظر

فيما اشكو [illegible] نيكي التفات تو در دفع بليه كه شكايت از ان

بتو كرده [illegible] الصنع [illegible] وبخشان بر من نيز نيكي احسان

كه بمن كني مرا انچه از تو سوال نمودم وطلب كردم [illegible]

رحمة [illegible] بيش خود رحمة را وخوشحالي بي

تعب [illegible] كوارا است پس تعب ندارد [illegible]

لي [illegible] وبكن براي من بفضلك تو بدرستي از [illegible]

محيا كه ان [illegible] باشد از [illegible]

بعد [illegible] ومشغول [illegible] با اهتمام

علاج ان بليه [illegible] انكه مشتاق است [illegible]

[illegible] بدانشغلي [illegible]

[illegible] واستعمال

مشتاقی و انعطاف کردن نفسها توجه سوی بعبه ... بالمراد بالکلیت

و شیخ شهید ره ذکری کرده در تعقیب النافلة لعذر و امنه المهم

الهم و کاظم م را چون بی طاقتی میشوند کما هی زلتی فاقله کردی

ما نه رضا م ببند غم تر شدی و غم جهت وقوع مکروه ده ملحوظ است

و هم جهت توقع آن در مستقبل و انحضرت امیر ع منقول است

که ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا ادبرت ... علیها

... پس دعا میکند که ایشان مدتی که بسبب مشغولی با ناله

سنی با زمانم فقد ضعفت لما تلد دعا میکند که ایشان مدتی که بسبب

مشغولی با تاز سنی یا نمانم فقد ضعفت لما نزل ... پس

تحقیق دل تنگ شده ام جهت نزول این بلیه من ای پروردگار من

کو بیند ضعفت بالامر ذرعا یعنی که طاقت آن امر نباشد و اصل

ذرع بمعنی گشودن دستها است گویا میگوید بسط دست کردم

و تنگی کرد پس نرسیده بمطلب و اینها ضیق ذرع کوتاهی دست

و سعة آن طول دست کوتاه نرسد بلنجه طویل رسد پس ضیق

ذرع کنایه باشد از عدم قدرت و نارسیدن بمطلب ...

... یعنی مما پیشتر امر بسبب برداشتن میی که بر من حادث

شده و مما تعیر است از فاعل امتلا و انت القادر علی کشف

ما مبتلی به مقید گم نادر یی بلا نا الله بلیه که من بانه مبتلا شده ام
بدفع ما تحقت فیه به دفع ان حادثه کم دیان امتلاحا منها فعل
ی ذلک پس بکن بما منا از یعنی کشف و دفع بلیه بکن ان ابو لستوی به
منه اکرچه من مستوجب و مستحق و لایق این انعام از تو نیستم
یا ذا العرش العظیم ای صاحب عرش بزرگ و بروایة ابن طاوس بعد
این چو این است فانت قادر یا ارحم الراحمین امین یا رب العالمین
دعا طلب پناه از مکروهات و از اخلاق بد و افعال ذمیمه اللهم
انی اعوذ بک من هیجان الحرص خدایا تو پناه می برم از جوش زدن حرص
و سورة الغضب و از شدت غضب و غلبة الحسد و غالب شدن حسد
که طلب زوال نعمت است از غیر و ضعف الصبر و از ضعیفی صبر که
کیفیت ان ناخوش باشد و شکاسة الخلق و از بدخویی و الحاح
الشهوة و از غلبه شهوت و ملکة مقدرت و استقلال بجری
الحمیة انفه و استنکاف یعنی و از قدرت و استقلال بعاد
و ننک کردن از خلق و متابعة الهوی و از تابع هوای نفس شدن
و مخالفة الهدی و از مخالفة راه حق و سنة الغفلة و از غفلت
که بمنزله بیخبری است و تعاطی الکلفة و از خوض کردن در تکلفات
یا در امور دیگر که باعث آزار است و ایثار الباطل علی الحق و از ترجیح

بالا بحق كه احتياب باطل كيي و عمل را بنمائي و الامر ان على [illegible]
و انصر بودن بگناه كه انان قهر نكند [illegible] المعصية [illegible]
كوچك و سهل دانستن [illegible] بالطاعة و ان بنرك شمردن طاعتي كه
بكند چه كدام طاعت ما لائق كبريا بود بگناه الهي است [illegible]
[illegible] المكفرين و ان مفاخرتي كه متمولين ميكنند با انصاف [illegible]
كردن ما با متمولين [illegible] بالقلب و ان تهاون و تحقير كسانيكه
كم مال كم دانند و در نسخه على المتقين [illegible] معنى تولية
[illegible] و ان [illegible] سلوك با زيردستان [illegible]
اصطنع العارفة عند نا و ان ترك تعظيم كسي كه نيكي كرد با [illegible]
[illegible] ظالما يا اينكه مدد ظالمي بكنيم و ان [illegible] بناه بخداي [illegible]
او تخذل ملهوفا يا اينكه خوار داريم مظلوم مضطر چون [illegible]
امن نروم ما ليس لنا بحق يا خواهيم چيزيكه حق ما نيست او نقول
في العلم بغير علم يا اينكه بگوئيم در مطالب علمي خصوصا مسايل
ديني بي دانستن ان چنانچه علماء شان [illegible] انتقد
من ان نطوي [illegible] و در بعضي نسخ غش مسلم و بناه [illegible]
بخواهيم اينكه پيچيده شود [illegible] بخلاف انچه در دلست بكسي [illegible]
دهيد مراو را پيچيدن كناية از اتصاف باشت [illegible] صفحه

بعنوان مروّت و معلوم نیست مناسب ستر علینا لنا و این که بعضی ...
شویم یعنی تکبر و تجبر کنیم بر عبادت ما و عجب ما خواست از عبادت
و مفسد عبادت سابقه نیست و مفسد لاحقه است و ممدیت اما الیا علی
که طول امل کنیم و این دعائی که عاقبت آن معلوم نیست در نظر
ما بیفزاید و نعوذ بک من سوء السریرة و پناه می بریم بتو از امری بد
در دل پنهان کنیم و احتقار الصغیرة و از سهل دانستن گناه صغیره
و ان یستحوذ مستعملت بر اصل بی اعلال بر خلاف نظائر مثل
استقام علینا الشیطان و از اینکه مستولی بر اصل بی اعلال
بخلاف نظائر مثل استقام علینا الشیطان و از اینکه شود
بر ما شیطان او ینکبنا الزمان یا از آنکه بما برسد نکبت و شرور
زمانه او یتهضمنا السلطان یا از آن که ظلم کند و غضب نماید
نقصان رساند بما پادشاه و نعوذ بک من تناول الاسراف
و پناه می بریم بتو از فتنه آنچه باو اسراف کنیم پس اسراف متعلق
تناول نیست بلکه اضافت با دنی ملابسه است و من فقدان الکفاف
و از نیافتن آنچه بسنده است از نفقات معیشت مشتق است
از کف بمعنی آنچه باز دارد از فقر و بی نیاز سازد و نعوذ بک
من شماتة الاعداء و پناه می بریم بتو از خوشحالی دشمنان از وصول

بلایها من الفقر الی الاغنیاء و از احتیاج بسوی همسایان وامثال
خود ومن معیشة الضنک و از تنگی زندگی و خواری و بیماری
... بکسر میم و در نسخه ابن ادریس بفتح میم ... عهد و از مردن
بی استعداد که عمل صالح نکرده باشیم ومن سوء المرجع فی المعاد
و پناه می بریم بتو از حسرت کلان بر آنچه خواهیم و میسر نباشد از نجات
اخروی والمصیبة الکبری و از مصیبت کلان که دوزخ است
واشقی الشقاء و از بدترین شقاوتها که غضب الهی باشد وسوء
المآب ظرف مکان است یا مصدر میمی یعنی و از بدی محل رجوع که
جهنم باشد یا بدی نفس رجوع که با عصیان باشد وحرمان الثواب
و از محرومی اجر بسبب عدم طاعت وحلول العقاب و از رسیدن
عقاب بما اللهم صل علی محمد وآله واعذنی من کل ذلک برحمتک
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و پناه ده مرا از همه این بلایا برحمت
و فضل خود وجمیع بنصب عطف است بر یاء اعذنی المؤمنین والمؤمنات
و پناه ده از این بلیات همه مرد و زن مؤمن را یا ارحم الراحمین
ای رحیم ترین رحم کنندگان [illegible] المغفرة کاه
از حق تعالی اللهم صل علی محمد وآله وصیرنا الی محبوبک من التوبة
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش و برسان ما را بتوبه که دوست میداری

از ایعنی توفیق توبه مده و از شناعی مکر و هلاک من الاعراض [illegible]

دور دار ما را از اصرار بر معاصی که مکر و حسنت و از آنکه توفیق

بازگشت باشیم و نمی و تمنّا بر تقصیر [illegible] تقصیر فی دین او

دنیا تقصیر بی تنوین چه غیر منصرفست چنانچه جوهری گفته

در کتاب تنویر و در قاموس است که کاهی منون نیز آمده گفته

اند چون جاری بر موصوف مذکور یا مقدر باشد مثل نساء

یا حجه بر حکم افضل التفضیل دارد در منع صرف حال آنکه الف

مقصوره کافی است در منع صرف یعنی توفیق که باشیم میان

نقصان دیدن یا دنیا و امر ما مردد باشد که اگر اختیار دین کنیم

نقصان دنیا شود و بالعکس [illegible] فنا و پیرا [illegible]

بکن چنین بر آنکه زود تر فانی شود یعنی نقصان دنیا بکن و

صیغه تفضیل بمعنی اصل فعل است و مفهوم مخالف معتبر نیست

فنا

و چون صفة دنیا سرعة است بان تعیین کرده و [illegible] التوبة

فی الحالها بقاء و بکردن بشمانی و ندامت ما را در آنچه بقاء و

آن بیشتر است و ندامت ما را در آنچه بقاء آن بیشتر است که آخرت

باشد یعنی توبه از عصیان داخل امور آخرتی و توبه از [illegible]

داخل امور دنیویست پس شق اول نصیب ما کن و اذا هممنا

بهين و تيغ كه نقد [illegible] و چون يكه ديدن آمده باشد لا
امنى ما عاما فيتحلك الا هي عليها البخس دوجه تفعل يكي
[illegible] نشسته ان ما و فعل ديگري موجب غضب است بيما [illegible]
نقد يد است مثل ذهبه الى ما و [illegible] يعني مار اما الانسان
چون يكه قرآن ما الحي كنده او عن قوتنا و در نسخه قوا [illegible]
[illegible] عليها و سست و ضعيف سان قوة ما از ان فعل البخس
غضب تو باشد و [illegible] باب تفعل بضم تا و تشديد لام مكسور
مد در نسخه اين اد ريس از باب تفعل بحذف يك تا و فتح مثانيه
و كسر لام مشدده بجهته دلالت بر يا و محذوفه فظاهر فتح است
و تفعل متعدي بنفس آمده و مشتق است از تخليت بينهما يعني
خليت بينهما نه از تخليت لكنها يعني فرغت له [illegible]
[illegible] و در باب ميل به نيكي و سبق از بدي در وقت
و رود ميان تخليه مكن ميان نفوس ملو اختيار انها يعني اختيار
ما را بد نيست نفوس ما مده بلكه ما را اجرا بكار نيك بدار
و اين جمله بر نيكي متعلق له و واسطه است ميان نفس و اختيار است
فانها [illegible] علة نهي از تخليه است يعني اين جهت كه
نفس اختيار كند بها طل است الا ما وفقت تنقذ ير وقفتها يعني

بسم [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

مگر نسیمی که تو توفیق او دهی تا از باطل بکشید و ...

یعنی قد نخشه ... مار ... یعنی مگر نسیمی که حفظ ... از باطل

اما بالتوجیه بعد ... الا ما رحمت بتقدیر رحمتها یعنی نفس

بسیار امر کننده است ببدی مگر نفسی که تو ببود رحم کنی الله الذی خلق

من الضعف یعنی ضاد خلاف قوة خلقنا خدایا بدرستی که تو مارا

از ناتوانی خلق کرده یعنی ماده خلقت ما ناتوان است که استعداد

قوة درو نیست و علی الوهن بنیتنا و درستی بناء ما کردی که اساس

آن بناء خوار است و منی ماء مهین ابتدءتنا و ان الی حفرة منتهی

خلقت ما کردی فلا حول لنا الا بقوتک چون وجود ما از ضعف

و مقارنست مارا حرکت مگر بقوتی که تو بدهی و لا قوة لنا الا

بعونک و نیست مارا قوة مگر بمدد تو فایدنا بتوفیقک و سیر بقوتی

ما بکن بتحقیق تو تا توانیم عمل خیر کرد و سددنا بتسدیدک

و صواب در قول و فعل و اعم ابصار قلوبنا عما خالف محبتک

و کور ساز چشمهای دلهای مارا از آنچه مخالف دوستی تست

و لا تجعل لشیء من جوارحنا نفوذا فی معصیتک و مگردان هیچ

یکی از اعضای مارا در آمدی در معصیة تو یعنی قدرت بر آن

مده و گفته اند که این از باب ان اعضای مارا در آمدی در

یعنی نیست

نصیبه توفیق تربیت بآن مدعو گفته اند که این ابن ابی طالب

است بجهة امور لیس و نفوذ امری دیگر اگرچه صادق فهم زغیل است

دروا ملل ... مستقیم نیست و دیگر تاصل است چه مراد بمعنی صحیح

حقیقی بمعنه و تلازم فعل تامل است ...

یا پس و بجنبش بان سوخود والتی ... همان همی او از حقی

مراد دقایق افکار و خطرات و ارادات نفس ناطقه است بجهة قوة

نظریه و عملیه ... میکردان او از دست دهاء ما را و حرکات

اعضائنا و بجنبش اعضاء ما را لمحات اعیننا و دیدنها خفیه

بچشمهای ما را و لفحات السنتنا و تکلمهای زبانهای ما را در

بعضی نسخ پست متعلق است با جعل ... یعنی بگردان

و بکار بردن همه امور مذکوره را در آنچه سبب ثواب تو باشد

حتی لا نفوت ما حسنة نستحق بها جزاءک تا آنکه فوت نشود

از ما هیچ کار خوبی که بسبب آن مستحق شویم جزاء خیر ترا

ولا تبقی لنا سیئة نستوجب بها عقابک و باقی نماند برای

ما کار بدی که بسبب آن مستوجب عقاب تو شویم ... باب

العقاب ... اللهم ان ... خدایا اگر خواهی که

گناهان ما را بخشی ... پیران بخشید ... فضل

نسبت با عدم استحقاق ما بخشیدن را متقبح [illegible]

تفضیحات و بعد ذلک [illegible]

و بین قیاس و ان تشاء تعذیب ما میکنی با جزاء [illegible] و در

این ادریس [illegible] باست و وجهش ظاهر نیست [illegible]

مقتضاء عدل نست که بقدر تقصیر است فسهل لنا عفوک یا سابق

و سابغ بما عفو خود را بمنک بستهادن تو بر ما که ممنون شویم

والا ما را چه رتبه که حق تعالی بر ما منت نهد [illegible]

[illegible] و خلاص کن ما را از عذاب کردن تو ما را بکن شتن تواند

عقوبت ما و بخشیدن تقصیر ما [illegible] لا طاقة لنا بعدلک [illegible] که

ما را طاقة عدل تو نیست و لا نجاة لاحد [illegible]

و نیست نجاة از عذاب هیچ یک از ما بجز عفو تو [illegible]

ای نی با زیج نیاز ات مثل پادشاها پادشاهان ها حرف

تلبیه است و بر سم تکلم عرب است و الا تشبیه نسبت بحق تعالی

ندارد [illegible] ما بندها و نو میم و در پیش تو حاضر

هر چه خواهی میتوانی کرد فانا افقر الفقراء الیک و من محتاج

ترین محتاجانیم بسوی تو [illegible] ساختن فقر است [illegible]

[illegible] اجناست بتفهیم دفع و الا ظاهر [illegible] نا بود [illegible]

بن فقير كن مارا د رجالي كه دفع كنند فاقه و فقر ما را بعني وفقر

خوشحمل كه تعلق جبر فاقه طريق مجاز استعملي باشند و انقطع

رجاء نا ابتداء قطع اميد ما مكن منع كردن فضل وكرمك خود ار

ما مكن قد اشتبه من استعدبك اكر قطع اميد ما كيجي بين

توشتي كرده باشق كيبي ركه طلب سعادت ان توكند و حبت

خواسته فضلك محروم ساخته باشق كيبي ركه طلب الاغاثة

فضل

ان توكند نابي [illegible] هركاه كه تو محروم وفقا اميد

پس اند ركاه توبعكرمان شده بكه رجوع كنيم واليها [illegible]

تو بابك ونجاقيم اندركاه تو سبحانك نحن المضطرون الذي

اوجبت اجابتهم ياكا ما ان مضطرانيم كه برد مه تفضيل خود كرم

ساخته قبول دعاء ايشان را بمقتضاي كريمه امن يجيب المضطر اذا

دعاه ويكشف السوء و اهل السوء الذين وعدت الكشف عنهم

و مانيم بدكاران كه بمقتضاي كريمه ويكشف السوء وعده كرد

الله بدي ان انها واشبه الاشياء بمشيتك و شبيه ترين

امور با اراده تو بودن نفحه مشيتك يعني بطريقه معموله

و اولى الامور بك في عظمتك و بهترين و لايق ترين اشيا

بنسبت عظمت تو رحمة من استرحمك ترحم كردن و اجابة كردن ملتمس

کسی که از تو طلب [illegible] نماید غوث یعنی اغاثه من استغاث

بك و غوررس و فریادرس کسی است که بدرگاه تو فریادی شود از شر

شیطان و نفس و غیرهما فارحم تضرعنا الیك چون اولی بترحم و

فریادرسی است پس ترحم بکن بر تذلل ما پیش تو و حقیقة مرحوم

متذلل است لیکن تذلل را مرحوم گفته مجازا و اغننا از حاجت

انفسنا بین یدیك و ما را بی نیاز ساز از خلق چون انداختیم

خود را پیش تو اللهم ان الشیطان قد شمت بنا اذ شایعناه علی

معصیتك ای خدایا بدرستی که شیطان خوشحال شد با بتلاء ما بکار

و فعلی که ما متابعت او کردیم فصل علی محمد و آله و لا تشمته بنا بعد

مردود درگاه تو با شماتت کرد تو ان تقصیر را بکن تا او شماتت نتواند

کرد بعد ترکنا ایاه لك و رغبتنا عنه الیك بعد از ان که ما ترك

ان ملعون کردیم برای تو و روگردان شدیم از او و توجه بسوی

یعنی بعد از توبه و انابت و در نسخه شهید و کفعمی [illegible] ردیم

الراجعین [illegible] یا من ذکره شرف

للذاکرین ای انکسی که ذکر او شرف ذکر کنندگانست و یا من شکره

فوز للشاکرین ای انکه شکر نعمة او رسیدن به مطلب است مر شکر

کنندگان را و یا من طاعته نجاة للمطیعین ای انکه بندگی [illegible]

ملامت کنند کانت صلّ علی محمد واله واشغلنا قلوبنا بشکرك عن کل ذکر
همه تن یاد سپری والتی و مشغول ساز دلهاء ما را بذکر خود از ذکر
دیگر که منا مقصود ذکر تو باشند [illegible] مشغول
کن و با تمامی ما را بشکر نعمه تو از هر شکر چه شکر دیگری راجع است
بشکر الهی است چه حصر شکر الهی بلا واسطه اولی باشد ولا شکر
منعم واجب است یا مراد آنکه ما را ممنون غیر خود از هر لاحق تا ما
غیر تو نکنیم [illegible] بس کرده از انّ تفعیلك
برای ما فارغ بودن از کار در دنیا [illegible] لا تدرکنا
فیه [illegible] ومما يتبع الشيء من لواحقه پس بگردان از فراغ را فراغ
سلامتی که نرسد بما در آن فراغ کاهلی و تقصیری [illegible]
[illegible] بان [illegible] و لاحق نشود در آن فراغ بما ملالی
حتی بنقص فی بصیغه غیبة در همه نسخ عنا کتاب بکسر کاف وتخفیف
تا جمع کاتب یعنی بنام و نامه و در نسخه بضم کاف و تشدید [illegible]
[illegible] و در نسخه لصحیفه پس تعدیه انصراف بلام بتضمین
استحجاب است [illegible] تا آنکه بازگردند از ما
نویسنده های بدیهای ما و باخود ببرند کاغذهای خالی از
بدی ها چه هر گاه در وقت فراغ از عبادت تقصیری واقع نشود

مکن یا شکر
امنا بشکر [illegible]
امنا شود [illegible]
عن [illegible] و مشغولة
[illegible]

ناچار صحیفه سیأت خالی بماند ونبولی بصبغة طیبة کاتب هم کاف

تشدید تا دجمع صنع الحسنات عناسر وبی بماکتبوا صحائفها

ما فکر دند فبینند هاي حبها ان بشر ما تنادی ... ان بچه

نوشته اند وبنکیهای ما ... ... تمام

شود یا مرزند کی ما ... ... ومنقطع شود ... ها

ماي ما ... ... وحاضر شود نزد ما طلب تو ما را یعنی

... ... اجابتها ایجنان دعوتی که ناکزیر است

از ان همه را و اجابت ان دعوت لازم است فصل ... محمد ...

... ... رحمت بکن

بر محمد واله وبکردان اخرین انچه جمع کنند وبنویسند بر ما کاتبا

اعمال ما توبه که قبول افتد لا توقفنا ان باب ... ال و در نسخه

انبا ب تفصیل و در نسخه لا تقفنا و هر سه بیک معنی است بعد ها

علی ذنب اجترحناه ایجنان توبه که اکاه و مطلع نسازی ما را

بعد از ان توبه بکناهی که کرده باشیم وکیتان نموده باشیم و

مراد این است که بعد از ان کناه نکنیم چه بعد از کناه علم بان

هست ما قل مکلف را ... علم مستلزم عدم کناه باشد لا

معصیة اقترفناها و مطلع مکن بر معصیتی که کیتان کرده باشیم

و این عطف تفسیری فقره سابقه است و تاکید است و لا تکشف

عنا ستر استره بی متعلق است بلا تکشف [illegible] لا انتهای

شهید است یعنی حاضر یعنی آنچه دید بیان تفسیر [illegible]

چشیده او در پیش حاضران درگاه تو از ملائکه و عباد

کشف مکن و [illegible] یوم تبلوا اخبار عباد [illegible]

و اختبار احوال بندگان خود کنی و حساب ایشان بکنی یعنی در

روز قیامت [illegible] که تو رحم کننده [illegible]

از تو طلب چیزی کند و بدرگاه تو التجا بیارد [illegible]

و قبول کننده و اجابت کننده مر کسی را که ندا تو کند و از تو طلب

بخشش کند [illegible] با اعتراف بگناهان و طلب توبه از آن

اللهم انه یحجبنی عن مسألتک خلال ثلث خدایا بدرستی که سه [illegible]

نمایند که مانع میشود مرا از سوال بدرگاه تو سه صفت یکی

که دایم و یحدونی علیها خلّة واحدة و باعث میشود از سوال

تو و لا امری که بان مرا امر [illegible] کردم در

الطاعت این پس کو بالمره الطاعت نکرده باشم بطریق اولی مانع از سوال

شود و نهی نهیتنی عنه فاسرعت الیه و ثانیا آنچه منع از آن

کردی و منع نشتاب [illegible] آن کرده منهی را بفعل آوردم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بتقصیر باشد و سألك في الحيلة حين حيا امتناع است که
سبب عدم مرتبه و قدر خود یعنی ملك کنند و اما ان کان في
عدم رتبه و قدر خود یعنی سوال کنند و اما ان تو با وجود شهر
من [illegible] رتبه مدار سؤال الرياش لعيل [illegible]
کسی که بینوا محتاج و عاجز باشد و فاقه داشته باشد [illegible]
باقی [illegible] احسان [illegible] من عصیانات
اقرار کنند و امیدکار و تو باش که بی شوم منقاد و مطیع در
وقت احسان تو مکر باز داشتن نفس خود از گناهان تو یعنی
طریق انقیاد کف نفس است از گناه و اعتراف دارم بعد از کف
[illegible] في الحالات [illegible] امتنانات مقرم بانکه در جمیع
حالات الطاعات و چه در حالت عصیان مرکز خالی نبوده از لطفها
تو چه آنکه در وقت عصیان تو قادر بودی بر اهلاك من و مع ذلك
انواع نعم داری فهل ینفعنی یا الهی اقراری عندك بسوء ما
کسبته ایا نفع میکند و از غضب تو نجات میدهد مرا یعنی
من اقرار من نزد تو بدی آنچه کسب کرده ام [illegible]
اعترافی لك بقبیح ما ارتکبت ما یلنجات میدهد مرا ان عنا
تو اعتراف من بگناه تو بدی آنچه ارتکاب ان کرده ام

تسلیم

بلحمة ابتدای من دین متابی که ابتداء او غضب ...

فی وقته ... متعلق با لاو شد مراد وقت دعا کردن من غضبه

قوله ان عطف تفسیری ... مسابقه است سبحانك لا ایمن ...

تنزیه تعمیکم از جمیع نقایص و ما یوهم ... توجه باسماء

رحمة الهی کرده است وفقت لی با بالتوبة الیك حال آنکه تحقیق

کشف شده برای من در بقه و رجوع بدرگاه تو پس چون ما یوهم تو

بلاغه مقال العبد بالدلیل لکه می گوید ... گفتن بنده که خود

باشد الظالم لنفسه و بر نفس خود ظلم کرده باشد ... انت بر

خود المتحقق ... دو به و سهل گرفته باشد بر خود تقصیر نه باب

احضار مصاحب خود بالطاعت اوامر و نواهی والذی عظمت ذنوبه

خلت الجنان بنده که عظیم است گناه آن او پس بسیار شد گناه

و ادبرت ایامه فوت و رونق کار او بار اثبش آمد پس گذشته ...

شده حتی اذا رای مدة العمر قد انقضت تا آنکه چون دید که مدة

عمر او گذشته یعنی پس شد و غایة العمر قد انتهیت و مدة عمر او

گذشت یعنی بسر شد و غایة العمر قد انتهیت و مدة عمر منتهی

شد ما ینا عطف تفسیری است وایقن انه لا محیص له منك و بیقین

دانست که او را جای گریز و ملاذ نیست تلقاك بالانابه ...

الا است تلقی نمود ما میل کرد بدی گناه تو کرد با دل پاک پیچیده آن
نفس نیست و ... ضیق ساعتم دمالک بصورت حامل حقی پس ما
کرد بدی گناه تو با وان متغیر سبب خود و حقی بسبب انفعال در نسخه
حامل یعنی ساقط بی اعتبار قد نظاول الدین عالی کمیت کردن
میکرده از رای قوفا خو ... شده انکثرت انفعال
ونکهش ... و سرین بر انداخته پس دو تا شده ...
ختیه ... بتحقیق در رعشه ملزم او رده ترس او از غضب
قهر دو پای او را ... حدید و اشکهای او غرق
کرده اند نحسانهای او را یعنی نحسانهای او غرق شده
اندر اشکهای او ... یا ارحم الراحمین و یعنی ...
عبادت که ای رحیم ترین رحم کنند کان و یا ارحم الراحمین ...
المسترحمون وای رحیم ترین کسانی که ... بعد اخری توبة ...
ای اینه طالب ان ترحم و یا اعطف من ... بر المستعفرین
وای مشفق مهربان ترین کسانی که بد گناه ... نماید
طلب کنند کان بخشش که گناه ... اند و یا من عفو ...
... وای انکسی که بخشش او پیش است از عذاب او و یا من
رضاء او ... سخطه وای انکسی که راضی شدن او از خلق

نیاموزات انغضب او جهامرا منی باد فیجینی شرمندیا من تعهد
الی خلقه بحسن القضا من ای آنکسی منت نهاده بر خلق بکذشتن
ان تقصیرات ایشان و جه نیک و یا من عود عباده قبول الانابه
ای آنکسی که معتاد ساخته بندکان خود را بقبول توبه و بازکشت
و یا من استصلح فاسدهم بالتوبه و ای آنکسی که طلب صلاح و نیکوی
بندکان خود کرد بتوبه کردن تبدیل نمود تا کار ایشان بخوبی بدل
شود و یا من کان من قلیلهم بالکثیر و ای آنکه جزا داده فعل قلیل
و بنوعی [illegible] را بثواب کثیر [illegible]
بعضی جزا داده کافیمزه است جلیلمحدر بعضی نسخه است تحمل
که بمزه بالف بدل شده باشد و یا من ضمن لهم اجابة الدعاء و ای
آنکسی که ضامن شده برای عباده اجابه دعا که فرموده ادعونی
استجب لکم و یا من وعدهم علی نفسه بتفضله حسن
الجزاء و ای آنکسی که وعده کرده بخلق و بتفضل و کرم که کتب علی
نفسه الرحمة لازم ساخته بر خود خیر جزا که بعضی رحمات است
و ما انا باعصی من عصاک فغفرت له ان یابی ما انا قلت اسقیمونی
ندامی تان سه عاصیان دیکر کر ایشان را بخشیده ملکه انمن تا
تو بخشیده و ما انا بالوم من اعتذر الیک فقبلت منه لوم

بدرکش

بد کفتن و بهراست بر فعل قبیح کسی که فعل او قبیح لم یزل و بیشتر
یعنی ندمی ملومترین جرم آنکه بدکار تو عذر او بپذیری تو
قبول معذرت آنها کردی یعنی از من هم بدکار توبه پذیر و معذرت
تقصیر کنند و ببخشید [illegible] ما انا بالحلوم تائب الیک و نفث
علیه و منه من ظالم ترین جرمی آنکه بنفس خود و بغیر ظلم کرده و بدکار
توبه کرده اندیشی تو بر آنها رجوع برحمت کرده اتوب الیک
فی مقامی هذا به میکنم بدکار تو در همین جای که ایستاده ام
یعنی توقف میکنم که سنار دیکر رفته توبه کنم [illegible] ما فرط
تخفیف [illegible] یعنی هیچ توبه کسی که پشیمان باشد انا بجمیع
ان مصادر شده مشفق ما اجتمع علیه و مترسان باشد انتصیر
که بر جمع شد و خائف الحیاء مما وقع فیه و شرمنده تام باشد
از اعمالی که در آن افتاده و از و صادر شده و حیا و ویش
بشانیه از من حیا نباشد فالربان العفو عن الذنب العظیم
لا یتعاظمک و دانا باشد بان که عفو کناه بزرک نزد تو بزرک
نیست و ان العفو [illegible] لا یتصعب و دانا باشد
بان که بخشیدن و کذشتن از کناه بزرک پیش تو مصعب و
مشکل نیست و ان احتمال الجنایات الفاحشة لا یتکادک

بخو یعنی دانا باشد که بد انستن کناهان قبیح و بخشیدن انها بر تو

[illegible] وان احب العباد الیك من ترك الاستکبار علیك

که دوست ترین بندهان نزد تو بنده ایست که ترك بزرکی بر تو کند

و خویشرا در پیش تو خوار و ذلیل محض داند ما للتراب و رب الارباب

[illegible] و اجتناب کند از اصرار بر کناه و لزم الاستغفار [illegible]

کند توبه و طلب بخشیدن کناه را و انا ابرء الیك [illegible]

استکبر [illegible] بد نکاه تو التجا برده بتو بری میکنم از تکبر و اعوذ

بك [illegible] پناه می برم بتو از اصرار بر کناه و استغفر [illegible]

[illegible] و طلب مغفرت میکنم از تو برای کناهی که در ان تقصیر کرده ام

[illegible] بك [illegible] عجزت عنه و طلب مدد از تو میکنم در کردن کناهی

که عاجز ام کردن از کار اللهم صل علی محمد [illegible]

لك خدایا رحمت بکن بر ان سرور و ال او و بده بمن [illegible]

که واجب است بر من کردن انرا بیندکی تو [illegible]

منك [illegible] مخلصی ده مرا از انچه مستحق ام در دنیا

انعذاب بسبب تقصیرات و اجرنی مما یخاف اهل الاساءة [illegible]

از انچه می ترسند از کناهکاران یعنی عذاب [illegible]

ملی بالعفو بالعفو [illegible] بعد [illegible] فعیل از ملاء [illegible]

کوید ملاهه ای علونه در مغرب است الی الغیو المقتدر تشریح کنیم
لفظ املاه هم بمعنی امده هم دو اسا می است هو ملق بکذا اصطلح
به پس معنی چنین باشد خلاصی ده از که تو قادری بر عفو و عتاد
تام از عقوبت در روایتکه بخشند یا باستکه همزه قلب شده
بیا مبدل است همین جاری است در قول الی واهجرنی ملیا یعنی
بی ما نا طویلا ان ملاوه است و ما بدل همزه بیشتر هو للغفرة
همه کس امید و ار بخشش تو باید .... و بالتجاوز و مشهور است
و مشهور یی بکذ تستی ان تقصیرات .... طلب
.... نیست برای حاجت من مطلبی سوای تو یعنی احتیاج
من از همه تو نفع شده و توئی کار ساز من یا انکه سوای ذات
تو مطلبی ندارم .... و نیستان برای کناه
بخشنده غیر تو حاشا .... معاذ الله یعنی پناه والتجا بتو است
ویحتمل که مراد این باشد که تو منزهی از انکه دیکری تواند
کنا بخشید و شریک تو شود در این پس اکر حاشا لک مربوط باشد
بما قبل بمعنی سبحانک است و اکر معنی الا انت باشد تاکید ...
است و اکر مربوط بما بعد باشد پس بمعنی تنزیه است از انکه عبد
نترسد مکر از حق و انکه اندر جات عارفان است عدم خوف

که رفق کنند اندجانش آنکه عتاب بچه تادیب معلم مکی طبیب است
پس در مقام طلب رحمت خوف نباشد بچه عتاب نیز از رحمت است
و ایضا شدة کمال صفات متنقیم [illegible] طلب مغفرت ملاحظه
غضب رحیم مانع از استشفاع نبقتضای شدید العقاب و ایضا درجات
رجا و خوف متساوی اند و هر کدام مانع از استشفاع نیکری
لقمان به پسر خود گفت بترس از خدای اینجا نکه اگر نیکی ثقلین آرد
باشد عذاب کند و امیدوار باش اینجا نکه گر عصیان ثقلین آرد
باشد رحمت کند باقر امام محمد فرموده در دل مؤمن دو نور خوف و نور
رجا را برابر است پس در مقام رجا خوف نیست اینجنین گفته اند مجل
تا ملاحظه در رتاجین رجا تنبیه است ببین که باید خاتمه رجا
باشد و لا [illegible] علی نفسه الا ایاک و منی ترسم و خود مسکر تو انک
اهل التقوی و اهل المغفرة بدو منی تو نی که از و باید ترسید
و صاحب بخشش صل علی محمد وال محمد واقض حاجتی رحمة بکن
بمحمد وال محمد و حاجت مرا روا کن و نجح طلبتی و بسیار مطلوب
مرا و اغفر ذنوبی و ببخش گناه مرا و [illegible] خوف نفسی و بند امن از خوف
مرا یعنی خوف را باش بدل کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی
که تو بر همه چیز قادری تمام داری و ذلک علینا یسیر و سهل

ای تو بکن و من دعا اجابة یا رب العالمین امین است آسان بر تو چیزی
احتیاج است [illegible] طلب [illegible] تا در المیان بندگان و پر
تعالی الهم [illegible] طلب الطالبات تا خدا یا انکس که طلب کردن
حاجتها باین منتهی شود نیز که هرچه انکس طلبی انکس [illegible]
محتاج در تحصیل ان بغیر خود باشد و ان غنی بتن محتاج است
بیکری تا [illegible] منتهی بحق تعالی شود [illegible]
الطلبات بکلی ورای انکس که [illegible] است و از وی حاصل شود
رسیدن بندگان بمطالب خود و یا من لا یبیع نعمه بالاثمان وای
انکه [illegible] شد نعمتهای خود را به بجا چه عبادات مقتضای
بندگی است و نعم [illegible] محض تفضل است و که [illegible] ولد
واول نعم که ایجا داست کدام بها [illegible] گفته [illegible]
عطایا [illegible] بالاثمان وای انکس که [illegible] نساند
نعمتهای خود را بمنت نهادن چه نعم او در جنب عظمت اوستای
نماند [illegible] مقتضا و دانه جلیل [illegible] نشود و شان ارفع
است [illegible] که [illegible] بنظر او وقعی داشته باشد و باعطاء
ان منت نهد و ان که فرموده قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله
یمن علیکم ان هداکم للایمان [illegible] است که سبب مسلمان شده

[illegible]

...بر ودست مي نهاد متحكم شدن كه يكوين منت تمهيد اينكه
شما الهداية بايمان كرد تعالى كه حق تعالي منت كذاشته چه منت
كذارند كه او ازدر جنب منعم وحقير باشد ما للتراب ورب الارباب
ويامن يستغني به ولا يستغني عنه هر دو بصيغه مجهول اي انكه
بفضل او غني تواند شد وازطلب غني توان كرد مان ومستغني
نتوان شد ويامن يرغب اليه ولا يرغب عنه اي انكه اراده تقدير
بدركاه او نتوان كرد واندر كاه احد وردي نتوان اراده كرد
ويامن لا تفني خزائنه المسائل اي انكه فاني نكنند تمناهاي او
لها چه خزينه او غير متناهي است مسؤل متناهي ويامن لا تبدل
حكمته الوسائل اي نتوانند كرد وسائل يعني بسنارش كسي خلاف مقتضاي
حكمت او بفعل نيايد چنانچه بوسيله در دنيا خلاف [illegible] بيان مردم
ميشود بلي اگر سفارش [illegible] مقتضاي حكمت او باشد اثر كند
ولا تنقطع عنه حوائج المحتاجين اي انكه بطرف نشود احتياج خلق
بالچه احتياج لانه ممكن است ويامن لا يحفيه انعام تفصيل ودر
نسخه از باب افعال دعاء الداعين اي انكه [illegible] نابيد اورا
كنند كان بخلاف خلق كه از كثرت طلب رنجيده شوند ودر نسخه
تمهيد لا يعيه انا عياء يعني مانده نكند [illegible] بسياري [illegible]

الوسائل اي امكر حكمته

لا يعنيه

لا يمنيه از احيا يعني ما تن نكته حجبنا نيهان تحته لا يه
مضارع منى يعني لا يقصد و لايه و انا نا است حديث من
حيوا اسلام الداتكه نا كعبه مدحت بالعنا و نفع مين بجهدى
خلقه متعلق است بمدحت نصين ان تقاع يعني رسانيدني
بنفع رسانيدن بخلق درحالى كه بهيچ الرتبه از خلق ورد نشده
نماند پس ا بالغني من خلقه لى حتى متعلق بغني باشد يعني بى نيازم
از مخلوقات و اين اظهر است ميشود است و ان اهل الغني ثم
و قوى صاحب بي نيازي از خلق و نسبتهم الى الفقر مم اهل
الفقر [illegible] نسبت داده خلق را بسوى احتياج و ايشان صاحب
احتياجند بسوى [illegible] من عنده پس كسى كه قصد
ميكند نه رحمة كه در كار اوست و انا به بنده و اصلاح حال خود
اندر كاه تو طلب نمايد [illegible] الفقر [illegible] بك
و خواست كه فقر از خود دور كند بوسيله فضل تو فقد طلب
حاجته في در بحضه [illegible] من تحقيق طلب كرده مطلب خود از
جاى كه مظنه طلب از حاجت بود و نكفت منتها جه جز نيست
بنده را كه مطلبا و تحقيق ساخته ميشود بانه و لى طلبته
من وجهها و امد بيش مطلوب خود از روى ان مطلوب يعنى

ز بیچی که حصول آن از وجه بود طلبیده بود و من توجه بحاجته الی احد
من خلقه و هر که حاجت خود از مخلوقی طلب کرده بود طلب آن حاجت
متوجه بمخلوق شد و جعله سبب نجاح [illegible] و کرم ایزد آن کس را سبب
کامرانی خود ندید فقد تعرض منال الحرمان پس تحقیق متعرض شد
اندر کاه [illegible] محرومی را از آن کار و خود را در معرض حرمان مستحق
من عند [illegible] الاحسان و مستحق آن شد که از احسان باز ماند
اللهم [illegible] الیک حاجة خدایا مرا بتو یک حاجتی هست که قدرت از
باب تفعیل [illegible] و تحفه از باب کرم [illegible] جهدی بضم جیم بتحقیق [illegible]
ناصواب است و ناقص است از تحصیل آن طاقت من [illegible]
[illegible] شد [illegible] ضایع شد و بکار نیامد [illegible] تحصیل آن [illegible]
[illegible] داد [illegible] من نفس من رفعها الی من یرفع
حاجته الیک [illegible] بردن و عرض کردن آن حاجت را بکسی
که او عرض مطلب خود بتو کند مثل سلطان اگرچه قدرت او بیش
از فقیر است اما سلطان نیز مطالب خود از درگاه الهی خواهد
و لایستغنی فی طلباته بکسی الا عنک و بی نیاز نیست در تحصیل
مطالب خود از تو [illegible] من ذلک الخاطئین مدد [illegible] این
[illegible] الخاطئین و ان رفع حاجة بغیر تو لغزشی است از [illegible]

نهاد خطا کهند کان و عثرة من عثرات المذنبین ملتمسا فیها

معنی ان اعتماد نهاد کنا هکاران چه احتیاج بحتاج به ...

واین الجا بعد ملت ان غفلت که بمنزله خوابست ثم انتبهت بتنبیه

لی من غفلتی متعلق است با انتبهت یعنی پس بیدار شدم از خواب

غفلت خود بسبب یاد دادن تو مرا و متنبه ساختن مرا ازین غفلت

و نهضت بتوفیقک من زلتی و برخاستم ازین لغزش من بتوفیق تو

بر سبیل ... صواب و میانه روی در قول و فعل عن عثرتی از لغزش

... بسبب لغزش و غفلت و قلت سبحان ربی و گفتم پاکست

پروردگار من کیف یسال محتاج محتاجا یعنی چه گونه سوال کند محتاج

از محتاجی که ان مثل استعانة ... است ...

... معدوم و ... میل کرده فقیری بسوی فقیری

مشتق است از عدم بودن ... از باب افعال ... ثم پس معدوم

یعنی ذو فقر شد و مشتق نیست از عدم بودن ... که مقابل

موجود است فقصدتک یا الهی بالرغبة پس قصد تو کردم ای معبود

من برغبت یعنی رغبت بتو کردم و از سوال غیر تو رو گردانیدم

... علیک رجائی ... امید خود را ...

... باعتماد تمام ... ان کثیرا ... فی وجدک

و انستم که انچه از تو طلبم هرچند در نظر من بسیار باشد در جنب فضل
تو و قدرت تو کم است و ان خطیر من ما استوهب لحقیر فی وسعک
وانکه عظیم ترین انچه از تو طلب بخشیدن ان کنم در جنب سعة
ملک تو حقیر است وان کریمک لا یضیق عن سؤال احد وانکه کرم
تو تنگی نمیکند از سوال هیچکس وان یدک بالعطاء اعلی من کل ید
وانکه دست تو بانعام بلندتر است از هر دستی اللهم فصل علی محمد
واله واحملنی بکرمک علی التفضل خدایا چون من پای اعتماد دست
بتفضل وکرم تو زده ام پس رحمة بان نمود والتش بکن و مرا کن
مرا بتفضل خود وکرم خود یعنی تکیه گاه وپشت پناه من بکن تفضل
خود نگاه که انعام بی استحقاق است ولا تحملنی بعدلک علی الاستحقاق
و حمل من بر استحقاق مکن حاصل انکه با من بعدل کار مکن و
تفضل بکن فما انا باول راغب رغب الیک فاعطیته وهو کلمه
وهو نسخه شهید نیست اینجا ونه در نسخه دیگر وهو یستحق المنع یس
من نیستم اول کسی که بدرگاه تو التجا برده پس تو مطلب او را دادی
حال انکه او مستحق منع بوده یعنی با وجود عصیان چندین کس
التجا برده بانعام تو سرافراز شده ولا باول سائل سالک فا
علیه نیستم من اول سائلی که از تو سوالی کرده باشند پس تو تفضل

بما کرده باشی بلکه بچندین سائلان تفضل بر وکرده باشی بلکه به
چندین سائل تفضل کرده و هو مستوجب الحرمان مثال آنکه
سائل مستحق محروم بوده اللهم فصل علی محمد و آله مکن [illegible]
بجیبا خدایا رحمة بمحمد [illegible] بکن و باش برای دعا من اجابت کننده
من [illegible] باش [illegible] یاد من نزدیک و این کنایه است از سرعت
اجابت و نصرت [illegible] و باش برای تضرع من رحم کننده و تصدیق
[illegible] و باش [illegible] او [illegible] و اینهم کنایه است از اجابت
و لا تقطع رجائی عنک قطع امید من از خود مکن و این کنایه
است از رد دعا و عدم اجابت و لا تبت سببی [illegible] و مبر رشته
ببط مرا از خود و قطع ریسمان کنایه است از رد دعا و لا توجهنی
فی حاجتی [illegible] و غیرها الی سواک و حواله مکن مرا و متوجه مکن
بغیر خود در ین مطلب و در غیر این مطالب بغیر در تحصیل مطلب مرا
حواله بغیر مکن و [illegible] بجح بضم نون [illegible] و تو خود متولی باش
بنظر دادن من بر مطلب من که محتاج بغیر تو نشوم [illegible] تضاء [illegible]
[illegible] سوء الی بعد تقلی [illegible] من موضع هذا و توجه من
شو بشناختن حاجة من و [illegible] مسول من پیش از آنکه کرده
من انجائی که هستم [illegible] الی العسیر آسان کردن تو برای من

منکراست وحسن تقدیرک فی جمیع الامور وبتقدیر نیک تو برای
من در همه کارها وصل علی محمد والصلوة دائمة نامیة ورحمة
بکن بر ان سرور رحمة دائمی زیاده شونده ودر نفعه تا متواکید نیز
هست لا انقطاع لابدها اینچنین صلوتی که ابدیرا ولا انقطاع باشد
ولین بطریق مبالغه وتاکید است چه ابد را انقطاع نمی باشد
ولا منتهی لامدها ومر مانه او را نهایة نباشد واجعل ذلک عونا
بگردان این صلوات مرا برای سرمدی والس باری دهنده مرا وسبب
لنجاح طلبتی وسبب وصول مرا مطلب من انانه واسعه کرم بدرستیکه
تو غنی وکریمی اینچنان غنی که میغنا وجمیع عباد در سیده ومن
[illegible] ومن جملة حاجتها من بتوای پروردکار من کذا کذا باستیت
آنان حاجتی که باشند [illegible] حاجات خود کذا وکذا حاجتی که ا
ذکر کند یعنی ان الفاظ دعا نیست بلکه تعلیم است که چه باید
ترتیب [illegible] پس سجده کنی ودر سجده بگوئی [illegible]
انتی فضل تو هوانست کردبا من وسببا تست من شد [illegible]
دلیل واحسان تو دلیل راه من شد [illegible]
علیهم ان لا [illegible] خائبا پس می ظلم انت تو بوسیلة تو وبوسیلة محمد
وآلش رحمتهاء تو برایشان با دا نکه مرا بنکرد ابی از درگاه خو[illegible]

برسید به مطلوب خود یعنی منتهی است انک سمیع الدعاء قریب مجیب
انه بالاجابة جدیر وانت علی کل شیء قدیر دعا در تصدی ظالمی
بر ایشان یعنی ایشان یا من لا یخفی علیه انباء المتظلمین فظلم شکوی
مظلوم است نزد کسی تا داد او بدهد ای آنکه پوشیده نیست
اخبار مظلومانی که فریاد بدرگاه کنند با این معنی داند که تو
میدانی که او بحق فریاد میکند یا مظلوم نیست و تهمت میکند
و یا من لا یحتاج فی قصصهم الی شهادات الشاهدین و ای آنکه
در معامله و واقعه مظلومان محتاج نیست بگواهی دادن گواهان
چه او عالم السر والخفیات و یا من قربت نصرته من المظلومین
ای آنکه نصرت او نزدیک است بمظلومان و یا من بعد عونه
عن الظالمین ای آنکه دور است مدد او از ظالمان قد علمت یا
الهی ما نالنی بتحقیق دانسته ای خدای من آنچه رسید بمن
فلان بن فلان پسر فلان اینجا باید نام آن ظالم و پدرش گفت
بجای لفظ فلان ما حظرت بیان ما نالنی است از آنچه تو منع
چه از آن فرمودی بوجه شرعی ممنوع و حرام است و انتهکه منی
انتهاک شکستن حرمت متعدی است و عطف بر نالنی وضمیر راجع
است بما مراد بما اینجا عرض است یعنی و دانسته تو که او

منت عرض من کرده و بما بیان ما اطلعکه بجزت علیه بنا بر مروت یعنی
منعت عنه آنچه تو او را منع کرده بجهت عرض من منعت و دن
ما انتهاکه یعنی ما حجزت پس عطفست بر ما انالمنی بطرا فی نعمتک
از روی شادی فرح در نعمه که تو داده است یعنی طغیان نعمته
باعث زیادتی سرمستی شده و اعتزازا او اندر باتی خود و مغرور
شده نامنکرا علیه تکرما لان الامر نکرا جمله وجها له کنایه
است از تاخیر عقوبه یعنی چون کارهای بد کرد و امهال در زای
او کردی مغرور شد و هیچ عرض من کرد گفته اند اعتزارا منعا
است از عزة بمعنی شدت بمعنی مغلبه و یا بمعنی عزیز است یا اعتزار
بمعنی تجانس و اجتراء است و یا بمعنی علی مهر و بمعنی تشبیه
شده ماعرفی برلجا اللهم فصل علی محمد واله وخذ ظلامتی و مدر عدوی
ظلمی متعلق است یعنی خدایا چون مدد من ظلم کرده پس رحمت
برانه سر و دو ما لغت بقوت و بکبر بقوت و بقدرت خود کینه را که بر
من ظلم کرده و دشمن مراد بد ما ظلمی که بمن کرده و قلل حده عنی
بشکن نیک و بشکن بقدرت خود دم شمشیر دشمن مرا تا آسیب او بمن نرسد
و اجعل له شغلا بسکون عین و در نسخه بضمتین بما یلیه و مشغول
ساز او را بکارها بکی او را بآنچه از متعلقات او است تا ممنعت از آنکه من

تعالیت بالفضل عن اقتنا مساویه ماخوذ او را ان لقمه و قد
کنند و انزوی افتقار مدامت من کنم چه نوی بمعنی فقد
استخبئی باب مفاعله بمعنی اصل نمل باشد و ایضا نافستلغ
بمنه بمعنی ناخوش و عادت است انزوا بمعنی عوض للعداوة پس
باید دهی باشد اللهم صل علی محمد و آله اما ستیبنا قنت خدایا رحمه
بکن بمحمد و آله و لا تسوغ له ظلمی و ساعد او را ... را که ظلم
من بکند یعنی مکذا بکه ظلم کند ... علیه حقوق ... متعلق
است بمعنی یعنی اعانت من بوعده وی من نیکو بکن تا من بمدد
تو برآید غالب شوم و انوه و منقضی نتشوم و اعصمنی من مثل افعاله
و محفوظ دار مرا از مثل ... او میکند ان نعید بها خلق اللهم
صل علی محمد و آله و اعدنی علیه کو بید اسعدیت علی نیدالادی
فاعدانی الامین علیه یعنی ان ... یدف یادی شد مر نزد امین
مطلب اعانه ذکر دمر پس امیرا عانه من کرم عدوی بالفعل منقضی
بمعنی معونة است با انتقام از عدو ... تکون من غیظی به
شفاء ... من بوعده وی من بکن اعانه ذکره ... که با شد
سبب شفاء غصه و غضب من ... علیه ... و فی
با شد بشنوه غصه من که ... فی ان ... اللهم صل علی محمد

عدو ینبی من ظلمه لی عنه غضبا رحمة بکن و مجهول باشد و در عرض ظلمی
که عدو بمن کرده تقصیراتم را عفو کن و ابدا لی بعد فی نسخه ان ادرکنی
را بدل و در نسخه ما ابدلنی بصیغه ضیعه فی رحمتک و تبدیل بکن
کار بدی را که بمن کرده برحمة تو بر من یا رحمة بکن بر و تا دیگر بدی
نکند فکلا مکروه جلل بمعنی عظیم و بمعنی اسان از جمله اضداد
است و مراد ثانی است و ما وقعیلیاست و منحطا بو زن فرس
منقل هر دو نسخه است یعنی هر که هر کروهی ست غیر غضب و عقاب
تو به با رحمة تو بر من ظلم عدو هین است و کلا مرزئة بفتح میم و کسر
زای بمعنی مصیبة در نسخه شهید است و اما در نسخه دیگر اسم
فاعل باب مفاعلة است از نرم بودن نقل یعنی نقوی سواء در نسخه
شهید شوی بجیم و تنوین بمعنی همین سبب و کوید بجل سوم
یعنی وجود و عدمش برابر است مع مرجلتک یعنی با ادنی غضب
تو به جای غضب تام تو وجود و عدم هم مصیبتی برابر است یعنی هر کاه
بلیه عظیمه که ادنی غضب الهی است باشد در جنب ان مصیبته
دنیوی چه نماید اللهم فکما کرهت از باب تفعیل الیان ان اظلم
بصیغه مجهول فقنی من ان اظلم بصیغه معلوم خدایا چون تو
بلیات غضب نت مظلوم سبب غضب است پس چنانچه مکروه ساختم

بعضی نسخ الفیه را بر سیاه داده انظر بکن انظر الیه تا نیکو
نظر نکنم و مورد غضب تو نگردم و در نسخه معرب بعطای کهرت
و بالعکس مکتوب باد در بعضی نسخ ایضا این است فکما کرهت لی ان
اظلم بنا بر این گفته اند که ما موصوله مفعول کرهت است و من
بیان ما است اللهم لا اشکوا الی احد سواک خدایا شکایت نمیکنم
از دست این ظلم بهیچ کس سوای تو و در بعضی نسخ الف بعد اشکوا ثبت
بجهة تثنیه بوا جمع چنانچه رسم خط است در بعضی از مواضع
قران مجید و درین تنبیه است بر تکرر شکایت مثل صیغه جمع
در بنا انجعون و ن والقلم و ما یسطرون و لا استعین بحاکم
نیاز طلب مدد نمیکنم از هیچ حاکمی غیر تو حاشا که منتهی
از آنکه با وجود تو از دیگری استعانت نمایم و تفصیل اینکه
ثبت در دعاء اعتراف بگناهان نقل نمی محمد واله و سر دعائی بعا
لاجابة پس رحمت بکن بر محمد واله و برسان دعاء مرا بدرجه اجابت
مستجاب بکن و او ان باب ضرب بهمزه وصل و در نسخ بیا ثابت
بعضی ثبت شکایتی بالتغییر و شکایتی که از ظلم او بدرگاه تو کردم
از شکایت را مقارن ساز بتغییر قدرت او بر ظلم و حال او
تباه کن یا آنکه تغییر شکایت من بکن یعنی یعنی ابحمات ...

بكن كه كسى بر من ظلم [illegible] افتتاح [illegible] شكايت نشوم ودر نسخه

تنهيد شكاتى بمعنى انينا اللهم لا تمتني بمد [illegible] نسخه صل على محمد و اله

و لا تجعلني بالقنوط من انصافك خذلانا بالامتحان من يمكن [illegible]

بنا اميدى از جزا دادن اين ظالم در دنيا كه تلافى ظلم او [illegible]

انداز و مرا نا اميدى از انصاف مناسب نيست چه تاخير

انصاف موافق حكمت است و لا تفتنه بالامن انكار [illegible] من تعليلى

است مكث تنا كه تكرار بمعنى او امتحانه ان ظالم ممكن با آنكه [illegible]

[illegible] امن باشد بسبب تاخير عقوبة او را و يحتمل كه متصله امن با

و انكار بمعنى متعالى بنا باشد يعنى اگر انكار بر عكس عقوبة

كنى و هر گاه اهمال در عقوبت كنى ندانيد كه الى متعلق بجال

او هست و ان انكار نفى ما مون الخاطر شود پس خاطر او را تا انكار

وجه مكن و در دنيا عذاب بكن [illegible] على ظلمى چه اگر مامون الخاطر

شود طغيان نمايد پس اصرار كند بر ظلم من و [illegible] بجنى گويند

حاضر تد حضا [illegible] بمهمله پس محمد يعنى دو يد بر با او و نقل به

بسوى مفعول ثانى بباء است چنانچه پس بسوى مفعول اول در

ذهن بر بداست و معنى ان باشد كه حق مرا دو انده بعد يعنى

بسرعة و يحتمل كه بباء سببية باشد كه سبب بردن حق مرا باخود

حاجت مهمی که دست او گرفته نشده بود بلکه دست بر خاطر
بیعنی بی کاه امکنند بکرهند او در پنجه بهلنین است که نیه
ذهبا فصحصکا ای هدرکا بیعی حق را بیدی عهفی و دو نفسه
بعصیتی است و دعاء استجابت فی جنی مجانا و این نسبت
است والله اعلم وَمَعْرِفَتُهُ عَمَّا قَلِيلٍ مَا أَحَدٌ تَ الظَّالِمِينَ و دستنبد به
الظالمین و بدانان ان ظالم را درامدک زمانی پنجه بان وعید
ظالمان کرده ان عتابی به اند ان کنایه است از رسانیدن چه
بعد بعید انرا سید ان عذابی محسوس وَعَرَفَنِي مَا قَدْ فَتَنْتُ
فِي اِجَابَةِ الْمُضْطَرِّينَ و بدانان مرا انجه وعده کرده در اجابت
دعاء مضطران چه وعده امن یجیب المضطر اذا دعاه اللهم
صل علی محمد و آله و وفقنی لقبول ما قضیت لی و علی خطایای
محمد وآله بکن و تبی فتوده مرا از برای قبول کردن من هر چیز
د ازل حکم بان کرده در باب من خواه بجهة نفع من خواه بجهة ضرر
من در دنیا و رضینی بما اخترت لی و ... و رامی بکن مرا
یعنی در دل من القا بکن که راضی باشم بانچه ستانی خواه از کیو
برای من و خواه از من برای دیگری و اهدنی للتی هی اقوم
یعنی ما ... بکن بطریقی و ملتی که محکم تر و راست تر است کدان ملة ...

است و استعلی باهل سلوم و ... برای کار بیداری که سلامتی از طلب

الهی و دانا که پیشتر باشد اللهم وانکات الجنة بوند غنیه عنه

فی تاجیل الاعذار خدا یا واکه ... برای من یعنی بمعبود من ترید

شده تاخیر کرفتن ... مقابل و حجة من یعنی ...

ظلمی که بر من کرده ... الاخذ بحقی و ترک الانتقام من ظالمی

الی یوم الفصل و مجمع الخصم ... و مجمع الحکم ... واکر

... انتقام انتظار من باشد تا روز قیامت که خصومات

در آن روز فیصل یابد و تا وصول محل خصومت و موضع

حکم که عرصه قیامت است فصل علی محمد و آله و امدنی منک ...

... من در تاخیر عقاب الظالم راستی رحمة بکن ... محمد والنیة

تایید و تقوی ... من بکن از جانب تو ... صادقة یعنی

... ظلم او ... من بکن ... راست یعنی ... خوب

... که متقی باشد ... [illegible] ... ظلم

... جا ... که خواهد ... صبر ...

ما دام للحیوة بدو ... من ... بعد مرا زیدی

رغبت ... میل بمعاصی ... اهل الحرب ... جزع

... که جان ... باشد ... مثال ما اخرت

من توال كي نقشش بكن ومثبت ساز دهد لم من صور ايجد وخيره كرده
من ان ثوابه [illegible] لحسن من جاه له فقتابك وايجد امانه
ساختة باي من دنش من انحا اي قوي وعقلها مما يظلونها
ابهمني ديدل نقش شدنا چار صبر با بيته سادقه مسير شد
واجعل ذلك سبب لقنا مني بفتح [illegible] باحضيت من كردان ات
بيت مصبرم نقص مراسبها رضا مندي من بايجد ديدانك حكم كرده
در باب من تنفي به خشيت وسبب اعتماد مني بايجد اختيار كرده
در باب من ايمن قبول كرده عام او لي العالمين اي پيوند كالقيام
انك ذو الفضل العظيم بدر سيق كه توصاحب فضل عظيمي
من استحقاق عبادت كني وانت على كل شي قدير وتوبر من همچين
قادري ان انواع احسان وفضل وجزا وعدش دعا [illegible]
[illegible] اللهم لك الحمد على ما [illegible]
فيه [illegible] مداني بيان ما است خدايا مر تراست سپاس بر هر
بدمن كه هيئته بوسيله ان سلامتي نصرت حيوة ميكنم ولك
الحمد على ما احدثت في من علة في جسدي مر تراست سپاس
بر هر علتي كه دربدن من پيدا كرده يعني حمد است بر همه وضعها
[illegible] ادري يا الهي اي الحالين احق بالشكر لك پس ميدانم اي

معلوم نیست که ازین دو حال کدام سزاوارتر است بشکر که مرا او

ای الوقتین اولی بالحمد لک وازین دو وقت کدام است که اولی است

بسپاس کفتن تو وقت الصحة التی هنأتنی فیها طیبات رزقک

ای الاولی بفکر وقت صحة است که در کوار ساخته برای من پاکیزهای رزق

وپاک وحلال ترا وفی صحت دادهٔ او را وتنشطنی بها لابتغاء مرضاتک

ونشاط ولذت دادهٔ بان مرا تا ان برای طلب خوشنودی که مرضی

تست وبرای خواستن فضل تو وقوتنی معها علی ما وفقتنی که من

طاعتک وتقویت کرده بان تهنیه مرا ونشاط در طلب رضا

وفضل بخشیده توفیق داده مرا بان از طاعت تو پس بین امر شکر

ام وقت العلة التی محصتنی بها از باب تفعیل بمعنی پاک وخالص

پاک کردن وخالص کردن طلب است با تنزان شوانید دیه یعنی یا او

بشکر وقت بیماری است کردهٔ بان مرا وسبب بخشیدن تقصیرات

شده والنعم عطف تفسیری ملتات التی اتحفتنی بها وهو تحفت

نعمتها که تحفه دادهٔ بمن بجهة جمیع محن دنیا سبب نجاة اخروی

است پس نعم باشند چنانچه میفرمایند که تخفیفا لما ثقل به علی

شیخ بهاء الدین کفته که لفظ علی در نسخه جدمن نیست ظهری من

الخطیئات بیان ما است بعیوبهای من ذکر من عطیه نموده بجهة تخفیف

بدون کار اعمال قلبیه است که سبب آنها نوشتن ملکین نبود و تعلیق [illegible]
ینفی الشهادة و جهة یاد کردن من افضل [illegible] این کمه [illegible]
خفیه بود و تبیینها التفاوت الملائکة فیه [illegible] است [illegible]
کردنچه ادمی با چون خفی بیشتر از ان جمیع بعد که ما لی بکند
توفیق تو به میباید [illegible] که اعمال [illegible] بجهة یاد داشتن [illegible]
منکر ساختن من محکم [illegible] نکاه [illegible] بتدبیر المنعمة [illegible]
محبت مندرج است فیه قدیمة است که در ازل متعلق شده [illegible]
فی حال لذلک ما کتب الکاتبان [illegible] و [illegible] محبت مشتمله
بران نعم نیز واقع است انچه نوشتند برای من کاتبان اعمال من [illegible]
الاعمال مالا قلب [illegible] ولا لسان نطق به ولا جارحة تکلفه
از اعمال نیک آن قدر که نه دل فکر ان کرده بود و نه زبان تکلم بان
نموده بود و نه هیچ عضوی متحمل محنت ان شده بود بل فضلا
منه علی احسانا من صنیعک [illegible] نسخه کنیتی من حسن صنعک
الی بلکه این اعمال که در جریده من کاتبان ثبت کرده اند بمحض
فضل تو بود بر من و بمجرد احسانی است که از جمله عنایات تو بمن
رسیده و از اینجا معلوم شد که وصول محبت و عرض باعث
حسابی است که بکرم الهی ثبت شود پس انکه از بنده صادر

شود همچو حق الله علیه بر اسمان دیده بشنکر همچو بند

تعالیه مانکا ... تا عمل شبانروزی او بنویسند

چنانچه ... عرض کرد حکم شد که تا او در دوام چهار

بیست ... مثل آنچه در صحت از اعمال خیر

میکرده است ... کرده امریکی عرض کرد فلان بنده

بمان شکایت کرد حکم شد که اگر حبس کنم و منع از شکایت کنم انصاف

نکرده باشم بنویسید مثل آنچه در صحت عمل خیر میکرد و گناه او

ننویسید تا او را از حبس خلاص کنم و برای پیران نیز بنویسند مثل

عمل صالحی که در جوانی کرده سرش آنکه ... المومن ... من عمله

... وجب الی ما ... و چون ... نخست باعث

این همه کرامات پس رحمة بر محمد و آله ... محجوب من ... الجنة

را که در حقیقت که بان بلیه خوش دل باشم آنچه ... نیست

امید و ... دارم ... والسان بکن بر من آن بلیه که

نازل کرده بر من ... از ... مطهر ... ما اسلفت

و پاک کردان مرا از آنچه گذشت معاصی که کرده‌ام ... قدمت

و ... بدی هر چه پیش از این کرده‌ام ... جلالی

العافیة گویند ... ای ... بیاید

بمطلوب یعنی مرا ظفر ده برسیدنی عافیة که دفع بلیه است و
برسان یابی حلاوة در ناموس است العافیة دفاع الله عن العبد
وادرقنی بها السلامة و بخشاد مرا سعدی سلامتی را و استعمال ذوق
تعلق او بیرد و اثبات سعدی سلامتی مجاز است و انجرار
مخرجی عن علقی الی عمولی و بگردان بدر رو من از بیماری من
بسوی عموقی که نتیجه من عموق باشد و عموق مصدر میمی است
[illegible] صادر لغة [illegible] تمام [illegible] ابن ادریس بکسر
صادر لغة قیس الی [illegible] و بگردان انتقال مرا ازین افتادگی
و بیماری [illegible] کن تا نتوانم میرانی من و بخشندی [illegible]
وخلاصی [illegible] الی روح طلبیه معنی وصل الیه بگردان
رسیدن مرا ازین محنت بسوی رحمة تو یعنی چون انتقال ازین
بلیه کنم برحمة تو برسم نه بغضب تو و محتمل که خلاص بمعنی متعارف
باشد و تعدیه با الی بتضمین معنی وصول یا انتقال باشد چنا
نچه در فقره دوم است و سلامة من [illegible] الشدة الی فرجك
و بگردان سلامتی مرا ازین تنگی و محنت در حال وصول بالله
نعم مرا [illegible] المتفضل بالاحسان بدرستی تویی که احسان
کنی بمجرد تفضل بی استحقاق المتطول نطول علیهم امتن بالقنان

اسبغ علیه انعم علیه واصطنع عنده صنیعه پس تعلق بالامتنان
بتطول بعد از تجرید است از معنی انعام واستعمال آن در مجرد اعطا
یعنی توئی که دهند بطریق انعام وفعل جمیل یعنی ای الوهاب
الکریم ذو الجلال والاکرام توئی که بسیار بخشنده و کریمی صاحب
شفاة عظیمة انتهی وعلیه فصفات جمال واحسان وتفضل دائما
در طلب قاله ان کنا انما یعنی بخشنده ابتهالنا را اتیا نه کنند که
ان تضرع است و زد تضرع در طلب عفو از عیوب و تضرع
در طلب عفو از عیوبه اللهم یا من برحمته یستغیث المذنبون
خدایا ای آنکه برحمة او داد خواه شوند گناه کاران و برحمة
او پناه برند و رحمة او رعایة و مدد ایشان کنند ویا من الیه ذکر احسان
یفزع المضطرون فزع الیه استغاث به ای آنکه مردم تر از مضطر
الیجا برند بذکر احسان او وطلب اعانت او نمایند بذکر تفضل
او ویا من لخیفته ینتحب الخاطئون ای آنکه بجهة ترس از او بان
بلند گریه کنند خطا کنندگان و عاصیان ویا انس یعنی مونس
بجا با جهة مبالغه مثل زید عدل وهمچنین لفظ فرج فیما بعد
کل مستوحش غریب ای دهنده انس هر وحشت زده غریب دور
افتاده از دوستان ویا فرج کل مکروب کئیب ولی دافع غم هر

مغمور بد حال افتاده و یا غوث کل مخذول فریادرس
هرکه بخواری افتاده و تنها شده و یا عضد کل ذی معین استعجاد
اکل محتاج طریدوای مددکننده هر محتاجی رانده که مردم
اطاعت او نکنند و از پیش خود برانند انت الذی وسعت کل شیء
رحمة وعلما توئی آنکه رحمت وعلم تو شامل همه چیز است انت الذی
لکل مخلوق فی نعمک و در نعمه تغتنی سیما توئی آنکه هر مخلوقی
در نعمتهای خود حصه داده انت الذی عفوه اعلی من عقابه
توئی آنکه عفو او بلندتر و بیشتر از عقاب اوست و انت الذی
تسعی رحمته امام غضبه و توئی آنکه رحمت او میرود پیش
غضب او و ایضا رحمت او عقاب غضب نیز باشد بمقتضاء کریمه
فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا پس با هر غضبی و عسری
دو رحمة و یسر باشند سابق و لاحق و انت الذی عطاه اکثر من
منعه توئی آنکه بخشش او بیشتر است از منع او و انت الذی
تسع الخلائق کلهم فی وسعه توئی آنکه گنجیده اند همه مخلوقات
در سعه رحمة او گویند وسع الظرف الماء و گویند اتسع
الماء فی الظرف چنانچه گویند این کوزه گنجایش یک من آب دارد
ویک من آب درین کوزه میگنجد و مراد ثانی است و انت الذی

لا يعجب بعجزه من اعطاه تو انكسی که بهر کس عطیه کند طلب عجز ومکا
فات او نکند چه غایت فعل الهی علم و سنت بنظام جلی وانت الذی
لا يفرط في عقاب من عصاه تويي انكه افراط نكند و زياده از حد
وسط عقاب عاصيان نکند و برعایة تمهید از باب تفعل نقط
علیه محل و عدا و در نسخه ابن ادریس از باب تفعیل و گفته اند
معنی انکه شتاب نکند در اخذ عاصیان و تقصیر نکند در تاخیر
عقاب چه مهلت دهد تا موت وانا يا الهي عبدك الذي امرته بالدعاء
فقال لبيك وسعديك ومنى اي خداي من انچنان بنده تو ام که او
را فرمودي که دعا کنند وطلب حاجت از درگاه تو بکنند پس گفت
ان بنده ايستاده ام در بندگي ايستادني و معدليستادني و مساعدت
ميكنم يعني اطاعت ميكنم متوالي ها انا ذا يا رب مطروح بين يديك
من اينكه افتاده ام پيش تو انا الذي اوقرت الخطايا ظهره منم انكه سنگين
ساخته گناهان پشت او را وانا الذي افنت الذنوب عمره منم
انكه عمر او بگناهان گذشته وانا الذي بجهله عصاك منم انكه
بسبب ناداني خود گناه تو كرده ولم تكن اهلا منه لذاك تو سزاوار
ان نبودي كه او عصيان تو كند چه نعم تو شامل حال او ست
هل انت يا الهي راحم من دعاك فابلغ في الدعاء اي معبود من

ای تو رحم کننده بکسی که دعا تو کند یعنی طلب رحمة نماید تا
مبالغه در طلب کنم و این استفهام تقریبی است یعنی رحمة بکن و
مهربانی ما بعد امرات [illegible] بکار نیاید المیت بمعنی بکی علیه [illegible]
و اینجا مناسب نیست بلکه از باب حذف و ایصال است تقدیر
یکی ما سر فی البکاء [illegible] اند بکا بتضرع و [illegible] اشک و [illegible]
انکر به کنند یا تو بخشنده هر کسی را که در درگاه تو گریه کنند
تا من شتاب کنم [illegible] امرات [illegible] غفرلک و جهه تذلل
یا توکه بنده از تقصیر بخشنده کسی را که حال الوجه [illegible]
یعنی خود را در درگاه تو [illegible] خواری امرات [illegible]
[illegible] یا تو بی نیاز کننده کسی را که عرض فقر
خود بدرگاه تو کند و اظهار احتیاج تو کند و بخلوا فالنجا
نبود ما تو طلب کند [illegible] توکل [illegible] لا تخیب من [illegible]
[illegible] خدایا خایب مکن چنانچه نباید [illegible] تو طلب
کسی را که نباید غیر از تو دهنده چه مالک کل تویی و لا تخذ
من لا یستغنی منک و در نسخه لا یستعین با حد [illegible]
مکن کسی را که بی نیاز نیست از تو باعانه هیچ کسی که غیر تست
بلکه نیازمند درگاه تست و بدیگری التجا ندارد و دیگر گفته اند

که بصیغه معلوم است ان علم بعنی ستقوله اشکا بعین انا بشره

باکید ما بصیغه مجهول انما باب افعال چه گویند اخذ لنا لبکاء العین

مستحسن نیست فصل علی محمد واله ولا تعرف عنی و قد اقبلت الیک

پس دعه بکن بر ان سرهون مالترو روی مکروان یعنی بی ما یبق

مکن بر من حال انکه من بدی یدبکاء تو کرده امر بنو پناه او

بده و امری لا تجرمنی قصد رغبت الیک محرومر مسا نرا محال انکه

رغبت بسوئی تو کرده و بتو التجا اورده امرو نعتهی با لوکوبید

بجهه بالمکروه یعنی از روی اکروه و قد انتصب بین یدیک

و در مقابل من رد مکن حال انکه استاده امریختن تو به بندیک

معجزات الذی وصفت نفسک بالرحمة تو ای که خود را برحمت

موصوف ساخته فصل علی محمد واله وارحمنی پس صلوة بفرست

بر محمد واله و ان رحم بکن بر من وانت الذی سمیت نفسک بالعفو

بسکون فا و در نسخه بضم فا و تشدید یه و این اظهر است و مجاز نیست

فاعف عنی و تو که بعفو نام خود کرده پس مرا بخش قد تری یا الهی

فیض دمعی من خیفتک بفیض بی بینی ای خدای من جریان اشک

مرا ان ترس تو و وجیب قلبی من خشیتک واضطراب دل را از ترس

تو و انتقاض جوارحی من هیبتک ولرزیدن اعضاء من از ترس

و انجا بیانست آنکه گفته اند استغاق بفان و مقام بجهه است ان

تنقضت الارض من الکابة ای تعطرت کل ذلک حیا و رفع خبر کل

است و در نسخه بنصب مفعول له است یا تمیز و خبر محذوف

یعنی کائن حیا و سوء خلق منه این فیض و حبیب و انتقام بجهه

شو منکی این کارهای بد من و لذلک حکا ان بان نفس و علم

صوفی عن الحا ربو نذ نلس و در نسخه الجوار بوتن نالرهو

دو معنی فریاد و تضرع بدما الیه و بسبب شرمندگی بلندی نشود

امان من و مسکن است از فریاد و تضرع بدرگاه تو که روی دعا

و فریاد و ابتهال ندارم بسبب تقصیرات خود و کل لسانی عن

مناجات و بسبب خجالت و سبق کرمه زبان من از راز گفتن

و عرض اسرار خود نمودن با الهی [illegible] فکم فا و تعلیل است

[illegible] من [illegible] است لجهة استغراق و مروی یا است نه

نهی و در نسخه شهید کلمه من نیست [illegible] تقضی ای

معبود من چون روی فریاد و مناجات ندارم پس حمد تو کنم

و تراست سپاس چو اکه چندین عیب مرا پوشیدی و تفضیح من

نکردی و کم من ذنب عظیم [illegible] فلم تشهر بی و چندین گناه مرا

پوشیدی از خلق و تشهیر من نکردی [illegible] بلا موجد

چو گفت ودر رفضه بود خلاف زینت المتنبها فلم تهتک عنی ستره
وچندین چو گفت که من نزول بان کردم بان وو ارد بوطن شدم و
بنعل او ردم پس اورد مرا پس فرو برده نکودی ویحیی داشتی ... تقلد
تقلد لبس القلادة وهي ما یجعل في العنق ومنه تقلید البدنة
شیئا یعلم به انها هدي ... ومنشارها عیب وعار واضافة صفت بموصوف
یعني ... نپوشیدی ودر کردن من بمنزلة قلادة نکردی عیب
وعار مکروه ان چه کنند که مردمان قلاده چو کنی را مرا بند
بلکه اورا از خلق پوشیدی بفضل خود ولم تبد سوآتها لمن
یلتمس معایبی وظاهر نکردی بدیها وعیبهای ان چو گفتها
ومعایبی مرا نزد کسی که تفحص معایب من میکرد وان سه کس
التماس تحقیق ان مینمود من جیرتي از همسایهاء من یا از هم
سوگندان من که خلاف مقتضی همسایگی وعهد نمود در مقا
عیب جویی من شدند ودر تفحه جیرانی وحسدة نعمائك عندي
واز حاسدان بر نعمت تو که نزد من است وبمن عطیه نمود
ثم لم ینهني ذلك عن ان جریت الی سوء ما ودر نسخه اسوء ما عهدت
مني عهد بمعنی معرفة امده یعنی پس از عنایات مرا مانع نشد
از عمل بدی که دانستۀ یعنی از منزل اجهد قبل از این عنایات

انیها مایات از من صادر شده بود و قانونا امیدانی یا معهذین
از من صادر خواهد شد بپرس تا از آنچه سابق شده بود فهم جاهل
متقی پس کیست جاهل تر از من ای برور که کار من بر شد خود و رشد
بعضی استقامت بر طریق حق با تصلب در آن و بعضی هدایه [illegible]
و من غافل سبحی عن جنسه وکیست غافل تر از من از نصیب خود از
خیر و فضل [illegible] ابعد [illegible] من ورد تنخیه عن استصلاح نفسه
وکیست دورتر از طلب صلاح که ابعد ازله من یعنی من از همه
دورتر هستم [illegible] علی من [illegible] فیما ینبغی عنه من
در هنگامی که صرف میکنم [illegible] را که بر عطیه نموده
در معاصی تو که از او نهی کرده [illegible] الباطل
وکیست که بیشتر عوید د باطل کرده باشد و بیشتر جانب باطل
رفته باشد از من که بیند تا ریعنی الی الغیر فهو غاو راشد
اقدامًا الی السوء [illegible] از اقدام بر بدی کرده باشد از من
یعنی من از همه در بیشتر معاصی تو [illegible] دعوه
الشیطان در هنگامی که بایستم و مخیر باشم میان اجابت دعوه
تو بخیر و صلاح و میان دعوت شیطان بشر و معاصی فلا تبع
منهم ازانا متعالست و در نسخه ابن باب علم [illegible] پس تابع دعوت

نيطان شوم واختيار شر و معصيان كنم بلي غير عجي بي في معرفة
با وجود انكه كور باشم در معرفة شيطان و لا انسيان من حفظي
له و با وجود انكه فراموش نكرده باشم ايشه محفوظ من بوده
باي ان ملعون يعني با وجود انكه ميدانم كه ابد و ترح ميخواند
دشمن است هر كاه تابع او شوم پس من اجهل و ابعد و بيكار ترم
انچه خود ما اجبيته موقف بان منتهي دعوتك الي الجنة منتهي
معهد بسيلي ست و در نسخه منتهي دعوتك الجنة پس منتهي طرف
مكان است وپيچين و منتهي دعوته الي النار و در نسخه بتوله
الي نعبي من در بن هنكام كه اتمن اجيبن بي سعادتي صادر
شد يقين ميدانم كه انتها طلب تو بسوي بهشت است و انتها طلب
او بسوي دوزخ است سبحانك ما اشهد به على نفسي پاكا جية است
ابخه كواهي ميدهم بان و نفس خود از قبايح و اعدده من مكنتي
امري وهي شمرم انرا از كارها پو نشيد خود و انجي من ذلك
انا ناك غني ومحبتا ان شهادت و تعداد منت حلم و مدارتي
در تعذيب من واحطاط عن معاجلتي مدد نك كردن تمام شينا
در جله عصيان من و ليس ذلك من كرمي عليك و نيستا اين حلم و
مدد تك بسبب انكه مراد بد در كاه تو عزتي و بندكي هست ما للتنا

دمیده الله باب بل تا بتا منك وتنقلا منك نمی بلکه بسبب مهلت
دادن تست مرا و بمحض فضل تست بر من لا لان تدع عن معصیتك
المحظة ما بتی تا و فی و تفضیل برای انست که باز ایستم و توبه کنم
از گناه نو که باعث غضب تست و اقلاع من سیابی الخطایه و جمیع
کم از گناها فی که کهنه مضایع می سازد ثوب رحمتی می برند
پس مخلقه یعنی حامله کالثوب الخلق البالی باشد ولان عفوك
عن اهل لیك من عقوبتی برای آنست که عفو تو دوستر است
از عقوبة من بل انا یا الهی [illegible] من تفصیلی بعد انین است که گفته
من ان احصی [illegible] افعالی که من ای
پروردگار من اینچنین که گناهان من بیشتر است و اثار و افعال
من قبیح تر است و اعمال من شنیع تر است و مسند فی الباطل تهورا
و وقوع من در باطل به بی پروائی تنی بد تر است و اضعف
عند طاعتك تیقظا مبیداری و هشیاری من نزد طاعت تو
ضعیفا تر است اقل لوعیدك انتباها و ارتقابا و منتبه شدن
من و منتظر بودن من عقابی مرا که بان وعید کرده کمتر است
زنوب
من ان احصی لك عیوبی او اقدر علی ذکر ذنوبی یعنی کثرت
شناعت افعال و شدت تهور و ضعف تیقظ و قلة انتباه

من یا مولای نفس که تو از تمام عیوب خود توبه شوم و محفوظ کردی اقال

باشم بذکر تمام گناهان خود وانّما اوجّ بهذا نفسی طمعاً فی رافتک

التی صلاح امر المذنبین معها وعیوب و ذنوب من پیش شما باشد

... نباید، ذکرتها اینست که بذکران تهدید و سرزنش کنم خود را

تا در نتیجه طمع کردن در رحمة تامه تو که بان رحمة صلاح کار گنا

هکاران است و رجاءً لرحمتک التی بها فکاک رقاب الخاطئین و تهمة

امید رحمة تو که بان است کشودن بند گردن خطا کنندگان و

آزادی انها از بندگی گناهان اللهم وهذه رقبتی قد ارقتها الذ

خدایا اینک گردن من که بتحقیق گناهان از اد رقید بندگی خود او

انده فصلّ علی محمد وآله واعتقها بعفوک و پس درود بفرست بر محمد

وآلش و آزاد بکن گردن مرا بعفو خود وهذا ظهری قد اثقلته

الخطایا و اینک پشت من بتحقیق سنگین ساخته از او گناهان

وامن کاینه اثکنته گناه است فصلّ علی محمد وآله وخفف عنه

بمنک پس رحمت بکن بر محمد و آلش و سبک بکن پشت مرا باحسان تو

بر من یا الهی لو بکیت الیک [illegible] به بکیت است

حتی تسقط اشفار جمع شفر است یعنی موضع روئیدن موی

چشم عینی ای معبود من اگر گریه کنم در حالی که ملتجی بدرگاه تو

بگريم وان قد بكيت كه اگر بگريم چندانكه چشم من بپوشد وانتحبت حتى ينقطع صوتي

وانقدر فرياد كنم كه آواز من منقطع شود وقمت لك

حتى تتنشر قدماي بعد نصف آن با ... است قدماي

وانقدر بايستم در بندگى تو كه ورم كند پاهاي من وركعت

لك حتى ينخلع صلبي وانقدر ركوع كنم كه مهرهاي پشت خود

از جاي خود كنده شود وسجدت لك حتى تتفقأ حدقتاي وانقدر

سجده كنم براي تو كه برآيد هر دو چشم من واكلت تراب الارض

طول عمري يعنى همه خاك در تمام عمر خود وشربت ماء الرماد آخر

منصوب بنزع خافض اصلش الى آخر دهري وبنوشم آب خاكستر

كه ستور ريز باشد تا آخر زمان عمر خود وذكرتك في خلال ذلك

حتى يكل لساني وذكر تو كنم در اثناء اين بكاء ونحيب وقيام وركوع

وسجود واكل شرب آن قدر كه زبان من از تكلم ... ثم لم ارفع طرفي

الى آفاق السماء استحياء منك پس با وجود اين همه بر ندارم چشم از زمين

بلند نكنم بجانب آسمان نه بينم بجهة شرمندگى كه از تو دارم بسبب

عصيانى كه سابق شده يا بسبب نقصان طاعت من نسبت بآنچه لائق

جلال عزت تست واول مناسب است بقولش ما استوجبت بذلك

است بذلك محو سيئة واحدة من سيئاتي يعنى اگر اين همه خاكسار

کرچه بخود ان مستحق نیستم که از من هیچ کونه بیک کناهان من که کرده ام
یعنی نظر بعظمت الهی خلق عصیان ممکن الهی نیست هرچند حسنات
کنند واکرچه نظر درجات عاصین مختلفند در استحقاق عقوبت بتوبه
و هذا حضرت امیر فرموده لا تنظر الی ما عصیت وانظر الی من عصیت
وان کنت تعترف بحسن استوجب مغفرتک واکرچه من بجنبی دقیقی
که لائق معتزم تو شوم که توبه حالی کنم و تعفو عنی یعنی استحق
عفوک معفو کنی کناهان مرا وفیق که مستحق عفو شوم وانا بهٔ
بدرکاه تو کنم و پشیمان باشم از کردهای خود زبان جزا وان کنت است
ذلک عنی واجب باستحقاق یعنی با وجدان واجب نیست که بخشیی
ازبرای استحقاق من یعنی از استحقاق بی از جانب من نیست بعض
فضل تست که مرا توفیق توبه دادی و توبه علة موجب عفو نیست
بلکه از محض فضل خود سبب ظاهری عفو کردهٔ وانا اهل لدیا
ستحاب ونه من لا یلیق ان عفو بطریق وجب ساختن عفو اذا کان جزائی
منک فی اول ما عصیتک النار چرا که جزا مانند رکاه تو دلیل
کناهی که کردم آتش دوزخ دو پس تا خیر و تحلم متوقف توبه
من بفضل خود کردی پس کو استحقاق حقیقی از جانب من برای
عفو و لفظ نار منصوبست که خبر کان ناقص باشند و در نسخه

موضع است کہ جز مبتلا است یعنی جوانی که مکان تامدت ضمیر
شان مشترها عل اوست تاتی تعذیبی بانت عنیطالی لی هرکاهی
مستحق نا بوده پس اکر اعدا یکی مظلم نکرده بانتی البی مخلوق
تعمد تعمد نعمی بستر فلو تعصی جدای من پوچند و بندی کنا
ماه را انخلق بستر رحمة خود و ذ نعمة مصیبتا جتی وتصبیح
من نکردی وتابیتنی تعمدی نکرد فلو تعاجلنی وتانی و درنار
کردی بمحض کرم خود ونشتاب نکردی در تعذیب وتفضیح من
وحملت بضم لام و در نسخه شهید وحملت یعنی بتمسلک فلو تعین
تعمد علی در حلم ودر نیدی در نکار من یا بدانت این تقصیر من
کردی بمحض فضل خود وتغییر نکردی تمن نعمتی را کمعطیه
توده بودی وه تبدل ن معروفك عندی بیچ کیت نکردی انعام
خود را تدمن یعنی تبدیل انکردی انعام خود دیعذاب
یا نیقعی درلان تعمت فاخر حن فاذ من تعمد بنی است طول
تمنوعی وبند سکبتی وسوء موقعی یعنی چون ستن وتانی
وحلم تو دیدی ایل تما مران بمبین نیح بکن و رحم بکن بر کثرة تضرع
موضع من در طلب عفو وبر نید ن سکبتی و ماجری من وبیان
ایشان من در مقام کنا هکاری وبدسواقی اللهم صل علی محمد وآله

ومني من لدنك خطايا رحمت بکن بر محمد و آلش و نگاه دار مرا از گناهان

با بعد از این که آمدی نکنم چه حفظ آن بعنایت تو شود واشغلني

بالطاعة و مرا توفیق طاعت بده وارزقني حسن الانابة ونصيب

رجوع بده آن معاصی که بعد از این هیچ وجه عصیان نکنم

وطهرني بالتوبة و پاك بكن مرا از گناهان كه كرده شد بتوبه وايدني

بالعصمة و تقويت من بکن بر ترك تقصيرات بعصمت وحفظ تو

واستصلحني بالعافية و بصلاح آر حال مرا بدفع کردن تو از من

بليات و علل واذقني حلاوة المغفرة و بچشان مرا شیرینی بخشیدن

واجعلني طليق عفوك و عتيق رحمتك و بگردان مرا گذاشته عفو

تو و آزاد کرده رحمت تو واكتب لي امانا من سخطك بوزن فرس و

در نسخه شهيد بوزن فعل و بنويس يعني بدهها تا ملائكه بنويسند

براي من خط امان از بي رضايي تو از من راضي شو بفضل خود و

بشرني بذلك في العاجل دون الآجل و بشارت بده مرا باين بخشش

و رضا در دنيا تا خاطر جمع شود واين بشارت را موقوف بر آخرت

مدار بشرى بعضر بلا تنوين اعرفها الجنان بشارتی كه من بشناسم

بدانم آنرا و بآن خوشدل شوم وعرفني فيه علامة اتبينها وبدان آن

مرا در دنيا علامت بخشش و رضا كه يقين من شود آن ذلك لا يضيق

علیک فی مسعک بدرستی که این بخشش وبشارت مانند آنک

مشکل نیست در رحمت واسعهٔ کامله تو [illegible] از باب

تفاعل ودر نسخه از باب تفعل است فی قدرتک وشاق نیست در

قدرت تو ودر نسخه واین عبارة زیاده است ولا ینقصه [illegible]

فی [illegible] ولا یؤدل فی حیل هبائک التی دلت علیه ایاتک [illegible]

تفعل ما تشاء وتحکم ما ترید یعنی شاق نیست ورود [illegible]

ورود توکران نیست در بسیاری بخششهای تو که ایات تو [illegible]

دلالت کند بدرستی که تو میکنی انچه خواهی وحکم کنی بانچه

مراد تست [illegible] بدرستی که تو بر همه چیز قدرت

داری ودر نسخه امین ورب العالمین وصلی الله علی [illegible]

[illegible] الطاهرین اللهم انا نعوذ بک من نزغات الشیطان الرجیم

خدایا بتو پناه میگیریم از فسادهای شیطانی که ملعون ورانده

شده از رحمت تو ودر قران مجید است من بعد ان نزغ الشیطان

بینی وبین اخوتی افسد وکیده وانمکر وحیله وخبث او را

لفظ در نسخه شهید نیست ومکائده جمع مکیدة بمعنی کید [illegible]

[illegible] بما یجمع امنیة ومواعیده وآراء عتماد بر بخشان بدروغ

ساخته او یا بر آنها وهاو باطلکه در دل القا نماید و برو عدها

کاذبا و بیل ما فی ابیاء مشدده احادیث مختلفه و اکاذیب مفتعله باشد

ارتمناه ای اختلقه و اخترصه و اصل انمعنی بوبند فلس بمعنی تقید

ما ندانه در دل است چه کاذبان نه میکنند بدل الفاظ را

چنانچه بمعنی تقدیر و تحریر میکنند د نفس خود آنچه از روی ان

را ندو غرور ضم مین مجمه آنچه کسی بان مغرور شود از متاع دنیا

و مصایب جمع مصیدة آنچه بان صید بگیرند مثل دام یعنی پناه

میگیرم از امتعه که بان مارا مغرور سازد و از دامهای که بان مارا

در قید خود آرد و ان یطمع نفسه فی اضلال الناس طاعتک و ان بر

که شیطان بطمع اندازد خود را در گمراه کردن ما از طاعت

بمعنا عطف است بر اضلالنا گویند اتهمته فاتهمن اتهمته بمعنی

خدمت فرمود پس خدمت کرد لازم و متعدی هر دو آمده

یعنی و در خدمت فرمودن او مارا بمعصیت توجه خدمتنا امهین است

او مود نسخه بواو است و این بهتر است و همچنین بعد از این

عند نا ما حسن لنا از قبل انجر دو ثانی از تفعیل و در نسخه بر

عکس یعنی و پناه میگیرم از اینکه خوش آید مارا آنچه او

تحسین کند برای ما او در نسخه بواو است نقل علینا ما کره الیناه

آنچه کریه ما کرده اند آنچه او مکروه می سازد از عبادات

اللهم اجعله منا بعبادتک خدایا دور بدار شیطان را از ما و بران
از بیش ما و جوار کن او را بعبادت کردن ما تو چه هر کاه توفیق
عبادت یابیم او را خوار و مطرود میشود کویند حسارت الکلب
ای طردته واکبت و ذلیل بکن و بیروی امه از شیطان را بدوام
فی محبتک بسبب جد و جهد کردن ما در اوامر محبت تو از عبادات
و بجا اوردن ... بهنکه بصیغه غایب مدرسنحه
میجمین لا ینتقه و بکن و بکردان میان ما و میان شیطان پرده
که نتوانند شیطان از پرده دریدو ... لا ینتقه و بکن
میان و او سدی محکم و مجوف که نتوانند از شکستن اللهم
صل علی محمد و آله واشغله عنا ببعض اعدائک خدایا رحمت کن
بران سرور والش و مشغول کن شیطان را از ما ببعضی از دشمنان
تو که از ما غافل شود و بر دشمنان تو بپردازد واعصمنا منه بحسن
رعایتک و محفوظ دار ما را از شر او بسبب ... نسخه
ابن ادریس است و شیخ شهید نیز بر کنار نسخه خود نوشته این
عبارت ایشان ... اکفنا ختره کفایه کن و دفع کن از ما عذر و حیله
او را و در نسخه ختره و ولنا ظهره و بگردان او را بجانب ما بکن
واقطع عنا اثره و دور کن و ببر از ما در پی بودن او مارا

يعني پنهان كن كه بي ما بكند در و دربي ما نيفتد يا آنكه قطع كن
آنچه ما نمي بتبع او راوصيه نتبع او بما ترشدنا اللهم صل على محمد و آله
تا اينجاست در ان نسخه و بعد از اين مشترك است ومتعنا و در نسخه
امتعنا من الهدى بمثل ضلالته ومتمتع و بهره‌مند ساز ما را از
على
هدايت بان قدر كه شيطان گمراه است وزودنا من التقوى ضد
سبيله تقوى يا توشه ما مكن برخلاف آنكه توشه او گمراهيست
واسلك بنا من التقى خلاف سبيله من الردى و ببر ما را براه تقوى
برخلاف راه شيطان كه راه هلاك و افتادن در چاه و بد است
اللهم لا تجعل له في قلوبنا مدخلا مدخل مصدر ميمى است يا ظرف مكان
يعني خدايا مگردان از براى او در دلهاي ما درامدني و منزلي يا منزلي
در نسخه شهيد اسم فاعل از افعال يعني مكن امريكه باعث دخول
متنجد او باشد [illegible] بر قياس منزلا و لا توطن و در
نسخه شهيد [illegible] از باب تفعيل بي نون ثقيله [illegible]
من لا مجاي مده او را در پهلوي ما هيچ منزلي اللهم وما سول
لنا من باطل فعرفناه خدايا هر باطلي راكه زينت داده پيش ما و
بصورت حق نموده حقيقت امر در باب ان باطل معلوم ما بكن
كم
تا از و بازي نخوريم واذا عرفتناه فقناه و چون بداناني ما را

بالملك پس مارا نگهدار از باطل که عمل بان نکنیم و [illegible]

ما کان [illegible] اصحاب نعل است [illegible] و معلوم ما بکن [illegible]

با حیله و تدبیر مخالفت او بکنیم [illegible] له [illegible]

بکن [illegible] ماده کنیم از برای جنگ او و [illegible]

بالکون متعلق است بالکائنة متعذر الیه و [illegible] رکن ما را

خواب غفلت که حاصل میشود بسبب میل بجانب ان ملعون [illegible]

[illegible] علیه و بتوفیق [illegible] مدت ما بکن تا غالب ا [illegible]

[illegible] از استان [illegible] ملحوظ از شراب یا از شراب [illegible]

تلوین پس بیان مکان اشراب کرده [illegible] فی قلوبنا [illegible]

[illegible] بالمخلوط ساز [illegible] ما [illegible] را [illegible] مثل مخالطة [illegible]

[illegible] ان باعماق بدن یا مثل مخالطه لون بثوب [illegible]

فی قلوبهم العجل یعنی محبت عجل محض بر عبادت ان [illegible]

کرده [illegible] بالون [illegible] و توفیق عصمت

[illegible] ما را درشکستن و باطل کرده حیل و مکرها و تدبیرات [illegible]

[illegible] خدایا رحمت کن بر محمد [illegible]

وسلطنة شیطان از ان ما بکر دان که [illegible] ما [illegible] ماند

[illegible] ما [illegible]

تا و تجمیع بقیه شر ما مست و در صحاح گفته که مصدر دو علیشر
هو د منبع قاست و دفع او از مطلع بعضهما اللهم صلّ علی محمد
و آله و لجعل لآبائنا و امهاتنا و اولادنا و اخواتنا الینا و ذوی رحمنا
و قراباتنا و جیراننا من المؤمنین و المؤمنات فی حرز حارز حصین
حافظ و کهف مانع خدایا رحمة کن بر محمد و آلش و پدران و مادران
و فرزندان و عیال و کسانیکه از جانب مادر و پدر بما نسبت
دارند و خویشان دیگر همسایهای ما آنکه مؤمنند از مرد و زن
همه را بدار در جای محکم محفوظ که بنیاد محکم باشند و در قلعه
که حفظ ایشان کنند از شر شیطان و در غاری از کوه که مانع باشد
از نقصان لعین و مراد حفظ در رحمة و عصمة الهی است و البسهم
منه متعلق است بواقیة حسناً واقیة و بپوشان از جماعت راسهای
که نگاه دارند و معاقبة کشتان سپر الجماعت از شر ان طوی
ما عطیتم علیه اسلحة ماضیة و بده ایشان را حجة غلبه بر آن لعین سلاح
که روی نو مقطع کنند اللهم انی اعوذ بک من [illegible]
این حرز و اسلحه و سپرها را عام و شامل کن هر کسی را که شهادت
بخدایی و یگانگی تو داده بالوان شهادت و اخلص
الیک بالوحدانیة و اخلاص کرده بتو بوحدانیة یعنی قایل بوحدانیة

قصد شده از روی اخلاص و نیاز او الا بحقیقة العبودیة مشرف
کرده بشیطان بلکه حق عبودیة است واستظهر بک علیهم معرفة
العلوم الربانیة واستعانة جسته بتو در غلبه بر شیطان زیرا که
انچه تعلق بمعرفة الله دارد جهه او مانع است از این علوم حق
حق تعالی کسی را اعانة کند و تعلیم این علوم نماید انکس غلبه نماید
بر شیطان محت تا علم حق نیست [illegible] اعتماد و اقوی خدا
بکشتا انچه او کرم زده پاره کن انچه او در دست و محکم کرده واقسح
در نسخ بفتح سین است و مطابقه قاموس تقاضاء ضم میکند
معنی بمعنی افساد رای و بمعنی نفوذ می اید ماده بر مفاسد کن
پاشکن و بر هم زن انچه او تدبیر کرده [illegible] اذا عزم [illegible]
عزم اضلال نماید مشغول سازد او را از انچه عزم و ما شرع
از ان و انقض ما ابرمه و بشکن انچه او محکم کرده اللهم واهزم جنده
خدایا لشکر او را بگریزان و مغلوب ساز و ابطل کیده و باطل
مکن مکر و حیله او را و [illegible] و ببند از ما محکم او را
و [illegible] از باب افعال و در نسخه از باب منع [illegible] و بینی او را
بخاک اغنته کن یعنی خوار و ذلیل بکن او را لیس ماخوذ از
رغام است یعنی خاک و بعضی گفته اند اشتقاق از رغم بود

بودن تقلّست بمعنی دل وخشوع وملایم او نیست اتمم اللهم
انعامنا ودر نسخه ودر بعضی واجعلنا بی نظر امداء خدایا
نکهدار مارا در جمیع اعداء او که سایر اعداء او بمنزله دانهای
باشیم که در یک رشته کشیده باشند [illegible] عن صدا [illegible]
و در دار ما را از شمار دوستان [illegible]
انکه حالی انکه الحاعت نکنیم او را وقتی که ما را حیران سازد بمطالب
خود پیش ما کند و استمالت وخدعه نموده [illegible] خواهد که بجا
ی دیگر سازد و لا ینتهی لنا اذا دعانا واجابت دعوة او نکنیم
وقتی که ما را بخواند تا [illegible] و در نسخه بهمزه است
واصل الف همزه است که مادهٔ او نأى الیک بمعنی نهض الیک
چه هر دو بمعنی نهوض نماید بجهة ضرر یکدیگر من الماع امرنا
واطلکیم بعداوت او [illegible] استن نجنك اوکیبی را که سخن
ما بشنود واطاعت امر ما نماید ونعظ عن بتضمین منع متابعه
من تبع نجونا ونصیحت کنیم در حالتی که منع کننده ایم انمانعث
او هر کسی را که تابع نهی ومنع ما شود اللهم صل علی محمد وآله
خاتم بکسر تا بمعنی اخر وبفتح تا نیز روایة است بمعنی نهایت [illegible]
چه انگشتری زینت دهنده [illegible] النبیین خدایا رحمة بکن

بمحمد [illegible] انبیا [illegible] ایشانست وسید المرسلین

وبنده [illegible] رسول است که از جمله انبیا مبعوث اند بکتاب [illegible]

[illegible] الطیبین الطاهرین و بر اهل بیت که او همه نیک

[illegible] کند بحکم آیة تطهیر ولیکن گوینده که فضل [illegible] خوب نیست

[illegible] است وحدیث من فضل [illegible] الی [illegible] شما

ثابت [illegible] نیست [illegible]

ما را و اخواننا وجمیع المومنین والمومنات [illegible] ما را و

جمیع مومنان را [illegible] تعلق است [illegible]

[illegible]

اشتمالست [illegible] خلاص [illegible] ما را [illegible]

[illegible] خلاص کرده [illegible]

با آن دعا کرده [illegible] اجابت [illegible]

[illegible] مستحق [illegible]

[illegible] ومحفوظ [illegible]

کرده ایم وطلب [illegible] درجات الصالحین

[illegible] اعادة واجازة وسماع و اعطاء وحفظ مندرج [illegible]

ما را [illegible] درجات نیکوکاران [illegible] المومنین وداخل مراتب

[illegible] ما را [illegible] غافل [illegible] دنیا و [illegible]

مومنان بکن آمین رب العالمین اجابت دعا بکن ای پروردگار عالمیان
دعا وقتی که دفع شود آنچه از و حذر بود یا وقتی که مطلب
حاصل شود اللهم لک الحمد علی حسن قضائک و جمیل امر تا است
سپاس بسبب نیکی حکم تو در حق من و بما باء سببیه است و مدخول
با محمود علیه نه صله حمد است تا مدخول محمود به صفت نیکی
من بلاء و بسبب آنچه دور کردی تو از من جنس بلای تو را
خفی حظی من رحمتک ما عجلت لی من عافیتک چون تعجیل کردی
و دفع بلا مرا کردی پس مکن نصیب من از رحمت تو مجرد آنچه در دنیا
دادی از عافیة و دفع بلا یعنی که عافیت اخروی نیز بده فاکون
جواب نهی است تو سبب ما الجنا و مسعد [illegible]
چون نصیب بعض عنایة اخروی هست و اگر نصیب من مجرد عافیت
دنیوی باشد و محروم از طلب نعم تو نعیم اخروی پس من شقی شوم
و در عسرت و شدة افتم بسبب آنچه دوست داشتم و طلب کردم
از عافیت دنیوی فانی و سعادتمند شود غیر من با آنچه من مبغوض داشتم
و طلب نکردم از نعیم اخروی باقی و ان یکن ما ظللت فیه و اگر باشد
آنچه روز کردم در آن کار یکی که امر و بت فیه یا شب در آن کنم و آنکه امر
او فیه من هذه العافیة بیان ما است بین یدی بلاء [illegible]

یعنی اگر این عافیت مقدم باشد بر بلای اخروی که منقطع نشود
یعنی لابدی باشد که عفو نشود نه آنکه غیر متناهی باشد
چه عذاب مومنین انتها دارد یعنی اگر بلای اخروی در پی عا
فیت دنیوی باشد مقدر گردد این نفع و این عافیت را [illegible]
کا[illegible] در پی باشد که مرتفع و معفو نشود فقدم لی ما اخرت
و اخرنی ما قدمت پس مقدم بکن بلایی را انچه موخر کرده
و موخر بکن انچه مقدم کرده یعنی بلا را در دنیا بده و عافیت را در
اخرت بده چه بلای دنیوی فانی منتهی است و عافیت اخروی
باقی و غیر متناهی حاصل آنکه اگر عافیت دنیوی در عقب
خود نجات و عافیت اخروی داشته پس نعما و کرما و اگر در عقب
خود عذاب دارد پس امید ما عکس [illegible] ما عافیة [illegible]
پس بسیار نیست انچه عافیت از فنا است یعنی عذاب دنیوی که است
[illegible] قلیل ما عافیة البقاء و کم نیست انچه عاقبت او بقا باشد
یعنی عافیت اخروی باقی است پس اگر در دنیا عذاب شود و در
اخرت عافیت انهم فضل الهی است و اگر بر عکس شود داخل شقا
[illegible] یک لحظه عذاب اخروی زیاده بر هزار ساله عافیت
دنیوی است و اگر هر دو جا عافیت باشد [illegible] سعادت [illegible]

بر محمد و آله و رحمة بکن بعهد و الثواب ختم بصلوات کرد و حاجت خواست
بصلوات کرد بطریق یقین و مطلب همه جا اینست که صلوة با طلب
حاجت ضم شود که بطفیل آن دعا قبول شود دعا استسقا [illegible]
باران خواستن اللهم اسقنا الغيث خدایا نازل بکن برای ما باران
وانشر علينا رحمتك [illegible] و پراکنده کن بر ما رحمت خود را که شامل همه
شود بغيثك المغدق بباران تو که قطرها کلان دارد و در نهایة
است الغدق کو من المطر الكبير القطر و المغدق مفعل منه [illegible]
المنساق من السحاب المنساق لنبات ارضك از برای کردن [illegible] شده بر
[illegible] افتادن [illegible] المونق في جميع الآفاق که [illegible] سبزه و
موجد رونق است در جمیع اطراف عالم محلا انق یعنی گیاه و فرح
است و مونق سبب آن یا مونق یعنی انق است یعنی حسن معجب
گویند انیق حسنه [illegible] و امنن على عبادك بإيناع الثمرة
و منت گذار بر بنده ها و تربه بخشیدن میوه‌ها و رسیدن آنها
بمثابه که توان چید و بآن منتفع شد واحي بلادك ببلوغ الزهرة
و زنده کن شهرها خود را برسیدن نبات و شکوفه دان بکمال واشهد
ملائكتك الكرام السفرة جمع سافر یعنی کاتب یعنی و حاضر ساز
[illegible] گردد [illegible] ملائکه که احصاء اعمال بندگان

کنند و در آسمان نویسند که بعضی دانها رحمة تا نان شود و اولیات
که کویم وقت استسقا خلق جمع شوند مدعا موضوع مکرر کنند
و کرامات این انها [illegible] نامه اعمال نویسند و باران کو ای دهند
و این معنی باعث رحمة الهی شود [illegible] بسبب انزال باران
باران نفع کنند و دایم [illegible] که همیشه باشند کثرة او [illegible]
طول مدة است [illegible] در اکثر نسخ بکسر دال ضبط شده
و در بعضی بفتح چنانچه از قاموس ظاهر میشود جمع دره بکسر
بمعنی دفع و [illegible] و در نسخه دره و آن اظهر است یعنی [illegible]
فرو کیرد و [illegible] او یاد بمعنی [illegible] است استعاره شده برای
مطر [illegible] باران [illegible] دایند ه بشتاب [illegible]
[illegible] که [illegible] باران [illegible] که مرده اند [illegible]
با [illegible] بکردانی بان هر [illegible] شده وارسته
[illegible] به ماهوات و [illegible] بان انچه آید
[illegible] شده است [illegible] فی [illegible] المسکة [illegible]
والمسکة ما یمسك الابدان من الغذاء والشراب یعنی توسعه کنی
بان در [illegible] که حفظ بدان کند [illegible] یا مفعول فعل [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] ارسل [illegible] بالای [illegible]

منا خوش افتد و مريئا محمود العاقبة وديگر گفته اند ما لا تعب

ولا اثر فيه والمريء ما فيه طيبا كه بگشد و بپوشد نمو نعي

محصل گرداد عدوان غير لث و ده ضعيفا الجري بباشد باران

او [illegible] خالي او بالذ باشد كه بطمع ادرد

خلاف ان بكند اللهم اسقنا غيثا خدايا نازل بكن برما باراني كه

فريادرس ما باشد يا غيثا بمعني مطر است و مغيث ماخوذ از غيث

بمعني گياه است مجازا اي مطرا موجبا للنبات مريعا بفتح ميم ديده

شده اي صاحب الريع وهو النماء والزيادة وگويند بضم ميم نسخه است

~~بمعني مجديع وهو النماء والزيادة وگويند بضم ميم نسخه است~~

بمعني مجديع وبهم تنديد يعني اينست كه سبب رخصت و فراخ

كننده غلات و نافع باشد مرتعا فاعل از افعال گويند مرع الوادي

بضم لام اي صار ذا كلاء و يس مرع ارتع اي فعلوا في كننده

بسيار و در نسخه مرتفا بمهملتين يعني طريا [illegible] بهمه جاي

رسنده غزيرا بسيار [illegible] كه بگردانيد ان از خشكي

نبات را و تجربه [illegible] و دوستي بان استخوان شكسته را

استعاره است و بحال امدن نبات است اللهم اسقنا غيثا

خدايا نازل كن برما باراني كه [illegible] انواعا فطال [illegible]

عوان سازی بان باران تنها او این مجاز است یعنی آن باران
سیلها روان سازی بر پشتها و تلها مذکور خصوص بل بجهة ظهور
سیل یافت با مراد است که اینچنان باران بسیار شود که پشتها کوهها
کنده شوند و باران سیل روان شوند و نکو باد در بعضی نسخ
بضاد است المهذا گفته اند که جمع ضحلات بر نن کتف یعنی کنها
تبوان زمین برامده و در روایة کفمی فتح تا و تنبل یعنی صار رب
نضم تا مثله و دفع جیها ... قیاس فیما بعد و ... منه الجبا
و کنی بان باران چاهها و کدها و مواضع عمیقه را ... الانهار
و روان کنی بان باران جویها ... و بر ویانی بان
درختان را ... الاسعار و ارزان سازی بان نرخها را
فی جمیع الامصار در منتهی ... والحلق نسخ
تاء تنعش و نصب بها م و خلق و انجای برخیزانی و خش ق
در نعم فاقه کنی بان چهارپایان و آدمیان را در قاموس ... نعشه
رفعه کا نعشه و در صحاح گفته لا یقال انعشه رفعه کا نعشه
و ... ثلاثی مجرد است و متعدی است و تکمل ...
و بکمال رسانی بان باران زنتهای نیک را و تمنن ...
و بر ویانی برای ما بان زراعت ... الضرع و روان کنی

براي ما باران بچشانها بهاي حيوانات را كه شير بيابد بهم فرزند
با بهم قوة الي قوتكم وزياده كني بان قوة بدن ما را و بيفزايي قوة
مقوي كه داده و لا تجعل ظله علينا سموما و مگردان سايبان
سحاب را كه سابق مذكور شد بر ما سموم كه باد مسموم شود ولا
تجعل برده علينا حسوما و مكن سرماء آن ابر را مشوم و بجسور لا
تجعل صوبه علينا رجوما مكن ريختن باران را از آن ابر بر ما بمنزله
سنگ زدن كه ضرر كند و بناء را ضايع كند و لا تجعل ماءه علينا
اجاجا و مكن آب آن ابر را بر ما بمنزله آب شور كه بهيچ كار نيايد و
ضرر كند اللهم صل على محمد و آله و ارزقنا من بركات السموات و الارض
خدايا رحمت بكن بر محمد و آلش و روزي ده ما را از بركتهاي آسمانها
و زمين انك على كل شيء قدير بدرستي كه تو بر همه چيزي قدرت
داري دعاي در طلب اخلاق حميده و افعال پسنديده اللهم صل على محمد وآله
وبلغ بايماني باء زائده اكمل الايمان خدايا رحمة بكن بر محمد
وآلش و برسان ايمان مرا بمرتبه كه اكمل مراتب ايمان است واجعل
يقيني افضل اليقين و بگردان يقين مرا در معارف الهيه بهترين
يقينها وانته بنيتي الى احسن النيات و منتهي كن و برسان نية مرا به بهترين
نيتها وبعملي الى احسن الاعمال و برسان عمل مرا به بهترين كارها كه

اخر کارها من بهترین کارها باشد [illegible] و قوله در نسخه تمهید

دو است و مرجع ضمیر نیة است تا اویل مذکور پس نیتی بدل

الضمیر و قوله باشد [illegible] یا واغو بکن بلطف تو نیت

مرا یعنی بکمال برسان و خالص لوجه الله بکن و تصحیح [illegible]

[illegible] است یعنی یعنی یقین و اعتقاد مرا بانچه تو

نست ان صفات ربوبیة تصحیح کن یا متعلق است بتصحیح معرا [illegible] دیما

عندک بتفضل و کرم الهی است یعنی بفضل خود تصحیح یقین من بکن

[illegible] و بصالح بیان بقدرت توانچه

ازمن فاسد شده [illegible]

[illegible] خدایا رحمة بمحمد و آله بکن و کفایة بکن و تو متکفل

شو حینئذ ازان چیزی که مرا مضطرب دارد باشد و اهتمام من در تحصیل

او مرا از بندگی تو مشغول سازد و چون تو بتفضل خود کار رسان

من کنی توانم فارغ البال شده بعبادت مشغول شد واستعملنی

بما تسئلنی غدا عنه و بدار مرا بکارنیکه فردای قیامت ازان بپرسی

تمامی [illegible] جهد من مکن و ص

کن روزی کار مرا در کاری که برای ان مرا خلق کردی [illegible] وبی

نیاز کن مرا از خلق [illegible] و توسعه کن بر من در رزق

کسب بهی و لا تفتنی بالنظر و اعزنی و مفتون و مهمان مکن مرا بانتظار

غنی که مثلا بنشینم فقیر شوم و منتظر رحمت باشم بلکه عزت بده

بسرعه در توسعه یا مفتون مکن بمهلت دادن که جزای اعمال در

آخرت دهی که این نهایت اهانت است بلکه هم در دنیا تلافی تقصیرات

بکن تا به نعمت بیش انبیا و ملائکه و غیرهم معزز باشم و لا

تبتلینی بالکبر نعائب آنکه کفته اند و او حالیه است و لا فیه

و عبدنی [illegible] و مبتلا مکن مرا بکبر بلکه مرا بنده کی خود بدار [illegible]

در درگاه خود بکن و بر عبادت خود بدار [illegible] عبادتی بالعجب

و فاسد مکن عبادت مرا بکبر و فخر بان عبادت و اجر للناس علی یدی

الخیر و در نسخه بفتح یا بصیغه تثنیه و جاری کن برای مردم

بر دست من خیر که مردم خیر ساز و لا تمحقه بالمن و محو مکن آن خیرها

بمنت نهادن من بر مردم مرا خلقها نیک و ملکات حسنه و اعصمنی من

الفخر و محفوظ دار مرا از افتخار بغیر اللهم صل علی محمد و آله و لا

رحمت بکن بر محمد و آلش و لا ترفعنی فی الناس درجة الا حططتنی

عند نفسی مثلها و بلند مکن در میان مردم هیچ درجه مرا مگر آنکه

پیش نفس من مثل آن درجه مرا محط سازی و لا تحدث لی عزا

ظاهرا الا احدثت لی ذلة و باطنة عند نفسی بقدرها و احداث

مکن برای من عزت ظاهری میان خلق مگر آنکه احداث کنی برای

من خواری باطنی پیش نفس من بقدر همان عزت ظاهری و در

اکثر نسخه قدر بودن نقل است [illegible] بعضی [illegible] و القاموس

معلوم میشود [illegible] بمعنی مقدار [illegible]

خدایا رحمت بکن بر محمد و آل محمد [illegible] صالح

لا استبدل به [illegible] هدایت راه حق و نصیب من بکن که

راه [illegible] بگیرم و هرگز از آن به دیگر تبدیل نکنم [illegible] حق لا ازیغ

عنها [illegible] میل [illegible] ان تکنیلو

و بنیه استقامت و حصلت طریقت حق ایشان ببخشی

که [illegible] نباشد و ظاهر عبارت مشعر است باین معنی

که این نیت مشکوک [illegible] نباشد و این مراد نیست و عمرنی ما کان

فی طاعتک [illegible] عمر من مبذول

مصروف باشد در طاعت تو همانند ثیاب بذله باشد که از

محافظت نکنند و همیشه بپوشند [illegible] خدمت و این

اثبات المهنه میگویند چه مهنه بمعنی خدمت است فاذا کان

للشیطان فاقبضنی الیک [illegible] عمر من [illegible]

بود که حاصل عمر [illegible] کنند و هر وصفی که داند بکند

چنانچه حیوانات در چراگاه کنند و قصه‌ها مرغزار نمایند و ملون برنگ

وهم رسانند و درین کلام تلمیح است بانکه اگر چه انتصرف فی الجمله

شیطان خلاصی نیست مگر معصوم ما را اما هرگاه بمرتبه رسند که شرف

بنده باشد که بمنزله چراگاه شود ایمان تمیز رنج من یکن [illegible]

درگاه خود پیش قبل ان یسبق مقتك الی پیش از ان که سبقت کند

و برسد بغض و غضب تو من یعنی پیش از انکه از من صادر شوند

افعالی که موجب غضب تو شوند استحکم غضبك علی یا قبض روح

من بکن پیش از انکه غضب تو بر من مستحکم شود یعنی و ثابت و لازم

شود گویند احکمته فاستحکم ای صار محکما قوی پایش منقول احکم

مستحکم بکسر است و فتح غلط عامه شایع است فصیح است

سطر زیر گفته احکمت الشیء فهو مستحکم بالکسر لا غیر [illegible]

خصلة تعاب منی صفة مد صفة است خصلت را معنی متعلق

بعاب نیست چه عاب متعدی بنفسه است و گاهی لازم باشد

مثل عاب ای صار ذا عیب و نگویند عاب منی بلکه ما یعاب بها الاشیا

و تعلق بلا تدع مزید نیست [illegible] خدای من مگذار هیچ خصلت

مرا که بد باشد و مردم عیب کنند مگر ان خصلت را اصلاح کنی

و تبدیل نمایی بصفة جمیله یعنی هیچ خصلت بد مرا بی اصلاح

مکذار ولا عات یا منقولست نه بمعنی این لفظ در قاموس نیست
وظاهر است که مراد اینست که باعث عیب شود او نیز ...
ثانیا یعنی تتمه و کلا ... ان اتیت کفته التانیب المبالغة فی التعنیف
والتوبیخ ... بود که بدل ازهم است
... و مکذار ... عیبی که بسبب آن ... ملامت
کنند مکو انکه ... یعنی ... مکذار ...
ولا اکو ... فی ناقصة الا اتممتها و مکذار ... صفة ...
که ناقص باشد یعنی منسوب باشد ... اکو ...
تا مبه ... مکو انکه ... ان ردیله
... ساکنی ... است ... که فی تشدید یا باشد
و ناقصه منصوب ... کفته فی تخفیف یا حرف جر است
و ناقصه مجرور و صفة موصوف محذوف ... ای فی مرتبة ناقصة
او فی ملابسة ردیلة ناقصة للاکمه ... متعدی ...
... منقوصه باشد یا ناقصه مصدر است مثل کاذبة
و عافیة و جمیع تقدیرات و تاویلات ... بلاغت خارج
است ... مصدر ... ناقصه ... در لغة است
... کفته من العاصرین فی عصرنا من لم تستطع

الی ادراک الغامضات غرفیقا الی التشدید منصب ناقصة علی انها
صفة اکرومة فنکتسا التحریف فی النسخ الجدیدة ولم تعظن للبناء
فیه من وجهین الاول مقتضی العطف علی حصلة ان یکون التقدیر
ولا تدع منی اکرومة فیجتمع منی وفی وهو وهم الثانی ان
تفصل بین الموصوف والصفة بالجار والمجرور اعنی فی مما بعد
تجبینا انتهی جواب دلیل اول آنکه مقتضای عطف بر حصله است
که چنین تقدیر کنند ولا تدع اکرومة فی ناقصة پس جمع نشده
ان ثانی آنکه فی بین صفه اکرومه است بتقدیر کائنة فی پس فصل
باجنبی نیست واگر ثابت شود که مروی تخفیف فی وجه ناقصه
است مصطفی شوی پس این تکلفات مذکوره والله اعلم اللهم صل علی
محمد وآل محمد وابدلنی من بغضة اهل الشنآن بوزن خفقان
مصدر بمعنی تسخ بوزن سکران هردو بمعنی بغض وعداوت
است واول شاذ است بحسب معنی چو کلمه که بر وزن فعلان
در کلمه است که در معنی ان حرکت واضطراب باشد مثل ضربان
وخفقان وثانی شاذ است بحسب لفظ چه مصدر بر این وزن
کم آمده مثل لیان المحبة مفعول ثانی ابدلنی یعنی رحمة بکن
بر آن کس مرا انس وبعض دانستن دشمنی کردن مرا با اهل

یعنی بعضی با جمعی که بی عداوت دارند بدل کن محبت ایشان را و
این لازم دارد که دشمنی ایشان را با من بدل کن محبة ایشان بمن نیت
یا او نیست که برای من آن کار بکن که بعضی که اهل عداوت
من نسبت بمن دارند از بدل کن محبة ایشان را یعنی دشمنان
مرا دوستان من بکن و این معنی اظهر است و بعضی از فقرات آیه
مناسبه معنی ثانی اند و بعضی مناسب اول و من حسد اهل
البیت النبوة یعنی اهل بیت که خارج اند از اطاعت اما در حق
حسدی که ایشان بمن دارند آن حسد را بدل کن بدوست داشتن
ایشان را [illegible] بکرطا و بعضی بعضی تهمت اهل الصلاح الثقة
و تهمت اهل صلاح و گمان بد ایشان را بدل کن باعتماد بایشان که
هرگز گمان بد بایشان نکنم یا گمان بد که اهل صلاح بمن داشته باشند
ایشان بدل کن باعتماد کردن ایشان بمن تا گمان بد بمن نکنند و منهم مدا
منهم ندارند [illegible] هر دو نون اصل او
یعنی یا اول بدل بالف باشد و بالتقاء ساکنین افتاده نون آ
یعنی تو دو بکتر آن که خویشان باشند الولایة متولی در نسب و
نصرة مشتق است از ولایة بفتح و او متولی در امور ملک مشتق
است از ولایة بکسر مثل امارة و اینجا بفتح است یعنی عداوت

اقربا را بمن بدل کن بنصرة ایشان و لی من عقوق ذوی الارحام البر و عطف
شدن خویشان نزدیک را بمن بدل کن بمواصلت و احسان ایشان
بمن تا عقوق بمن کنند یا عکس و من خذلان الاقربین النصرة
و آنکه نزدیکان و خویشان مرا خوار دارند بدل کن بنصرة کردن
ایشان مرا یا بعکس و من حب المداراة تصحیح المقة و جمعی که بطریق
مدارا بغض و دوستی اظهار محبت نمایند بمن بدل کن آن محبت ظاهری را
بدوستی صحیح واقعی یا بعکس و شاید مراد این باشد که حق کذشتا
و طرفه اهل مدارات است و من رد الملابسین کرم العشرة و جمعی
که تلبیس نموده در دین یا در دوستی تخطیه مدد من کنند آن تلبیس
و تخطیه ایشان را بدل کن بخوبی اختلاط که تلبیس نکنند و دوست
حقیقی شوند و در بعض النسخ بمعنی مثله یعنی چنانچه مثله
تلبیس نکنند ایشان نیز تلبیس نکنند و من مرارة خوف الظالمین حلاوة
الامنة کغلبه یعنی و تلخی ترس ظالمان را بدل کن بشیرینی امن
انحضرت اینها اللهم صل علی محمد و آله و اجعل لی یدا علی من ظلمنی
خدایا رحمت بکن بمحمد و آلش و بده مرا قدرت و کینی که بر من ظلم
کرده و لسانا علی من خاصمنی و بده بمن زبانی که بر آن ایشان غالب
بکنم و ما لبا بم بر کینی که با من خصومت کند و ظفر [illegible]

یعنی عاندنی و بنده را ظفر و غلبه بر هر که بمن عناد کند و [illegible]

مکر علی من کا یبغی و بنده را قدرت بحیله و کیدی که کسی بمن کند

یعنی هر کس بمن حیله و خیانت کند من توانم تلافی آن نمود

و [illegible] او که در جای ایچه در قرآنست خیر الماکرین و قدرة علی من

اضطهدنی و بنده را قدرت بر کسی که خواهد مرا قهر کند

اصل اضطهد اضتهد است از باب افتعال که [illegible] مضهد ته [illegible]

مضطهد یعنی مقهور [illegible] و قدرت بده مرا بر

دفع کردن کسی که عیب مرا کند و سلامة [illegible] و [illegible]

انکسی که من وعید کرده [illegible] نموده و کفته که [illegible]

و [illegible] الطاعة [illegible] و توفیق بده مرا بالطاعة و موافقة

کسی که مرا براه مستقیم بیارد و آنچه صواب و [illegible] اند

و فعل باشد بران بدارد و متابعة من ارشدنی و متابعة کسی

که ارشاد من کند و خوبی مرا خواهد [illegible]

خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و توفیق تو [illegible] و اقتصاد در قول

و فعل بده [illegible] بالنصح تا آنکه در مقابل کسی

که [illegible] الامر و حق نصیحت بود بمن نکرده بلکه آنچه در دل

او مضمر بود خلاف آن اظهار کرده من در مقابله و معارضه او

ضیعت خالص بکنم والحجة حق استبداد بگوید واین نتیجه سعادات
در قول واجزی من هجرنی بالبر تا جزا دهم کسی را که ترک من کند
وان من دوری گرفت باحسان که در مقابل بدی او نیکی کنم واین
نتیجه سعادت در فعل است واثیب من حرمنی بالبذل متعلق است با
ثیب وکسی که محروم ساخت مرا از احسان خود او را عطا کنم وقائم
دهم باحسان وانعام واکافی من قطعنی بالصلة وکسی که از من
قطع کرد مکافاة او کنم بامداد واتصال در وصی واخالف
من اغتابنی الی بتعیین [illegible] حسن الذکر وکسی که غیبت من
کند وغائبانه من گوید من مخالفت با او کنم واو را بنیکی یاد کنم
وان اشکر عظمتنی وان اغاضی الحسنة [illegible] عن السیئة ومتابعه
شکر احسان مردم بکنم وچشم بپوشم از بدی که مردم بمن بکنند
گویند اغضی اللیل ای اظلم وستر واین سیم نتیجه سعادات است
اللهم صل علی محمد وآله وحلنی [illegible] بحلیة الصالحین
خدایا رحمت بکن بر محمد وآل او وزینت ببخش مرا بزینت صالحان که
الطاعت اوامر واجتناب مناهی است والبسنی زینة المتقین و
بپوشان مرا زینت متقیان ودر نفحه وزینتی بزینة المتقین فی
بسط العدل در گستردن وجاری ساختن عدالت با خلق متعلق

است بحلم با لسفی وکظم الغیظ ودر فرو بردن غضب و
الطفاء النائرة ودر تسکین فتنه و فرونشاندن آتش انفتنه
بامرادنا بر عداوت وحقد ومر با یکدیگر و هم اهل الفتنه
ودر التیام دادن و صلح دادن میان جمعی که ازهم بکرجدائی
نمایند و جنگ کردن کنند و اصلاح ذات البین و املاح
دادن احوالی که میان مسلمانان باشد از مخالفت و منازعه
وافشاء العارفة وستر العائبة و در بظاهر و مشهور ساختن
نیکیهاء مردم و پوشیدن معایب ایشان و لین العریکة و در نرمی
طبیعت و سلوک بلا بت خفض الجناح و پست کردن بازوی
نرمی و همواری با مردم و حسن السیرة و نیکوئی طریقت و هیئة
وسکون الریح و ساکن شدن بادیعنی تندی و شدیجه تعبیر
از آن بیاد کنند و طیب الخالقة و خوبی معاشرت با مردم که
حسن خلق کوید و ترکی بجاء مهمله وفنا و تصحیح کرده و نسبت
بحسن مواخات بوده و تأیید مایس کرده که از سرور صلی الله
علیه وسلم در میان اصحاب مواخا کرده و ضعف انظاهر است
والسوق الی القبیله [illegible] که فرقت بحصل صفات نیک و رسیدن
بدرجه رفیعه در فضل [illegible] با لتفضل و اختیار احسان

وتلک التبذیر و … سن تن خلق والخلق ما بر بهم و … چه از نیت

آن جهة لا از مر ایمان اماره کویند و عامه کویند عبره بکنا مصون …

کنامه و در نسخه التقتیر یعنی تنک کیری در معیشت ضد اسراف …

علت است با تحیر … السعی و دادن انعام بکسی که مستحق

آن نباشد و این مناسب نسخه تقتیر است چرا که بغیر حق دادن ندا

اسراف است والقول بالحق وان عز و در نسخه صدق کفتن بغیر انچه

است و اکر چه سخت باشد یعنی باضر کند و در نسخه والصمت

عن الباطل و ان نفع … الجنس وان کثر من قولی فعلی

بیان ضمیر کثر است یا بیان خیر یعنی هر چند از قول و فعل من

خیانم … بین قیاس و … الشر وان قل من فعلی

و در نسخه من قولی و فعلی و این بهتر است و بسیار داشتن شری

که فعل انکس باشد هر چند از تره نفس الامر کم باشد و کمل

عظمت بر البسی یا بر خلق … و کامل ساز و بمرتبه ما لیه

برسان انچه مذکور شد از صفات حسنه برای من بدوام الطاعة

ولزومه الجماعة یعنی تکمیل ان بکن بدوام طاعت تو و ملازم

شدن من تا ان بجماعة یا مراد التزام صحبت مؤمنان و اتفاق

نمودن با ایشانست در احکام احکام دین و ملائم ایشست قوله

متعزاهل البدع و ترك صحبت مبتدعان مخالفان دين و
مستعملي الراي المخترع و بكار بندها راي خود كه اختراع
كرده اند و بهواي نفس خود معاني قران و حديث گويند و عمل
پيدا كنند خود بي پيش عطف تفسير اهل البدع است
اللهم صل على محمد و آله واجعل اوسع رزقك علي اذا كبرت
بكن بار خدايا رحمت بكن بر محمد و آلش و فراخ گردان رزق مرا وقتي كه پير شوم
زياده بكن انشاء في كه در جواني بدهي و اقوى قوتك في اذا نصبت
بكن وقتي كه تعب و محنت بكشم و تردد بكنم ان مان قوة
مرا زياده بكن بر قوتي كه در اسودگي است تا توانم تحمل اين تعبها
كرد و رنجه نشوم و لا تبتليني بون تقيله و در نفحه و لا تبتليني
بتو ثقيله و در نفحه و لا تبتليني في توان بالكسل عن عبادتك
و مبتلا مكن مرا بكسل در عبادة تو و لا العمى ... در نفحه و لا
بالعمى و اين اظهر است عن سبيلك و مبتلا مكن بكوري از
شناختن راه تو و لا بالتعرض لخلاف محبتك و مبتلا مكن مرا
بتعرض و التفات بخلاف دوستي تو و لا مجامعة من تفرق عنك
و نه باجتماع و التيام با كسي كه از تو جدائي گرفته ان كفار
و فساق و لا مفارقة من اجتمع اليك و نه بجدائي از كسي

که متوسل است و بنوالت دارد و مطیع تست اللهم اجعلنی و مجد
اللهم صل علی محمد واله واجعلنی اصول بك عند الضرورة
خدایا ایچنان کن که بعون تو حمله کنم بر دشمن نزد ضرورة که
امدادت معاضد من باشد واسئلك عند الحاجة و از تو طلبم
نزد احتیاج که بدیگری التجا ننمایم والتضرع الیك عند المسکنة
و تضرع بدرگاه تو کنم نزد مسکینی و فقر و فاقه ولا تفتنی
بالاستعانة بغیرك اذا اضطررت بصیغه مجهول و مفتول
و مفتون و مبتلا مکن مرا البته بطلب مدد از غیر تو وقتی که مضطر
شوم از عدو ولا بالخضوع لسؤال غیرك اذا افتقرت و نه مفتون
ساز بنده را از برای طلب نمودن از غیر تو وقتی که فقیر شوم
ولا بالتضرع الی من دونك اذا رهبت و نه بتضرع پیش کسی از تو کم
فروتر است وقتی که بترسم از عدو و چون همه عالم نسبت بحق
تعالی فروتر و کمتر است پس گویا گفته الی غیرك فاستحق بذلك
خذلانك ومنعك واعراضك یا ارحم الراحمین هرگاه استعانت
بغیر تو کنم و سوال و تضرع نزد غیر تو نمایم پس مستحق شوم باین
عمل خوار کردن تو مرا و منع کردن تو اعانه و امداد مرا و بی
التفاتی تو ای مهربانترین رحم کنندها یعنی بمقتضاء رحم

خود را متصف بان بطریق مسان اللهم اجعل [illegible] الشیطان فی [illegible]

[illegible] فضل من التجی [illegible] ملتی اتطنق است یعنی اعمال [illegible]

واتحاد عثمان [illegible] بدایا ابلغه شیطان الفایکند

در دل من از جنس ان روهای باطل و کمانهای بد و حسد بر خلق

[illegible] لیکن [illegible] نهایت کو به [illegible] در حدیث است ان روح القدس

نفث فی روعی ای [illegible] [illegible]

و بد لکن تنفکر [illegible] و بتد [illegible] غالب [illegible] دشمن

تو که شیطانست [illegible] عطفست بر ما یلقی و انجه

جاری کند شیطان بر زبان [illegible] از کلمه فحش و هجر نیم

ها بمعنی فحش و فتح بمعنی هذیان و هر دو روایت است لیکن

فتح ظاهر است و در اکثر نسخ [illegible] است او شتم عرض [illegible]

[illegible] یا دشنام کسی و هتك عرض او یا کواهی دروغ [illegible]

[illegible] یا غیبت کردن مومن [illegible] و بیان واقع است

[illegible] اغتیاب در حضور نبی باشد مکر انکه کو یم در حضور

بترتیب کسی کفتن [illegible] که او غافل باشد مکر انکه و مطلع

نشود داخل غیبت است اما بر این تقدیر قید غایب خوب نیست

چه هتم تالی غیبته بین بدا است مکر انکه کو یم این قید احتراز

و مانعي [illegible] لب است مثل وی بانکم اللاتي [illegible] کرو مثل
قدره تا لیاست یعني [illegible] مامریه مایب نیز است
مفاند بود که اینهاد الخ با شد یعدو مما [illegible] و اینجه شبیه
باین افعال و اقوال باشد مطلقا لحمد لله یعني و بکردان این اقوال
قصد را بتبدیل اینها بکن بتکلم بحمد تو یعني اینجان مشغول
بحمد خود بکن که و صف تکلم حمید بکو نماند [illegible]
و تبدیل کن انرا باستیفاء کشید نچه کنند و دها یا فی تمجیدک
و برفتن در سبیل ذکر عظمت تو [illegible] و بشکر نعمة تو و
اعترافا باحسانک و باعتراف احسان تو [illegible] و تعداد
نعمتها و احسانهای تو و در نسخه لستک بصیغه مفرد [illegible]
[illegible] بصیغه مجهول [illegible]
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و مرا البته مظلوم نشوم و کسی بمن
ظلم نتواند کرد حال آنکه تو طاقت و قوت و قدرت بر دفع اندازی
[illegible] بصیغه معلوم [illegible] نسخه قادر علی
[illegible] و من بر کسی ظلم نتوانم کرد حال آنکه تو قادری بر قبض
نعح من و لا اقلن [illegible] والبته گمراه نشوم
حال آنکه ممکن است تو را هدایة من و لا افتقن و برعاتک غني

۷۸ اقتربت بنی کی فموده اقتراف الحل اقتضی والمنن المصیرة
اما الدخول انتهی حال آنکه این مره ستکلم است ومعنی دخول
در کتب نبشتا [illegible] والبته قیر نشوم حال آنکه
از پیش نشت بی نیازی من در قاموس است [illegible] الجد و الجوه
الغنی [illegible] وطغیان میجاوز از حد نکنم یعنی کفر بورزم
واسراف در معاصی نکنم [illegible] وجدی برتن فقل یعنی
[illegible] است حال آنکه از پیش تست عنی و بی نیازی من پس
چون بتو کافر شوم و اسراف در معاصی کنم و در نسخه شهید
[illegible] بفتح همزه انصاق الحل ای بفعل و بضم همزه انصاق
[illegible] ای ذهب ماله [illegible] خدایا وارد شدم
بمغفرت تو یعنی مهمان بخشش تو شدم [illegible]
وقصد عفو تو کردم و رجوع بان نمودم والی تجاوزک اشتقت
مشتوی که نمن تو ان قضیات مشتاق شدم و بفضلک
وثقت واعتماد بفضل تو کردم [illegible]
دانستند من چیزی که برای من واجب سازد بخشیدن تو مرا
ولای عملی استحق به عفوک و نیست در اعمال من عملی که سبب
مستحق عفو تو شوم و مالی بعد ان احکمت علی الا فضلک و تدینا

برای من بعد از آنکه حکم کرده بر نفس خود بانچه گذشت مگر فضل تو کرا او
دست بگیرد و از ورطه هلاک برآرد صلّ علی محمد و آل [illegible]
رحمة بکن بمحمد و آلش و بر من تفضل بکن و بی استحقاق مغفرت و بهشت
نصیب من بکن اللهم و انطقنی الهدی خدایا گویا ساز مرا بانچه راست
باشد و الهمنی التقوی و در دل من انداز ترس خود را [illegible]
[illegible] و توفیق بده مرا برای مثل عمل که پاکتر است و استعملنی بما هو
ارضی [illegible] بکار داری که بکار که مرضی تراست اللهم اسلک
بی المثلی الطریقة المثلی مونث امثل یعنی ببر خدایا بمن
مرا براهی که اشبه است بحق و اقوم و افضل است و در نسخه اسلک
الطریقة و اجعلنی علی ملتک اموت و احیی مرا بر شریعت و دین خود
بمیران و زنده بدار اللهم صل علی محمد و آله و متعنی بالاقتصاد
خدایا رحمت بکن بمحمد و آلش و مرا متمتع بکن بمیانه روی و از
افراط و تفریط نگاه دار و اجعلنی من اهل السداد و بگردان مرا اهل صواب
در قول و فعل و من ادلة الرشاد و از دلیلهای هدایت که مردم را راه
مستقیم بنمایم و من صالحی العباد و از جمله بندها و صالح تو و ارزقنی
فوز المعاد و نصیب من بکن که در قیامت فایز شوم بفضل تو و از اهل
بهشت و رضوان باشم و سلامة المرصاد و نصیب من بکن سلامتی

مکانی که در انجا منتظر عدو باشم یعنی در انجا از شیطان غالب کن
اللهم صل ... نفسا یا بغلة ... بکبر رای خود از من انچه باعث هلاک
من باشد از ان بر ایمن کرد محنت فقر و بیماری و موت و کرفتن
سلامتی و غنی و صحة و نجوة نجات باشد ایشم سلامتی باست و در نسخه
لنفسی من نفسی یعنی صفات ذمیمه و افعال قبیحه مراد و دکن واتق
لنفسی من نفسی ما یصلحها یعنی بکذار از برای ما انچه ما را نفع و اعمال من انچه
موجب صلاح نفس من باشد یعنی با فعال صالحه و صفات حسنه
بدار و توفیق ان بده فان نفسی هالکة او تعصمها ضبط و او بمعنی
الا ان است پس بد یعنی که نفس من اماره بسوء و هلاک شونده است
مکر انکه تو او را حفظ کنی از قبایح اللهم انت عدتی ان حزنت الخ
ظاهر صحیح است بصیغه مجهول چرا که بفتح حا و زا و قد ضبط سهوا
از باب علم کویند احزن الامر یعنی اگاه محزون خدایا تویی عدة اگر
محزون شوم و عده بضم و تشدید انچه ان اماده کنند که وقتی
بکار اید مثل سلاح و مال یعنی از تو امید و اعتماد دارم وقت
محزونی از افات یا فقر ... منتجعی از حرمت کویند انتجع زید
عمرا یعنی زید امد نزد عمر بجهة طلب امداد و احسان تویی انکه
از و طلب احسان کنم اکر محروم شوم از احسان خلق و در نسخه

شهید حرب بهاء مهملتین و باء موحده بصیغه مجهول کوبیده و به

یعنی کوفته مال او را وفی [illegible] استغنائی [illegible] کرفت و برفت بارکفته

و فریاد مدد خواهی مرا کرد مبتلا بمشقت و شدن شوهر [illegible]

با فات [illegible] و نرسدنست عوض لجه انما بن و دو [illegible] صلاح

بصلاح هرچه فاسد شود و فیما انکرت تغییر و تبدیل و تغییر هرچه بخواهم

فامنن علی قبل البلاء بالعافیة پس منت بنه بر من پیش از رسیدن بلا

بعافیت دادن که بلا نتواند رسید و قبل الطلب بالجدة و پیش از طلب

یعنی ساختن و قبل الضلال بالرشاد و پیش از گمراهی بهدایت که گمراه نشوم

واکفنی مؤونة معرة العباد و کفایت کن یعنی دفع کن از من مؤونه

و مشقت دفع مکروهها که از بندهای تو بمن برسید یعنی تو بفضل خود

متکفل دفع شو تا من از دفع آن فارغ باشم و هب لی امن یوم المعاد

و بده بمن خلاصی از سختی روز قیامت [illegible]

و ببخش بمن خوب راه نمائی کردن خلق را با خوب راه نمودن تو مرا اللهم

صل علی محمد [illegible] خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او

و دفع کن از من هر بلیه سختی عذاب را یا بکند آن از من و کرم

بمن تقصیرات من چه آنهم بمنزله دفع است و [illegible]

من بکن نعمة تو را و اصلحنی بکرمک و اصلاح حال من بکن بکرم خودت

بشغل و مصالح من بکن تو بسی خود یا بد افتش را الملبی فی ذراک و در سایه

باشد یعنی جاهای خود را بیاد یعنی در سایه عرش جایی بده که

افتاب روز قیامت ضرر نکند و در قاموس لفظ ذری بیت و

در اکثر نسخ بفتح ذال المعجمه است و در نسخه را حللنی فی داری یعنی

در بهشت در وار [illegible] و رضا [illegible] اسی تشنی من بکن و

اذا اشکلت [illegible] و در نسخه اشکلت [illegible] الامور [illegible] چون کارها

بر من مشکل شود مرا توفیق بده با [illegible] اقرب بصواب و [illegible] باشد

[illegible] لانکها و نزد مشتبه شدن اعمال که تدارکم کدام را

اختیار باید کرد توفیق بده بعملی که پاکیزه تر باشد [illegible]

[illegible] و نزد تناقض ادیان و اختلاف بده مرا باختیار دینی که

مرضی تر باشد نزد تو اللهم صل علی محمد و اله و توجنی بالکفایة و [illegible]

مرا تاج کفایت کردن تو کارها را یعنی راس [illegible] که توهمان

ما بسانی سمنی بضم سین [illegible] سما بمعنی ملامت است

و بکسر سین [illegible] است از [illegible] سمه [illegible] فیه [illegible] ای

مکوی و [illegible] لا [illegible] در دعاء استخاره و لا [illegible] در دعاء عرفه یعنی

ضم سین و کسر هر دو جایز است و در ولایت فتح و کسر اینجا جایز است

حسن و در نسخه یعنی الولایة و متولی امور بکن مرا [illegible] در [illegible]

كارها يا متولي كار من شوي بخوبي واين حسن تدبير كار من علامة من بكن
كه مردم بان مرا بشناسند امتياز من باشد بفضل تو ودر نسخه تنهيد و
سيبي است كويند ساسهم يسوسهم يعني متولي امور ايشان شد
چنانچه واليان با رعيت كنند ودر نسخه كوهبي ولا تبتلي بهمزه وصل
وضم دال ان دلوت الرجل اذا رفقت به يا از باب افعال بمعني ارسال
يعني ارسال كويند دلوته [illegible] وتجعلني
صادقه كه خلق در ان باشد با هدايت كردن من خلق را بي خلل وغني
ولا تفتني بالسعة ومرا مفتون مكن بفراخي يعني سعة رزق و
تمول را باعث ابتلا وطغيان وكناهكاري من بكن وامتحن بكسر
نون وفتح هود ونسخه است حسن الدعة وبد مرا سودكي خوب
وراحت ودر نسخه الدعة براه يعني رعاية خوب بكن ولا تجعل
كد ومكون [illegible] كابي مرا مشقة وطلب كه در تحصيل ضروريات
بشنته وطلب از كسي شوم ولن ثاني تاكيد است ومراد تاكيد نهي
است نه تاكيد نهي نا عدم تاكيد لان مراين ولا تردد عائي بسكون
يا وبفتح هود ونسخه است على ردا [illegible] مكن دعا مرا بر من رد كردني
بلكه اجابت ان بكن فاني لا اجعل لك ضدا چراكه من براي تو ضد
ونديكي در الوهيت ثابت نكرده ام وبان قائل نيستم ولا ادعو معك

ندا میخواهم و تامل نیسم وجود مثل تو یا تو که مقابله معاودت
کند شود و بتتمه شیخ شهید لا انه و بن ضمیر راجع است
بمداست الدائم صالحه [illegible] خدایا رحمة بکن
بعجز والثل و منع کن مرا از اسراف و حسن تدبیر من از التلف و محافظه
کن نفقه مرا از تلف شدن بنوایب دهر یا اسراف و [illegible]
نیه و بسیار بکن مال و مملوکان مرا برکت کردن در آن [illegible] و بتعهد
مالی [illegible] للبیعما انفق من نعم هم است از نفقه
درسان مرا براه پی بردن سنگی در ایجه از جمله آن ملک صرف کنم
در نفقه یعنی توفیق ده که بمصرف صرف کنم [illegible]
[illegible] خدایا رحمة بکن بعجز والثل و کفایه
بکن برای من مؤنة مشقت کسب را یعنی بدون محنت کسبا انقد
نقدیه که محنت کسب نماید و رنجه نماید و مؤنة هر چیز ماده
و علل حصول ان چیز است و مؤنة عیال انچه قائم بکفایة حال ایشان
و بسند است باشد [illegible] انچه
اماده نکرده باشم و نخواهم فلا تشغلنی عما [illegible] الطلب تا مشغول
نشوم بطلب رزق تا از تمام انعبادت تو [illegible]
نقل متبعات بفتح تا و کسر با جمع تبعه است در قاموس است و هو

وهو الشقي الذي لا رحمه بنيه شبيه ظلام و الظلامة كتمانها تظلمه
الرجل اي اشتكي ما الظلامة ما اخذ منك و نظام ابن سعيد مناسبت
چون ظلام مستلزم ان و مشتقاست شايد آدمي باشد كسب
متاع و نعمه را بمعنت كسب يا ده مت كسب كسي برمن ظلم نكند و
و نعمه را با ان ظلامه را ياد كسب كنا مي نكنم و با ان نعمه را بر سر
تبعه بمعني كناه باشد و الطلبة از باب افعال است بمعني سعفني
و الطلبة بمعني احوجه الي الطلب نيامد پس از اضداد باشد الطلبة
پس قضاء حاجت من بكن و بده بمن انچه از تو طلبم و احوج [illegible]
از هب و خطا [illegible] كن مرا بعزة و غلبه و بزرگي تو از انچه از تو مي ترسم
اللهم صل على محمد و الوصي [illegible] با ليلها خدايا رحمة بكن بمحمد
و الش و محافظت بكن روي مرا از ذل [illegible] بدادن عي و يسر [illegible]
تبتذل لجاهي بالاقتار و مبتذل و خوار مكن منزلت و مرتبه مرا بفقر
فاسترزق اهل رزقك يا ان طريق ابتذال است يعني چون فقير شوم
طلب رزق كنم از جمعي كه رزق ايشان را واسع كرده و پيش ايشان
و برتبه پس منزله من ساقط شود و منخفض شوم و استعطي شرار
خلقك و طلب عطيه كنم از مردم بدچه اكثر همواين بدانند ما
فتن بحمد من اعطاني پس مفتون و مبتلا شوم به سپاس كسي كه مرا عطيه

نموده اند اشرار به حد منعم واجبات وادبی بمحض حسن عمل ...
بصیغه مجهول ... ومبتلا شوم بصفت کبی که والمحروم
ساختن و تداد واین شیوه شنیعه است که اکثر مردم بدان ...
... والمنع وحال آنکه والی دادن توفیق نه
انها اللهم ... وارزقنی صحة فی عبادة خدایا رحمت کن
بمحمد وآله وبده مرا صحة بدنی با عبادت ...
وفراغة ان نجتنبها بان هد و دعیت بدین ...
... وتقوی و صلاح باتانی واعتدال در طلب اللهم ...
... خدایا ختم کن بعفو تو عمر مرا که در وقت رسیدن اجل
عفو گناهان کرده باشی واز دنیا مغفور بروم ...
... امل محقق وثابت کن در امید رحمت تو از روی مرا که
بدانم که مرحوم ... واسان کن رسیدن
رضاء تو رالهام مرا که باسانی عمل برضیان تو کنم ...
... عملی ونیکو بکن در جمیع احوال من عمل را اللهم صل علی محمد واله
ونبهنی لذکرك فی اوقات الغفلة خدایا رحمت بکن بمحمد وآله
ومنبه ساز برای ذکر تو در انتها که غافل شوم از ان واستعملنی
بطاعتك فی ایام المهلة ومرا بطاعت خود بدار و توفیق طاعت ده

دعا يا مهلت كه‌ايا منه كي است چه بعد ازان مهلت مباده بيستم ابيح
الى بعثك سبيلك مهلة و بدايه ابراه واسع مستقيم اسات دبسوى بعت
تو وچين سبيل مؤنث سماعي بنر امده در صفة او تا داخل شده
اكمل عطفست بلابح بحذف حرف عطف و در نسخه واجمع لي خير الدنيا
والاخرة كامل بكن براي من بان راه نوراسان خود نيا ما خرت را چه
خيرات تابع محبت الهي ست اللهم صل على محمد واله كافضل ما صليت على احد
من خلقك قبله خدايا رحمت بمحمد واله همچو بهترين رحمتهائي كه
ميكني كه بر يكي از مخلوقات خود كرده بيش از ان سر ورد وانت مصل
على احد بعده و همچو افضل رحمتها كه كنند بر كسي بعد ازان سو ور
واتنا في الدنيا حسنة و بده مارا در دنيا نيكوئي يعني سعة رزق
وحسن خلق و زن صالحه و غيران وفي الاخرة حسنة و در اخرة نيز
بده نيكوئي يعني رضاء الهي و جنت و نقي و در نسخه ثنا واين انسب
بما قبل است برحمتك عذاب النار و نگهدار ما علية پبين يا اوسع
الواهبين واكرم الاجودين صل على محمد وال الطاهرين وعلى جميع
المرسلين وعبادك المؤمنين انك ذو رحمة قريبة من المحسنين
دعا ... نقي ... باكناها ... ر ...
واين ترجمه بنابرين كه دعا كتف تتح حنه نزاي ومنون است ودانية

شهید با و موجد است بدل نون گویند حنیه الام اها یه ولا به اللهم
یا کافی الله ادی فی الفرد الضعیف خدایا ای کفایت کننده کاکسی
که تنها و ضعیف است و واقی الامر المخوف و محافظت کننده عبادان
ایچه بترسند بر جذق و ایصال باشد یعنی عن الامر این از وقیته
بمعنی صفته عن الاذی باشد و محتمل که اضافه بمفعول ثانی باشد
ان وقیه الشر بمعنی کفیته ایاه [illegible] انهما
ساخت کناهان [illegible] کیدان بنکان بپرهیز یا [illegible] ندارم چه مطلوب
مطلوب مصاحب [illegible] است نه مطلق مصاحب [illegible]
[illegible] و ضعیف شده از بر داشت غضب تو پس هیچ کس نیست
که تقویت می کند [illegible]
شد مرا نفس ملاقات تو یعنی [illegible] پس نیست کسی که تسکین [illegible]
می کند یا آنکه بشوق گناهان مشرف شده ام بر فنا لقاء تو یا آنکه
لذت لقاء و نوام سعادت ان ابهج است [illegible]
[illegible] و کیست که مرا در من از غضب تو حال آنکه تو مرا ترسانیده
بوعیدیکه در قرآن مجید برای عاصیان فرموده [illegible]
[illegible] و کیست که مساعدت و یاری و مدد کند حال
آنکه تو مرا تنها کردی و کیست برای حکم تو قدرت شفاعت نیست

معنی بنوعی وانت اضعفتنی مگر افزون دهد حال آنکه تو را ضعیف
خلق کردی لا یجیر یا الهی لا بد علی در وجوب متعلق است بتقادیر
خوان چه تعدیه اجار بعلی مذکور نیست در کتب لغة خلاص فی
کندن بلیات یا دیعوانه بخود نمیکرد ای مذکور نیست در کتب
خلاص کندن بلیات یا در جوار خود نمیکرد ای الله من مکاره
که قادر باشد بر تربیت کرده او یعنی مکروهات بنده و مثل اینست
[illegible] و دوام انتخود نمی ردان بلیات مکر
غالبی که قادر است بر مغلوبی [illegible] الطالب علی مطلوب
این متعلق است بیعین واعانه نمیکند بر مطلبی مگر کسی که طالب
آن مطلب باشد و چون عبادت مطلوب الهی است بر آن اعانه کنند
در بیان این سه فقره بعضی اکابر گفته اند یعنی چون خداوند
در جوار خود گیرد نتواند هیچکس قصد ذمه او کردن بحدیث
یسعی علیهم ادناهم یعنی چون ادنی مسلمی ذمه دهد کافی را
یمن لکل است و هیچکس نتواند نقض عهد کرد و نیز چون غالبی امان
دهد کسی را چگونه مغلوبی تقضان تواند کرد و طلب سبب تسلط
بر مطلوب است چه که دعا سبب حصول بقیه است انتهی و این معنی
فایده لطیفه است لیکن مدلول کلام نیست [illegible]

والمستب وبدست تعدیت تست ای خطای من جمیع این اشیا والبلد
المفزع والمهرب و بسوی تست گریختن که بتو پناه برند والمهرب عطف
تفسیری مفزع است وهرد و مصدر میمی اند و الیک متعلق است
بان است [illegible] بفتح راء و سکون غلط است
پس رحمة بکن بر محمد و آلش و خلاص کن یا دریاب [illegible] بکرم که فرار
نموده بتو الجعا [illegible] و هرب را مفعول آورده معنی آنچه ما
جی د متکلم است لیکن سبب تخلیص هرب است [illegible]
مطلوب مرا [illegible] در نسخه انك نیستا [illegible]
[illegible] خدا یا بدرستی که تو اگر بگردانی ای من ربی مکرم خود را
یعنی از من اعراض کنی و در نسخه شهیدگان بفتح همزه بر زن کی فرق
ای من حیث ان صرفت و من یخفی علیه ذلک قال توجهت مین نظاهر
انتهی و این تقدیر ملحوظ کلام نیست و معنی حسنی ندارد
[illegible] یا منع کنی از من فضل ترا که عظیم است
[illegible] کنی از من رزق خود را گفته انکه خطر
بمعنی منع بسکون ظاء است و بمعنی تحریم بفتح ظا والله اعلم
[illegible] یا ببری از من رشته امید مرا و در نسخه
[illegible] بمعنی عطیه خود را مر اجر خواهان است السبیل الی شیء

من املي غيرك علي ما عندك بعموم سواك و نتوانم كرفت انچه در قبضه قدرت
تست بمدد كسي كه غير تست فاني عندك وفي قبضتك چراكه من بنده توام
و در قبضه قدرت توام پس چون بمطالب خود برسم بي عنايت تو ناصيتي
بيدك معني پيشاني من بدست قدرت تست ... تراست از نهايت
عجز و بندكي از هر كفته ناصيه منبت شعر مقدم سراست و مردم مرقوم
انجا را ناصيه كويند ... الا امر ... نيست مر حكمي بالحكم تو
يعني حكم حكم تست مراجعه قدرت ماض في حكمك جاريست در من حكم تو
و من محكوم حكم توام عدل في قضاؤك هر كاه حكمي كه در باب من كني
از تعذيب و ثواب بمحض فضل نيز هست و مطلب انكه در احكام تو كسي
نتواند كفت كه موافق عدالت نيست ولا قوة لي على الخروج من سلطانك
و مرا قدرت نيست كه از ملك و سلطنه تو ... چراكه همه چيز مملوك
تست و همه جا پادشاهي ولا استطيع مجاوزة قدرتك و نتوانم تجاوز
نمود از قدرت تو ولا استميل هواك و نتوانم استماله ارادة تو كرد
كه ارادة تو بسته بر من موافق ايد و عدول كند لنداء عدالت ولا
ابلغ رضاك ولا انال ما عندك و نرسم برضاء تو كه از من راضي
شوم ولا انال ما عندك و نيابم انچه نزد تست از نجات و نعيم
الا بطاعتك و بتفضل رحمتك مكر بطاعت تو و بيا حق رحمة و ...

متعلق است باسمیل ... به ما قبلش الهی اصبحت عبداً ... خاضعاً
است دا[عی] ... خدای من هر صبح و شام یعنی همیشه هستم بنده
ذلیل تو و خوار تو لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً الا بک مالک نفع و ضرر
خود نیستم به ... هیچکس امید نمیکنم که الا تو قدرت بدهی
قادر نشوم ... گواهی میدهم بخواری و عدم قدرت
بنفس خود و شهادتی که بندی باشد یعنی تن به نعلی کنند اعتراف
بضعف قوتی و اعتراف میکنم بعجز خود ... پس
... پس زود بکن برای من انچه وعده کرده
بمن از اجابت دعوة ... بکن برای من انچه داده
مثلاً فرزند داده ام را عقت و اولاد بدهد ... علیه ...
... پس برسیق که من بنده توام که هیچ ندارم چیه دارم الملک
تست ...
... ضعیف و کور مرد کار خود یا نحد ولم و حقیر
و مهین بنفع میهم تا کند حقیرست محتاج و ترسنده والطالب خدای
امیا طالب ذمه میحان الهی ام و در نسخه الضریر الذلیل الحقیر
اللهم صل علی محمد و آل ... لذکرک فیما اولیتنا و خفتنا
یا رحمتا بکن بمحمد و آلش و مکرم او وامونی کننده ذکر تو در انچه

مراستوای مقاصد بان ساخته از امور دنیا یعنی امتحان کن کردن
وقت اشتغال بان امور یاد دیگر [illegible] و در نسخه
من شکر احسانک [illegible] ممکن مراد
شکر احسان تو در وقت انتفاع من بانعامات تو که بان امتحان من
کرده تا خلق بدانند که شکر نعم کردم یا نه و عاید محن و فتن یعنی
[illegible] مرا مایوس
از قبول کردن دعا مرو اگرچه ان اجابت در تنگ کند یعنی تا من
و غافل و مایوس مکن مرا هر که خواه در وقتی که خوشحال باشم یا
یاد در وقت غم که بلیات بدنی و بیماریها مبتلا باشم او تندرستی
[illegible] تنگی معیشت یاد در فراوانی او عافیة او بالیة
یاد در وقت دفع بلیات یاد در وقت ابتلا به بلاء [illegible] یاد در
وقت زمان اموال مقصر یاد در وقت تنعم بنعم الهیة او جدة
[illegible] یاد در وقت استغنا یا شدة و بیکسی کاتبها و در نسخه بدله
اجنة غناء بفتح غین معجمه است بمعنی نفع و مراد انتفاع بیم است
افتقر [illegible] یاد در وقت فقیری یا بی نیازی اللهم صل علی محمد
واجعل ثنائی [illegible] ای خدایا رحمة بکن بر محمد و ال او و بگردان
ثنا مرا به توبعی و صفا کردن من ترا نیکی و مدحی ایاک و مدح

کردن من تا حمدی لک وسپاس کفلق من تراو [illegible] اي مفعول

ثاني اجعل است ودر نسخه سواه پس سواه مفعول ثاني باشد نسخه

اینچنان که در [illegible] راضي باشم ومدح پس سواه

مفعول ثاني باشد یعنی پنهان کن که در [illegible] ان نوکی صح

باسم ممدح وحمد تو در همه احوال بکویم شعرها شعر عاشقم من لطف

وبر مهر تو شیدای عجب من عاشق این هر دو صد [illegible]

[illegible] تا انکه خوشحال نشوم بانچه عطیه نموده من

از نعم دنیوي وکلا [illegible] ودر نسخه شهید

متها وان اظهر است ومحزون نشوم بر فوت انچه مرا ندهی از دنیا

بلکه راضي وشاکر باشم بر عطیه ومنع واشعر قلبي [illegible]

[illegible] تقوي وخوف تا از رکی کفته شعار جامه

ایست که متصل ببدن باشد ودثار جامه که فوق شعار باشد

وکویند اشعرته ودثرته اي البسته الشعار والدثار پس

مراد اینست که دل مرا پوشان شعار تقوي که تقوي دل را

بمنزله شعار باشد حسن راسی وان دقیقه لطیفه است

بعید است انعم واشعل [illegible] وبعد مرا برکات

بدانکه افعال من متعول کیی واشعل از باب علم متعدیست ودر قاموس

است که اشتغله از باب افعال لغة ردیه است بطاعتک وتنحی عن
کل ما یرد علی ومشغول بکن بطاعت تو مرا وباز دار از هرچیه وارد
شود بمن از منافیات طاعت تو تا آنکه هرچه کنم در انجانب
الهی وعید ازمر تا همه طاعت باشد حتی لا احب شیئا من سخطک
بوزن قفل ودر نسخه بوزن فرس تا آنکه دوست ندارم هیچ
قدری از نارضائی ترا ولا اسخط شیئا من رضاک و نا راضی نباشم
هیچ قدر از رضاء تو ولا ایصل که مراد سخط و رضاء مسخوط
ومرضی باشد بحور اللهم صل علی محمد وآله وفرغ قلبی لمحبتک
خدایا رحمت بکن بمحمد وآل او وخالی کن دل مرا برای محبت او که
در وگنجایش چیزی دیگری نماند واشغله بذکرک ومشغول دار
دل مرا بذکر تو وانعشه بخوفک در قاموس است نعشه الله رفعه
والنعش البقاء وثانی مناسبست یعنی باقی دار دل مرا بخوف
تو که همیشه ملبس بخوف باشد یا رتبه او را بلند کن بخوف
چه هرچند بیشتر تقوی وصلاح بیشتر ود رتبه بلندتر والوجل
منک عطف تفسیری خوفک است وقوه بالرغبة الیک [illegible]
دل من بکن برغبة بسوی تو یا آنکه رغبتنا مرا بتو محکم بکن
وامله الی طاعتک ومائل ساز او را بطاعت تو واجر به فی احب

[illegible] کی او را در محبوب ترین راهها بسوی تو و دلالة

بالرغبة فیما عندك و دلهای ما [illegible] الرحمة والدال علی المحسن

الخلق و خوار کن دل مرا بر رغبت در تحصیل آنچه نزد تست از رضای

و بهشت و درجات غفران چه هر چند رغبت بنده بدرگاه الهی بیشتر

باشند تعبد و بندگی و خاکساری بیشتر بارحمة بکن بر من بوسیله

رغبت من بامور مذکوره با نیکو کن خلق مرا بوسیله رغبت بان

امور [illegible]

[illegible] و بگردان بتقوی و خوف تو زاد

توشه سفر آخرت من و در [illegible]

و بکن بسوی رحمة تو ارتحال من از این دنیا [illegible]

و در رضامندی تو دخول من که بعد از فوت رضاء الهی نصیب

شود [illegible] و بگردان در بهشت تو جای اقامت

من [illegible] مصدر است و مراد

[illegible] بده که توانم برداشت و بجاآوردن

جمیع اموری که مرضی تو اند [illegible]

[illegible] و بگردان گریختن مرا از شر شیطان بسوی تو و [illegible]

مرا [illegible]

بپوشان دل مرا بوحشة از مردم بد که دل من با تنها انس نگیرد و هیچ

[illegible] دیده مرا انس بتو و با اولیائی تو و اهل طاعتك و با دوستان

و مطیعان تو [illegible] و مرا ممنون فاسق

و کافر مکن [illegible] فاجر و کافر را بر من نعمتی یا

قد بیئی [illegible] و مکن مرا با تنها احتیاجی بل اجعل سکون

قلبی و انس نفسی اشتغالی و در نسخه استغنائی [illegible]

مشغول ثانی اجعل است ای ستلبسا احاصل ابك و بخیار خلقك

بلکه ساکن شدن دل مرا از اضطراب و انس نفس مرا و مشغولی

او را و کفایت کار مرا حاصل کن بذات تو و نیکان از مخلوقات

تو که در تحصیل این مراتب محتاج باشم [illegible]

واجعلني [illegible] خدایا رحمت بکن بر محمد

و آلش و بگردان مرا قرین نیکان که داخل ایشان باشم و بگردان مرا یار

دهنده نیکان و امتن علی بشوق و در نسخه [illegible]

[illegible] و منت بنه بر من یعنی مرا ممنون خود

بکن بالیجا د شوق معرفة تو در من و بتوفیق کردن عملی که دوست

داری و بآن راضی باشی انك علی کل شیء قدیر و ذلك [illegible]

بدرستی که تو بر همه چیز قادری و اینها نه طلبیدم بر تو آسان است

[illegible] شدی [illegible] اللهم انك

[illegible] املك به بی خدایا تو بمن وارد کرده تحصیل چیز

تو قادرتری بر آن از من و برا قوتی بر دانست آن کراست و قد

ملکت علیك و علی اغلب من قدرتی و قدرت تو بر آن و بر من

هم غالب تر است از قدرت من بر آن [illegible] نفسی

ما [illegible] یعنی ببخش بنده بمن از نفس من یعنی مرا توفیق کاری ده

که باعث رضای تو از من باشد [illegible] نفسی

و بکنه برای خود مصادر آن کار از من یعنی از من رضی شو بان

کار مرا توفیق آن کار بده [illegible] در حال عافیه من و حفیع ملیه

از من [illegible] جهد بفتح جیم بمعنی مشقت و بضم

بمعنی وسع و طاقت و اینجا بفتح است و در نسخه که بضم است

معنی آن واضح نیست خدایا مرا طاقت مشقت نیست [illegible]

[illegible] قوت بر فقر نیست [illegible] پس منع

مکن و تسلط مسازن من رزق مرا و در نسخه رزقك ولا تكلني

الی خلقك و مرا حواله بخلق خود مکن [illegible] بلکه تو منفرد

شو حاجت من و کارسازی من بکن و قو لکفایة بتق و متولی کفایت

کار من شو و انظر الی فی جمیع اموری و رحم و اعانت بکن مرا در

جمیع کارهاء من فانه لا ان وکلتني بتخفیف کاف ودر نسخه بتشدید

پس مبالغه در وکالت باشد ومعنی خوشتر ندارد ای نفسي

عجزت عنها پس بی بهستی که تو اگر نبود تحصیل کارهاء من حواله

کني مرا بنفس من عاجز میشوم از نفس خود بریمی آیم یا عاجز میشوم

از تحصیل آن کارها وتحصیل آن نمی توانم کرد ولم اقم ما فیه صلاحها

والقامت نمی توانم کرد چیزی که در آنست مصلحت نفس من یا مصلحت

آن کارها یعنی از عهده تحصیل مصالح نفس یا مصالح آن کارها

بیرون نمی آیم معنی اول اظهر است وان وکلتني الی خلقک تجهموني واگر

حواله کنی مرا بخلق تو با من ترش روئی کنند وکراهت با من در آمد

نمایند و شدت کنند وان الجاتني الی قرابتي ودر نسخه قراباتي

هم هست بتخفیف را و واگر ملجاء سازی بخویشان من تو یکمل

احوال مرا حواله بایشان کنی محروم سازند مرا و بعدی کنند بمن

وان اعطوا اعطوا قلیلا نکدا واگر بدهند و بالمره محروم نسازند

بدهند اندکی نکدا بودن کنف مبالغه است در قلت یعنی بسیار کم

وامنوا علی طویلا و دموا کثیرا ومنت نهند بر من زمان دراز ومدت

مذکشند بسیار منتقلة اللهم فاغنني وچون حال چنین است پس خدایا

محتاج بغیر خود مکن و بفضل خود خدایا مرا غنی ساز فغنا وقنا

تاکید ما، اول استیجة مبالغه در تفرع طلب عفو بر ما سبق و بخشش
ما نمشی و بعظمت تو رتبه مرا رفیع کن [illegible]
از اسماء الهی واسع است یعنی کثیر العطا یا که هرچه از او سوال
کنند از در عطاش کنجایش هست یا یعنی عطر همه چیز باراد
آنکه واسع است رزق و رحمة او همه خلق را یعنی بکثرت عطاو
بقیة رزق و رحمة تو بسط بده من بکن یعنی چنان که قدرت
بر عطا و بخشش داشته باشم [illegible] و ابلحه نزد تست
از نعمت و رحمة کفایت کار من بکن که بغیر تو محتاج نشوم اللهم
صل علی محمد و آله [illegible] خدایا رحمت کن بر محمد و آلش
و خلاص کن مرا از حسد کردن بر مردم بر من یا حسد کردن من بر مردم
و در نسخه شهید [illegible] روز قیامت حساب باسانی بگذرد
یعنی در مصائب چنین صبر کنم [illegible] الذنوب
و منع کن در حصار عصمة خود بدار از گناهان [illegible]
[illegible] متقی پرهیزکار بکن مرا از محرمات [illegible]
[illegible] و مانع شو مرا از جرءت بر گناهان و [illegible]
عندک و در نسخه فیما عندک و این اظهر است یعنی و بگردان
خواهش دل مرا نزد تو یا در آنچه نزد تست از رضا و جنة و معرفة

ورضّني فيما على نسل و بکن رضاء مرا در آنچه وارد شود از قبل
من خواه سرّاء خواه ضرّاء و بارك لي فيما رزقتني و برکت بکن برای
من در آنچه روزی من کرده و فيما خوّلتني در آن مالی که بمن داده
بطریق تفضل و فيما انعمت به علیّ در آنچه انعام کرده بآن بر من
واجعلني في كلّ حالاتي محفوظا و مرا بگردان در جمیع احوال محفوظ
مکلوءا یعنی محروس پس عطف تفسیری محفوظا باشد
بمعنی ان احدا منّی ما احذر و ابطال ای ممنوعا عنه که دست
کسی بمن نرسد که با موذی را منع کرده از وصول بمن معاذا پناه
داده شده مجارا جار و ذمه داده شده یعنی عهد و پیمان الهی
بخشیده اللهم صلّ علی محمد واقض عنّی کلّ ما الزمتنیه و هرچه
بر من لازم کرده و بر ذمه من فرض نموده ازاله یعنی بتفضل خود
توفیق اداء آن بده یا ببخش و بعض نسخ اند من ساقط کن که در
مواخذه بآن نشوم و فرضت علیّ و من کرده بر من و این عطف
تفسیری الزمتنیه است له فی وجه من الوجوه طاعات
خلق من خلقك عطفا کرده باشی بوجهی از وجوه بندگی خود
برای مخلوقی از مخلوقان تو مثل اداء حقوق انبیا انهم قسم
که باشد و ان جزاء این شرط فاده است منعه عن ذلك

و رهیت عنه فقف و اگر ضعیف و عاجز باشد بدن من از اداء حق
تو یا از اداء حق خلق و قوی من سست باشد از تو عطیه ان واجب
[illegible] بضم دال و بدرشتی [illegible] و نرسد باداء ان
حق قدرت من و لم یسعه مالی و لا ذات یدی و مال من و انچه در
دست من است انقدر نباشد که در وی گنجایش اداء ان حق باشد
ذکر کنه او نسیه خواه ان حق غیر یاد من باشد یا از امور فراموش کرده
باشم [illegible] علی محال انکه ان حق ای [illegible]
من از جمله امور یست که بتحقیق تو انرا شمرده و حفظ کرده
بر من [illegible] و غافل شده من از ان حق و این
غفلت از قبل نفس من بود نه از جانب تو [illegible] جاء ان
ضعف است پس بده تو بدل من [illegible]
[illegible] عطیه و افزون از نعم بسیاری که نزد تست فانک
واسع [illegible] که عطیه تو شامل تمام عالم است و کریمی [illegible]
[illegible] علی شیء منه [illegible] بدان تقاضی به من حسنات [illegible]
انکه بدل حق خود از غیر بکیر دهر جا بیاید تا انکه باقی نماند
بر من هیچ حقی که خواهی بدل ان حسنات من کم کنی [illegible]
بر من سیاتی یا سبب ان حق تب کنی دیگر [illegible] کلهان من [illegible]

ازانچه کرده ام و انچه نیاورده شود د عوض ان حق باشد یوم
الثالث یارب و این تقاص در و نیی باشد که ملاقات تو کنم ای
پروردکار من یعنی در اخرت که وقت حساب اللهم صل علی محمد
و آله و اعنی فی العمل [illegible] خدایا رحمت بکن بر محمد و آل
منصیب بکن عمل برای تقرب بدرکاه تو برای اخرت من حق ارنی
صدق ذلك من قلبی تا بدانم صدق این عمل برای تقرب بدرکاه
تو برای اخرت من حتی [illegible] تی قلبی تا بدانم صدق
این عمل را اند لخود یعنی بدانم که محض برای نست و نفع ان در
اخرت من برسد و حتی [illegible] الغالب [illegible] علی الزهد بنصب و
در نسخه بعکس فی دنیای و تا انکه برمن غلبه کند ترک رغبت با
دنیوی من حتی [illegible] مدد تحفه حتا و تا انکه
علماء نیك را شوق کنم و [illegible] علم و در نسخه شهید و اوقف
من السیئات و غافل بودن فرس یعنی خفا پس و خوفا عطف
تهیبی باشد یعنی تا در امن باشم یا بکریزم از کناهان جهه
ترس تو و هیبتی تو [illegible] استی به فی الناس کفته اند ای فی مقشا
و تقویتی فی سفرهم و لا ستکمال الملکوتی الی جناب الحق او
استی به فی عرضهم دلیلا لهم لاد ارا قامتهم و منتهی منازلهم

في سبيلهم الى الله انتهى از كلمات السابقه وطريقه فيها بيقين

است وان لهتدي به في الظلمات وبدهم نوري كه بآن نوردد

ميان مردم ميكردم ودانم كه چه طور بهر كس سلوك بايد كرد وراه

خوي يا بربان نوردد ظلمات كه اختلاف آراء و بتدعين است پس

مراد بنور علم وعقل است وتستهدي بهم من [illegible] ما اشتبها وطلب

رهيشي كنم يعني دفع كنم بان نور شك وشبهات وطلب رهائي

كنم بان نور شك وشبهات. تمام شد اللهم صل على محمد وآله [illegible]

[illegible] خدايا رحمت كن بر محمد وآلش ونصيب من كن

ترس از خشم وعيد تو بعقاب وشوق ثواب الموعود ونصيب

من كن شوق ثوابي كه وعده كرده پس اضافه بيانيه است حتى

ليحملني ما ادعوك له وكاية بودن رحمت ودر نسخه اصل نسخا

ثلاث است والبلاغة معلوم ميشود [illegible] سنه تا بدانم و

محسوس شود لذت ثوابي كه از تو ميطلبم وحزن وبدحالي عقابي

كه از تو طلب خلاصي از آن ميكنم يا از ترس آن طلب خلاص ميكنم

از تو وپناه مي برم بتو اللهم تعلم ما يصلحني من امر دنياي

وآخرتي خدايا بتحقيق ميداني آنچه موجب صلاح كار دنيا

وآخرت منست فكن بحوائجي مستعمل بهم است على الاصل حفيا

پس باش بصوم وصلوات من کرم وشفقت کنند بر نیکی فرموده ای مستغنیا
مبالغا فی قضایها من اخفی تشابه است اذ ابلغ فی جهة فتامل فیه
ما ظهر لنکه بعضی مکرها باشد لیکن تعلق بجوانحی بلفظ خفیا ت
عقلی است و اکرام بمضاف الیه است و توسیط مضاف بجهة تعیین ما فیه
للمقام است کو یا کفته کہ ای خفیا من جهة الجوانح ویحتمل کہ یا
فی باشد ای کن فی جوانحی اللهم صل علی محمد وآل محمد وانزع منی
الخوف عند تقصیری فی الشکر لک بالانعام علی خدایا رحمت بکن بمحمد
وغیب من بکن تو تقصیر کردن من در شکر نعمتهای تو اما بتحقیق که
تلاقی ان تقصیر کم فی الیس متعلق بالرزق والفقر والصحة والسقم
در وقت فراخی معیشت وتنکی آن و در وقت صحت بیماری بیفزاید
جمیع حالات مرا بر حق بدلیدی النعرف منی نفسی بروح الرضا یا
بدانم از نفس خود ترجی که نا نفی است از رضا یا خوفی بما جمیع انچه
بسیط از خیر و شر و طمانینة النفس اضافه بمحل است و بروایه کفعمی
لمانینه الیقین پس اضافه بسببیست و بروایة مثل روح الرضا
وجه اول ... بما بحیل التی فیه ... ان باب نصر فی حال الخوف
والامن والرضا والسخط بوزن تقل و در نسخه بوزن فرس و
الضر بوزن فلس و در نسخه بوزن قفل والنفع و تا ابدا اثر که

نفس من مطمئن است بهچه واجب است برای تو در لحظه حادث
شود در وقت خوف وامن از بلیات ودر حال رضا وغضب الهی
مثلا وقت خوف وسخط ومرض رحادث شود بلیه واجب در ان
بلیه توبه وسلامتی وواجب در ان شکر وخیرات ومرض علیه اللهم
صل علی محمد وآله واتی بی [illegible] خدایا رحمة
بکن بر محمد وآل او وسینه مرا از حسد سالم گردان وحسد طلب زوال
نعمت از غیر است [illegible] من خلقك علی شیء من فضلك
تا آنکه حسد نکنم هیچ کس را از خلق تو بر هیچ چیز از فضل تو یا
نکس [illegible] باشد وحتی [illegible] نعمة من نعمة من تمیل علی احد
من خلقك فی دین او [illegible] در کتب تنوین است لیکن مشهور عدم
تنوین است در قاموس است وقد ینون لیکن الف مقصوره
باعث منع صرف است پس وجه تنوین ظاهر نیست ووجه تسمیه
این جوة بد نیاد تو نیت وبیا باید نوشت مثل حبلی ومشهور
کتابت بالف است او عافیة ظاهر عطف است بر دین پس تقدیر
کلام فی عافیة شود وتقوی نفس نعمة است نه آنکه نعمت در عافیت
وتقوی است باید رجوع بسائر نسخ این کتاب نمود [illegible]
بتنوین ودر نسخه بخط یاقوت بلوی بتفصیل تنوین [illegible]

او رجاء تا انکه نه بینم هیچ نعمتی از نعم تو که فایض باشد بر هیچکس
از خلق تو در دین یا دنیا یا عافیة یا تقوی یا کثرة مال یا از این
لا یجعل شیئی افضل از ذلک مگر انکه امیدوار باشم برای خود
افضل افراد آن نعم را و این رجا زیاده بر عطیه است و مستحسن است
و در نسخه [illegible] وحده لا شریک لک و این امید کرم
تست ما نستن در حالتی که تو یکانه و شریک نیست ترا در الوهیت
اللهم صل علی محمد وآله [illegible] خدایا رحمت کن
بر محمد وآلش و نصیب من بکن حفظ کردن من خود را انکلمان و
الاحتراس من ان [illegible] فی الدنیا والاخرة و محافظت خود را لغزش
در امور دینوی و اخروی فی حال الرضا والغضب در حالتی که
راضی باشم از خلق و در حالی که غضب بکسی کنم حق اکون باید
علی منهما بمنزلة سواء تا باشم با انچه بر من وارد شود از رضا و
غضب یک حالت یعنی غضب باعث ذلک ذلل و کنا نشود و رضا
باعث فتنه و طغیان نشود عاملا بطاعتک موثر الرضاک علی ماسواها
در حالی که عمل کننده باشم بطاعت تو و اختیار کننده باشم رضا
ترا بر انچه غیر طاعت و رضاء تست و ضمیر تشتبه سوا ها محل
تامل است فی الاولیاء والاعداء و در باب دوستان و دشمنان

۴ آنکه در باب دشمنان اختیار رضاء الهی نکنم و میان حق از ایشانرا
در باب دوستان زیاده از حد اسراف کنم و در غیر حق اعانت کنم
حتی یا من عدوی من ظالمی و جهی دی تا در امن باشد دشمن من
از ظلم وجود من [illegible] بمعنی یائس تعلیل الا
ستعمال است و مصدر یئس یئس یاس و یئس یک معنی است
[illegible] مدعوست من آن مایل شدن و تجاوز نمودن
من از حق مایوس میشود که بواسطه او از حق نگذرد و انحطاط
هوای و مایوس شود از کرشدن خواهش من حق را و اجعلنی
[illegible] راه و بعجاء مجیه و بکرد ارترا
انجماعه که بدرگاه تو دعا کنند و از تو طلبند در حالتی که
مخلصند و در سعة عیش اند پس فی الرخاء حال ثانی است
یعنی فی حرف عطف و محتمل که بجیم باشد یعنی مخلصند در امید
واری که بدیگری امیدوار نباشند و کشتعی بجیم روایة کرده
لیکن اکثر کتاب مساعده بجیم نمیکند دعاء للمخلصین المضطرین لک
فی الدعاء و بجهو دعاء کسانی که با اخلاص مضطرانند در دعا بکه
[illegible] بدرستی که تو جواد دهنده و قضاء حقوق کنند
و محتمل که بمعنی محبوب باشد [illegible] و صاحب مجد و کرم

دعا در طلب عافیة و طلب شکر بر عافیة اللهم صل علی محمد و آله
و البسنی عافیتک خدایا رحمة بکن بر محمد و آلش و بپوشان مرا لباس
عافیت فسیحی بلیات را از من دفع کن و جایگیر عافیتک و عاقبتی شامل
جمیع بدن من بکن عافیت ترا و حصنی بعافیتک و محافظت من بکن
بعافیت تو که عافیت من را قلعه باشد برای من و اکرمنی بعافیتک
و اکرام و احسان بکن بر من و مرا مکرم ساز بعافیة تو و اغننی بعافیتک
مرا غنی کن بعافیة عافیة بسیار بده و تصدق علی بعافیتک
و تصدق بکن بر من بعافیة تو و هب لی عافیتک و ببخش بمن عافیة
تا جمیع چیز ملک و حق تست و افرش لی عافیتک از باب فعال
کویند افرشتن یعنی بساط یعنی گستردم بساط برای زید و در
نسخه شهید بجز محل از باب نصر گفته قرأته اگر ای او
سعه له یعنی عافیة را فراش من کن یا عافیة را بر من وسیع و بسیار
کن و الله اعلم و اصلح لی عافیتک و عافیة نیک بده مرا و لا تفرق
بینی و بین عافیتک فی الدنیا و الآخرة میان من و عافیت جدایی
مکن یعنی همیشه بعافیت جدایی مکن یعنی همیشه بعافیت بدار
در دنیا یعنی دنیوی در آخرت انعقاب اللهم صل علی محمد و آله
و عافنی عافیة کافیة شافیة عالیة نامیة خدایا رحمة بکن بر محمد

والتي وبه بن عافيتي كه بسنده شوند وشفا كنند و مرتبه عالية

بسنده وزياده شوند وباشند عافية قوله في بدني العافية

بخشاند عافيتي كه توليد كند وسبب شود براي حدوث عافيت

ديكر در بدن من از امراض وغمها ومحن [illegible] دنيا و آخرة

بدل است از العافية يعني عافيت دنيا وآخرت را توليد كند اللهم

صل على محمد وآله در نسخه شهيد نيست وامنن علي بالصحة و

والسلامة [illegible] ومنت بنه برمن بعطيه صحت وامن

وسلامتي از بليات در دين من و بدن من والصحة في قلبي

[illegible] ومنت بنه برمن بدادن بصيرة در دل من

وروشني دركارها من [illegible] وبدادن

ترس تو وخوف از تو [illegible]

[illegible] عنه من معصيتك وبدادن قوة بتحمل كردن بطاعتي

كه بآن امر كرده وبدادن اجتناب از معصيتي كه نهي از آن كرده پس

لامر معني من است يا بجهة نفع به عمل است چه اجتناب

متعدي بنفسه است نظير من عرضه امر وعرض له امر اللهم

[illegible] والعمرة وزيارة قبر رسولك خدايا ومنت

بنه برمن بتوفيق حج كردن وعمره آوردن وزيارة قبر رسول

تو کردن صلوتك عليه ورحمتك وبركاتك عليه رحمتها وتوران رسول
تو کرده وفيضه اين ادعيه لفظ عليه در اول نيست چه ذكر او تا بيگا
كافى است وعلى ال رسولك ودر نسخه وعلى اله ودر بسيارى نسخ
وعلى اله وال رسوله عطف باشد بر رسولك وقولش صلوتك
تا على اله جمله معترضه است ميان معطوفين عليهم السلام
و بر ايشان باد سلام تو ورحمة الهى [illegible] هنا
وفي كل عام واين منت نهادن وحج وعمره وزيادة هميشه باشد ماده مي
كه مراد ز دنيا دنيه دارى درين سال ودر هر سال [illegible]
[illegible] ميكردان از حج
وعمره وزيادت را مقبول دركاه تو وجزا داده شده كان ومذكور
نزد تو نيكويى بقرينه مشكور او ذخيره كرده شده در خزانه تو براى
نفع ما در قيامت وانطق بحمدك وشكرك وذكرك وحسن الثناء [illegible]
وكوياكن زبان مرا بحمد وشكر وذكر تو وثناء نيك كردن
بتو [illegible] وبشكاف دل مرا وجارى كن در ان
راههاء دين تو كه مستقيمند وسر كام ازانها راه اقتصاد وميانه
رويست در حديث است كه هر مولودى را شيطانى مس ميكند
بطمع اغوا مكر مريم وعيسى عليهما السلام بسبب [illegible] يد رحم

که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم ومثل است

قول ام مریم واعیذها وذریتها من الشیطان الرجیم می پناه دهم

وذریة مرا از شر شیطان سنگسار کرده شده وان رحمت الهی رانده

شده یا رجوم بشهب ناشیه از خاصیت انوار کواکب بنا بر انکه کواکب

رجوما للشیاطین در قرآن حق تعالی فرموده و من شر [illegible] بتشدید

میم وان شر هر زنانی که [illegible] رد هند و نکنند وسامه

یعنی خاصه نیز آمده پس یعنی اقارب باشد یا مراد جمعی که نفس

معاتب کنند وظاهر معنی اول است والهامة بتشدید میم هر

دابی که بکشد وگاهی استعاره از اندیشه‌ای هر موذی مثل

نیش چنانچه در حدیث کعب بن عجرة اتؤذیک هوام راسک [illegible]

وان شر عوام [illegible] وهرچه باعث لمم باشد که قدری از

جنون است تفسیر باصابة جن وچشم زخم نیز کرده اند این آنچه گفته

ملته باید گفت لیکن مراجعه سامه وهامه ولامه گفته اند ومن

شر [illegible] وان شر هر پادشاهی که عناد کند یعنی دیده

ودانسته مخالفت حق نماید [illegible] بصیغه مفعول

وان شر هر که کثرة مال ودولت سبب طغیان وزیادتی عصیان

او شده باشد [illegible] کنده در کارها خصوصا در شرور از نجد

بعنی سریعه گویند سیف مخذم ای سریع القطع وازین بابست الیک
یعنی ومخذم ای مسرع فی الطاعة ما کو فعیل بمعنی مفعول باشد
پس معنی فقره چنانست که اصحاب او مسرعند در اطاعت او کنند ودر نسخه
شهید قاهت یعنی کینه دارد ومن شر کل ضعیف وشدید ای از شر
ضعیفی وقوی واین کنایه از عموم خلق است وهمچنین است قولش
ومن شر کل شریف او وضیع وازشر هر کسی که بزرگ ونجیب ورفیع
الشان است وانکه لئیم وخسیس وپست قدر است ومن شر قریب
او بعید وازشر هر که نزدیک ودور است ومن شر کل من نصب لرسول الله
ولاهل بیته حربا من الجن والانس وازشر هر که بعداوت نصب
جنگ کرد با پیغمبر واهل بیت وازجن یا ادمی ودر عرف لغة نواصب
کسی را گویند که عداوت حضرت امیر را از اخر دین خود دانند ومن
من شر کل دابة انت اخذ بناصیتها وازشر انچه برزمین میرونده
است که تو گیرنده موی پیش سراوی این کنایه است از تصرف وغلبه
بر همه انک علی صراط مستقیم بدرستیکه تو براه راستی یعنی راهی که
بتو میرساند مستقیم است اللهم صل علی محمد واله ومن ارادنی بسوء
ودر نسخه ارادنی بسوء فاصرفه عنی خدایا رحمة بکن بر محمد وال او
وهر که قصد بدی من کند باز گردان او را از من [illegible]

... وبران ودور كن از من مكر او را ... يعني شر و دفع
كن از من مكر او را واد ... يعني شر و مدفع كن از من شر او را و دور
كنده ... يعني و بازكردان مكر و حيله او خدعه او را دوركردن او كه
اسبابها او بر سد واجعل ... بضم سين و در سكينه نفخ
و بكن در پيش او سدي كه مانع او باشد از رسيدن ...
بمن و خصم عن ذكري سمعه تا انكه كوش ساز واي از ديدن من
باصره او را كر ساز واي از شنيدن نام و سخن من سامعه او را
تفعل دون اخطاري قلبه و خرس عن لسانه و قفل كن دل او را
تند بجا الحي او دون مرا كه من بخاطر او صم تكند رو و كنك كن زبان
مرا او را از ذكر من ... ونوفي بر سراي مثل الحكي كه
بر سر قيل نند كه نتوانند ياري كرد يعني سر او را كوفته داي
... خوار سار عزت او ... و بشكني بزركي او
او ... وكردن او را ذليل و بيت كني ... لباس
بها او را از بدلش براري و در تنجه ... و توشني من جميع
... و ... ودراما نجود ازي مرا از همه ضررها و بديها
... و از چشم ... زدن يعني كه غايبانه من بكويد و تمره و
ازخطرايي كه در دل من اندازد ... و از عيبي كه پيدوي

من کوید یا انانتان که بجشم کنند و حسد و عداوت و انحسد و عناد

او و محبانش و صحابه و ازواج او و اولاد او [illegible]

حبله واد پیادها و سوال ان او المتعز بقدیر بد بسیق که تو غافلی

و قادری [illegible] اللهم صل علی محمد [illegible]

[illegible] اهل بیته الطاهرین خدایا رحمت کن بر بنده و رسول

تو و بر اهل بیت او که پاکند [illegible]

[illegible] و ممتاز کن رسول و اهل بیت او را از جمیع

خلایق به بهترین درودها تو و رحمة تو و برکتها تو و سلام تو

و [illegible] و ممتاز بکن خدایا بدد

و سلام تو و ماد [illegible] مکرم و معزز بودن انها نزد تو

[illegible] و برحمة از جانب تو ای رحیم ترین رحم کنندها

[illegible] خدایا

رحمة بکن بر محمد و المتق و در دل من اندازی بهمان [illegible] واجب

است بر من برای پدر و مادر در دل اللهم [illegible] لا تو دانی

تا از عهده حق والدین برآیم [illegible] کله [illegible] جمیع

بکن برای من دانستن جمیع ایجه بر من واجب است در حق والدین

[illegible] مما [illegible] منه ضمیر راجع است بما یا یعلم یعنی پس

از جمله حقوق والدین انچه دردل من آمد انست که [illegible] دارکامل

بان یکم [illegible] للتقوی [illegible] وما تبصری من [illegible] متوفیق

بده مرا بعمل نمودن بنوعدی و نفوذ کردن دل انچه درد بیده

بصیرة من دل دی در علم ماجب [illegible]

[illegible] نا انکه ان من فوت نشود عمل کردن بهیچ چیزی از انچه

تعلیم من کرده و لا انتقل ارکانی و در نسخه و در نسخه شهید عن

الحفف بخاء معجمه و بهی وفا بمعنی استقصا و مبالغه در سعی

وانما مرکان کی بند خفا نمود ای فلو المذهبوا بعجلة ای لا تثقل

ارکانی عن التقصیر فی اداء حقهما او عن حمل الوزر والمسیب

عن التقصیر و در نسخه مهمله و درو فا ان اخفتا الا رض یعنی نباتها

و معنی بمثل سابق چنانچه کی بینی لما رای ملیه حنق و لا ضعف

ای اثرها یا انحصر حواله الطاقة و معنی انکه لا تغفل عن

الاحاطة بما المنتبیه و منه نسخ خلاق ظاهر استیفا [illegible]

یعنی سنگین و کاهل مکن اعضاء مرا در کردن اعمالی که مرا الهام

و اعلام نموده [illegible] به خدایا رحمة

بکن بر محمد و الش چنانچه ما را مشرف ساختی با و یعنی مشرف

دون ای و بجهت او مشرف کردی [illegible] علی محمد و آله کما اوجبت

... الحق علی الخلق بسببه و رحمة من محمد و آله چنانچه حق مادر ...
خلق واجب کرده بسبب محمد چه وجوب محبة اهل بیت بسبب ...
که در مودة قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اللهم اجعل
[illegible] ... السلطان ... خدایا مرا چنان کن که بترسم
از مخالفت پدر و مادر چنانچه بترسند از پادشاهی که بیدار ظالم
باشد و مراد کثرة هیبت اجلال است از والدین و در سلطان هیبة
از مر ظلم است و تشبیه در مقدار هیبت است نه در جنس هیبت و
[illegible] ... و نیکویی کنم تو الدین خود مثل نیکویی
مادر مهربان ... [illegible] ...
[illegible] یعنی اجب و اسقای قرة بمعنی سردی چه اشک سرور
بارد است و اشک حزن گرم لهذا وقت دعا گویند اقر الله عینیک
و ترد تفرین گویند اسخن الله عینک و بعضی گفته اند از قر مشتق
از قرار است یعنی حق تعالی مطلب ترا حاصل کند تا چشم تو در
انتظار بجوانب حرکت نکند و قرار گیرد و این معنی متفق است
که اسخن بمعنی حرکت استراق بجوانب در انتظار مطلوب باشد
لیکن سخونه بمعنی حرکت نیامده ... [illegible] ... اینجا بمعنی شدید
النعاس مثل ظمآن و مکردان اطاعت من والدین مرا و نیکویی مرا با

پشت باعث سودی چشم من از خوابیدن کسی که خواب آلوده باشد
یعنی این خواب باعث قرة عین انکوراست و طلعت ایشان را زیاده بران
باعث قرة عین من کن واتخذ لصدری من شربة الظمآن و بکردان
اطاعت ایشان را سرد کننده حرارت سینه مرا از آب سردی که تشنه خورد
[illegible] علی هوای [illegible] علی رضای [illegible] فا اکد
اختیار کنم و ترجیح دهم خواهش ایشان را بر خواهش خود و مقدم دارم
رضاء ایشان را بر رضاء خود [illegible]
[illegible]
[illegible] و بسیار شمر نیکی که ایشان بمن کنند و اگر چه فی
الواقع کم باشد و کم شمر نیکی که من بایشان کنم و اگر چه آن نیکی
در نفس الامر بسیار باشد [illegible]
[illegible]
خدایا توفیق ده که باواز بلند با ایشان سخن نکنم و همیشه او
از من نزد ایشان پست باشد و سخنی که با ایشان گویم خوش آینده ایشان
باشد [illegible] و نرم کن برای ایشان طبیعت مرا که سلس القیاد
و قلیل الخلاف و مطواع باشم [illegible] و مایل مهربان
بکن بر ایشان دل مرا [illegible] و بگردان
مرا شفیق و ملایمت کننده با ایشان و شفقت کننده بر ایشان اللهم اشکر
لهما تربیتی خدایا جزاء خیر ده ایشان را در مقابل حقی که در تربیت

میکشیده اند و سبب شکر حق تعالی باعتبار عامل است مثل رحمت حق
تعالی را شکر بگوید چه بتقلیل از عمل در ایام معدوده نعمت علیه
دائمی جنت بدهد و ارحمهما علی تکرمتی و ثواب بده انها را بتکرم و
اعزازی که مرا کرده اند و احفظ لهما یحفظهما یعنی فی صغری
بکسر صاد بمعنی خوردی است و در بعضی نسخ بفتح است و بمعنی
آن ظاهر نیست و محافظت بکن برای ایشان آنچه ایشان محافظت
کردند برای من در صغر سن من که متکفل حفظ جمیع امور من شدند
و نیکی کار سازی ایشان بکن و اینجا محافظت بکن اللهم [illegible]
[illegible] از گناهای آنچه رسیده باشد از من بایشان از
جنس آزار یا رسیده باشد از جنس نجاسات او تقاص الیهما عنی
مکروه او ضایع قبلی بوده عیب لهما من حق یا رسیده باشد از من
بایشان مکروهی یا ضایع شده بوسیله من حق ایشان که نزد
من بود یا نزد دیگری [illegible] پس بکن ان ایصال
مکروه تا تضییع حق را باعث کی گناهان انها سبب بخشیدن آن
واگرچه اهل بیت محفوظند از معاصی ظاهره منتهایه لیکن
حسنات الابرار سیئات المقربین مراد بخشیدن تنکتهاهان است
که از ابرار شود چه خلاف اولی نسبت بایشان گناه است و حط

متعلق بغفلت است وچون نه عمل بطاعت باشد بطلیه کناهان نتیجه
بخته شوند با محاطه کوید [illegible] ودیجانها [illegible]
و باعث بلندی درجها انها و سببی بادی حسنات آنها یا [illegible]
السیات با صنعا [illegible] ای بدل کنند
بدیها [illegible] بها بعفو بیها کر ملقس باق
قبول کفی ان نو بعید نیست [illegible] ضمیر
کلمه ما است وای عاید [illegible] ضمیا [illegible]
خدایا و هیچ دشوی که من [illegible] باشند اف
[illegible] من فعل و هر فعلی که در ان [illegible] اسراف
و مجا سه اقتضا دعوی کرده باشند [illegible] لی من و هر حق
من که انرا صایع کرده باشند [illegible] من واجب و هیچ
برانها واجب بود که در تربیت من بکنند و تقصیر کرده اند در باب
من انان چین [illegible] ما تعد یا است پس تحقیق
بخشیده عباد [illegible] جمیع انچه مذکور شد و جدت [illegible]
[illegible] کرم انچه مذکور شد برانها [illegible] و بتضرع
ابتهال ان تو سوال میکنم [illegible] بتعنه بوذن سرقه و یاد که
تابع کناه است [illegible] در باب کذاشتن و بخشیدن جزاء انچه

نکو نشنانید و مادر تلقی لا اتهما علی نفسی پس بر تقدیر
که آن پدر و مادر در ... متهم میدانم یعنی بیقین که آن از غایت مرحمت
در حق من دیده و دانسته تقصیر کرده چه شفقت ایشان بمرتبه بود که
مجال تقصیر نبود و لا استبطاء سمای فی جری و ایشان را در نیکی با من
در تنگ کنند نمی شمارم یعنی همیشه در خوبی من شتاب می
کردند و لا اکره ما تولیا منی یعنی بدیها و مکروه من را نیست
ایشان متولی و متصدی آن شده اند که از من ای پدر و مادر من
... حق پدر و مادر بر من واجب تر است
از حق من بر ایشان یا از حق دیگران بر من و ادنی مراتب احسان ای
و احسان ایشان بر من مقدم تر است از احسان من بر ایشان
یا از احسان سایر مخلوقات بر من و اعظم منة لدی من ان
متعلق است با عظم ... و منت نعمت ایشان بر من
اعظم از آن است که تقاص کنم آنها را بعدالت یعنی تقصیری که
در حق من کرده باشند عوض آن بگیرم از حسنات ایشان زیرا که
تقصیر ایشان در جنب انعام ایشان لا شئ است محقر است پس کسی
که آن همه احسان داشته باشد چه لایق که بر تقصیر غیر مقصود
او مواخذه نمایند او اجازیهما علی مثل یا جزاء هم بمساواة

یعنی تنگ از تقصیری که در حق من کرده اند در حق ایشان کنم
یا در روز قیامت بسبب آن تقصیر عتاب کنند [illegible]
[illegible] بتوفیق ای خدای من در این هنگامی که من تقاص و مکافات
تقصیر ایشان کنم کی گذشت مشغول ایشان بتربیت من حق پس تلافی
از محنت ایشان کجا باشد و این [illegible] و چه
و مجازات آنچه قبا شدید که در محافظت من کنند و این اقتتا
ما علی انفسهما للتوسعة علی مجازاته اختیار کردن ایشان
تنگی را در معیشت خود بجهة توسعه بر من و ترجیح دادن توسعه
معیشت مرا بر توسعه خود [illegible] ما مصدریه است و فاعل
هیهات است [illegible] حقهما در راست استیفاء ایشان
و تمام کردن حق خود را انّی یعنی این استیفا بعید الحصول
است یا فاعل هیهات ضمیر شأن است و ما نافیه است و مراد استیفا
استیفا و حق است بقرینه ما بعد و من بیان معنی است [illegible]
[illegible] چگونه نزدیک باشد استیفا و با چون
استیفا توانم کرد حال آنکه من نه دانم با نتوانم رسید با تجه و لجه
است بر من برای انها و لا در وظیفه پیدوما [illegible]
خدمتهما و نیستم من فعل [illegible] لازمه خدمت ایشان یعنی

از من حق خدمت نشد و متصل علی محمد و آله و اصحاب خیر [illegible]
استعین به پس رحمة بکن بر محمد و آلش و مدد من بکن ای بهترین
کسانیکه که از ایشان طلب مدد کرده شد [illegible]
[illegible] توفیق عمل تا نجین ای اله العالمین کسانیکه رعیت کرده
شده بسوی ایشان مرا ای طلب هدایة از ایشان [illegible]
[illegible]
جمعی که نیکی با والدین بکردند و عاق اند یعنی پدران و مادران
از ایشان بیزار اند مرا داخل ایشان مکن در روز قیامت که جزا داده
شود هر کس با نچه کسب کرده در دنیا و ظلم کرده نشود بر هیچکس
اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]
مد بنصفه بتشدید صاد اول به ایام عبادل المؤمنین ولمهاتهم
یا ارحم الراحمین [illegible] یا رحمة بکن بر محمد و آل او و عذر بیه او و متان
کن پدر و مادر مرا با فضل اولاد ان رحمتی که متان ساخته یا ترتبه
و مادران بندها و قد که مستند ای رحیم ترین رحم کنندها
[illegible] ذکرها فی ادبار صلوتک خدایا مرا ایشان توفیق ده که
هرگز فراموش نکنم پدر و مادر خود را تا ذکر ایشان بکنم عقب نماز
کمیلی تو کنم دعا خیر برای ایشان کنم و فی ای بکسر همزه بنصره

وفي انى من آناء ليلي و فراموش نکنم در هیچ آنی از آنات شب که در آن

عبادت کنم وفي كل ساعة و دقیقه از ساعة من ساعات نهاري و

فراموش نکنم ایشان را در هیچ ساعتی از ساعات روز بلکه همیشه

بدعاء ایشان مشغول باشم اللهم صل على محمد وآله واغفر لي

بدعائي لهما خدایا رحمت بکن بمحمد وآلش و ببخش گناهان مرا بسبب

دعا کردن من برای پدر و مادر بجهت دعا و اجر این عمل بیامرزش

مغفرة ایشان بی مغفرة حتما و ببخش پدر و مادرم را بسبب

نیکی ایشان بمن بخششی که لازم باشد والبته بشود و تخلف نکند

وارض عنهما بشفاعتي لهما رضى عزما و تنوین عزما وجزما و بینهما اصح

شود از ایشان بسبب شفاعت من برای ایشان بسبب شفاعت من برای ایشان

راضی شدنی که البته بفعل آید وبلغهما بالكرامة مواطن السلامة

و برسان ایشان را بعزت وخوبی بجاهای سلامتی که بهشت است

اللهم وان سبقت مغفرتك لهما فشفعهما فيّ خدایا اگر مغفرت ایشان

پیش از بخشیدن تو مرا شود یا در آنان را مقدم کرده باشی که ایشان

را در دل مقدم کرده باشی که ایشان را بخشیده پس ایشان را شفیع بکن

در حق که شفاعت من بکنند چه هیچکس بی اذن الهی شفاعت

دیگری نتواند کرد و شفاعت ایشان را در حق من قبول کن چه هرگاه

باذن حق باشد پس متضمن فضل قبولست و ان لم تغفر لي

لي نفخي فيهما واگر مغفرت تو مرا پیش از مغفرت والدین من باشد

پس مرا اذن ده که شفاعت ایشان بکنم و قبول شفاعت من بکن حتی

[illegible] تا من و پدر و مادر همه یکجا باشیم برحمة

تو در خانه کرامت تو که منزل ابرار کرم محض است و عذاب نیست

محل مغفرتک و رحمتک و در جای بخشش و رحمة نعیمی در

بهشت یکجا باشیم [illegible] والمن القدیم و انت ارحم

الراحمین بدرستی که تو صاحب فضل و احسان بزرگی و صاحب

منت و نعمت قدیمی و مراد قدم عرفی است یا چون تقدیر امور در

ازل است پس نعم در ازل باشد و تو رحم کننده‌تری از همه

رحم کنندها [illegible]

بوزن فعیل مفرد جمع هردو آمده و مراد جمع است و در نسخه

بوزن فعل که صیغه جمع است خدایا منت نه بر من و انعام بکن

بیا فی داشتن فرزندان من که عمر طویل یابند یا آنکه نسل منقطع

نشود و با صلاح [illegible] لي و نیکو کار ساختن ایشان برای انتفاع

من چه لام برای انتفاع آمده مثل جعل لکم الا یعنی [illegible]

[illegible] استمتعت بالشيء یعنی تمتعت به و المتاع کل ما ینتفع

بده منع شدن من بانها که وجود انها ممتنع شود الهی سدد

[illegible] فی ابدانهم خدایا درست کن برای من عمرها

فرق نهان مرا و زیاده کن در مدت عمرهای ایشان [illegible]

و بپرور برای من انکه خرد باشند از ایشان و قوی ساز ضعیفهم و قف

بده انرا که ضعیف باشد [illegible] شهید و اصلح لی

ابدانهم و مناسب اصلح است قولش و ادیانهم و اخلاقهم و بصالح

صحت بیاوید بدنها و دینها و خلقهای ایشانرا [illegible]

[illegible] و عافیت بده و دفع بلیه بکن از نفس ایشان

و از اعضاء ایشان و فی کل ما عنیت به متکلم مجهول [illegible]

و در هر چیزیکه من اهتمام بشان ان داشتم یا در تحصیل ان

بسیج کنید مر ان ان کارها متعلق باو لاد [illegible] بلیغه قل

ادغام از باب افعال و در نسخه شهید از باب ضرب بمعنی وصل

لی و علی یدی و در نسخه شهید بصیغه تثنیه [illegible] و قوله

تن بدست من ده تهاء ایشان را [illegible] و بکردان

ایشانرا نیکوکاران و متقیان [illegible] قلبیه که

اعتراف بدین حق کنند سامعین [illegible]

تنوند نصیحت و اطاعت کنند و دوستان ترا بجیین سا

دوستداران تو و اولیاء تو و نصیحت کنندگان یکدیگر را به خو...

اعدائی ... معادین و در نسخه معادین و مبغضین و بر جمیع دشمنان

تو که مخالفت کنند با عداوت کنند و بغض کنند و آمین مستجاب کن

خدایا دعاء مرا و در نسخه بدل آمین قالین است پس تاکید مبغضین

باشد که گوید قلاه ای ابغضه و تنکه وار مثال است و حدیث

الناس اخبر تقله و در حدیث است یا علی یهلک فیک اثنان محب غال

و مبغض قال ... خدایا قوی کن بازوی

اولاد بازوی مرا و اقم و در نسخه اقم به پس ضمیر راجع است

بسند عضد و در نسخه شهید و اقم بهم و این اظهر است ...

و راست بکن با ایشان کجی مرا یعنی اگر از من زلتی در دینی صدور

شود ایشان هدایت کنند یا اگر در دنیا ضرری شود آنها اصلاح

آن کنند و کثر بهم ... و بسیار کن با ایشان عدد مرا چه عدد

فرزندان بمنزله عدد ید است ... مدبیت

بد بوجود ایشان جای حاضر شدن مرا که مجمع مردم است

و این دعا مجوبی آنها است چه بعضی مردم بد بحضور مجلس نیاید

... ذکری و تنده بدار بوجود ایشان ذکر مرا و اکفنی

بهم فی غیبتی و کفایت کار من بهار بکن با آنها و غیبتی که من غائب

بالقلم که قایم مقام من باشی و شفقت بهم ... ومدد من بکن
بایشان بمطالب من یعنی ایشانرا معین من کن ...
ومحبت مرا در دل ایشان انداز ... من وفرزند
کن یعنی مشفق است و بکن انها را شفقت کننده بر من ...
... صاحبان اقبال در کارها و براه راست و ...
اطاعت کننده مرا ... وعصیان من
نکنند وعقوق من نورزند یعنی نیکی من کنند تا انها نیز ...
نشوم و مخالفت من نکنند ... وخطا در کار نکنند وا
علی تربیتهم وتادیبهم وتعلیمهم واعانت من بکن بر تربیت ایشان
بتعلیم اداب نیک بانها و بر نیکی کردن بانها وهب ...
معهم اولادا ذکورا و ببخش مرا از درگاه تو باین فرزندان
پسران دیگر ... وبکودان وجود انهارا باعث
خیر ست من که بانها نام من نیک شود ودین ودنیا من معمور
شود ... ودر نسخه عوناً لی ودراکثر نسخ مصححه
لفظ عونا نیست لیکن مراد است چه لام برای نفع است چنانچه
علی برای ضرر دلست ... ایشانرا مددکار من در لفظه
انچه درگاه تو طلب کردم ... ومدد ... من الشیطان ...

وپناه ده مرا از شیطان مردود انک خلقتنا وامرتنا ونهیتنا پس بدرستی
که تو خلق کردی مارا وامر کردی بطاعت ونهی کردی از معاصی
ورغبتنا فی ثواب ما امرتنا وترغیب ما کردی در تحصیل ثواب
انچه امر کردی مارا بان پس عابد مجد وشت یعنی ورهبتنا عقابه
وترسانیدی مارا از عقاب انچه امر کردی که مراد است از عقاب
بمخالفت امر تو اما ثواب هم دارد وعقاب نیز دارد یکی مراتب
واتمام اردوم بمخالفت امر با ضمیر عقابه راجع است بمنهی عنه که
از نهیتنا معلوم شود وعقاب منهی عنه مترتب است بفعل ان
پس هر دو از باب سیاق باشند لیکن تفکیک ضمیر لازم اید وجعلت
لنا عدوا یکیدنا وبرای ما دشمنی ساختی که مکر وحیله بما میکند
وسلطته منا علی ما لم تسلطنا علیه منه وسلط کردی او را بر ما
از ما بانچه ما را مسلط نکردی بر ان از و یعنی او مسلط بر باطن
ماست بر باطن وظاهر او نیستیم وتفصیل این است فقره ایه واسکنته
صدورنا واجریته مجاری دمائنا وساکن کردی او را در سینه
ما وجاری ساختی او را در رگهای ما در جائی که خونهای ما جاری
است لا یغفل ان غفلنا ولا ینسی ان نسینا غافل نمیشود او اگر ما
غافل شویم وفراموش نمیکند او اگر ما فراموش کنیم یومننا عقابک

ویخفنا بغیره وحیله ومکرها را بین میداند کرد دامن باشیم انقعا
تو ومی ترساند مارا از غیر توان انهمنا بناحیة نجوعنا الیا او
ان همنا بعمل صالح تثبطنا عنه اکر قصد کار بدی کنیم مار اتشجاع
کند بر ان یعنی ترغیبان ان در دل اتنا کند واکر قصد کار نیکو کنیم
مانع میشود وباعث بر توقف ودرنك در ان میشود تعرض لنا
بالشهوات وشبهة درامور دینی در دل ما بی اندازد ...
تضعیف ذال واکر وعده بما کند خلف ان نماید ... کوید
تمنیة الشیء ومنیة فیری ایاه ای جعلته بحیث یجوه ویتمناه اخلفنا
واکر انه وبی امری در دل ما اندازد وان را ساز وخلاف ان کند
... اصلش وان لا تشرف ... وبعضنا ودر نسخه بفتح لام روایت
غیر ظاهر است ما لا اصلش ... لا انتحال یعنی فسادو در نسخه
جا ملبسة ... ودر نسخه بفتح لام روایت غیر ظاهر است واکر محافظت
ما نکنی از فساد او یا اندامهای او مبتلا نکند ما را واو ما را بی میرند
... وسلطانه ... خدایا چون از ملعون این همه
غلبه داد پس مغلوب ومقهور سازد وممکن انما غلبه وسلطنة
او را بقدرت وسلطنة تا مقاهره له بحق ...
لك تا انکه حبس کنی ان ملعون را از ما بکثرة دعا کردن ما تا

نفسی من کیده فی المعصومین پس چون رو نشود اهل شوم دیو که
حمی کرده بناء عصمت و حفظ تواند از مکر وحیله اللهم اعطنی کل سؤلی
یا قاضی حوایج حاجات ابد مرا جمیع آنچه از تو سوال کنم و بطلبم و بسان
کار های مرا و لا تمنعنی الاجابة و منع مکن از من قبول ملتمس و دعاء
من و قد ضمنتها الی و حال آنکه ضامن شده اجابة مرا برای من یعنی
وعده اجابت کرده بقول خود ادعونی استجب لکم و لا تحجب دعائی
عنک و قد امرتنی بره و در حجاب مکن دعاء مرا از خود که ملکه رد کنند
و نگذارند که بدرگاه عزت برسد حال آنکه بتحقیق امر کردی مرا بدعا
کردن و امنن علی بکل ما یصلحنی فی دنیای و آخرتی و منت نه بر
من با نعام هر چه موجب صلاح کار دنیا و آخرت من باشد ما ذکرت
منه و ما نسیت او اظهرت او اخفیت او اعلنت او اسررت خواه یاد
من باشد از امری که موجب صلاح کار هست یا فراموش کرده باشم
با ظاهر کنم یا مخفی دارم یا بلند کویم یا پنهانی کویم و اجعلنی فی جمیع
ذلک من المصلحین و در نسخه شهید المفلحین بسؤالی ایاک المنجحین
بالطلب الیک و بگردان مرا در تمام این حالات بسبب سوال کردن از تو
کسانیکه اصلاح کار خود کنند و از جمله جمعی که بمطلب خود رسیده
اند بوسیله طلب از درگاه تو غیر مکبر [illegible] صفة منجحین و مفلحین

است مثلا غير المغضوب عليهم چه غير باضافة بسوي الجهة او واحد
واحد باشد معرفه شود ودر نسخه شهيد بفتح عين پس مفعول
اعني مقدر باشد ... بالتوكل ... الجنان مخلصين كه ممنوع
نيستند از وصول برحمت بلكه برحمت پيوسته بسبب توكل كردن ايشان
بمغيبين باء سببيه باشد مثل در فقره سابقه محتمل كه بمعني باء شد
مثل يشرب بها عباد الله ... بدال مهمله ودر نسخه شهيد بذال
معجمه بالتعهد ... الجنان مخلصين كه معتاد تن بپناه بودن بتو
... تعديه بعلي بتضمين معني اعتماد است
يعني سود كننده اند در تجارتي كه كنند در حالتي كه اعتماد تو
كنند كه هر كس پناهي بدرگاه تو بيارد البته بنفع تام مستوفي
شد ودر ين درگاه نقصان نكند وخايب نگردد ...
... جوار و در حريم تو در آمده اند پس صيغه مفعول بكسر
باشد از اجاره يجير اي امنه وادخله في جواره وخفاره بالضم
راه مثل مصطفين انجا راه اي جري معه وماشاه مماشاه
للغاية والكلاية ومداراة معه وترفقا وتلطفا لضعفه ...
اسم مفعول از باب تفعيل ودر نسخه از باب افعال ... بكسر ميم
ودر نسخه بضم ... الحلال من فضلك الواسع مفراح كرده باشد

بایشان و بسیار داده شد بایشان رزق حلال از فضل و انعام تو که
تو که واسع است و شامل است عالم را بجود و کرم او و این توسعه رزق
حلال بجود و کرم تست المعزین من لقائک بمعنی تعدیه بمن بفتحین اخراج
یا لتجاوز است یعنی عزت داده شده اند بسبب تو در حالتی که مخرج اند یا
متجاوز اند از خواری والمجارین اسم مفعول بکسر راء من الظلم یعنی
در زمه و جوار در آورده و پناه داده شده اند بعدل تو از
ظلم مردم و در نسخه شهید بفتح رای معجمه بصیغه مفعول یعنی
مکان داده شده اند بعدل تو انصاف کرده از ظالم و تلافی ظلم
او کرده یا بصیغه فاعل یعنی انها جا داده اند و تلافی کرده اند کسی را
که بایشان ظلم کرده [illegible] معافین بفتح فاء من البلاء [illegible] و دفع کرده
شده بلاء انها برحمة تو [illegible] المغنین من الفقر [illegible] دنیا
و غنی کرده شده اند از فقر به بی نیازی تو [illegible]
من الذنب والزلل والخطاء [illegible] محفوظ اند از گناها
ولغزشها و خطا بسبب وقایه و نگاهداشتن تو انها را از گناه والموفقین
للخیر والرشد والصواب [illegible] و توفیق یافته اند بخوبی و استقامت
بطریق حق و خطا نکردن بسبب بندگی و طاعت تو والمحال بضم میم
و در نسخه شهید الحول بوزن مقول [illegible]

حاصل کرده شده میان ایشان و میان گناهان بقدرة تو الی تارکین گناه معصیة

ترک کنند ها مرگاه تو الساکنین فی جوار النبی الرحیم و درینجه تقبح

ساکنند دنیا نه و عهد و پیمان تو یا کنند د ... ابکی تو بسبب

تقرب معصوی بدرگاه تو اللهم اغفرلنا جمیع [illegible]

[illegible] بجمیع آنچه مذکور شد بتوفیق تو و رحمت تو [illegible]

[illegible] السعیر و دنیا و خود بدار ما را از عذاب جحیم که تفسیده

و سوزنده است و اعط [illegible]

و همه جمیع مسلمانان و مومنان از مرد و زن را مثل الذی سالتک

لنفسی و لوالدی فی عاجل واجل الاخرة مثل آنچه از تو طلبیدم

برای خود و برای خویش و برای فرزندان دنیا که خاص

است و در آخرت که آینده است و اجل دارد بیعنی و فیتی مقرر دار

انک قریب مجیب سمیع علیم عفو غفور رئوف رحیم بدرستی که تو

نزدیکی به بندها از حبل ورید و اجابت کننده دعای و شنوائی

دانائی و عفو کننده و بخشنده و رأفة و رحم کننده و یعنی نظر

باصل لغة کرده گویند عفو که بمعنی طمس ابلغ است از غفران که

بمعنی ستر است و بعضی گویند عفو ترک عقاب است و غفران ستر

معصیة برحمة و تتفضل بما هو اثواب پس عفو ابلغ باشد لهذا

بنکر هیند عفر نا السلطان واستغفر السلطان وگویند عفا عنه پس مغفرة
خاصه الهی است و معامله برحمت است که گویا گناه نکرده و ستر آنچه
مردم ابلغ از نصیحت بخشیدن باشد دعا برای همسایها و دوستان
خود هرگاه یاد آنها مینمود میگفت اللهم صل علی محمد وآله وتولنی فی
جیرانی و موالی [illegible] العارفین بحقنا والمنابذین لاعدائنا
خدایا رحمة بکن بر محمد و آلش و متولی کار من شو در باب همسایهای
من و دوستان من که دانا اند بحق ما که پیغمبریم و ترک کننده اند اعدای
مارا بافضل متعلق است بتولنی و لاینک بهترین اقسام تولیه تو کار
بندها [illegible] و در نسخه محقق و این اولی است لاقامة سنتک و در نسخه
سنتک بدون نون و توفیق بده آن همسایها و دوستان مرا با توفیق بده
مرا ان برای برپا داشتن طریقه مرضیه تو [illegible]
و [illegible] آنچه نیکست از آداب که تو مقرر نموده و ما بعد تفضیل
ادابست فی ارفاق ضعیفهم در رفق و مدارا کردن با جمعی که ضعیف
باشند که با ایشان شده نکنند و آنچه تحمل آن نتوانند کرد نفرمایند
این آنچه گفته ای [illegible] الرفیق [illegible] سد بستن رخنه
است و خله شکاف و رخنه و این کنایه است از تدارک پریشانی حال
ایشان که هر خللی که در کار ایشان شده باشد آنرا اصلاح نمایند

بجهة وقلة وعسر وفاقة ومحنة وعدم وفقر امور منساقانند

... و پرسش بیمار ایشان و هدایه ... شده ...

... مستیر ... و دلالت نمائی کسی که طالب راه حق باشد و گفتن

انچه حق است باکسی که مشورة بکند و تعهد ...

حال کسی که تازه بشهر امده باشد باستقبال رفتن و مهمانی کردن

و تحمل احوال او گرفتن و بروایة شهید و تفقد غایبهم و کتمان

... و مخفی داشتن انچه نخواهند که ظاهر شود ...

و پوشیدن انچه پوشیدنی باشد از اعضا و معایب منصوص ...

و یاری دادن هر که از انها بر ظلم شده باشد و حسن ...

مواساة یعنی انچه برابر کردن بدادن مال یا ... اصل معنی

است والف بدل هاء است پس اعون الان و ضرو ... باقی است

که بان معونة نشود یعنی و خوب مواساة کردن بدادن ضروریات

و اعانة نمودن ... علیهم یعنی تعطف و مهربانی کردن بجمله

بمعنی صله و عطف اسم یا جمع کردن و تکرار نمودن ...

... باتعام مفضل کرده و ... السوال

و دادن انچه ضروری ایشانست پیشتر از طلب و احتیاج ...

... سیم و بکن ... یا الحیان که در مقابل ... ایشان

بیکی کنم واعرض بالتجاوز عن ظالمهم ودوری بکن از ظلم کنندگان
من بکذشتن یا از تفتیش مظلمه او وما استعمل حسن الظن فی کافتهم
نیکا بیکه کمان نیک را در باب همه ایشان واغض بصری عنهم عفة
وچشم خود بپوشان از ایشان از روی تواضع وارق مهاد اهل البلاء
منهم رحمة ونرمی کنم برکسی که مبتلا ببلیه شده باشد از ویشان رحمة
واسر لهم بالغیب مودة ونهانیا نه امنا محبت ایشان را در دل بدارم
گفته اند که اسرّ از جمله اضداد است ومراد اینجا اظهار است
یا همزه برای سلب است واین تکلف ضرورتی نیست واحب بقاء نعمة
عندهم نصحا ودوست دارم بقاء نعمة را نزد ایشان از روی خلوص
مودت واوجب لحامتهم بتشدید میم وحامه شخصی خاص و
مخصوص باو وواجب دانم برای ایشان اینچه رعایت کنم مختصان خود
وچون حامه وخاصه بیک معنی است و[illegible] ورعایت نیز
قریب بهم است پس تکرار در مضمون بجهت تاکید است وعطف
بملاحظه اختلاف الفاظ اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی مثل
ذلک منهم خدایا رحمت بکن بر محمد وآل او ونصیب من بکن از قبیل
اینها مثل اینچه کذشت یعنی آنچنانکه من در حق ایشان میخواهم
اینها نیز در حق من بخواهند واجعل لی اوفی الحظوظ فیما عندهم اوفر

[illegible] بیما دور نعمه تا عندهم و بکردان برای من تمام مبتی بت
نصیبها بیش انها است یعنی بهره من وافی و کامله بکن بیجهت
کس برای من خود بهتر بیخواهند و [illegible] بصیرة فی الحق و زیاده
بکن دانش انها را بحق من و معرفة بفضل و زیاده بکن دانش انها را
بحق من و [illegible] و زیادة بکن و معرفة ایشان را بفضل من
در درگاه الهی [illegible] تا ایشان سعادتمند
شوند بمن و من با ایشان امین [illegible] قبول کن دعاء مرا ای
پروردگار عالمیان حضرت امیر فرموده که امین خاتم الهی
است یعنی مهریست که دفع افات کند و محافظت دعا اجابه
نماید چنانچه مهر کتابت از نظر اهل محافظت کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدایا رحمت بکن بر محمد و الش و محکم بکن سرحدها و مسلمانان را
بغلبه تو بر همه [illegible] و تقویه بکن حامیان ان سرحدها را
بقوه [illegible] و کامل ساز انچه باهل ثغور
دهند از عطیه و انعام تو یعنی حاصل مسلمانان بسیار شود
تا باهل ثغور بسیار برسد [illegible] والمو کثر عدتهم

مخافظت ومحافظت ناحیه یا پیشکاه ایشان بکن با مراد بجود پیغمة الاسلام
است ومشتق است از جاز التي بعضه مضه الي قسه ما منع حرمتهم
ومنع کن معظم انها را یا ملجیه انها را از رسیدن اسیب بان یا انکه
منیع ورفیع کن ناحیة انها را او آلف بکن میان ایشان و دوام هم
متدبیر کار ایشان بکن وا بر بن میرم متواتره متنضی توسط فترات
است واگر فتوح باشد مدارکه ومواصله کویند ومیرجمع میرة است
بمعنی طعام وغله که لشکر رسانده بمعنی رسانیدن طعام و حزن
رسیدن غله متعارف نیست که بلا فصل باشد و اثر کفته بمعنی
الطعم وقلا بر که مکرر بایشان برسد متواترة کن که از عقب
یکدیگر مواصله متعاقب برسد مثل الصد شتق غله اسم مصدر
دیکر بعد اندو برون یعنی قیاس ومنافی این نیست مثل جواهر
قد حو هي المتراتبة المتابعة الغیر المتصوبة یقال تواترت
الکتب اي جاء بعضها في اثر بعض وتراوح تراد من غیران ینقطع و
در نسخه کفعمی واثر مثلثه بمعنی کاثر کوید استوثرت من البیت
اي استکثرت منه وتحد کفایة مؤونتهم وخود تنها کفایة
مونة وکار سازی ایشان بکن وحواله بکری مکن واعضدهم
بالنصر واعنهم بالصبر وتقویت ایشان بکن بنصرت دادن واما

پنهان کن و صبر ... متابعت ... مبتدی ... ما لطف [illegible]

... عدو با ایشان مکر و خدعه کنند تو لطف بکن که از غیب انها

با نیکی ... [illegible]

[illegible] رحمة بکن بر جهل و الش و بنهان اهل

و بنهان اهل تعوذ را ابجه جاهل ان باشند و تعلیم کن ابجه

ندامة و تکرار مضمون بجهة تاکید در خطابیات مخصص است

بتبدیل عبارت و تفنن در آن و در نسخه ... یعلمون ... تا ... باشد

[illegible] و بما ایشان ابجه نه ... بتعبیر

بمعنا تعریف و افصاح [illegible]

[illegible] کد نیا ام الخداعة الغرور ... نامدینا است چه او

مغرور سازند خطایا رحمة کن بر جهل و الش و بند ملاقات اهل

تعوذ با اعدا انکه دنیا را از دل ایشان فراموش سازد و محو کن که

مبادا دنیا اخذ عه کنند و مغرور سازند و ... تکاهل کنند

و دنیا را بر اخرة ترجیح دهند [illegible]

[illegible] و محو کن از دل انها خطرهایی که مال فتنه انگیز در دلها

می اندازد تا سبب ان خطرها محبت مال غلبه نموده انجها د تعا عد

کنند و [illegible] و بکر دار حیث راحاضر بیش

چشم ایشان که از پیش چشم دور نشود و در روی فتح نون نصب است

و کوبیده ضم افصح است [illegible]

[illegible] و ظاهر سازد بر چشمها و آنها چیزیکه

آماده کرده در بهشت برای مطیعان مسکنهای که دائمی است که و

منزلها که در آنجا اعزاز و انعام و اکرام الهی است [illegible] جمع حوراء

مشتق از حور یعنی زن فرس یعنی شدة سواد سیاه چشم و باریکی

ملك و سفیدی بدن و حور بفتح هر که امر الحور گویند الحسان

و انهارها و خوب و الانهار المطردة اذ الهود الماء ای جری نهر

طرد الامر تبع بعضه بعضا که هیچ نهری تابع نهر دیگر نیست

بانواع الاشربة و انطرد الامر تبع بعضه بعضا که هیچ نهری تابع

نهر دیگر و انجویها که جاری اندر بانواع اشربه از عسل و لبن

و خمر [illegible] التنزیلی یعنی تعلق است

که منه ثمره است اما تعلق بثمر و صنیعا ل متعلق اشجار است

یعنی اندر درختهای که بر آنها آویخته اند اقسام میوه ها حتی لا یهم

احد منهم بالاد با یعنی این نیسان و محو متلویح برای انست

که تا اصحاب نفوذ و خواهش شدة حیوة و لذات فانیه را منظور

[illegible] ند و هیچ یك از آنها قصد کر نختیدن و پیشه دادن بعد

نکنند ... از باب تفصیل ... قرینه ... چیزی متعلق
است بما بعد بعض ... بعضی با خود بعضی گریختن از مثل خود د شجاعت
نکنند و گریختن ... [illegible] ... بذلك عدوهم خذلنا
بکن زنان باین قرار داد اهل تقوی دشمن ایشان را ... [illegible]
فلم ظفر یعنی ناخن گرفتن کنایه است از ضعف چه ناخن شیر
سلاح سباع که آلت تهور است بکر ... ضعیف و متهور سان
پیش اهل تقوی دشمنان ایشان را و فرق بینهم و بین ...
وجدایی انداز میان ان دشمنان و سلاحهای ایشان تا وقت
جنگ دست ایشان بان نرسد و ... و خلع کن
و در ربکن انچه دل ایشان باعتماد ان جنگ کند از شجاعت که ده
دل ایشان چنین انداز و باعد بینهم و بین ازودهم و دوری
کن میان ایشان و میان توشهاء ایشان که بقحط ضعیف و هلاک
شوند و حیرهم فی سبلهم و حیران بکن ایشان را در راهها و ایشان
که راه گم کنند و ندانند که بکدام راه باید رفت وضللهم عن وجهم
جهتهم و مقصد یکه پیش روی خود انداختند از ان گمراه کن که
بمطلب خود نتوانند رسید و در نسخه وجهم و در نسخه
... عن ... و میان ایشان مدد از انکه کسی مدد ایشانرا

نکنند و انقص منهم العدد و ناقص بکن انانها عدد انها را که بعضی هلاک
شوند و بعضی متفرق و املاء افئدتهم الرعب و پر کن دلهاء ایشانرا
بترس و در نسخه من الرعب و امنع ایدیهم عن البسط و به بند دستها
ء ایشانرا از گشودن که [illegible] تا بسبب قبض نتوانند جرأت
کرد و احرم مجمتین بمعنی اقطع و دور و اخرس السنتهم عن النطق
تعدیه بعن بتضمین منع است یعنی ببند زبانها را در حالی که منع
کنی از تکلم تا یکدیگر مشورة و تدبیر جنگ نتوانند کرد و بریدن
کنایة است از عدم قصد تکلم در تدبیر و [illegible]
بکن زبان بوسیله این کسانی را که از جمله ایشان پس مانده اند چه
هرگاه اینها بیدل شده بکوشند و نکل بهم من وراءهم کو بنید
[illegible] یعنی کاری کرد بن ید که باعث ترس عبرت شد یعنی کار
بکن با اینها پیش که در پیش اند کاری که سبب ترس جمعی شود
که در عقب اند پس این فقره بمنزله تاکید فقره سابقه است
یا مراد اینست که در نکال و قید اسیر یا انداز بوسیله این جماعت
کسانی را که در عقب اند چه هرگاه شجعان پیش فرار نمایند
قلیلی که در عقب اند و متهورند و اسیر کرده ند [illegible]
و در نسخه بعض من الطامع من بعدهم و بسبب خوار شدن پیشینیان

تطمع بکن طمعاء جمعی که بعد از ایشانند چه هر گاه خواهی ایشان را

استیصال وقت چه قوت نمی ماند و از روی غلبه بطرف میشود [illegible]

[illegible] خدا یا عقیم و سترون کن رحمهاء زنان ایشان را

تا عدد آنها کم شود [illegible] مختل کن صلبهاء مردان

مردان ایشان را تا منی که باعث تولید است نماند و [illegible]

دابه ایشان که بهیمه [illegible] در عرف حیوانی را گویند که بران سوار

شوند و انعام هم در شرع که شتر است یعنی قطع بکن نسل حیوانات

که بران سوار شوند و حیواناتی که بخورند [illegible]

[illegible] مراسمانی را که محاذی ایشانست در بارید

[illegible] ایشان را در [illegible]

هرچه بسیق است [illegible] و تقویت بکن

حصول قطر و نبات در بلاد اسلام یا تقویت بلاد اسلام بکن

بوسیله ابتلاء بلاد کفار بلاها که مذکور شد چه بلیات

آنها باعث تقویت بلاد اسلام است و لفظ محال در نسخه

شهید بتشدید لام است بمعنی قوت لشکر ایشان را قوی تر و زیاده

بکن [illegible] و محکم بکن بلیه مذکور شد خانهای

اهل الاسلام [illegible] ملجاء ایشان

راچه خوبی مال باعث زیادة بهاء انست و عمهم عن محاربتهم لعبادتك
و فارغ کن اهل اسلام را از جنگ کفار برای عبادت تو چه هرگاه
اعداء ضعیف و خوار شوند و بتخطی تلف شوند مسلمانان از جنگ
ایشان فارغ شوند و بعبادت بپردازند و من منابذتهم بالحرب
کاشفه و مظاهرة للعداوة [illegible] مظاهرة و نوبرید محلک و مقاتله
نمودند فارغ کن تا تنها شده بعبادت تو قیام نمایند حتی لا یعبد
فی بقاع الارض غیرك یعنی تا از اینجا استاصل کن تا عبادت کرده
نشود و در بقعهای زمین غیر تو و لا تعفر لاحد منهم جبهة [illegible]
و تجال الوده کرده نشود پیشانی هیچکس بسجده کسی که سوای تست و
درین عبارت تجوزی هست در نسخه لا تعفر بصیغه نهی غائب
و نصب جبهة اللهم اغز بكل ناحية من المسلمين [illegible] بغز و معروف در نسخه با اهل
کل ناحیة در نسخه اغز کل بعین مهمله انبا با معالی من المسلمین
تعدیه بعلی بتضمین غلبه است من بازائهم من المشرکین خدایا بجنگ
بدار مسلمانان هر جانبی را بمقابله در حالی که غالب شوند بر کفار
یکه در مقابل ایشان باشند یا عزت و غلبه بده [illegible] و امددهم بملئکه
من عندك [illegible] بکسر دال و بفتح تیز مردی است و اعانت کن
مسلمانان و غازیان را بفرستادن ملائکه که نرد تو اند یعنی

بعبادت تو مشغول اند چنان ملائکه که یکی بی دیگری باشند و
متوالی و متتالی باشند که متفرق نشوند حتی یکشعوهم منقطع
النفس تا آنکه تصحیف کنند کفار را بسبب هیبت ایشان اجای
که منتهی خاک است و این کنایه است از نهایت خواری و برآمدن
از ملک خود که یا از روی بر آمدند یا آنکه در جنگل کامحال بیا
بهوا برود که از جنگ گاه بگریزد به ناحیه دور که اثر این جهاد
انجا باشد [illegible] و در نسخه شهید فی رضاک و اسرار
این کشف و تفضح از روی کشتن انها باشد در زمین تو یا بقضا
تو یا بیضاء تو و اندوهی اسیر کردن و بندی ساختن او بیتر و
اعطف بر یکشفوا یا او معنی الا ان است یا انک انت الله الذی
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک یا اقرار کنند یا معنی نیست
که مگر آنکه اقرار کنند بان که توئی ایشان خدای نیست معبود
بحق مگر تو در حالی که تو تنها معبودی بحق و ترا شریک در عبادت
نیست و وحدک حال مؤکده است اللهم و اعمم بذلک اعداءک
فی [illegible] خدایا و عمده و شامل کن این بلیه مرجع اعلام
ترا که در اطراف عالم اند بین تفصیل اعدا نمود بقولش من الهند
[illegible] و اخر [illegible] و تقدیم زای بر دال بودن

فرس وايضا بوزن فعل چنانچه در نسخه شهيد است نام طايفه انگان

نام حبشيم است چه خود بمعني تنك چشمي نيز امده است والحبنق الزنج

معرب تنك است والشقالبة ودر نسخه بصاد است كه نعمي كفته سين

مصادهود ونام جماعه ايست سرخ رنك نزديك خزر والديالمة

جمع ديلم نام طايفه ايست سايح بجر عطف بهند وبنصب عطف بر محله

ام المشرك الذين تخفي اسماؤهم وصفاتهم وباقي طوايف مشركين

كه نامها وصفات ايشان مخفي است وممبداتيم وقد احصيتهم بمعرفتك

واشرفت عليهم بقدرتك الا انكه بتحقيق تو شمرده همه را بعلم نام تو و

مشرف شده بهمه بقدرت اللهم اشغل المشركين بالمشركين عن تناول

اطراف المسلمين خدايا مشغول كن كفار را بجنك يكديكر تا بازمانند

از كرفتن اطراف وبلاد مسلمانان بخذهم بالنقص عن تنقصهم

متعلق ببدلا مقدر يعني وبكير ايشان را بكم كردن ايشان در بدل لغة

ايشان در كم ساختن مسلمانان وتنقص متعدي نيز امده اضافه

بسوي مفعولست يا بسوي فاعل ومحتمل كه مراد اين باشد كه اكر

چه ادمي خود كم ميشود باجل طبيعي لكن تو باين اكتفا مكن بلكه بكير و

ومبتلا بكن ايشان را بكم كردن ايشان باجال اخترامية والله اعلم ومحتمل

كه عن متعلق باشد بنا ملايعني مبتلا كن بنقصان انفس واموال

و هو جنگ تا کرفتار بی باتسامع آید از تفضل ایشان سو مبارزه کنند

تشتعن بعضهم بعضا کلا ون کویند زید یتقعن عمرا و قمع و یتلبثه واین

معنی مناسب مقام نیست و یتطیرهم بالفرقة من الاحتشاد علیهم بعضها ان

متفرق ساد و بسبب این افتراق عائق و مانع شوکت ما را ان اجتماع

و هم [illegible] ایشان یا ان اجتماع ایشان بر مسلمانان بجهة جلو الله [illegible]

قلوبهم [illegible] بودن علیه [illegible] در نسخه شهید بودن رحمة [illegible] خالی

کن دلهای ایشان را امن که همیشه در خوف باشند [illegible] من القوة

و خالی کن منها ای ایشان را از [illegible] باب افعال و در نسخه

انیاب فتح قلوبهم من الاحتیال و غافل کن دلها و ایشان را از حیله کردن

و [illegible] بهم من [illegible] الابطال و ستت یکون عضاه ابها را ان [illegible] له

با مردان و منازله انست که ان [illegible] با سبها سوا [illegible]

بجنک مشغول شوند [illegible] من مقام [illegible] الابطال [illegible] در دل ایشان

بینداز جبن و خوف از کوفتن دلیران بر یکدیگر یعنی کفتا [illegible]

جنبه نسبه الی الجبن و المعنی ههنا اجعلهم بحیث یکونون عند الخلا

منسوبین الی الجبن عن قرع الابطال بعضهم بعضا بای [illegible] ان

[illegible] و نیست چه جنبه بمعنی ترسانیدن نیز مستعملست و [illegible]

الهی [illegible] عبارتست از القاء جبن در دل او و [illegible] علیهم [illegible]

من ملکات بیان من یا سلی بفرست برایشان لشکری از فرشتهای قوی بلشد
دو جملی ان شد تنها که بکیف بکیفی کفعلك یومبین بیحجانکه بعد
جملا بدرکردی که فرشتها فرستادی تنقطع بید ابرهم در حالی
کربهری باین فرستادن ملئکه پنج انهارا و تخصیص به شوکتهم شوکت
تیزی سلاح و شدة است و ماده ان شوکت بمعنی خار نیاوران کفته
بد بعدی باین فرستادن تیزی سلاح و شدة انهارا و مراد کسر شان و
عظمت انهاست و در نسخه بخاری عناد بمعنی بمعنی انکار و ...
ومتفرق سازی باین عدد انهارا و در نسخه و تغریه عدوهم وان
سیاهم و در نسخه سیاهم با او باء بدء در نسخه بنصر یعنی طاعون
و امراض عامر و مراد سبب و باست یعنی مخلوط کن ابهاء ایشان را بسمومی
کرسبب و با شوند و اطعمهم بالادواء ممرح کن طعامهاء انهارا
بانچه سبب بیماری باشد وارم بالدهر یا لخسوف خسف
فرو رفتن زمین است تشبیه داده خسف را بتیر و فرموده که بزن
شهرهاء انهارا به تیر خسف ... نسخه والح علیها بالقذوف
ضم قاف یعنی للحاح و مبالغه بکن در باندا ختن سنکها یعنی باران
بلاد تا ساکنه ان ستکار شوند یا مبالغه بکن در طرح ان بلاد
و دور انداختن مثل انها بحتمل انکه الح بمعنی ضیق باشد چه مکان

لاح بمعنی تنق امده و از عیها بمعنی وصل وغا مراد ومعنی مطلب
عنقا مو مواست مرع راسد با نصا علاء بهای مرع الفرس بالجار کم
مجذب بلجامه ودر نسخه بغین معجمه از باب افعال یعنی خالی کن از نعم
خود بالتحویل یعنی سیران بلاد بده بعصا محط واین مجاز است
یا لجامان بلاد را کشیده دار و بر دهن بلاد بر یعنی بر دهن
اهل ان بلاد بسبب قحط یا خالی کن ان بلاد را سبب قحطی و خشکی و
بی باراني واجعل میرهم بی احص بهم لیس ارضك و بکردان توشه ایشانرا
در شهرهای و بپاخیص تر بن زمینها که خشک و خالی است علم مباتات
باشد و اجمعها منهم فدر دور ترین اراضی از ایشان وامنع
حصونها منهم و منع کن قلعها وان زمینها را از ایشان که نتوانند
بدرون قلعها متحصن شد اصیهم ودر نسخه واصبهم بالجوع المقیم
والسقم مستتبع فقتل ودر نسخه فرن من الالیم و برسان بایشان
اسبابي که متکی دائمی و بیماری که الم دهنده است اللهم وایما غازا
غزاهم من اهل ملتك او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتك خدایا
هر غازي از اهل دین تو که غزا نماید با کفار یا مجاهدی از تابعان
طریقة تو که جهاد کند با کفار ... ولك الاعلی وحزبك الاقوی
حصه
وحظك الاوفي تا باشد دین تو اعلی و جماعة تابعان توقوی ...

قد اي تربيعي باعث او بغزا وجهاد وعلة غائي انجهدن امد باشد
نه نفعت دنيوي فلقه اليسر جولي الست وچون مبتدا متضمن معني
شرطست درجبرنا امده س بره صان باواساني درجهاد يعني جهاد د
بعد انسان كن وهيئ له الامر اماده بكن براي لمكان او دارد بوله
بالنجح ومتولي كار او شو تحصيل مطلب او وغالب ساختن او برخصم
وتخير له الاصحاب واختيار ياران كزيده براي او بكن واستعد له
الظهر وقت پشت او بخواه يعني ظهير ومتولي او باش وانسخ
عليه في النفقة واتمام بكن برو نفقه او ومتعه بالنشاط و
بهره مند ساز او را بحو تحالي واطف ودر نسخه والطفا عنه خوه
النشرق كويند لطفا الذي يخفق الماء اي لرسب پس اصل الطفي است
ياء منقلبه از او وامراست انا فعال وچون معتل است جزم وقف
ان بحذف لام است بنابرين دركتابت وتلفظ نمي ايد ومعني اينست
اينست كه ايمان كن كه حالة شوق بمطلب در دل او نكند وجاي
نكيرد يعني كانساري او بكور ودر نسخه والطفاء بهمزه است ان الطفاء
النار باخمده يعني بنشان كرمي شوق او در مطلب مكانساني بكن
ويحتمل كه الطفا مخفف الطفاء باشد تخفيف ميان هردو باب واسع است
معنيد اين نيست اطف المصباح فقد طلع الصباح واجرم من غم الحشتم

بخلاص داده او را از غم تنهائی و تخفیف تا سبب وحشت از جهاد یا زیاده
یا آنکه غائب بوده مدتی بکوی تا آن وحشت زایل شود و بجماعت خود ملحق
شود و مناسب او الحسبة فقره آیه ... الاهل ما او لد و یاد متعلقان
و فرزندان را از دل او فراموش گرداند تا در جهاد سستی نکند و اثر در
نفقه و ... الحسن ... از چیزی نیست که بیست بسبب آن ذکر احتیاج
کنند و لهذا اخو سما و اما تی گوید یعنی نیت نیک را اثبات و بکن که
ذکر خیر او بیان کنند ... بالعاقبة و مشغول کار شود بدفع بلیه از
و اما صحبه السلام و سلامتی را مصاحب او کن و ... علی المحن
و ... سان او را از ... و الهمه الطاعة و ... او اهدا نا احمد
و ... الشدة ... او کن استحکام مردیکه بخود وجود در مقام
خصم ... بالنصرة و التقویة او بکن بنصرة دادن بر خصم و در نسخه
بالنفس و علیه السیر و السنن و تعلیم او بکن آداب و سنن پیغمبر را صلی
الله علیه و اله ... فی الحکم ... سداد و استقامت بده او را
حکمی که بکند تا بخلاف شرع حکم کند ... و حدود کن
او رعیا را که در ... رعایت غیر خدا نکند ... من السمعة
هر چه ذکر او بلند کنند تا هر کس بشنود و شهرت کند از اعمله
گوید یعنی خلاص کن او را از آنکه اعمال خیر بجهة سمعه و

تهمت بکند و جعل مکر و ذکره وطعنه و اقامته فيه بلاد ويکردان
مکر معنی کردن و سفر و اقامت او را مقصود بتحصيل مرضيات تو ولد
براي رضاي تو يعني هرچه کند براي تو کند ماذا اصاق بنشد يد
ما ميعوله و عدوه تقلبهم في عينه و عدونصحه و ذللهم في نفسه و صحه
شاهين في قلبه وقوي که اوصف بسته بايستد در مقابل صنيعه
تو و عدوي او را که کفاران بليس در چشم او کرنما عدد کفار را وشما
انها را حقير بکن در نظر او تا بجرات تمام جهاد کند و ادل له منهم
و عدو تا موس الدولة انقلاب الزمان و ادالنا الله من عدونا من
الدولة والادالة الغلبة يس لام بجهة تقويه عمل باشد و عليه
متعدي بعلي است و ادال ه بن ليکن معني واحد است يعني منقلب
سازنعمت و نعمت انها را براي او يعني ان انها کرفتة باو بده و لا
تدلهم سنه و اين مستعمل بر اصل يعني نعمت او را منقلب مکن و
ان و کرفته با انها بده و لا تدلهم منه و فان ختمت بخاتم معهود نسخه
بمهله له بالسعادة و قضيت له بالشهادة عطف تسبيري فقره
سابقه است پس اکر مقدر حسن باشد خاتمه او بسعادت باشد که شهيد
شود و قضا و حکم تو بايد باشد فبعد ان نحتاج تنقد يرجيم بحا مهمله
کونيد احتاج الامداي ستاصلها و جاحه مصيبت و آفت عظيم است

مستاصل سازد وانیچ بکند عدوله بالقتال یعنی مستعد شهادت
او باشد اینچنین نشود که دفعه کشته شود بلکه اول دشمن را یعنی
بعضی کفار را انیچ بکند و بکشد و بعد از ان بدست کافری و
دیگر در معرکه شهید شود و بعد از ان [illegible] بعد از ان که
ان دشمن را اسیر بعضی انداز دین واید شهید یعنیهم الاسر یعنی
نملهم اندراج لنا قلان ای نذد وخضع و کفی تشیر پیشتر هم کرده
ان دراج البلاد دمره او استوی علی اهلها. بعد ان تا من المرافق الملکی
و بعد ان انکه جمیع اطراف مسلمانان از شر ایشان در امن اید و بعد ان
[illegible] مد بین عده بمعنی واحد و بمعنی جمع نیز امده و
بعد از انی که دشمنان فرو کردان شوند در جالیق که پشت داده
باشند و این حال موکد است [illegible] ما نابد است
مسلم خلف کویند خلفه یعنی خلیفه و قائم مقام او شد و در نسخه
نشد بدلام غازی خدا یا هر مسلمانی که خلیفه غازی شود که
در غیبت او بامر او محافظت توابع و خانه او کند او [illegible]
ملازم ثغر است که در ان سرحد سپاه و خود به بنی ند و انجا باشند
که هر گاه دشمن خواهد بملک اسلام داخل کند انها مانع شوند
و بمردم ماندن انجا قبل از غزو خلو نیز را بط کویند یعنی هر

مسلمی که خلیفه مرابطی شود و چون مرابط در ثغر باشد و عیال او بخانۀ
دیگران مسلم جز از عیال او باشند فی داره متعلق است بخلف یعنی
این مسلم در خانه آن غازی یا مرابط خلیفه شده باشد او تعهد خانه
یا خبر دار احوال یا آن مانده‌ها و عیال غازی یا مرابطی شده حسبة لله
پس آنکه او را خلیفه کرده باشد فی غیبته متعلق بتعهد یعنی مانده
او وقتی که بغزا یا مرابطه رفته باشند او را آنچه بطایفه من ماله یا
امانة غازی یا مرابطی کند یعنی … از مال خود او امده بعتاد
… یا امداد او کرده باشد بتحصیل استعداد مثل سلاح
و دواب و معتاد هر کاری الان و اهبه … ان کار است
… علی جهاد یا تیز کرده و ترغیب نموده باشد بجهاد او
استعداد قاموس است که اتبعتهم اذا سبقوک فلحقتهم و مثله واتبعتهم
غیری فی وجهه الوجه الناجیة دعوة یا فرستاده باشد در پی او
… باشد بناحیه و طرف خاود … و طلب و ایعنی او رابغز
او مرابطه دعوت کرده و طلب نموده باشند او یعنی له من …
حرمت یا کسی که غایبانه او را تعدمه و عهد و پیمان او کرده باشد
یا چیزی که هتک او و حلال نباشد زمانه آن کو یعنی هتک ناموس
او نکرده و حفظ آن نمود … امر از باب افعال و در نسخه …

انها ب نصر له مثل اجره و تا بودن و مثلاً مثل پس جو بدهد ان مسلم
مثل اجر ان غازی یا مرابط برابر بی تفاوت در اجر معوضه من فعله
عوضاً [illegible] در مقابل کاری که ان مسلم کرده عوض ان بالفعل
بدهد موقف فی وقت دیگر مدار تحصیل به نفع ما تقدم و سرور ما اتی
ایچنان عوضی کمشتاب دادن مسلم که بوسیله ان عوض برسد باو
نفع انچه پیشکرده و سرور انچه اینان باو نموده از امداد غازی
یا مرابط [illegible] و در نسخه شهید به نیست الوقت الی ملی
[illegible] تا اکه باخر رسد و منتهی
شود مال او بسا نداو را بانچه جاری کرده و شده و ساخته بر
او انتفضل نموده ماده و مهیا کرده برای او از نعمت تو در اخرت
یعنی بیش از نعم اخروی و سوای ان در دنیا نیز عوض بدهد بر دی
الدم و [illegible] مسلم اهمه امر الاسلام یا وهو مسلمی که کار اسلام
او را دهم انداخته باشد و بیشتر و غلبه مسلمانان بر کفار هم
عظیم مهم ضروری باشد و اخذ تخریب اهل الشرک علیهم و
تمکین ساخته باشد ان مسلم را که در کوه شدن مشرکین و اجتماع
ایشان بجمعها متعدده بجهت غلبه بر مسلمانان یا اجتماع اهل شرک
بر مشرکین که فتح موج کفار بیکدیگر جمع شوند منوی عزوا

امّعهم جهاد نسان مسلم نیّت غزا کرد یا قصد جهاد نمود منعقد بضعف
بس نشاند و مانع شد او را از غزا ضعیفی و بیماری یا ابطلت بابقه
یا درویشی فرمود او را فقر و احتیاج معهم استعداد او انم جهاد او
... یا حادثه شد که باعث تاخیر او شد او عرض له دون
اراده مانع یا تردد اراده او جهاد را عارض شد مانعی و این فقره
بمنزله تاکید فقره سابقه است و کتب ... و در نسخه
فی الغازین و این اقامت است پس بنویس نام او را در جرگه غازیان
یا عابدان ... ثواب المجاهدین و لا تحرمنی برای او دادن ثواب
جهاد کنندها ... فی نظام الشهدا و الصالحین و در سلک
شهیدان و نیکوکاران منتظم ساز اللهم صل علی محمد عبدک
و رسولک و آل محمد عبدک و رسولک و آل محمد صلوة عالیة علی
الصلوة خدایا رحمت بکن بر محمد که بنده تو و رسول تست و بر آل محمد
آنچنان رحمتی که مرتبه آن بلند باشد بر همه رحمتها شریفه و در
نسخه شهید بقا فوق التحیات مشرف و عالی باشد یا درخشنده
باشد بالا سر همه صلوة الی منتهی امدها و در نسخه شهید مدها
لا ینقطع عددها و منقطع نشود عدد او ... ما سعی ...
... احدها و ابتالیه ... تا صرین رحمتها ... که گذشته ...

شد و یکی از دوستان تو انك انت الحمید المبدء المعید المنعم

[illegible] بدرستی که توئی آنکه نعمت بیار دهنده است و ستوده

شده و پیدا کننده است در آخرت و بیار کننده است هر چیز

و در نعمت قریب مجیب [illegible] اللهم انی

[illegible] من در الحابر نگاه تو اخلاص و دنیا مکر

بی یکری اصلا الحاجات [illegible] و بتو روی آورده ام

و اقبال نمودم تمام اعضاء خود [illegible] در نعمت تشدید راه

[illegible] کردانیدم از کسی که محتاج

بعطاء تست یعنی از غیر تو چه همه عالم محتاج عطیه الهی است

[illegible] و قلت مسئلتی عمن لم یستغن عن فضلك و بگرد

سوال کردن خود از کسی که او مستغنی نیست از فضل تو و رایت

طلب المحتاج الی المحتاج [illegible] و دانستم که

طلب کردن محتاجی از محتاجی و ابقا بردن بسوی محتاج سفاهت

و بی عقلی است از رای او و ضلة من عقله و گمراهی است و آن

از و کم قد رایت یا الهی [illegible] من اناس

نمیکم خبریه است و قد رایت یا الهی جمله معترضه است یعنی ای خدا

من چندین مردم را بتحقیق دیدم که عزت را بوسیله غیر تو طلب

که هیچ جا نشوند و راموا الثروة من سوالک فافتقروا بخواستند
بخشکی یعنی لا بغیر تو پس فقیر شوند وحاملوا الا لا نتقاع بغیر
تا حصول مقصد بلندی و عزت یعنی تو کردند پس پست و خوار شدند
فصح بعاینه امثالهم حائر و فقد اعتباره حائر فاعل صح است
یعنی بسبب مشاهده حال امثال ایشان مردم خوب شد کار حائر
یعنی عاقل ضابط امور خود ایجاز جاری که حیرت گرفتن او
از مشاهده اینها باعث توفیق او شد که بدیگری التجا نبرد لیکن
هر حائر یعنی خوب شد کار او متعارف نیست و در بعضی نسخ
فصح بعاینة ذلک من حائر اعتبار پس لفظ اعتباره فاعل صح
باشد و من حائر متعلق بصح یعنی پس سبب مشاهده حائر این
مردم را صحیح شد عبرت گرفتن او که التجا بغیر خدا تعالی نبرد
او رشد عطف بر صح الی طریق صوابه اختیاره واختیار ان
حائر را ارشاد کرد او را براهی که او را بصواب رساند یعنی
عبرت حائر عبرت گرفتن البته التجا بغیر خدا تعالی نخواهد برد
اختیار التجا بدرگاه الهی خواهد نمود پس این اختیار او را براه
صواب ارشاد خواهد نمود و در نسخه اختیاره بیاء موحده یعنی
خبردار بی و دانش نافت یا الهی دو تا کل مسئول موضع مسئلی

کیرتنی ای خدای من جای سؤال من نه هرکجی دیگر که از سوال
کنند و دون کل مطلوب الیه ولی حاجتی و نیی متولی حاجت
و کافی من نه هرکه طلب کنند از وی مهمات الخصوص قبل کلامه
بعنی و قیل انهی که دعا کنند توئی همه از بهر دعا کردن من کنند
من خصوص تست ان تطلم نه از غیر تو لا یشرک احد فی رجائی
شریک نیست هیچکس در امید من یعنی امید من نیست نه بدیگری
و لا یشرک و در نفی یعنی در اساس است و لا رفیق کان صواباً
موافقاً للمراد در تقاسم است و نفی از آن صادقه موافقاً للمراد
احد معانی دعائی و متفق نیست هیچکس با تو در دعا کردن من
او را چه هنگام من طلبه از غیر تو نکنم پس شریک تو در دعا من
کجا باشد لا ینظمه و ایاک ندائی و مرا و من ترا و دیگری را در یک
رشته نمی کشند یا الهی وحدانیة العدد من راست ای خدای
من از جنس معصیة و حدت که شریک در معبودی بحق ندارد
و ترکیب و مقابل مقاومت ندارد کننده اند که مراد بوحدت عدد
جیب با لذات است در حق تعالی نه و حق منفیه با معاد موجودات
چه نتوان گفته واجب تعالی با زید دو باشند با زید دو باشند
و با نید و عمرو سه باشند و هکذا یا مراد است که وحدت عددیه

ظل وحدت حقه صرفه است پس لله مثل له ما في السموات باشند و بالجمله
در اخبار اهل بیت مندرج است تنزیه وحدانیه الهیه از وحدت عددیه
که از تکرار آن عدد بهم رسد و معروض آن اعداد عالم است و هیچ ممکن
موصوف بوحدت حقیقة نیست و وحدت امکانی راجع است بوحدت ما
خدا آن که وحدت حقیقیه الهیه است و فهمیدن این مراتب مشکل است
در کتب علم الهی نیز بمعنی هست والله اعلم قوله القدرة و صفة
ذاتیه راجعه قدرت الصمد بکسر صفة قدرت است بمعنی الهیان قدرت
که رجوع خلق بانست در مطالب بوسیلة الجلالة [illegible] و صفة نیل
قدرت یتصرف در امور بروجه تام و غلبت بر کارها [illegible]
و الغلبه و مرتبه علو و رفعة [illegible] سواء مرحوم فی عمره مغلوب
علی امره و هو که میرفت مرحوم است در تمام عمر خود که قدرت
تصرف و قوة ندارد مگر بحول و قوت تو و مغلوبست بر کار خود
کار خود که غلبه تراست مشهور علی شانه مغلوبست بر کار خود پس
تاکید ما قبل باشد مختلف الحالات مختلف است حالهای او بیک
حال نتواند بود متنقل فی الصفات المتفق بصفة دیگر انتقال
کننده است متوقی که بر یک حالی متعالیت من الاشیاء و الاضداد
پس تو متعالی و بلند رتبه از آنکه شبیه و ضد داشته باشی

ونکیر عن الامتثال والانقیاد بر بلد مبتنه تری از انکه امثلا

دعا بر المخالف داشته باشی فسبحانك بس تنزیه تو میکنم تنزیه

کردی في التمجید تقاصر [illegible] نیست معبود بحق مگر تو دعا

[illegible]

الظن وفي اجالت بطول الامل خدایا بسبب که تو مبتلی ساخته

وامتحان ماکردی در باب رزقهای ما بیدی کمان که شاید رزق

بمان سد و مطمئن القلب نشدیم بوصول ان ودر باب اجلهای ما

امتحان کردی [illegible] کمان که شاید عمر بسیار بشود پس باید جمع

مال کرد که وقتی بکار رزق ما بیاید [illegible]

[illegible] تا انکه [illegible]

شد که طلب کردیم [illegible] که تو [illegible] که [illegible]

ومثل ما طلب رزق دارند [illegible]

[illegible]

کردیم در عمرهای جمعی که بسیار عمر یافته اند [illegible]

[illegible]

[illegible] بسبب طول امل مبتلا

پس رحمة بکن بر محمد وال [illegible] تام بوصل رزق معین

معتد بیه کرد یعنی گمان یقین مشوب بظن باشد و کنایتها کیخ یا ان
یعنی از بر داشتن یار طلب رزق توان غیر تو را لمسا تمة خالیة
تعیینها من شدة النصب و بدل ما انداز اعتماد در وصول
رزق و اجعل ما ضمنت به من عدة تخفیف دال فی ... و بگردان
آنچه با و تصریح کرده از وعده که در وحی تو کرده یعنی در قران
مجید چنانچه بعد از این ذکر کنند و النسخة من قسیلة کما یأتی
و آنچه او را تابع ان وعده کرده از سوگند خوردن تو چنانچه
عنقریب بیاید قاطعا مفعول اجعل و در نسخه قطعا سوافق حمایلی
معالغه لاهتمامنا بالرزق یعنی بکن ان وعده و قسم را باعث بر
قطع اهتمام ما برزق که اعتماد بر ان وعده و قسم نموده طلب رزق
از غیر تو نکنیم و اهتمام بطلب رزق نداشته باشیم و بدانیم بیقین که
آنچه وعده شده البته میرسد الذی تکفلت بر و در نسخه تکفلت به
بصیغه مجهول آنچنان رزق که تو متکفل دادن اننده وحسما
للاشتغال و در بود در نسخه للاستعمال و این مرظاهر است
بما ضمنت الکفایة له و بگردان ان وعده و قسم را سبب قطع شغلی
ما بتحصیل آنچه تو ضامن کفایة رسانیدن ان شده فصل چنانچه
تو و این تعلیل ما سبق است و در نسخه فانک قلت و قولك الحق و حا

... گوییا حق است الا صدق که از سه اقوال دلست ...
... ... و سوگند خورده حال آنکه ...
تو بدلست ... درای تراست از قسم دیگر از بهر چه قسم بران خورده که
خلق از بی توجه حال است وفي السماء رزقكم وما توعدون اب
مقدم قول است یعنی در آسمان رزق شما است و آنچه بان موعودید
و این کنایه است از مقدر بودن رزق ثم قلت و این بیان واقعیت
است پس کفیق ... السماء والارض پس قسم بخالق آسمان و زمین
که ... مثل ما انکم تنطقون بدرستی آنکه گفتم که در آسمان
رزق شما است البته حق است مثل سخنان راست شما د...
... [illegible] ...
من دین تخلق بروجهی کی ... اخلقة یعنی ... او ...
کهنه ... رحمة بکن بمحمد و آله و ... اخلاص ... بالله ...
که ... شانی ... مراسیبان ... چامر کهنه و این کنایه است
انجار ... که لا ... است ...
... بصیغه مجهول ... شود ...
از ... که شد برای خلاص
از ... که ... و ...

او فاقه کار من واعوذ بك یا رب من هم الدین وفکره و [illegible]
و قصد کار من ازهم قرض وفکران ومشغل الدین وسهره وانشغال
دل وبیخوابی که بسبب قرض میشود فصل علی محمد واله واعذنی منه
فصل علی محمد واله واعذنی منه پس رحمة بکن بر محمد واله وپناه ده
مرا از قرض واستجیر بك یا رب من ذلته ظاهر روایة شهید ثانی
مفتوحه است فی الحیوة ومن تبعته بعد الوفاة وطلب ذمه کنم
بالملك میکنم از تو خدایا مرا ای پروردگار من از خواری قرض
در زندگی واز گرفتن که بسبب گناه قرض شود بعد از مردن ومضمونش
نقصی که قرضدار بردنیا نکرده تا حضرت امین متعهد قرض
او شد فصل علی محمد واله واجرنی منه بوسع فاضل ودر نسخه بیشتر
کامل ووسع فاضل او کفاف واصل پس رحمة بکن بر محمد واله و
خلاصی ده مرا از قرض بوسیله فراخی در مال زاید بر ضروریات
معیشت تا آنان متعدد فاضل اداء قرض کنم یا بوسیله دادن آنچه
کفاف وضروری معیشت من باشد که معیشت من شبیه باشد
بالفضل تا محتاج بقرض نشوم کفته اند الکفاف ما کف من الناس
ای اغنی عنهم فلا یطلب منهم اللهم صل علی محمد واله واحجبنی عن
السرف والازدیاد وقومنی بالبذل والاقتصاد خدایا رحمت بکن

بعهد والتی و محجوب سازم از اسراف و زیاده خرجی در ملتقایم
بدانی بصرف و انعام و میانه روی که از افراط و تفریط نکنم
و عفیف [illegible] و تعلیم من بکن اندازه نیک تا بمعرفة آن از
افنان و تبذیر اجتناب [illegible] و [illegible] بلطف [illegible] من التبذیر و مانع
شوم بلطف توانیم کند و کردن مال اسراف [illegible] من اسباب الحلال
ارزاق مجازی کن از اسباب حلال [illegible]
فی ابواب [illegible] و صرف کن در نیکی [illegible] کردن [illegible]
[illegible] و دور کن از من مالی را که موجب نکبت
و عجب شود [illegible] ما موجب ساندن بر نعمی باشد یعنی
ظلم و عدول از حق و مخالفت امام [illegible]
یا موجب امری شود که کمان آن باشد که [illegible] آن امراز من
شود یا دفع آن قدر خود و غلبه در معاصی و ظلم و کفر اللهم
حبب الی صحبة الفقراء و خدا یا صحبت فقرا محبوب من بکن و اعنی
علی صحبتهم بحسن الصبر و ما نه من کن بر صحبة ایشان بخوبی صبر
و ما نقصت عنی من متاع الدنیا الفانیة فاذخر از [illegible]
و در [illegible] ابواب افتعال و بدال مشدده لی فی خزائنک الباقیة
لیعد آنچه دور کردی از متاع دنیای فانی من از [illegible]

براي من در خونهاي باقيه تو كرد و نقيامت تنجيد ان بن بديعي واجعل
ما خولتني من حطامها وبكن چيزرا كه تمليك من كردي ان متاع دنيا وعجّل
لي من متاعها وبشتاب ده بمن از متاع دنيوي بلغة ايچه سبب
بلوغ و وصول من بعيش وخوبي شود الى جوارك يكي جهم يعني ذمه
وپيمان يعني بكردان چيزرا وسيله وصول بذمه تو متعهد خيرتان
شود از بلالها جان ده و در نسخه بضم جيم يعني همسايكي جليله نفخ
ليكن مروي نيست و الى قربك وسبب وصول بقرب تو وذريعه
الى جنتك ووسيله وصول بجنت تو انك ذو الفضل العظيم وانت
الجواد الكريم وسبب وصول بقرب تو وذريعه بجنت و وسيله
وصول بجنت تو انك ذو الفضل العظيم وانت الجواد الكريم بدرستي
كه تو صاحب فضل عظيمي تويي صاحب جود وكرم وعادة ذكر توبه وطلب
توبه اللهم يا من لا يصفه نعت الواصفين خدايا اي انكسي كه نتواند
وصف او كرد وصف كردن وصف كنندها يعني كسي قادر بر وصف
او نيست ولجعه عاد دانند وكويند در جنب كبرياي ذات او هيچ است
ويا من لا يجاوزه رجاء الراجين واي انكه بجا و زنكند از و اميد
اميد واران يعني اميد ان غير او نيست وجميع اميدها بالآخره راجع
بدو كاوست ويا من لا يضيع لديه اجر المحسنين واي انكه ضايع نشود نزد

اعنی گنهکاران و یا من هو منتهی خوف العابدین و ای کسی که انتهاء

قوس عبادت کنندها باوست و یا من هو غایة خشیة المتقین و ای کسی که

قوس پرهیزکاران باو منتهی شود که بالاخره از وی ترسند چه مقام

من [illegible] ایدیهم الذنوب این جای کسی ایستاده است جای ایستادن

کسی است که گناهان دست بدست در وی تصرف کرده اند که اگر یک

گناه از وی دست بجان داشت گناه دیگر در وی دست انداخت و همیشه بدست

گناهان مبتلا و گرفتار است [illegible] و مکلّفان را هادی

او اند اختم بها بخود میکنند و استحوذ علیه الشیطان و غالب آمد

بر وی شیطان [illegible] فیما امرت بمقتضایها پس تقصیر کرده در انچه

امر کرده باو اندر وی تفریط و کمی در انچه ضرورست و [illegible]

ما نهیت عنه [illegible] و فعل او رده انچه نهی کرده از ان از روی جهل

بنفس خود بر بعض خطر کالجاهل بقدرتک علیه [illegible]

الیه حال او مثل حال کسی است که نداند که تو بر وی قادری و مثل حال

کسی است که منکر باشد یا نفی احسان تو بر وی باشد یعنی هر چند مبدأ

قدرت و احسان ترا اما چون عمل بان نکرد و شکر احسان بجا نیاورد ملکه

خلاف حکم تو کرد پس او بمنزلهٔ جاهل قدرت و بمنزلهٔ منکر احسان تست

[illegible] تا چون کشوده نشد چشم هدایت برای او

وتشنعت عند صاحب البحر ویرا کنند شدانعام بر هلاکو دی احصنی

جواب اذا ما ظلم به نفسه شرمنده و دانست گناهانی که بر آن ظلم بر نفس خود کرده

بود و در قیم لخالف به ربه و شکر کرد در اعمالی که با آنها مخالفت پروردگار

خود نموده بود و در رای کبیر عصیانه کبیراً و جلیل مخالفت جلیلا یعنی

در وقت تشخیص گناه بزرگ را سهل توهم کرده جرأت نموده تو در الحال که بفضل

تو بصر هدایتش روشن شد و توفیق راه برگشت گناهی که در واقع کبیر

و عظیم بود در نظر او به کبیر آمد و مخالفتی که در نفس الامر بزرگ

بود در نظر او هم بزرگ آمد و دانست که خطا عظیم کرده تا [illegible]

موصلا للامر مستحییا شد پس روی بدرگاه تو آورد در حالتی که شرمنده

بود از تو و در نسخه مستحییا مثل یعنی در حالتی که طلبنده و خواهنده

از تو بود و وجه نسبته الیک ثقه بک و در نسخه و خواهش دل خود را

متوجه بتو کرد باعتماد فضل تو فام لطمعه یقینا و قصد لمحوته اخلاصا

پس قصد درگاه تو کرد بطمع عفو تو بیقین و قصد تو کرد بخوف خود

از روی اخلاص [illegible] تحقیق حالی

شد طمع او آن هرکه آن طمع توان کرد عین [illegible]

منه سواک افرخ لا نمست یعنی ذهب کو بیدا فرخت البیضه یعنی بچه

از آن برآمد یعنی بفته ترسانه رجاء از آن بترسد غیر تو [illegible]

قال ... و بعض الطاهر بالاتصال ثانی استقام و مثل ان باب
نفس و کرم ... بصفه بصیغه مجهول است ولین غیر ظاهر است به ...
... بصره الی الارض ... خشوع در بدن و دیدن
واو انست و خضوع خضوع بدن راست یعنی چشم پوشیدن در حالی
که خشوع کننده بود و متوجه بود و بزمین ...
... و سرها ... انداخته برای بزرگی تو در حالی که خوار شوند
است ... علیه سنه خضوعا و بر ... کننده وفا
کرده و اظهار نموده پیش تو از امر خود چنین بلکه تو دانا تری باز
سران و واین اظهار ان دوی خضوع است و عقد من ذنوب ...
... و شمرد ان روی خشوع از گناهان خود پیش
تو انچه تو بهتر شماره ان کرده دانی ... عظیم
... و پیش تو داد خواه شد از گناه عظیمی که صادر شد از و
بدانستگی تو با انکه فی متعلق است بعظیم یعنی استغاثه نمودم
از نوع گناهی که عظیم است در علم ... و از
... که او را فضیحت کرد در حکم تو یا از انچه او را فضیحت کرده
و قبیح است در حکم تو من ذنوب تفسیر عظیم و قبیح است ...
... من هب و اقامت تبعاتها ملزمت از گناهانی که پشت بها داده

یعنی باقی نمانده نماید بعقوبت هیچ چیز از انها باقی نماند و اقامت
کردید بها و عقابهائی که بر نفس ماست پس لازم ما شدید لا ینکر ضمیر
راجع است بلفظ من در قولش وهذا مقام من چنانچه ضمائر سابقه
بالهی و مدلک ان عاقبته انکاری نکند ای خدای من عدل ترا کو
عقاب او کنی و در نسخه لا ینکر بصیغه مجهول است و عدلک برفع
مجهول در قولش و لا یتعاظم عفوک [illegible] عفو تا عنه و رحمته
معظیم اند عفو تا اکرام و عفو کنی و رحمت کنی [illegible]
الکریم الذی لا یتعاظمه و در نسخه لا یتعاظم مثل [illegible]
سمیتنی ای حمده غفران الدنیا العظیم هر گاه تو ایجاد پروردگار
عظیمی که ترا هیچ عظیم نیست بخشیدن گناه عظیم [illegible]
[illegible] مطیعا لامر [illegible] امرت به من الدعا و پس من اینکه تحقیق امده ام
بدرگاه تو در حالتی که مطیع امر توام در انچه امر کرده اند دعا کرده
منجز او عدلک [illegible] بمن [illegible] الاجابه در حالی که سوال کننده
ام ان تو مقا کردن تو بوعده تو در انچه وعده کرده باز از اجابت
دعا از نقل بیان و عده است و حکایت حال ماضیه است ادعونی
در نظم ترکیب همزه ادعونی در درج ساقط شود مادب در فضل
کلام خالق از کلام مخلوق است پس وقفه باید کرد بر نقل یا با وصل

هزار معموره با یعنی خلاف بسبیل حکایت یا طریق وصل به نیست
استجب لکم وصلی علی محمد و آله والذین [illegible]
[illegible] یا رحمت بکن بمحمد و آله و ملاقات با من کن بمعرفت خود [illegible]
من ملاقات تو کردم یا [illegible] و [illegible] عن مصابح [illegible]
[illegible] و [illegible] کن و [illegible] از جائی که گناهان
با مردم کشتی کرفته زمین زنند مغلوب گناهان شوند چنانچه
من پشت مرتبه کردم و انداخته خود را بخاک مذلت و استرفی [illegible]
کاتا [illegible] عن الانتقام [illegible] و پشیمان و استغفار [illegible] بخش کرده
گناهان پوشیده [illegible] شوند و تفضیح من نشو چنانچه در دنیا
صبر و تانی کردی و انتقام نکشیدی [illegible]
[illegible] ثابت کردان نیت مرا در بندگی تو و احکم فی عبادتک
بصیرتی و محکم کن در عبادت تو دیده دل مرا بعقل مرا در باب عبادت
ثابت دار که خلاف عقل از من نشود و [illegible] من الاعمال [illegible]
بر دست [illegible] و توفیق بده و توفیق علی ملتک و ملة نبیک
محمد علیه السلام و در نسخه صلی الله علیه و آله [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] مرا بیران بردن تو و دین نبی تو که بر و باد سلامتی اللهم [illegible]
اتوب الیک مقامی هذا من کبائر ذنوبی وصغائرها [illegible]

که من توبه میکنم بدین گناه تو دین جانکه ایستاده ام از گناهان کبیره و

صغیره و تو عالمی بخفیات و ظواهرها اضافة صفته بوصف بعیوب آن گنا

هان باطنه من مثل حقد و حسد و ان گناهان ظاهر من مثل ضرب و

شتم یا ان ظاهر گناه و باطن گناه و سوالف و لواحق و حوادثها و ان لغزشها و

گذشته و اینچه للحال شود توبه من لا یحدث نفسه بمعصیة هیچ توبه کی

که در دل نگذارد گناه را و لا یضمر ان یعود فی خطیئة و در خاطر نیارد

دیگر آنها و قد وقع مثله بالالفاظ فی حکم قابل نقل [illegible]

عبارت و تحسین النسیان و تحت القرآن و تحقیق تو ای خدای من

در آیات محکمه کتاب تو که غیر منسوخند گفته که تو قبول توبه میکنی

از بندها و تو عفو میکنی گناهان را و دوست میداری کسانی را که

بسیار توبه کنند و این نقل بالمعنی است عبارت قرآن فانه [illegible]

[illegible] پس قبول توبه من بکن چنانچه وعده کرده و اعف عن سیئا

[illegible] عفو بکن گناهان مرا چنانچه ضامن من شده و [illegible]

[illegible] و واجب کن برای من محبت را بمن چنانچه شرط کرده و مراد

محبت الهی بکسی عنایت و انعام و عفو و درجات جنت و رضاء الهی است

[illegible] ان لا اعود فی مکروهک و [illegible] مرتراست ای پر

وردگار من شرط کردن من آنکه بر نگردم و بکنم آنچه مکروهست و [illegible]

ان [illegible] مهر تو است ضامن شدن من دین که د

جوع نکنم بالجمله تو منزهت از انکه [illegible] معاصی

[illegible] عهد کردن من که ترک کنم همه گناهان ترا اللهم انا اعتذر

بما عملنا [illegible] خدایا بحق که تو دانا تری از من بالجمله

کرده ام ببخش بر انچه دانیم [illegible]

[illegible] کرده دل را [illegible] توبه سوی انچه دوست داری [illegible]

بدانکه ان کار کنم [illegible] بتحقیق [illegible] ببخشید

بدیا [illegible]

خدایا [illegible] من گناهها هست که بیاد دارم و گناهان دیگر که فراموش

کرده ام و [illegible] تمام [illegible] چشم زدنی که خواب

نکند و این مجاز است و مراد انکه همه کار [illegible] غافل بشوی

[illegible] همه بدانستگی هست بعلی که فراموش نکنند

و نسبت [illegible] بعلم مجاز است و این تصریح تاکید [illegible] سابقه

است [illegible] حقوق عباد است عوض ان ما

بما جعل ان ان تا ابراء ذمه من کنند [illegible]

ببند از من بار ان گناهان که بفضل تو خلاص شوم و تخفیف

[illegible] تخفیف بده [illegible] ان اقارف

شبها و نگاه دارد از آنکه تبدیل بمثل آن گناه، بوهم اللهم ولا توفنا
بالتوبة الا بجمل خطایا خطایا بدیق شان اثبت کرکالیت فیه
یعنی که استقامت بر آن نیست مگر بحفظ تو از عود بان و لا استغنا
بی عن الخطایا الا عن قوة ولعیاس مبادا ماندن من از گناه نیست
مگر از توفیق که تو بدهی ... فیه پس توفیق ده مرا بکن توفیقی
که کافی باشد در حفظ از معاصی ...
کار من شو بما نطقی کرما یعنی باشد از گناه اللهم ایما عبد تاب
الیک وهو فی علم الغیب عندک فاسخ لتوبته وعاید فی ذنبه
وخطیئته فانی ... بنده که توبه کند و تو بعلم غیب خود بدانی
از فسخ توبه نموده عود بگناه خواهد نمود فانی اعوذ بک ان اکون
کذلک پس بدرستیکه من پناه [illegible] بتو از آن که مثل آن بنده باشم
یعنی تو بما نطق من بکن از عود گناه و اجعل توبتی هذه
توبة لا احتاج بعدها الی توبة توبة موجبة لمحو ما سلف
والسلامة فیما بقی پس بگردان این توبه مرا ای خداوند توبه که موجب
محو گناهانی باشد که در زمان سابق از من صادر شده و
موجب سلامتی من باشد از گناهان آینده در مدت عمری که باقی
مانده که دیگر بعصمة تو گناه نکنم و از دنیا بی گناه و پاک و تایب

[illegible] اللهم انی [illegible] من خطیئتی واستوهبک [illegible]

خدایا بدرستی که من عذر میگویم بدرگاه تو از جهل من و طلب

بخشش میکنم کار بدی را که کرده ام [illegible]

پس عفو بکن و در باره [illegible] رحمة تو از روی فضل و احسان

که مشمول رحمة شوم [illegible]

[illegible] بپوش مرا بپوشش عافیت یعنی دفع بلیات دنیوی و اخروی

بکن از روی تفضل یعنی عافیت تا لباس من گردد و مشمول عافیت

خود بکن اللهم [illegible]

[illegible] خدایا بدرستی که من توبه میکنم و رجوع بتو میکنم از هر چیز

مخالف اراده تو باشد یا از محبت تو دور باشد [illegible]

[illegible] از خلاف رضیات تو کند [illegible]

کند و چشم از آنها ببیند و زبان بآنها تکلم نماید توبه تمام بهر کل جان

علی حیاله [illegible] توبه که سبب آن

توبه هر عضوی با شد [illegible] سلامت ماند از گناهان تو [illegible]

[illegible] سلامت و در امن شوند هر عضوی بسبب

آن توبه از آنچه میترسند از آن گناه کارانی که تجاوز میکنند از حد

خود و نجات یابند اعضاء من از صولتها و قهرها و بلاهای تو یعنی

از عذابها فوکه الاکتناف اللهم فارحم وحدتی یعنی مهربانی بر تنهایی

خدایا چون من تو برکرده گرده پس رحم کن بر تنهایی من و در پیش تو کسی

نیست که نجات دهنده من نیست و وجیب قلبی من خشیتک و رحم کن

بر خفقان دل من از ترس تو و اضطراب ارکانی من هیبتک و مضطرب

شدن و لرزیدن اعضای من از هیبت تو فقد اقامتنی یا رب ذنوبی

مقام [illegible] میم اول مصدر است و در نسخه بفتح میم اول مصدر است

و در نسخه بفتح میم اسم مکان است الخزی بفنائک یعنی بتحقیق ایستاده

کرده اند مرا گناهان من ایستاده کردن بخواری یا در جای خواری

در پیشگاه درگاه تو و این فنا از این جهت که مثل من گناهکاری در آن

ایستاده مقام خواری است و بالجمله کنایت از خواری خود است

[illegible] تا صیغه متکلم است لم ینطق عنی احد پس

اگر ساکت شوم از جانب من هیچ کس نگوید ولا تشفعت [illegible]

شفع و در نسخه تشفعت و این اظهر است [illegible]

کسی را بشفاعت طلب شفاعت نکند چرا که لایق آن نیستم که شفاعت

من کنند اللهم صل علی محمد و آله و شفع و در نسخه لی فی خطایای

[illegible] بکن بر محمد و آلش و در گناهان من تشفیع شان

کرم تا و در نسخه و اشفع بکرمک لی فی خطایای یعنی خود شفیع

شوی

شو و عدلی [illegible] بعضی و بهر باقی و لطف تو طمع بکناهان من بکن
و [illegible] من عفو [illegible] بجزائی که مستحق ان ام
عقوبة تو بلکه بفضل خود عمل کن [illegible] وکثنا
و بهر کن بر من سعة رحمة و فضل تا [illegible]
ما اینست که ان رحمة تست و افعل بی فعل من یتضرع الیه عبد
ذلیل فرحمه یعنی با من کار صاحب مرتبی که بنده [illegible] او تضرع و زاری
کرد بنده خواری پس ان مرتبی رحم بر ان ذلیل کرد او [illegible] عطف
است [illegible] منع یا بکن با من
مثل فعل ما الذاری که تردد او التجا برد بنده فقیری پس جبر فقرا
و کرد [illegible] کسی که مرا خلاص کند از عذاب
تو نیست [illegible] از باب افعال و در نسخه از باب ضرب عز لی پس
باید یعنی امیدوارم که نزدیکی ذات تو خلاص کند [illegible]
[illegible] کنند مرا بدرگاه تو نیست
پس شفاعت من کنند فضل [illegible] خطایای تحقیق
مرا ترسانید انکناهان من فلیومنی عفوک پس مرا در امان خود
بدار عفو تو [illegible] بدو پس هرچه کفتم از قبایح خود از اول
دعا تا اینجا عن جهلی خبر کان است [illegible] نیست ذکر ان

تاشي انجهل من بفتح افعال من كه از بي عقلي انها را حسن دانسته ذكر

كرده باشم و لا نسيان لما سبق من ذمي فعلي و نيست ذكر انها ناشي از نسيان

افعال بد من كه پيشتر كرده ام و انچه كفتم همه حسن دانسته ذكر كرده

باسم [illegible] لتسمع سماوات [illegible] ومن فيها والارض ومن عليها بلكه فتح منكورات

را بيهوده دانسته ذكر كردم تا اسمان تو و هر كه در اوست و زمين تو

و هر كه بر روي ان ساكن است بشنوند ما اظهر [illegible]

لحلوت الذكر فيه من المحبة ندامتي ذكر يعني تو اظهار كردم و تو

راكه در حصول ان بتو ما التجا بردم فلعل بعضهم [illegible]

بحمة رقة قلب است و رحمة الهي جار است از اثر رقة قلب يعني انعام

و رحمة عباد اگرچه رقت قلب است اما بمشاكله را رحمة الهي مراد معان

پس تدركه الرقة تاسيس باشد نه تاكيد يعني من ذكر انها از اين

جهت كردم كه شايد بعضي از اهل سما و ارض بوسيله اتمام و

رافة تو من انعام كنند [illegible] الرقة على لسوء حالي مادل

انعم شود و ترحم كنند بر من بسبب بدحالي من [illegible] منه بنصب

لام در جواب ترجي بعد فاء و اين بيان انعام است نسبت بين حق

و متفرع است بر تدركه الرقة بدعوة [illegible] اسمع [illegible]

تا برسانند بمن دعا را يعني تا در حق من ايشان دعائي نكنند كه

ان دعا مسموع تو مقبول تو باشد نتواند دعاء من از شفاعة

از کرمشان از جنس مبتلا لخد و صفت بتقدیم معی او کرد دن

نتیجه شهود ال صفة شفاعة است چرا که غیر منصف [illegible]

تو شفاعتی از حق من شفاعت کند که مرا که مقرر تو باشد

از شفاعت من درحق من نکو [illegible] المخالق من غضبک الیمان

شفاعتی که بوسیله آن نجات من شود از غضب تو و فضیلت [illegible]

شهید و مفتی به مثابه [illegible] شفاعت سبب مسیدن من نجاء

تو [illegible] خدایا اگر ندامت

و پشیمانی توبه است نزد تو پس من پشیمان ترین پشیمانانم از آنچه کرده

ام [illegible] واگر ترک

گناه تو رجوع باشد بدرگاه تو پس من اول رجوع کنندگانم یعنی

ترک کردم و اولیت بر سبیل مبالغة است در سرعة ترک و از

یکن الاستغفار [illegible] والحق کرم

طلب بخشایش باعث اسقاط گناهان پس بدرستی که من از جمله طا

لبان بخششم از تو [illegible] خدایا بی

چنانچه فرمودی که توبه کنیم و ضامن قبول آن شدی بی غف

وعده قبول کردی بمقتضای کریمه [illegible] المضطر اذا دعاه

وحثثت علی الدعاء ووعدت الاجابة در ترغیب وتحضیض ما کردی به علی
موعده قبول ان مودی بمقتضای کریمه ادعونی استجب لکم فصل علی
محمد واله واقبل توبتی پس رحمة بکن بمحمد واله وقبول بکن توبه مرا
ولا ترجعنی مرجع متعدی امره مرجع مکن مرا همچو ما ست الخیبة
من رحمتک ومرا بان مگردان همچو بازگشتن کسی که خائب از رحمة تو باشد
که نومید بحقیق که تو ام انت التواب علی المذنبین بدرستی که تو
بسیار قبول کننده توبه ازان گناهکاران والرحیم للخاطئین المنیبین و
تویی رحم کننده برخطا کنندگانی که بدرگاه تو رجوع اورده توبه
بازگشت نمایند اللهم صل علی محمد واله کما هدیتنا به خدایا رحمت کن
بمحمد واله چنانچه ما را بوسیله او راه راست بدین حق نموده
وصل علی محمد واله کما استنقذتنا به ورحمت بکن بمحمد واله چنانچه
ما را نجات دادی از کفر وضلالت بوسیله او سرور [illegible] وصل علی
محمد واله صلوة تشفع لنا یوم القیمة یوم الفاقة الیک ورحمة بکن
بمحمد واله ایشان رحمتی که شفاعت کند از رحمة یعنی سبب شفا
ما شود در روز قیامت وروز احتیاج ونیازمندی بتو که هیچ کس
دیگر دفع احتیاج نتواند کرد مگر بامر تو وچون صلوة رحمة و
انعام است وازجمله نعم رخصت شفاعة است پس صلوة سبب

شفاعة است پس حلول سبب شفاعة شود الله على كل شيء قدير يعني

تليا ليسير به نيستي كه تو بر همه چيز قادري و همه چيز بقدرت

اسانست [illegible] بعد [illegible] اللهم يا ذا الملك

المتايد بالخلود والسلطان اي خداي من اي صاحب ملك ابدي

بدوام و سلطنة و مدحين فنا و [illegible] براعاده است كلمه

سلطنتي است يا مراد از ملك ابدي ملك اخروي است كه فنا را در

وي بهيچ وجه راه نيست كه متابد بياء مثناة تحتيه باشد يعني ملك او

تقويت داده شد و تاييد كرده شده بدوام و سلطنه و مدد نسخه

بباء موحده و فتح دال پس صفة اسم اشارة باشد [illegible] تقدير

لفظ الممتنع بنون و فتح ميم بايد خواند و هر كدام از اين دو [illegible]

دارند [illegible] اعوان و اي آنكه عزيز است في نفسه بي لشكر

و مددكار است كه در هيچ كاري محتاج بمدد نيست بلكه اسباب

هر چيزي بي نياز [illegible] است و [illegible] كه در همه نسخ المتمنع بكسر

ميم است پس صفة ملك باشد كه ملك او عزيز و غالب است بي لشكر

و بي اعوان والله اعلم والعطف است بالملك الباقي على [illegible]

[illegible] اي صاحب عزي كه ان عزت باقي است

تا روز [illegible] [illegible] فقير [illegible]

انت عز سلطانک غالب است پادشاهی تو عز الاحد بادانیه یعنی غلبه
که طرفی ندارد ان غلبه در جانب مبدء یعنی ابدا اول و ابتدا
نیست ولا منتهی له باخره و در جانب نهایت طرفی ندارد یعنی انتها
و منتهی ندارد و استعلی ملکک علوا سقطت الاشیاء دون بلوغ
امده و عالی است ملک تو اینچنان علوی که اشیا افتادند پیش از
رسیدن بنهایت انچنانکه ملک او نهایت ندارد و لا یبلغ ادنی
ما استاثرت به من ذلک اقصی نعت الناعتین یعنی هرچند کسی در
مداحی و تعریف و بیان صفات باکمل مراتب رسیده باشد نتواند از
قوا در واقع بیان صفة ادنی مرتبه ملکی کند که تو برای خود اختیار
کرده ضلت فیک الصفات جمع صفة است یعنی وصف که مصدر
نوعی است یعنی راه گم کرده در توصیف تو انواع تعریف کردن یعنی
هیچ کس پی بکنه ذات و صفات تو نتواند برد یعنی [illegible]
مست شدند در توصیف تو انواع نعوت و توصیفات و در نسخه
اللغات وحارت فی کبریائک لطائف الاوهام و حیران شد در
تصور بزرگی تو اوهام لطیفه دقیق بین کذلک انت الله الاول
فی اولیتک یعنی تو که گفتم ای خدا که در اولیت خداوندی یعنی
بهمه چیز متقدمی مرتبه کامله تقدم داری و تو اند بر نیکه

ي متعلق باشد يكذلك يعني ز النجيبي و متصف بصفات سنيه
د ساوليه تومان خدائي كه اولي و مقتدي بجهة صلاح قرابتست
تقديره تاليه وعلى ذلك انه دا ثر لا نزول ديهيمن صفاتي هيبته
پو تغييري نشوي وانا العبد الضعيف عملا الجسيم املا ومن بعد
منعيبه انزوي عمل وبدبكم انزوي انزوي يعني عمل من
كم است وانزوي من بيان خجلت من بدي و در نسخه بتشديد
يا ء ثاني اسباب الوصلة بفتحتين بعضها است ليكن در قاموس
است كه الوصلة بالضم الاتصال وكل ما اتصل بشيء فما بينهما
وصله جمعه كصرد پس ظاهر فتح صاد است الا ما وصلت رحمتك
در نسخه شهيد الا وصلة رحمتك بودن قدرة يعني بر امل
از دست من علل امورى كه ميان من و تو در يابند وحاصل سازند
مر ايد نكاه تو مكن وصله رحمت تو يعني سكر نكه رحمت تو ميان
و تو امد و بد نكاه تو برساند و تقطعت عني عصم بودن
عني الا مال الا ما انا معتصم به من عفوك و بريده شد از من
چيزى كه بان متمسك بمودم باز زدها خود بر سم مكر عفو تو كه من
متمسك بان بوده ام قل عندي ما اعتد به من طاعتك اندكست
نزد من ليضا انطاعت تو كه از اعتد يه دا نم و كثر على ما تحمه

درحالی که مبالغه نموده در جنگ من تو هربت الیک من صنعائی
ذنوبی [illegible] گناهان [illegible] به تحقیق که گفته پناه بدرگاه
تو آورده ام از گناهان صغیره که دور کنند اینکس را از درگاه
تو از گناهان کبیره که موجب هلاک و عذاب اخروی باشند
[illegible] تا آنکه چون کرم گناه تو او مستوجب بسوی
سعی و در نسخه لسوء فعلی خطاء و در نسخ صحیحه سخطک و محق
غضب تو شده بسبب سعی او در گناه [illegible] عتق [illegible] و در نسخه
عنان عدو [illegible] شیطان از من ربوده [illegible] بحیله عدو را
و خود را دو [illegible] که مراد خلق بیت بخود کرده [illegible]
[illegible] و بعضی کفر خود با من ملاقات کردی یعنی انکار و انقطاع
من در معاصی بنیان توابع کفر است و باعث اثبات آن انکار کفر
کفر او مست [illegible] و در نسخه بالبراءة منی و استبداد
و اظهار بیزاری از من نموده [illegible] داده
درحالتی که روی گردانیده بود از من و این موکد است [illegible]
[illegible] پس برآورده و ظاهر کرده مراد رضای برای غضب
تو بر من درحالی که من تنهایم و معیوبم در رضوان [illegible] الخزی
[illegible] و برآورد مرا بسوی پیشگاه عقوبت تو

كه من تنهايم ومعيبي دران حصر اندازم واخوالي فناء تستك طريقا
در اميد دعا بسوي پيشگاه عقوبه تو در حالي كه من راندة شده ام
اند نگاه تو لا تشفع بضم وتنوين ودر نسخه بفتح وهمچنين در تخيب
وحصن وملاذ يشفع اليك در حالي كه نيست مرا در حصر او شفاعت شفيعي
كه شفاعت من نزد تو كند ولا خفير يؤمني عليك ونيست خالعي
كه مرا در امن دارد از عقاب تو ودر نسخه بعلي تامل نمايد
كرد ولا حصن يحجبني عنك ونيست قلعه كه حاجب شود مرا از تو
لا ملاذ بمعنى قلعه است پس عطف تفسيري فقره سابق باشد
الجاء اليه منك ونيست قلعه كه التجا مان بر [illegible] شد مرا از
تو فهذا مقام العائذ بك ومحل المعترف ذلك وهر گاه حال من
اينست پس اين جائي كه من ايستاده ام جاي ايستاده كسي است
كه پناه بتو برد وجاي بودن كسي است كه پيش تو اعتراف بتقصير
خود نمايد فلا يضيقن عني فضلك ولا يقصرن [illegible] ودر نسخه بفتح نون
ثقيله ديدي [illegible] پس البته تنگ نيست از من فضل تو وقاصر نيست
نزد من عفو تو بلكه سعة فضل تو وكمال عفو تو بمرتبه ايست
كه تنه امل من هم شود ولا اكن [illegible] ولا اكونن اخيب
عبادك التائبين ومباشم من محرومترين بندهاء تو كه بر گشتند

کاشکه من بطلب توهم و توبه من قبول نشود و از آنها قبول شود که
[illegible] و مباشیم تا امید تو بی جمعی که بعد کار توبه
ناامید ها و اغفرلی [illegible] بخش را بدرستی
که بهشت بن بخشند کافی [illegible] ارتبی منزلت و بهشتی و کیسه
خدایا بدرستی که تو مرا به عبادت کردی پس من نکردم و منع
از معاصی کردی پس عزم کردم [illegible]
خطرات بد که در دل من بود اما تثبت دادند پیش من امری
را که خطا بود پس من تغییر کردم و عمل بخطا کردم [illegible]
[illegible] هیچ روزی را بروزی را بروزه
داشتن من یعنی روزه نگرفتم در روزی تا آن روز گواهی بدهد
و این بسبیل کسر نفس و مبالغه است یعنی سوی که لایق کبریا
الهی باشد از من نشد و چنین [illegible] و طلب
اما نه و خلاصی نمی کنم از هیچ تنی بسبب بی خوابی و عبادت
نشب یعنی تهجد درگاه الهی در شبی نکردم تا آن شب مرا خلاص
کند و پناه دهد از عذاب که روز قیامت گواهی دهد و نیز
[illegible] و تکیه یاد نکند مرا سنتی از سنن مصطفویه
بسبب احیاء من آن سنت را یعنی هیچ سنتی را ترویج ندادم

تا آن سنة که روز قیامت مدح من کنند حاشا فرموده کل اهمله است

و فرض نفعه است یعنی مشروع است فرضها و توان آنکه کسی احیا آن

کند [illegible] اینچنان فرموده که هر کس بضیع آنها کند

و بعمل نیارد روز قیامت هلاک شود یعنی بعذاب مبتلا شود و است

[illegible] نافله مع کثیر [illegible]

و بسیاری از نوافل که بجا آوردم آنها را وسیله بدرگاه تو نمی آرم

با آنکه بسیاری از فرضها را ترک کرده وظیفه ما کرده من ترک آن کرده

امر یعنی هر گاه ترک واجبات از من شایع باشد پس چگونه توسل

نمایم بنوافل که کرده ام و چون اولیا محقق ظهور خصوصا ائمه هدی

ائمه هدی خصوصا بعد ذلک ماشا فرموده حسنات ابرار سیئات

مقربین است و مراد بفرض متروک فرض ابرار باشد که سوای فروض

مامر است یا مراد بعض طائف فرض مکمله است مثل طمانینه و تعهد

اول وقت والله اعلم [illegible]

[illegible] و کذ شتم من آنجاهائی که منتهاء احکام

تستا یعنی مقرر نموده که از آن تجاوز نباید کرد و رسیده ام

که واجب بود قیام بآن و حرام بود تقصیر در آن و خوار داشتم آن را و

نبودن ضایع کردم آن یعنی تقصیر در آن کردم [illegible]

[illegible] رسید مر گناهان

کبیره که از تکاب آنها نمودم ازچنان گناهانی که بوده است حفظ

تو از آن رسوا بهاء انها بپوشی و اگر حفظ نمی کردی و حفظ خود

را نمی پوشیدی فضیحت میشدم و هذا مقام من استحیی [illegible]

[illegible] در اینجائی که من ایستاده ام جای ایستا

کسی است که بشوی نفس خود از تو شرمنده است و غضب دارد

بر نفس خود و راضی است از تو یعنی من آنکسم که چنین باشد

[illegible] و در نسخه شهید [illegible]

[illegible] متنقل اسم مفعول از باب افتعال [illegible] و بتقدیم

آورده با نون ساکن و شد و متذلل و متواضع و پاک کردن نسا

منظامی که در زیر افکنده است و باپیشی گران بار از گناهان

و در قاموس است که خشوع در بدن و دیدن یا آواز است

و خضوع مخصوص بدن است [illegible]

[illegible] در حالی که آنکس ایستاده است میان رغبة بتو با امید رحم

و میان ترس از تو بخوف از عقاب چه مقتضای ایمان آنست

که میان خوف و رجا باشند [illegible]

[illegible] و از جمله جمعی که با تنها امید وار است توفیق

اید با سیئه لایق نزدی بانکه ان تو امیدوار باشند واز جمله جماعه

که او از ایشان هستند تو سزاوارتر بترسیدن که از تو باید ترسید

محمد الرحمة تو انی و عقاب تو اعظم است فاعطنا یا رب ما رجونا

پس بخشی ای پروردگار ما انچه از تو امید میداریم از عفو و انعام

ما سبق ما و در نسخه تما و در امن دار مرا از انچه بی ترسم و عدلی

بعا بك رحمتك وانا امیدوارم بنعمه رحمة تو [illegible]

بدرستی که نیکوترین جمعی که از ایشان سوال و طلب کنند [illegible]

[illegible] و در نسخه جمعی که از ایشان سوال و

طلب کنند عرفی [illegible] و چون

پوشیدی مرا بعفو خود و بیامرزیدی بفضل خود محافظت نمودی و

تفضیح نکردی در خانه فنا یعنی در دنیا در حضور بیامرز فضل خود محا

فظت نمودی و تفضیح نکردی در خانه بقا یعنی در دنیا در حضور

همسران [illegible]

[illegible] از باب

تفعیل و در نسخه از باب افعال والشهداء والصالحین پس حاضر

ده مرا از فضایح خانه بقا یعنی در اخرت در جای ایستادن حاضر

ان از ملایکه مقرب و پیغمبران معتبر و شهیدان و نیکوکاران

یعنی در حضور یا بجماعت مرا فضیحت مکن من جان کنتا ... بیانی
بیان صالحین است ودر نسخه کردن جا و این اظهر است یعنی
وچندین همسایه بودند که کناهان خود از انها می پوشیدم
... ودر نسخه ختیاقی و
چندین خویشان نزدیک بودند که شرم میکردم از اظهار اسرار خود
نه انها را اتقی بهم ... فی السر بفتح سین ودر نسخه بکسر ...
... همسایها وخویشان ای
پروردکار من در این که کناه را بپوشند بنا من از انها بپوشیدم
از تو پوشیدن محالست واعتماد بر تو داشتم ای پروردکار من
در بخشیدن کناه من بنابر ان جرات کردم وانت اولی من وثق
به ... بهترین کسانی که اعتماد بر انها کرده شده واعطی من رغب
الیه دهنده ترین کسانی که رغبت با انها وطلب از انها کرده شد
... ودر نسخه ارءف ودر نسخه ارق من استرحم ومهربان
ترین کسانی که طلب رحمة از انها کرده شده وانحف ...
پس بر من رحمه کن اللهم ... ودر نسخه احد ...
... مرج بودن کنف المسائل
خدایا ... مستحق ... که ... بودم یعنی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الی نه قلة ملول است غنی من عیاث فضلک که آنکه چون بمه آن فرح
دوح و تعلق نفس بید ن محتاج شد مر بندة او مستغنی نشده
ا نفر باد و می نقل قصا تجعلنی الی قوما من فضل الطعام و شراب
اموته ... ایتی اسکنتنی جنتها او دعتنی قال رحمها کرد آینده
مفر برای من قوتی که بان غذا بکرم از فضل طعام و آبی کمتر
نخود بان روان کردی ایجان کنتری که مراد من میان سکرات
شاکر کردی و آماس کنا شیق دید حتی که جای قوا جنبانت
بجنب بماد من نیاده بقوت ضعیفی اوداری قاقد و ثابت
قوت من شد دن رحم ... و در بعض نسخ بسکون لام روایت
غیر ظاهر است چه لو چه نکند یا بحب فی تلک الحالة ...
... الی قوتی و در نسخه و لو کلتنی فی تلک الحالة ...
... الی قوتی و اگر حاله میکردی مرا ای پرورندگار
من در آن حالان ساقه بسوی شدة فقة من مضطر شدم
من بسوی قوت من ... مترک و کانت لقوتی
بعید آ هرآینه در آن حالات می بود شدة ا نمن دروی کنیند
وی بود قوت ا نمن دورشنده چه در آن حالات اصلا شدی
دوقی بنوم ... فضلک عطاء الهی للطیف فتح یاو در نسخه

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بقدر مقدور سعی در طلب رزق نکنیکم و برای عبادت فارغ بنشوم
[illegible] و تهلی و طاعة تنبیه نه پس من شکایت بدرگاه
تو میکنم از بدی بجا آورده شیطان فرمان طاعت کردن نفس من او را
[illegible] من ملکته [illegible] طلب عصمة و حفظ میکنم از مالک
شدت امور [illegible] ودر نسخه الیک فی صرف
کیده عنی و اسئلک ان [illegible] ودر نسخه سبیلی
و نداری میکنم بدرگاه تو [illegible] یاب که آسان کنی بسوی رزق
من راه مرا که بسهوله [illegible] ودر نسخه [illegible]
[illegible] پس [illegible] است سپاس
باید کردن تو نعمتهاء بلند رتبه [illegible]
[illegible] انداختی و در دل من شکر کردن بر احسان
و انعام [illegible] پس رحمة بکن
بر محمد و آله و آسان بکن بر من رزق [illegible] عطف است
بر رزقی یا مفعول فعل محذوف است تقدیرش و املک ودر نسخه
و اتبعه بیس عطف است بر سهل [illegible] و آسان بکن بر من
بر من اینکه قانع کنی مرا یا قانع کن مرا بان رزق و بچنین
[illegible] ودر نسخه و ابعنی [illegible] لک و آسان

امحمله میکنند بعض بر بعض من نار تد [illegible] سیما ما لانتهی

که استخوانها را می پوسانند و خاک میکنند [illegible] اهل جهنم را

و میخورانند اهل آن نار را یعنی دوزخیان را ابکم و مثل نیز طعام

که انفح و ح بلند دوست [illegible] است و من [illegible]

[illegible] و ما انتهی که رحم نمیکند بر کسی که

پیش او تضرع و زاری کند ولا [illegible] سخطها رحم نکند

بر کسی که طلب مهربانی از کند و این عطف تفسیری فقره سابقه

است ولا [illegible] من خشوعها واستسلامها

وفا در نیست آن آتش به تخفیف در سوختن کسی که نزد او

خشوع و تذلل و جزع کند و منقاد او شود تلقی [illegible]

[illegible] ملاقات میکند با ساکنان

او که اهل جهنم اند بکرم ترین آنچه دارد از عذاب [illegible]

دهند که هر که پیوند بترسد و ننفس [illegible]

کرده اند و از شدت تمام و ثقل شدید [illegible]

[illegible] و پناه می بریم به تو از کردمهاء آن نار که گشته

است دهانها چه فقره لازم است و در نسخه بفتح ها چه فقره

متعدی نیز آمده و در نسخه با فواهها که متعدی باشد

وحياتها القالقة باتيانها وان ما رهاء ان ما كه ق ياد هاء شديد

كنند و اند در حالي كه متلبس اند به پنشهاء خود يعني نيش كشنده

فيها مضيد مهيب ميكنند و در نسخه شهيد بغين معجمه يعني

دانها بانچق و بهامده و نمود ايشان سئلها الذي يقطع امعا

وافئدة سكانها چون امعاء نيز مضاف است بسكان حذف تنوين انها

شده هر چند كه فاصل بمضاف ديگر شده نظير شعر قول شاعر اين

ذراعي وجبهة الاسد واضافت بسوي نار بسبيل مجاز است

يعني و پناه مي برم بتو از جهنم كه باية ياد ميكند و دهاء

نخيان را و دهاء ازاد نزع قلوبهم ما نجاي ميكند دهاء

ايشان را واستهديك لما يا عدمنها ما اخبرتها وطلب ميكنم از

تو هدايه بسوي چيزي كه دور داود كسي را از ان نار و شر

دار دانان باتا بامرسد چه تاخير مستلزم دوري است از ان

اللهم صل علي محمد واله واجرني منها بفضل رحمتك يا ارحم

كن بر محمد واله و خلاص كن مرا از ان آتش بفضل رحمة و اقلني عثرتي

بحسن اقالتك و فسخ بكن لغزش مرا يعني اعتبار ان مكن و لا تخذلني

بفضل يلك ولا تخذلني يا خير المجيرين و خوار مكن مرا اي بهترين

خلاص كنندگان يا بهترين زنهار دهندها انك تقي الكريمة

وتعلي

وقوّ لي الحسنة بدستى كه قوه محافظت ميكنى آن امر كرده بيد
نعمة خوب در نفعه الجسيمة وتفعل ما تريد وانت على كل شيء
قدير ميكنى هرچه خواهى وتو بهمه چيز قادرى اللهم صل على
محمد وآله اذا ذكر الابرار خدايا رحمة بكن بر محمد وآلش وقتى
كه ذكر نيكان شود وچون ذكر نيكان هميشه هست پس صلوة
نيز هميشه باشد چنانچه در فقره تاليه است وصل على محمد وآله
ما اختلف الليل والنهار ورحمة بكن بر محمد وآلش مادامى كه خليقه
شوند هر كدام از اين شب وروز نديگرى بيايد يعنى هميشه صلوة
لا ينقطع مددها ولا يحصى عديدها ايچنان صلوتى كه منقطع
نشود مدد او كه متوالى ودايمى باشد ونتوان شمرد عددها
از جهة عدم تناهى صلوة تملأ الهواء وتملأ الارض والسماء
ايچنان صلوتى كه پر كند هوا وزمين واسمان را وصلى الله
عليه وآله حتى يرضى رحمة كند خداى بر او وبر آلش تا آنكه او راضى
شود وصلى الله عليه وآله بعد الرضا ورحمة بر محمد وآلش بعد
از رضا اين صلوة لا حد لها ولا منتهى صلوتى كه حد ونهايت ندارد
يا ارحم الراحمين اى رحيم ترين رحم كنندها دعاء فى الاستخاره
اللهم انى استخيرك بعلمك خدايا من درين كار طلب رشاد ميكنم از تو

میکنم بسبب علم تو بعاقبة امور و یعنی بفتح و استخیرك بقدرتك در فضل ...
محمد و آله و اقض لی بالخیرة بکسر خا و سکون یا و در نسخ بفتح هر دو و معنی
الهمنا معرفة الاختیار معهود لما القدیکن و اقسم اختیار ایجاد
خیر است واجعل ذلك ذریعة الی الرضا بما قضیت لنا و التسلیم لما
حکمت میکن این الهام را وسیله راضی شدن ما بانچه حکم کردی و انقیاد
ان نمودی برای ما و سبب انقیاد حکمی که کردی فازح عنا ریب الارتیاب
پس دور کن از ما تهمت شك در خوبی انچه تو اختیار کنی و ارشاد ان
نمائی که متهم بسبك بنیم چه جای تحقیق شك وایدنا بیقین المخلصین
و تقویت کن که متهم بتلا بین شویم جای تحقیق شك و ایدنا بیقین
المخلصین و تقویت کن ما را بیقینی که مخلصان تو دارند یعنی انچنان
یقینی که در هیچ جنس نیست انچه اختیار نمائی که مخلصان تو دارند
ولا تسمنا عجز المعرفة عما تخیرت در قاموس است سام فلانا الامر
کلفه ایاه و اکثر ما یستعمل فی العذاب و الشر و سوم الفرس جعل علیه سمة
ای علامة و کیاء تکلیف مکن ما را بعاجز بودن دانش ما از دریافت انچه
تو اختیار کرده برای ما یعنی عاجز مکن ما را از معرفة ان ملکه بفهمان
ما را هیچچنین ما در یافتیا انکه داغ عدم معرفة بر ما منه فنغمط ان
باب ضرب و علم در قاموس است غمط الناس احتقرهم و غمط العافیة لم یشکرها

والنعمة

والنعمة بطر طغيان بنعمة است قدرك بشكر نعمت يعني هركاه بليه

باشيم از معرفة آنچه نفع است مند اينم بهبود خود را ناچار بخواهيم

است قدر تو ايار به منزلة تو از ظاهر مراد نعمة باشد يا مقصد

آنچه مقصد كرده نصيب ما ر ليكن در قاموس خير را نفع دال كفته بجملة

اكر نفع است پس معنى تعطاي باشد كه راضي نشويم بآنچه مقدر كرده

وشكران بجا بياريم واكر بشكر است پس معنى آنكه مقابل اجلال

وتعظيم او كنيم پس كو با محروم دانسته ايم العياذ بالله تعالى منه والله

اعلم ونكره موضع بصالح ومكن ما خواهد بود آنچه مرضي تو باشد العياذ

بالله منه يعني پس سوء ما آنچه [illegible] مكر ما اين مبتلا نشويم [illegible]

پي ابعد من حسن العاقبة وميل خواهيم كرد بسوي خالق كه دورتر است

از خوبي عاقبت ما راقبالي ضد العاقبة ونزديكتر است بضد عافية

يعني دفع بليات پس ما را دانا كن با آنچه خير ما است تا از بليات نجات

باشد وجب البناء انكره من قضائك محبوب ما كن آنچه مكروه ما باشد

از جمله احكام تو نا راضي بقضاي تو باشيم وسهل علينا ما استصعب

من حكمك وآسان كردان بر ما آنچه از احكام تو بر ما مشكل نمايد تا بطيب

خاطر بان عمل نمائيم و راضي باشيم والهمنا الانقياد لما اوردت علينا

من مشيتك ودر دل ما انداز كه اطاعت كنيم چيزي را كه بر ما وارد كني

از طلب توحقی لا تحب تاخیر ما عجلت و لا تعجیل ما اخرت تا آنکه دوست
نداریم تاخیر آنچه تو تعجیل آن نموده ما ایراد کنی و نه تعجیل آنچه تو تا
خیر آن کنی بلکه محبوب ما شود هرچه کنی از تعجیل و تاخیر و لا نکره ما
احبت و لا نحب ما کرهت و مکروه ما نشود آنچه محبوب و مرضی تست و نباشد
نداریم آنچه مکروه تست بلکه رضا ما منحصر در رضاء تو باشد. اغفر
لنا بالتی هی احمد عاقبة و اکرم مصیرا و ختم کن کار ما را بآنچه عاقبة
آن بهتر باشد و بآنچه بازگشت آن و بغرتر احوال باشد انک تعطی
الکریمة و تعطی الجسیمة بدرستی که تو اداده میکنی و انعام میکنی
چیزها که مکرم و محترم است و بدرستی عطا میکنی نعمتها که بزرگ است و تفعل
ما ترید و انت علی کل شیء قدیر و میکنی آنچه خواهی و تو بر همه چیز
قدرت کامله داری دعا ... که ... استقاله ...
و در نسخه کفعمی اللهم لک الحمد علی سترک بعد علمک ... بنح
بعد علمک خدایا از آن است سپاس بر پوشانیدن تو معایب و گناهان بندها
بعد از علم تو بآن یعنی دیده و دانسته می‌پوشی و معافاتک بعد خبرک
بودن تو فضل و بعد منع کردن تو از ما علل و بلیات را با آنکه بعد منع
کردن تو بلیات در میآیند آنها و بلیات ما را آن مردم بعد از دانستن تو یعنی
دانسته معافات میکنی مراد بعد ظاهری نیست که مستلزم تأخر علم

باشند

باشد چه علم او ازلی است فکلنا تحت امره فی الغایة یا در نسخه بهمع

ما تشهره پس هر که ما تحقیق کرده استکشافی مفعلی را که موجب

عیب اوست پس تقوا از اشتهر رسانیدن و پوشیدن ما تکتب القلم حشیه

قلم تفقده مرتکب شده اموری را که نهی کرده و بسیار قبیح است پس فی

اول تفضیحت و رسوا کردی بقتیر المساوی و بدنها ان الباح

کرد و خود تا بان پوشید و معنی رکناها ان شد یا آنکه کناها را

مخفی داشت و نخواست که کسی بداند و لو تبدل الراغلیه بقول ادعا مرو

اینهم لغه عرب هست پس تو دلالت مردمان نکردی و نجنی دا … شتی

که کسی پی بان نبرد کرفتی و در نسخه شهید که نهیگاه و پیچیدن و …

سیئة و خطیئة پس کر استفهامی باشد کویا انقدر بسیار است

که عددان می دادند و استغفار و استنهام ازان میکنند و در

اکثر نسخ جو است پس کر خبریه باشد للاهدا بیننا و چندین کار بد

بود که تو منع ازان کرده بودی و ما تحقیق کردیم ازل و ارتد و قفتنا

در نسخه شهید او نقتنا و هر دو یک معنی است علیه تنعد بنا ه

و چندین کار نیک که تو فرموده بودی و تحقیق دانا نه بودی مارا و وسیله

شارع و مطلع ساختی مارا بان پس ما ازان کار کذشتیم و بجا نیاوردیم

سیئة اکتسبناها و خطیئة ارتکبناها و چند بیهی ما کب

كويم مخطاها انكاب نموديم كه المطلع عليها دون الناظرين بودي

فمطلع بر ان تقصيرات نه نيبه هاي ديكر ولقادر علي علاها فوق القا

دين فوقادر بر علانيه كردن ومشهور دادن بيشتر از همه قادران كانت

عاميتك حجابا دون ابصارهم كه بوده است حجاب ما انا المطلع مرتبه

بفضايح ما حفظ نو يا انكه عاميت توحجاب ما بود نزد ديدنها ديدنها

انها يعني هركاه انها قصد ديدن كردند تو محافظت كردي ما را ايات

الملائع انها اند ابصار انها چه قوة باصره داشتن انها بسيار بود ليكن

تو بفضل خود از نظر انها پوشيدي وسددما دون اسماعهم وسد محكم

بستن سوراخ است وبودعافية تسبب بستن راه شنيدن مرفضايح

ما را ندوي سامعه انها چه سامعه انها قوي بود يا انكه نزد اراده

كردن انها شنيدن فضايح ما سوراخ كوش انها انباشتي واين كناية

است از مخفي داشتن فضايح بنهجي كه مردم نشنوند يعني كسي مطلع

نشود تا نزد مردم بكويد و پس بشنوند فاجعل ما سترت من العورة

پس بكردان انچه پوشيده از عورات ما يعني از اموري كه اطلاع

غير بران عيب است انچه في ان التخلة وانچه مخفي داشته از چشمان

مادون نظر خلق چه دخلة الامرهم يعني باطن امر است ما عظا لنا و

زاجرا عن سوء الخلق بودن عبرت ونقل بيك معني است ليكن اينها

مساوي

سو بها اولست و قترا و الخطيئة يعني آنا ستر و اخفا آنکردن و عظ
ما و منع کنند ما ان بدخلقي و اذا ارتکاب گناهان و در نسخه سو الملاق
و اسرار الجنة يعني توبه بترك بدي محتاج باسرار نشويم و لا
پنهان داشتن معاصي مستحسن است و در نسخه کتبهي انتيا الخطيئة
ان واهت الهامة اذا انفت راسها و سبقا الي التوبة الماحية و در نسخه
تهيبا الناجية پس معنا نيست انجا ده دهنده چه اولا ز مرا نباب
عذاب اليم و نجا [illegible] معني قطعها بين امده پس معنا نيست انقطع و
عفو گناهان و الطريق المحمودة طريق مونث سماعي تبنا مده بنا بر آن
صفة او مونث مذکور شده يعني و بگردان از ستر و اخفا الباعث
سعي ما بسوي توبه که محو کننده است گناهان ما را و بسوي راه
حق که ستوده و نيکو است [illegible] فيه ضمير راجع بتوجيه آنست
بتاويل مذکور و نزديک بکن وقت ما را بتوبه که رو باز گردن توبه
نکنيم و لا تسمنا العفلة عنك و مدار بر ما غفلت از خود و غافل
از خود مکن يا داغ غفلت بر ما منه [illegible] عن الذنب
تا [illegible] بد نسيقه که ما سوي تو رغبت کنند و کاينم و از گناهان
توبه کنند کانيم [illegible] و عز بزو
رحمة بکن خدايا بکيوي که مختار نيست و او را از خلق برگزيد محبوب

خدکرده بیعق محمد معف دندان و نسل و عشیره نزدیکتر او لصفوة

تقلیه میاد لیخه مافی برا بدانجیزی مهر دی کشهاداست و در کتر

نسخ منتخ است بمبتدا الطاهرین لیفنان محمد و عترة او که خلاصه

خلق اند و پاکند از عیوب بمقتضای آیة تطهیراً و لجعلنا لهم سامعین

و مطیعین و در نسخه شهیدا و امنیست کما ارتبا رب العالمین و بگردان

ما را شنونده و اطاعت کننده آنچه محمد و عترت او بما کفته اند چنانچه

تمام کرده با لطف انما اي پرورتکار عالمیان و در نسخه انا السمیع

الدعا عمومه حم دعا در رضامندی از حق تعالی و تقی کما قال

دنیا نظر می کردند الحمد لله حتی بحکم الله سپاس مر خدای را اندر رو

رضا بحکم خدا اشهد ان لا اله قسم معایش بیاده و بالعدل شهادت

میدهم با نکه حق تعالی قسمت کرده معیشتها و بندها و خود را بعدالت

و اخذ علی جمیع خلقه بالفضل میکوید اخذتم بید الفضل و احنافه

ید بفضل سا نداست یا اضافة مشبه به بمشبه است و مفعول

اخذ محذوف است قدر بیه متا مرتقد مرتقد بشی اخذ لم بدی بعنی

دستگیری می کردید بدستی که آن فضل است یا بفضل که همچو

دست است یا استعاره مکینه و تخییل است پس در ما نحن فیه

بالفضل متعلق است یا اخذ و مفعول اخذ محذوف مست بقرینه

جمیع

جمیع خلقه متعلق علی یاخذ بتضمین معنی استیلاء غلبه است یعنی
و گرفت دست همه مخلوقات را و دستگیری همه کرد بفضل خود که
شبه بدست در حالی که مستولی و غالب بود و همه مخلوقات خود
یحتمل که علی متعلق بفضل باشد و مفعول اخذ محذوف مخفی یعنی
گرفت دست همه مخلوقات را بفضل خود بر همه اینها و یحتمل که اخذ
بمعنی باشد یعنی شروع کرد بفضل بر همه مخلوقات و در نسخه
شهید بصاد مهمله است یعنی جدا کردن حق از باطل یعنی داد هر
کس آنچه لایق او بود والله اعلم اللهم صل علی محمد و آله و [illegible]
بما اعطیتهم و لا تفتنی بما منعتنی خدایا رحمت کن بر محمد و آلش
و مرا مفتون مکن بآنچه داده بسائر مخلوقات که نظر من بدان باشد
و طلب آن کنم و مفتون مکن مرا بآنچه از من منع کردی و
نداری که اینها بمن انعام نمایند مرا خوار بدارند. [illegible]
و انعمت بفتح میم و بکسر هر دو مروی است حمل این متعلق است
بلا تفتنی اگر مفتون شوم نظر در نعمت خلق و حسد خواهم کرد
بر ایشان و حقیر خواهم دانست آنچه داده بمن و راضی بحکم تو در
معیشت که مقتضی عدالت است نخواهم شد پس فتنه طمع در یاد بی ارذل
من دور کن و راضی دار مرا بآنچه دادی تا حسد نکنم و آنچه دادی

اما حنیفه نشتر و آنچه متعلق است بشبه فتنتهم متن وکتب واز مقام یعلم
یعنی تا آنها تکبر و عجب و عجز و کردار نشوند مرا خوار ندانند
اللهم صل علی محمد وآله وطیب بقضائک نفسی خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش وخوش کن بقضاء تو نفس مرا که راضی وخوشحال باشم بقضاء و
سع بمواقع حکمک صدری وفراخ کن عطاهای وقوع حکم تو سینه
مرا یعنی در سینه من برای هر حکم تو جای باشد وبناچار وسیع باشد
واین کنایه است از انقیاد دل بجمیع احکام الهی که ایشان نباشد
که بعضی را دل بیند بد بعضی النفقة و بعضی مرا اعتماد بانکه هر چه
قضاء تست خیر محض است و متضمن حکم جلیه یا خفیه است لا فرمها
تا آنکه با آن اعتماد یعنی بسبب آن اعتماد اقرار کنم بان قضائک
لم یجر الا بالخیرة بانکه حکم تو جاری نشده مگر بآنچه خیر است
خیره بسکون یا و بفتح نیز مرویست واجعل شکری لک علی ما زویت
عنی وبگردان شکر کردن من ترا بر هر چه از من دور کردی خواه چیزی
که بحسب ظاهر موذی بود یا آنچه بحسب ظاهر نعمت بود که البته در
دور کردن آن نیز حکمة بالغة خواهد بود وافزون شکری آنک
ما خولتنی زیاده بر شکر من ترا بر آنچه بمن دادی چرا که دور کرده
البته مخالف مصلحت کل بوده ودفع شر اهم است از جلب نفع پس

شکر

شکر برا ملدم باید تم بلید و عصمتی من ان الحق بدی عدم خماسة
و معافظة من بکن انین که بشخصی کمچینی نداشته باشد
کان خسه کنم یعنی اوراد ننظر جی ارد ایه و بنظر اهانه به بینم
که فتوا ست اا ... تر ... ما کان فضل کنم بما اللذی
و انجهة ما الدائی اوی اعزت کنم و عزته دمم بر نقیین نان التریب
من ... چاکه بدر یعنی شرف و فضل کسبی باست که
طاعته تعا و ... ته ... وجاه و العزة من عزته عبادله
و عزت کسبی ست که عزت ... عبادت ... علی محمد و آل
و متعنا ... لا ینقذ خلل یا رحمة بحمد و الش و ... مندسا
من ما نبالی که اخرتشد یعنی توفیق ایمان عبادت بده که نعیم
اخروی ابد نصیب شود و این تا بعی لا ینقد و نفوته مایکن
بعزتی که ما ینشو که ان رضای الهی و حسن عاقبت است و الا
جمیع امور دنیوی فانی است و ... نه ... نتح و در نسخه
ان ... افعال ... لا ... و بتو ست و بکنا ما رادد ملکی که ابد
است یعنی در بهشت یعنی اگرچه دوزخ نیز ابدی است اما سلطا
ن آن ابدی نباشد پس مراد بهشت ... بدر سبق که توبکی
و شریک ... لاحد که ... الصمد ... خلا بقی آلن

لم يلد اين هم چنان است يعني به درستي كه تو الهنا ان كسي كه فرزند

نداري و خطاب در صله الذي باعتبار خطاب در اسم ان است و لم

تولد و پدر و مادر نداري و لم يكن له كفوا احد و نيست برابر تو

هيچكس مثلي دعاء و تقديد ابرو و تشديد اول و تعد اللهم

ان هذين خدايا به درستي كه اين مرئي و مسموع اينان من اياتك

علامت و دليلند ان علامات و دلائل تو و هذين عونان من عوناتك

و اين هر دو اعانت كنندها و خلقند از جمله چيزهائي كه تو ايشان را

معين خلق كرده و اين قضيه مطلقه عامه است يعني في الجمله بلكه اكثر

اعانت كننده باطراد بعون نخوست نيست به نهجي كه خواهي از نفع و

ضرر بروايه كفعمي است پس هرد و حالتند ان هذا و خبران بتبيدران

لطاعتك برحمة نافعة او نقمة بوزن سرقة و نشدة ضارة ثنا

ميكنند در اطاعة تو به درستي كه بندكان ترا نفع كنند يا بعذابي

كه ضرر كنند چه باراني كه نتيجه ايشان است كاهي نفع كند و كاهي

ضرر بتستفنا و مشيت الهي فلا تمطرنا بهما مطر السوء بوزن فلس

باراني كه سبب ايشان بر ما بارد مكن ان باران بد كه ضرر بكند الحنث

در نهاية غريب كفته باراني كه از غضب باشد ايقا المطوت مستعمل

است و در باران رحمة مطرت و اكثر تعديه اول بعلي است

ولا تلبستنا بهما لباس البلاء و مپوشان ما را بسبب این هر دو بلا

اللهم صل علی محمد و آله و لا تسلمنا تقع هذه السحاب و بر کنها نحا

اسم جنس است و احدان سحابه است بنا برآن تانیث اسم اشارت و

ضمایر شده خدایا رحمة بکن بر محمد و آلش و نازل کن بر ما نفع

این ابرها و برکت اینها را و صرف کن از ما ضرر آنها و مضرتها مدد و گردان

ما را به وضر آنها و لا تصبنا فیها بآفة و مرسان بما در این ابرها آفت

را و لا ترسل علی معائشنا عاهة و مفرست بسبب این ابرها بر وجه معیشت

ما که اقسام غلات است بلا و آفتی باعث ضایع شدن غلات نشود

قال در نسخه ایست بعضها نعمة تمیز است یا مفعول له و بیچینین

سخط پس اگر برانگیخته باشی این ابرها را از روی غضب یا از

جهة غضب کردن و محنت دادن تو ما را [illegible] سلطنا سخطه [illegible]

باشی از روی غضب تو [illegible] فی سؤال عفو

و تضرع میکنیم بدرگاه تو در طلب عفو تو قبل با الغضب المشرکین

پس مایل کن غضب خود را بسوی مشرکان [illegible] نقمتک بوزنت

سرقة یا نتنة علی الملحدین و بگردان آسیاء عقوبة تا بر ملحدان

و این کنایه است از اضمحلال آنها است اللهم اذهب محل بوزنت

فلس بلادنا بسقیاک خدایا دور کن خشکی و بی بارانی شهرها و

ما را بابید دادن توکه باران رحمة وسیعی وا فرج مجیب ملتمسین ومفت
قوی ومغلق صدقه با برقرار بدور کن غش وحقد وشدة غضب و
شماس سیهاه ما ابن ذوق توجه هر کاه میده دو سعة بنده باشیم این مقام
کم شود ودر بعضی بالمرة نباشد ولا تشغلنا عمّا یعنیك ومعن
منقطع مکن انسه ما ان ماده احسان تو اوان العفو من غنیمت پس
بد هستی بی نیاز کیست که تو او را بی نیاز کنی وان السائرین قوی
نیز هستی که سلامتی پاید ، از بلیان کیست که تو محافظت او کنی
ما عندا احد ... ولع نیست تو هیچکس غیر ان تو دفع نتواند کرد
مکر بکند با عانت تو ولا بلحق بانا ملامه است یا بمعنی منع است
من سطوتك عن متعلق است بمن لفظ امتناع ونیست با هیچکس بای
خود ان سطوة تو یعنی اکر تو حمله بکسی کنی نتواند خود را از ان
محافظت نمود وبچیها که امتناع مشتق باشد از منعه بمعنی جاه وعز
وغلبه ختم ما انت علی من شئت حکم میکنی بهر چه خواهی بهر که خواهی
وتقضی بما اردت تحیمن اردته وحکم میکنی با آنچه اراده نمایی در حق
هر که خواهی واین عظمت نفسیری تعتیره سابقه است ولك
الحمد علی ما وقیتنا من البلاء پس مر ترا ست سپاس بر محافظت نمودن ترا کردن
از بلاء ولك الشکر علی ما خولتنا من النعمة ومر ترا ست شکر

برتوفیق که بما داده حمد الخلف حمد الحامدین وراء ایشان حمدی
که بعضی عطا فکنند بمه جمیع حمد کنندگان را حمدا یملأ آنه ارضه و
سماءه ایشان حمدی که پر کند زمین و آسمان او را اللهم لک المنة
حسم السن الوهاب لعظیم النعم بر توفیق که توفیق دهنده بر خلق
نعمتهای کلان یعنی نعم عظیمه سیدی که موجب امتنان منعم علیه است
و بخشنده نعمتها و عطیه ها بی عطف تفسیر باشد القابل بیسیر الحمد
التارک طایل الشکر تو قبول کننده سپاس کم را و جزا دهنده بشکر
کم بل لمحسن الجمیل ذوا الطول و در نسخه ذو التفضل لا الآلات
الجلیل النعم تو نیکی احسان کننده و فعل جمیل کننده که صاحب
قدرة است و نیست معبود بحق مگر تو و بسوی تست بازگشت
همه دانا ... بتقصیر شکر اللهم ان احدا لا یبلغ من شکرک
غایة الاحسان علیه احسانک مایلزم شکرا احدا ابا بدر عیق که هیچ
کس نرسد در باب شکر تو بنهایتی مگر آنکه در آن مدت سکی بنرباید
برسد از احسان تو آن قدری که او را لازم رساند شکری دیگر
چه نعم الهی شیئا فشیئا فایض است پس هنوز آن اداء شکر نعمتی
فارغ نشده که نعمت دیگر برسد که موجب شکر است بلکه توفیق
نعمت بر آنکه نعمتی دیگر است پس تسلسل لازم آید پس از عهده شکر

بالتمام نتوان برآمد چنانچه شاعر گفته اذا كان شكري نعمة الله نعمة
محدثة كيف السبيل الى الشكر و در رجل اول مراد بعطيه سائر نعم تو الهي
است و در ثاني مراد توفيق شكر است و اين بتقديري است كه بلفظه
از باب افعال باشد و شكرا مفعول ثاني و مراد بالزام ايجاب و
اگر از باب علم باشد مراد بما عبادتي است كه درين مقام شكر كنند
و مراد بلزوم وجوب و شكرا تميز يا مفعول له ولا يبلغ مبلغا من
طاعتك وان اجتهد الا كان مقصرا دون استحقاق فضلك و هيچكس
نرسد بمرتبه كامله از طاعت تو هر چند كند مگر آنكه مقصر باشد
از استحقاق تو يعني هيچكس بقدر استحقاق تو عبادت نتواند كرد
بفضلك يعني از ... الى كه با وجود تقصير بفعل ادر نيز بفضل
تست فاشكر عبادك عاجز عن شكرك پس شاكرترين بندها تو عاجز است
از شكر تو و اعبدهم مقصر عن طاعتك و عابدترين بندگان تو مقصر
است از طاعت تو لا يجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه واجب نيست
براي هيچكس اينكه بخشي او را بسبب استحقاق او بخشش را چه اگر همه
ما چند از شكر مقصراند و طاعة چنانچه گذشت ولا ان ترضى
عنه باستحقاقه و واجب نيست براي هيچكس اينكه راضي شوي از
بسبب امري كه از او صادر شود كه موجب رضا باشد فمن غفرت

له بطولك ومن رضيت عنه بفضلك پس هر که ایجنتی بمحض فضل و
قدرت مفیض هست رحمت و هر که از و ایمنی شی ء بمحض فضل
تست تشکر بهم ما شکر تقبل میکنی از ایشان شکر تو که کنند و در نسخه
شهید تشکر به بصیغه مجهول و این اظهر است از روی معنی و انسب
است بما بعده و تثیب علی قلیل ما تطاع و ثواب میدهی بر عمل قلیلی که
در آن عمل الملائکه کرده شود حتی ... او قسماء عظام بر لفظ
حتی قلمزده اند کان شکر عباد ک الذی اوجبت علیه اوقسماء
عظام بر لفظ حتی ثوابهم تا آنکه گویا شکر کردن بندها و توکه بمحض
فضل خود واجب ساخته بر آن شکر ثواب دادن را و اعظمت عنه جزاءهم
عظیم ساخته از آن شکر جزاء ایشان چه ... دیدن ... در جنب ثواب
اخروی قدری ندارد ... کان ... استطاعة الانتفاع
منه دون قد کافیتهم یعنی جزا دادن را الخ ان لازم ساخته که گویا
شکر کردن ایشان امریست که ایشان کنند تمنت را تو تکرین آن شکر آنکه
توما ... پس ناچار مکافات فعل ایشان کنی حال آنکه نه آنکه ایشان
مالک آن قدرت نیستند بلکه قدرت بر شکر نیز تو داده پس آن و حول
نیز بمحض فضلست و باستیجاب و استحقاق نیست او بو ... سببه بیدک
فکافیتهم بالحسان لازم ساخته خود را که گویا سبب آن شکر یعنی قدرت

برآن بدست قدرت تو مستقبل بودند شکر بی توجه ادا کرده حال آنکه
همه اسباب بدست قدرت تو و این عطف تفسیری است سابق است و کلمه
او بمنزله و عبارت اخری و در نسخه تمکن بتاء خطاب و ضمیر اسم
تمکن است و جمله سبب بیدک یعنی گویا شکر امری است که تو بآن
صفت بیشتری که سبب آن بدست تو باشد ما تمکن صیغه غیبت است
و در و ضمیر قصه است و سببه بیدک بیان آن ضمیر است یا ملکت
یا الهی رهم و نه خیانت کانها مالک استطاعة بودند و سبب بدست
تو نبود بلکه تو مالک همه کارها و ایشان فی ای حال ای من قبل ان
یملکوا عبادتک پیش از آنکه ایشان مالک عبادت تو شوند یعنی عبادت
تو کنند و اعددت ثوابهم قبل ان یفیضوا فی طاعتک و آماده ساخته
ثواب ایشان را پیش از آنکه طاعت تو کنند و ذلک لان
سنتک الافضال و این آماده کردن ثواب قبل از عمل بواسطه آنست که
طریقه تو تفضل و انعام است و عادتک الاحسان و عادت تو احسان
است و سبیلک العفو و راه و روش تو عفو کردن است فکل بعادت
و احسان است و سبیلک العفو و راه و روش تو عفو کردن است
و در نسخه و کل البریة معترفة و در نسخه معترف باعتبار لفظ کل بانک
غیر ظالم لمن عاقبت پس تمام خلق معترفند باین که تو ظلم نکنی عاقب

كي ظالم بسي دران و شاهد اند در نسخه كفتي ولو بسيحي نوشته
و در نسخه شاهد باشد مستصل على من عاقبت و همه كواهند باينكه
فان هر كس دفع بليه كني صفات اهر وي دعوى بعض فضل نست وكل
منوطي نسبه بالتقصير على ما استوجب و هر كو اقرار ميكنيد در حق
خود بتقصير در بجهد تو سعق [illegible] لا ان الشيطان يجعله [illegible]
طاعت [illegible] عاص و چون سه معتقد بتقصير بس اكر نيك
بالطبع بي بودند و شيطان مكر و حيله ميكرد و بندها را ازان
طاعت تو باز مي داشت هيچكس عصيان نميكرد قوله لا [illegible]
و در نسخه بصورة [illegible] الباطل [illegible] ما ضل عن طريقك ضال
واكر شيطان باطل را بصورة حق در نظر ايشان تصوير نمي كرد
هيچكس كراه نمي شد وان راه نيكه خواست بدر مي رفت فسبحانك
بين سنه بي دانر [illegible] ان جميع معايب [illegible] اين صيغه نفي
است كه مثلك في معاملتهم الماسك و العصاة چه ظاهر است كه
نود در معامله تو با هر كه الطاعت تو كرد چه اكه طاعت موجب نعم
نيست ومع ذلك بكرم خود ايشان نعم ابدي وچه ظاهر است
كرم تو در معامله تو با هر كه عصيان تو كرد چه اكه بفضل خود
بخشي و توبه بالقبول ميكني تشكر [illegible] و عست در بيان [illegible]

کرم للمطیع ما انت تولیته لم تقل شکر میکنی ان مطیع شاکر را انعام میکنی

مطیع را و ثنای جمیل میکنی و جزاء جزیل میدهی کسی را که طاعت

می کند در مقابل آنچه تو خود متولی فعل آن شدی چه بنده بی اقدار و

تمکین الهی سببها تهیه اسباب من الله هیچ کاری نتوان کرد و تملی المعاصی

بما تملک معاجلة منه و مهلت میدهی گناهکار را و عقوبت نمیکنی کما لک

قادری بر شتاب کردن در عتاب او اعطیت کلا منهما ما لم یجب لها

هر کدام از مطیع و عاصی چیزی که واجب نبود دادن آن چیز را و

یعنی نعیم جنت و عفو گناه و تفضلت علی کل منهما بما یقصر عمله عنه

و تفضل و احسان کردی بهر کدام از مطیع و عاصی با آنچه قاصر است

عمل است از آن چرا که عمل دنیوی در جنب نعیم جنت قدری ندارد و

توبه و تعبد در مقابل عفو و خلاصی اندو رتبه ندارد پس تقصیر

از باب تفعیل باشد و عمله فاعلش و ضمیر عنه راجع بما و مراد بما عطیت

الهی که به وسیله تفضیل است و گفته اند که به روایت شهید از باب

تفعیل است پس اگر عمله مرفوع باشد فاعلست و عنه بمعنی فی و اگر

منصوب بمفعول لیه باشد معنی چنین است که بجعل عملا قاصرا منه

و هر دو معنی خوالت نداشند و لو کافات المطیع علی ما انت تولیته

لا شك ان یفقد ثوابك و ان تزول عنه نعمتك و اکن مکافات مطیع

میکردی یعنی مساوی عمل را جزای دادی دنیا مخالی که مستولی
شده باشند هر آینه نزدیک بود که آن مطیع ثواب تا اینجا بعد
نعمتهای منزایل شود چرا که آن مدتی که مطیع با دران عمل است
بمنزله معدوم است در اقتدار و تمکین و تهیه اسباب اندک الی
عدد منفصل از عدد منتهی است پس حقیقة ثواب تفضل است وچون
فی الجمله عمل را نیز مدخل هست لا شک کشته لنفقد ولکنک کرمک
جانیته علی المدة القصیرة الفانیة [illegible] الطریقة الخالدة ولیکن
تو بکرم خود آن مطیع را بر عمل در مدة کوتاه فانی دنیوی داده ثواب
نعمت دائمه در آن دایمی اخروی وعلی الغایة القریبة الزایلة
با لغایة المدیدة الباقیة غایة یعنی مضافة است تنبیه داده زمان
وایان وچون منتهی زمان قریب نزدیک است کل آن زمان را تقریب
کشته مجاز یعنی تو بفضل خود بر عمل در زمان قلیل زایل داده
ثواب در زمان دراز باقی پس این نعت عطف تفسیری سابق است
[illegible] را تکلیف نکردی بقصاص
یعنی قصاص یعنی عوض کردن ابتدا مخورده است ومحتمل که این
دو شان جمیع باشد که معنی بعض رزق در عوض طاعت کنند
[illegible] بلکه شان آن رزق ولایق

بانده فائيت كه قرآن كريم بان بطاعت تو تعبير بمضارع بجهة حكايت
حال ماضيه است و در نفحه نتوي بصيغه ماضي آن باب تفعل وابن
اظهر است ولو تحمله على المنافقات في الالات التي تنسب باستعمالها
الى معصيته وباند يكرا وباين منافقات يعني اين بايتن يناوردي كه
منافقته كيف با اوردآلات بيعفاند بي اودا الاتي كه استعمال انها را سبب
مغفرة تو كرده مثل زبان ونحوه اعضا وتوفيق كما كان الالات انمي
دادي ومدد انها منافقته ميكردي بمغفرت تو نميرسيد بامداد
دادن الات منافقته ميطلب عوض انها نكردي ... ذلك به
اذهب بجميع ما كدح له وجملة ما سعى فيه واكي ميكردي با واحصل
بمنافقات يعني اكي با اودان منافقته ميكردي وبي دادي هرانچه
ي بدان نمادن جميع اعمالي كه سعي در تحصيل آن كرده وتمام انچه
سعي در وكرده يعني همه منفقتان همه هبا مي شد جاي كه هيچ عمل از
منافق مرضي الهي وسبب مغفرت بي شد چه اوست مسبب الاسباب با اكي
منافقته ميكردي وطلب عوض الات ميكردي ... لراست
به عامل او كدح للمعتري من اياديك ... يعني انكه دح وسعي را
كرده بود بجهة تلافي ادني ان نعم تو واحسانهاء تو يعني انچه در برابر
ادني فضل كرده بود انهم هدر ميشد چه جاي اعظم انعامات

تعليق

تو ملتقي دهينا بين يديك بسائر نعمك وهدايته مي ماند پيش تو دركه
وجميع نعم تو اولي انيست كه جزاء يمين باشند يا حال مثل نا ما الزيد
يذهب جاء يعني اگر حمل ميكردي بر منافته هما نند بر داين
حمل بر منافته جميع اعمال ما ورا ان بودي خرابي ون يا در حالي كه
جميع اعمال الجزاء ادني نعم الهي باشند مي بود دركر يا في نعم الهي پس
در حمل اول سائر بمعني جميع است و در ثاني بمعني باقي كان
بمعني شيا من ثوابك پس كي مستحق مي بودمي ازثواب تو يعني
مستحق هيج قدر از ثواب تو مي بودم اگرچه متي استفهام انكاري
است اما چون ظاهر ان صورت را استفهام مراد ندهد فرمود كه متي
بمعني اين گفتن متي نيست چه از جائي كويند كه حصول ان شي
در يك وقتي باشد وانجا در هر كنا استحقاق ندارد و در حالتها
اول گذشته كه اين بر سبيل حكايت است و گفته اند كه وقف بر ثوابك
كنند
و بكلمه لا و بر كلمه متي ثم مر وقيست و كفعمي بر هر سه علامت كذا
واين معلوم ميشود كه هر كله مركلا مستقل اند پس معني لا چنين
باشد كه مستحق ثواب مي بودم معني اين كه كي مستحق مي بودم هر كاه
تاكيد متي كان بستحق است واين از باب اكتفا ست واين مراتب
نيز دردعا اول صحيفه كريمه گذشته هذا يا الهي حال منا لما
علي

ای منخلع من ایبت حال کبی که طاعت قوکند و مسبیل من تعبد
لك وابنت رك کبی که بندکی کند ترا قامتا العاصی امرك بالمواقع
نهیك اما عصیان کنده امرك و واقع شونده دیمکی قو ملو تعاجله
بعقتك بوزن سرقة و در نسخه بوزن تنشد و در نسخه صحیحه بوزن
نحمه و هر سه بیك معنی است تو شتاب نکردی باو در رساندن
عذاب باو لکن یستبدل بحاله فی معصیتك حال الانابة الی طاعتك
و این تاخیر و عدم تعجیل جهة اقتضا که تا حال را نکشتا بطاعت را
بدل کند بحال معصیة یعنی معصیة را دور کند و بدل ان انابت
کند و یحتمل که این عبارت محمول بر قلب باشد و لقد کان یستحق
ودر نسخه یا الهی اول ما هم بعصیانك کل ما اعددت لجمیع خلقك
من عقوبتك و هر این نسخه تحقیق امد را دل و بقی که قصد کناه کرده
بوده است مستحق هر جنس از عقوبت تو که اده کرده برای جمیع
خلق و ان نوجه کناه بزرکانه هر چند کوچك است لکن بزرك است
فجمیع ما اخرت عنه ما یغات به علیه من سطوات النقمة والعقاب
ترك جبر جمیع است من حقك و رضی بدون واجبك پس عذابا
که تاخیر کردی در ایصال ان بعابی و حلما عضیه و عقابی
که در نزلک کردی در دستا ییدن انها با مجمیع ان ترك حقست

ورامي شدن تست بمنا بچه و لجاجت يا گفتار ابچه واجبه
یعنی حق تو بتفصیل در عذاب بود ترك ان بودی و رامی شدی
نعمتی یا گفتار انچه تاخیر متنی ان کی است و در مخه شهیده
متکه مرحلت و رضیت بد رنه و اجل و فی اکرم مثلها الهی بس
کیست کریم تر از تو ای خدای من و من ایشنی من هلك علیك نعلق
علی هلاك متضمن بغی و طغیان است و الا در قاموس تعدیه بعلی
مذکور نیست یعنی و کیست شقی تر از کسی که هلاك شد بلیه عصیان
در حالی که طاغی و باغی بود بر تو که هلاك لفت امر کرد با ضمیر
دخیل باش من رباورود است ای من اشقی من هلك دخیل علیك
لانه نزدیك بیاید و ملتجی الی حمایك او حال کونه و اقداوی
علیك ای عند الموت یا کلمه علی بمعنی مع مثل اصله الله علی علم
ای هلك مع ما انت علیه من العنایة البالغة و الرحمة الواسعة
یا علی بمعنی فی است یعنی در معرفة توجرا که کان برد که امید
وار تو خایب شود و سایلی اندر توم ورد کرد شاید که
عظیم راد رسعة عفو تو گنجایش نباشد و در مطالب بندها
مطلب عظیمی باشد که جود تو قاصر از عطاء ان باشد استغفر
الله منها و ابتهاین کیف نا بچا ندهالك است و شقی تر از کیست

نیست بعضی گفته اند که هلك یعنی خائب است و ملی من جهة کیهٔ دان
درگاه تو خایب مگردد و این معنی ابعد از همه است لا منجا یا رب لا منجی
یعنی اینجا گنجایش من گفتن نیست چه از جای گوید که احتمال و
جد ان باشد و اینجا احتمال وجود شقی نه نیست و معنی به کلمتین محتمل
است یعنی نیست کسی که اشقی از آن هالك باشد و کیست که از و اشقی
باشد و عسی بك ان یتقدم بعد ان توصف الا باحسان نعمة و منعی
از آنکه وصف تو کنند مگر باحسان و خوبی و کرمت ان یتقدیر من
ان یخاف منك الا العدل و بکرم و معززتی از آنکه از تو بترسند
بهیچ وجهی مگر از عدل تو که بشوی می اعمال قبیحه ما عدل جای
ترس است لا نخوف بك علی من عصاك ترسیده نشود از جور تو
بر عاصیان تو چه نکنی با ایشان مگر عدل و چون جور نشود پس خوف
از جور نشود پس خوف از چه باشد و لا یخاف اغفالك ثواب
من ارضاك و ترسیده نشود از تغافل کردن تو در دادن ثواب به
کسی که ترا راضی کرده باشد بعمل نیك یعنی بمقتضاء عدالت و فضل
خود البته ترا مطیع بد می و سرکاه تغافل نکنی پس چگونه از تغا
بترسند فصل علی محمد و آل محمد و هب لی املی پس رحمة بکن بر محمد و آلش
و ببخش بمن آنچه امیدی من از مغفرت و جنت و رضا و غفران

از مغ

انعم وزدني من هذا الا ما اصل بيله التوفيق في عملي وزيادة
بكن در حق من انقد زهد اية تو كه بيم بان قد بسوي توفيق
در عمل صالح من اين مسائل كه بر بد و سبق قوت بندة بالفارسيا
و كرم كنند و [illegible] عذر گفتن ازكار هي كه در حق بندگان
الهي كرده باشند [illegible] تقصير در شعر [illegible] انما و [illegible]
نشود [illegible] كردن ان عذاب انتي اللهم اني اعتذر اليك من مظلوم
ظلم بحضرتي فلم انصره [illegible] من عذر خواهي ميكنم از اين كه در
حضور من بر شخصي ظلم كردند و من نصرت آن مظلوم نكردم و
من معروف اسدي الي اعطي واوصل الي و در نسخه شهيد از
يعني اسدي در حديث است من ازل اليه نعمة فليشكرها وكتيد
فلان انلني حقي يعني حق من ادا و ازين بابست نلعه يعني
توشة كه از ما بدو برداشته براي در مسبق بين ندر قاموس
است كه اين لفظ عراقي است يا عامي حال انكه حجازي و اصلش
بين ندر قاموس است كه اين لفظ عراقي است يا عامي حال انكه
حجازي و اصلش نليل است اين انش كفته دليل انتقال [illegible]
است از مكاني بمكاني استعمال كردند براي انتقال نعمة
از منعم بمنعم عليه كويند نلت منه الي نعمة وانلها الي فلم اشكره

ماذكار نيكي كه شخص بن بطريق احسان كرده باشد ومن شكران نكرده
باشم ومن مسيئ اعتذر الي فلم اعذره واين كه شخص بمن بدي
كرده باشد ومن عذرخواهي كند وعتاب را معذرت ندانم ومن ذي
فاقة سالني فلم اوثره واين كه فقيري صاحب فاقه از من سوال كرده
باشد ومن ايثار او نكردم يعني انچه ميسر بود او را دادن ترجيح
نخود نكردم وندادم ومن حق ذي حق لزمني لموءمن فلم اوفره
واين كه موجب حقي بر ذمه من داشته ومن حق او را بتمام نرسانيده
باشم ودر تحفه ومن حق لزمني بدانكه حق دو معني دارد يكي امر ثابت
متحقق در نفس الامر ومانچه مستحق باشد از ادراك شرعا يا عقلا
پس ذي حق احتراز از معني اول است چه معني ثاني مراد است پس
ذي حق بمنزله من حقوق الناس است كو يا كفته ومن حق من حقوق
الناس لزمني حال كونه لموءمن پس لموءمن بدل باشد از ذي حق
حال انكه لام نقشان بدليه ميرواته كفعي ومن حق ذي حق
لزمني فلم اوفره بدانكه ضمير لم اوفره راجع است بحق اول وتلقي
كه صله فعل است وبمنزله مفعول ثاني است ومعني راست اي لم
اوفر عليه اي مافيه حقه ودر مغرب است ووفرت علي فلانت
حقه فاستوفاه اي وفيته اياه فاستوفاه ودر اساس البلاغة است

وفیت علیه حقه تا سعی فی مثل وفیته تا سعی تا بتمامی چیزی که
فی علیه حقه فی نحو کما استوفی ای ما استوفاه این معنی ندارد که وفی
واستوفی هر دو بمعنی استیفاء است بلکه ای استوفاه تسبیع فی
است پس مرادش آنکه وفی علیه بمعنی تمام دادن حق است واستوفی بمعنی
گرفتن تمام حق است نهایتش تسبیع وفی نکرد وبنظر من که نالست فنقلها
مذکور شد مر بعد لند بدین اراده وصاحب قاموس حمل کلام جوهری
بر ظاهرش کرده که ای استوفاه تفسیر هر دو میباشد و توهم کرده که هر دو
بیک معنیاند لهذا گفت استوفی علیه حقه استیفاء کوفی وجوب
معلوم شد که کلام قاموس غلط است ومبنی است بر توهمی که او
کلام جوهری گفته پس وارد نیست چه معنی آن بمقتضاء قاموس
این میشود که حق خود بتمام گرفتم وصریح مغرب و اساس وحقیقت
صحیح ناطق است باین که معنی لم اوفه با تقدیر علیه این است
که حق او را بتمام ندادم و مراد همین است و حق است پس اعتراض
باطلست و در نقده ومن نتیج مومن ما شی ترظلم اوفه ومن عیب
مومن ظهر لی قام استوی وآنین که عیب مومنی بر من ظاهر شد
وبس از آن نیز شنیدم و بس کل آثم عرض لی فلم اهجره و از این که
عرکاوی که ظاهر شد و بیش من آمد ومن ترک آن نکردم و بعمل

او رحم اعتقد البلاء یا الهی تهن من نظار من عذر یعنی علیم پیش رای
خدای من از امور مذکوره وان لم یجد امثال ان امورها شکل اعتذار
ندامة یکون واعطا لما بین یدی من تبعاتهن اینان عذر خواهی
کردی کما نه روی بتیمانی باشد وان عذر خواهی باشد نصیحت
کنندهمن در باب سائر اموری که مثل ان تقصیرات را صل علی محمد
واله واجعل ندمتی علی ما وقعت فیه من الزلات پس رحمة بکن بر محمد
واله وبگردان پشیمانی مرا بر لغزشهایی که از من شده عزیمتی ودر
نفعه شهید ومنهی علی ترک ما یعرض لی ودر نفحه واعراضی عما یعن
لی من السیئات ... مرا بر ترک آنچه پیش می اید از گناهان توبة
مفعول ثانی اجعل توبة تحبنا اضافة مصدر بسوی فاعلت
بهو بنة یا محب التوابین یعنی بگردان ان ندامت وعزم را چنان
توبه که موجب محبت تو شود بمن ای دوست دارنده کسانی که بسیار
توبه کنند واست دعاء در طلب عفو ورحمة اللهم صل علی محمد واله
واکسر شهوتی عن کل محرم وحذا با رحمة بکن بر محمد واله وبشکن
شهوت وخواهش مرا از هرچه حرام کرده وازره حرصی عن کل ما
ثم وودکن حرص مرا از هرگناهی وامنعنی عن اذی کل مؤمن ومؤمنة
ومسلم ومسلمة ومنع کن مرا وباز دار از ایذاء هر مومن ومسلمی

خواه

خاموش خاضع از ظلم و ... متی ملاحظه علیه ...
مبتلی ما جرت علیه ... که یافته شود از من یعنی کرده باشد
بمن آنچه منع کرده او را از آن و ضایع کرده باشد از من مالی را که
او را منع کرده از تصرف در آن نفعی ... تنعم ... و بیشتر پس
جود بلغه دان ظلمی که بر من کرده بود و بحالی که مرده است او حصلت
قبله ... یا حاصل شد برای من از ظلمه ... ان عبد حال آنکه
او الحال زنده است ... پس بخش او را هرچه یافته
که بمن کرده و مقیم ساز ... پس بخش
برای او آنچه که من کرده ... کرد آنچه از من یعنی مقیم بر آن
بود کرده ... و لا تنقصه علی ما ارتکب فی ... زیادت
و واقف مکن بر آن تقصیری که ... کرده تا میان ...
نشود ولا تکشفه عما اکتسب و ... مکن او را ... کرده بمن
و ... آنچه ... چون مراد بکلمه ایما یک کس
نیست بلکه بمعنی هر کس است پس در معنی آن تکشف و تعدد هست
با ... اعتبار ضمیر جمع آورده و در نقصه عنه ... خط لفظ ای
و دیگر آن عفو کردن ... آن ... بان عفو مسامحه ... کرده
... علیهم و دوام بطریق تفضل آنچه بمن

واجب نبود ما را بخشش تفضیلات که بر ایشان صدقه کند یعنی عطیه
کنند در این‌جا انکی مفعول ثانی جعل صدقتنا المتصدقین
یعنی بکردان این عطیه را بر ما که نکند بر ان عطایای که مردم ان عطیه
دنیا را خدا کنند که نفع ان بر بقای بسیه [illegible] نبات کند که
اینان باده شود و در نسخه فی انکی یعنی داخل کن در جمله ایشان
واعمال صالحات المتفرقین و بکردان این عطیه را بلندترین امیدی
که بان وصول نماید بدین سبقا بدرگاه توجیهی که تقرب بدرگاه
تو نماید وعوضنی من عفوی عنهم عتوه و در عوض انکه من
عفو کردم ایشان تقصیرات مرا و من دعا قلتم رحمة و عوض دعا
خیر که من ایشان را کردم تو بر من رحمة کن حتی یسعد کل واحد منا بفضلک
تا انکه کار ما اسان شود و نیز سعادتمند شویم بفضل تو هر کدام
از من و انکه بمن بدی کرده که او را تبعه من خلاص شود و کنا من
بخشیده شود یعنی کل منا بمنک و نجات یابد هر کدام از من و او
بعطا و انعام تو اللهم وایما عبد من عبیدک خدایا هر بنده از بندها
تو ادرکه منی درک که رسیده است با ما و انجا شامن تبعه یعنی اثمی
و تقصیری در حق او منسه من دا حبتی اذی یا رسیده با ان جانب
من از ادی او الحقه بی و بسبب ظلم یا رسیده یا و ظلمی از من بدان او

با بواسطه صفه گفته گویند فلانچه الا رای ذهب عنه و ذهب لان
است بمعنی و مثل چون متعدی باشد و گوئی ذهب گفته با بمعنی
شود که برد حوا مرا چنین فان زید عمرا که متعدی بیک مفعول
است بمعنی رفت زید از عمر و گذشت از وی و چون متعدی بمفعول
ثانی باشد این معنی شود که برد زید خشم را او را پس مراد بیت
که پس برد مرحق ان بنده را او سبقه بظلمته بفتح لام چنانچه
نقل کرده جوهری و ابن قتیبه و در نسخه لظلمته بلام و کلام
ثانی چنانچه در قاموس است و مشهور این است و این عطف
تفسیری فقره سابقه است و مثل امر چنین است که ظالم از ین کس
بگیرد و ازین کس ان مظلمه کند و سبقته بمعنی پیش رفتم از وی
متعدی شد بمفعول ثانی بیا و کنی بمظلمته با ین معنی شد که
پیش برد مرحق او را بظلم و هرگاه ان شخص پس ماند و خصمش پیش
برود تا بحق خود نرسد و محتمل که مراد سبق بردن ظالم پیش
از مظلوم باشد که بدرگاه الهی پیشتر باشد رفته و در دنیا میسر
نشد که رد مظلمه کند و مظلوم را راضی سازد فصل علی محمد واله
ما رضد عنی ابن خمیس ایماست و چون ای منقض معنی شرطست
دنیا و ما در اسد و اسناد این خبر بان ابا لقطه ما رضد است

پس رحمت بکن بر عجز ما الشی و رامهی کن ان عبد مظلوم را انتصر من

مهجته یعنی تن قتل کو ... مهجه المال مهجة بفتح و کسر و ضم

ایمعنی ستیقعیشد یعنی ان عفو تو علی مالی که داری دو خزانه

استغناء قیات سطلوبه ... ساز ... عنک

معنی او را تمام بدو انچه ... تم فی ما وجب له مدر تقصها توجه

حکمك پیشتر ... من یکن از انچه و اجب بوده کند بسبب این ظلم حکم

فی یعنی حکم ثابت است که بسبب ظلم داخل تا ... نشوندم از ...

وارچه ظلم چنانچه ... تدانسته ... ما به عدالك

مخالص کن ... انچه کنند ... عدل تو فان عفوك لا تستقبل

نقمتك ... سخته ... چه که ... قوة من میتواند

بر داشت عتاب تو ... طاقتی لا تنهض بسخطك ... سعة

رحمة ... که طاقت تمام بغضب تو نمی تواند کرد

یعنی تحمل غضب تو نمی تواند کرد ... بالحق ... پس

که تو اکر مکافات کنی ما را بانچه حق و عدل است هلاک میکنی

... اصلتن ... توفیق ما کرده ...

... نکی ... و کنا ...

اللهم انی استوهبك یا الهی ما لا ینقص بذله خدایا بدرستی که

مخش

من طلب میکنم از فنای خدای من انکه ببخشی بمن چیزی را که نقصان
نکند بتو بخشیدن ان واسألك ما لا ینبغی لاحد سهله و از تو طلب
چیزی میکنم که بر داشتن ان بر تو گران نیست استوهبك و فی
واستوهبك یا الهی [illegible] لم تخلقها لتمتنع بها من [illegible]
از تو میطلبم ای خدای من نفس مرا که از ان بخشی مکرمت
بر نکیها ابغنان تنسی کما ان ما ی این خلق نکرده که باز دارد
با ان نفس خود را از بدی یعنی چنانچه دیگر ادر نگاه فظت از معصات
تا چند بردم تو بنیستی و در هیچ چیز بان محتاج نیستی او لتطرق
اصل ان ننظر فیها [illegible] یا برای این کار خلق نکرده که تو سیله
از نفعی بتو برسد [illegible] علی مثلها ولکن
ایجاد نفس من کردی بجهة اثبات قدرت تو بر ایجاد نفس من و حکما
علی شکلها بجهة اثبات حجة بر بر که مثل این خلق می توانی
کرد [illegible] حمله و از تو میطلبم انکه بر
از نفس گناهای را که در کشتی بر بنه اند که مرا تاب برداشتن ان
نیست الهی کفایة ان عفواست و استعین بك علی ما قد [illegible]
و از تو مدد میطلبم بتقصیراتی که تحقیق مرا ستیکین ساخته
است با کردن انها [illegible] علی [illegible] نفسی علی ظلمها بنسبی

علو [illegible] بتضمين استيلاست وتنبيه مفعول به هب يعني ببخش بي
نفس را [illegible] كه مستولي است ان نفس بر ظلم حال خاصل انكه ظلم را نا
ببخش يا انكه نفسي مفعول به ظلم است يعني ظلمي كه نفس برين كرده است
با وجود كثرة تظلم از انفس من ببخش و وكل رحمتك باحتمال اصري و
وكيل بكن رحمة خود را بر برداشتن بار من يعني من عفو بكن برحمة خود كم
فقد لحقت رحمتك [illegible] بسيار است انكه بتحقيق رسيده است
رحمت تو بكناهكاران [illegible] قد نمل از باب فرح مرويست و انبا بنصب
نيز امده عفوك الظالمين و بسيار است انكه بتحقيق شامل شده عفو
تو بظالمان فصل علي محمد واله واجعلني [illegible] بضم همزه و بكسر نيز امده
مهر و بمعني مقتدي است من [illegible]
الخاطئين پس رحمة بكن بمحمد واله و بكردان مرا قدوه و پيش
رو كسي كه بفضل مكنت تو اورا بخيرانده از خطاهاي افتادن
خطا كنندكان يعني مرا پيشتر از دستگيري بكن و مكذا انكبري تو
انم [illegible] بمعني كوي
كه [illegible] باشد مثل چاه [illegible] و مضاف محذوف است تقديرش
من مقوع ورطات المجرمين [illegible] و كسي بكن كه بتوفيق تو خلاص
كرده شد از افتادن در چاههايي كه مجرمان در آن مي افتند فاجعلني

فاجعلني

طلیق عفوك پس انکه که بخاسته وبخلاص کفته ازاد کرده عفو تو
شده من اسا خطا را نبند غضب تو وعتیق صنعك من تا رق
بفتح وا و در نسخه بکسر هلك وشده است ازاد کرده فعل جمیل وانعام
توانیند و رند ان عدل تو وچون من استدعا نموده ام که اسوة
این طلیق وعتیق باسم پس بطریق اولی من طلیق وعتیق بکن انت
ان تمنع [illegible] الهی به سبق که اکرم الطلیق وعتیق کنی ای خدای
من [illegible] عفو [illegible] کرده باشی این الطلاق
وعتق را بکسی که شکر استحقاق عقوبة تو نیست یعنی من خود را
مستحق عقوبة تو میدانم و طاغی نیستم طالب عفوم ولا برئ نفسه
من استیجاب نقمتك و بکسی که خود را بری نمی داند از مستوجب
بودن عذاب تو و عفو تو برای اینچنین مردم است پس عفو کن تفعل
ذلك يا الهي من خوفه منك اكثر من طمعه فيك و من يا س من النجاة
او کدمن نجاة یعنی اکر الطلاق وعتق کنی کرده باشی از برای
خدای من که خوف وا ز تو بیش از طمع او در عفو تست و بکسی که
یاس او از نجات قوی تر است از امید خلاصی یعنی جهة خوف ویاس
من زیاده است از جهة طمع و رجا و چون یاس و عزم بودن خوب
نیست دفع آن کرده فرمود لا ان حرف جر مقدر است تقریبه بل

بل تعییرش لا لان یأسه قنوطا او ان یکون طمعه اغترارا یعنی
[illegible] این جهت باشد که یأس او بمرتبهٔ ناامیدی بلکه شو
شده گناه خود باشد و از موجب عتاب داند و بجای او نه از ین
جهة باشد که طمع او بمرتبهٔ غروری رسیده که تکیه بران کرده مغرور
شده بی باکانه کند گناه و آن سهل داند بل لقلة حسانه باین
ستانه بلکه این خوف او بجهة کی هانیکهایی و باشد میان بدیهای
او و ضعف جهده فی جمیع تبعاته بجهة سبق دلائل و نقصان اعمال
اوست در جوف بهکاسه گناهان تا آنات بالمؤمن لا یغیر بك
الصدیقون و لا یباس سبك المجرمون پس اما تو ای خداوند من
[illegible] نشوند صدیقان که مرتبه کامل از ایمان دارند
و متقربان الهی چه جای دیگران بلحوق اولی باید که غره نشوند و
[illegible] سزاوار بیا که مایوس نشوند از گناه کاران ذلك لانك
العظیم الذی لا یمنع احدا فضله و لا یستقصی من احد حقه غره
و مایوس نشوند برای آنکه بدرستی که تو بر درگاه بزرگی
ایمان ربی که از هیچکس فضل و احسان خود منع نکند و استیفاء
حق خود از هیچکس نکند و تمام از کسی باز نستاند پس جای آن
مایوس شوند تعالی ذکرك من المذکورین بلند مرتبه است ذکر

فاذکر

تواند کوهی که مذکور شد و تقدست اسماء الله عن المسمومین و پاکست
نامهاء او از نامهاء جمیعی که نسبت نامی بانها کرده شود و منت نعمتهای
جمیع المخلوقین و منتشر شد نعمة او بجمیع عالم که مخلوق تواند بود
الحمد علی ذلک یا رب العالمین پس رواست سپاس بر ذات و صفات و نعم
توای پروردگار اصناف عالم [illegible] که خبر [illegible] کیفیت [illegible]
شد یا [illegible] و الله و ما کنا [illegible]
[illegible] و درود [illegible] رحمت [illegible] بر محمد
و آلش و کفایت [illegible] از طول امل [illegible] که از [illegible] دراز نکنیم
و کوتاه کنیم [illegible] صادق که [illegible] عمل خیر کنیم
یا [illegible] صادق غیر مشوب با [illegible] عمل کنیم و از طول امل با [illegible]
ما [illegible] حتی لا تامل [illegible] بعد ساعت تا آنکه از [illegible] نکنیم
تا [illegible] ساعتی را بعد از ساعتی را بعد از ساعتی که در [illegible]
یعنی از [illegible] ساعت دیگر نکنیم و لا استبقاء یوم بعد یوم
و امید [illegible] بعد از [illegible] نکشیم و با امید بقاء
دو روز دیگر عمل [illegible] تا آنکه از درگاه الهی
[illegible] نخواهیم [illegible] و نه رسیدن پای یعنی
شخصی بشخصی و این عطف تفسیری فقره سابقه است و سلمنا من

غره به بسلامت دار مارا از مغروری بطول امل و امنا من شرور

مددامن بدار مارا از بیم نهایی طول امل و از دست لوث یمن [illegible]

معیبا کن موت را در پیش ما نصب کردی بطریق علم که همیشه در نظر ما

حاضر باشد و لا تجعل ذکرنا له غبا و مکو ذکر کردن ما موت را یک

روز در میان بلکه ما همیشه مارا بیاد موت بدار و اجعل [illegible]

[illegible] نستبطی معه المصیر و نو فق بده مارا بعملهای ازا عمال نیک

که ابسیبله از عمل دیر داریم رسیدن بدرگاه تو یا همیشه از روی

موت داشته باشیم که بجوار رحمة تو برسیم [illegible] اللحاق

بک و حد کیم بسبب از عمل برقرب لحوق بدرگاه تو [illegible]

[illegible] الذی نامن بدتا انکه شود موت محل انس ما که با ن

انس گیرم و ما لفنا الذی نشتاق الیه [illegible] ما که مشتاق با ن

باشیم و حامتنا الذی [illegible] و بمنزله خاصان ما که بجا ی [illegible]

و عیال داشته دایم نزدیکی او را [illegible]

بنا تا سعدنا امر انها با فعال به [illegible] قادما پس وقتی که

موت را بیما وارد کنی و فرود اوری از پیش ما پس سعادتمند کردان

ما را با ن موت در حالتی که او را باشد ما کرده و انس بده مارا با او در

حالتی که قدوم نمود و یعنی چنانچه مهمان نیک با نیکس [illegible]

نيوسبب نيكي وحسن عاقبت ما شود ولا تقنطنا بمنيانة ولا تقنطنا
ودر نسخه ان باب تعجيل در يافته من نيكي مكن مارا بمهمان شدن
معت وخلد مكن مارا بر ماده كردن معت ماراكه بعد از مبتلا
شوبر واجعله [illegible]
وبكردان نادري اندرهاي بخشش تو وكليدهاي انكليد حاء
رحمة تو [illegible] طالبعين غير مستكرهين ودر
نسخه نيخ [illegible] نسخه مستكبرين بيبران ما را در حالتي كه براه راستي
نو رفته باشيم نه كمراه باشيم ودر حالتي كه مطيع تو باشيم ودرين
دنيا معت نه كناهت دارنده باشيم انمومت تا [illegible]
و[illegible] ودر حالتي كه تايب باشيم از كناهان نه كناهكار ونه
مصر بر كناه اكر احيانا تقصيري شده باشد بران اصرار نكرده
باشيم [illegible] ودر نسخه مصلح عمل
المفسدين اي ما منجاز نيك نيكو كاران وطالب نيك ساختن
نيكو كاران وطالب نيك ساختن عمل بدكاران [illegible]
[illegible] اللهم صل علي محمد وآله
وافوشتي مها دكر امثل خدايا رحمة كن بمحمد وآلش وبراي من
فتش كن درمهد كرم تو [illegible] رحمته مرا وادركن

بمچشمها و نجهة تو و اخلاق بخوبحة جنتك و در ان مراد و وسط
جنة تو و لا تنهنی بالرد عنا و تکلیف مکن مرا بلیه مرد مدی
دیدگاه تو با آنکه داغ بد بو من منه و علی التقدیر مرا هاینست
که مردود مکن و لا تخزنی و در نسخه و لا تخزنی با خیبة منك
مکن مرا از خود بطلب از تو و لا تقاصمنی با ... مکن از من
سبب کناهی که کردم یعنی عوض آن عقاب مکن و لا ...
... و نزاع مکن با من بسبب آنچه کسب کردم از معاصی ...
... مکن سرپوشیده مرا و لا تکشف مستوری و مکتّا ان
احوال من آنچه پوشیده است و این عطف تفسیری است و لا تحمل
علی ... و در نسخه العدل علی و حمل مکن بر ذات تو
انصاف و عدالت عمل مرا بلکه بنواز و فضل بسیج حتی که طاقت
عدالت کرا است و لا تعلن علی عیون الملائکة خفی و علانیة
ما شکار مکن در پیش چشمها ملیکه خبر ... احوال
قبیحه مرا ظاهر مکن و کرام کاتبین آنچه دانند اما در آن املائن
بحش همه تشنیع تام ... اخفا استیناف بیانی است و در نسخه
و اخف عنهم ما یکون نشره علی عارا و مخفی دار آن ملائکه آنچه
بر کنند کی ما اظهار آن بر من عار باشند و اطوعهم ما یخفی

مدك ثنا او بيح ودهم نورد يعني تحقيق كي از ايشان انجه
من سازند عيبان يعني انچه داني كه عيب ماست از ظاهر مكن
شرف ودر نفضد نهيگا شرف دجي بعنوانك مشرف ساز
مرتبه مرا بيضا مندي تو ازين يعني بفضل خود انعمن راضي شوه
ما كمال ... ي كامل كن احسان خود را بمن بسبب بخشش
نورا ما تطلبني في اعجاب ... ومرا در رشته اصحاب دست را
كه ناجيانند بكش ودر سلك ايشان منتظم ساز ومحشر في سالك
الامنين وبفوست بلهاء جماعه كه در امن اند بفضل تو از نوع
فانيت والحقني في فوج الفائزين وداخل كن مرا در فوج جمعي كه
بمطلب رسيده اند وامرني مجالس الصالحين ومعمور بكن بمن مجلسها
نيكو كاران يعني توفيق صلاح تام بده امين رب العالمين فتوله
بكن دعاء مراي پروردگار اصناف عالم ...
اعتني ... خدايا تو مدد كردي مرا برخواند ...
كتاب تو ... ايچنان كتابي كه نازل كرده از ادرحال
كه ان كتاب نور است كه بان هداية يابند مؤمنان چنانچه بر
... باشد ... جعلته مهيمنا على كل كتاب انزلته وكردانيدي
اين كتاب را حافظ هر كتابي كه فرستاده پيش قران مشتملست

جميع اينها درسایر کتب الهی است و فضلته علی کل حدیث مفصلة و
تفصیل دادی اریا بعر تحقیق که بیان کردی یعنی جمیع کتب فرقانا
حالست انحمیر فضلته فرقت به بین حلالك وحرامك صفة کاشفة
است یعنی درحالی که این کتاب فرقانست ایشان فرق کرده بين
میان حلال تو وحرام تو ... اعتبر به عن شرایع احکامك و
درحالی که این کتاب قرآنست یعنی مقروانست وهمه کس میخوانند ایشان
قرآنی که اظهار کرده بان هرچیز از احکام خودرا که در شرع معین و
مقرر ساخته از حلال وحرام یکتا یا فصلته عبارت تفصیلا و
درحالی که این کتاب ایشان کتابی است که تفصیل داده و تبیین آن کرده
تفصیل کردی موافق اراده خود وحینا الیك یا نبیك محمد صلی الله
علیه وآله تنزیلاً و درحالی که این کتاب وحی بود که بوسیله جبرئیل
ع نازل کردی آن وحی را بر نبی تو محمد رحمتها و تو باد بر آن محمد
وآلش تا نازل کردنی چلیفه خالق و جعلته ... نظلم
الضلالة والجهالة باتباعه و کردانیدی آن کتاب را مثله ...
بتبعیة آن راه راست بیا م والظلمة کرامی جمل جهالت یا بیم
وشفاء لمن انصت بفهم و ذن فرس و در نسخه شهید بوذ ن
نقص و اول افصح لست بمعنی معرفة قلبیه التصدیق اضافة

بیانی

بیانات الی استماعة متعلق بانصت بتضمین توجه وکرد ابیدی
انا شنا دهنده کسی که سکوت کرد در حالی که متوجه شده اند
ان کتاب بمعرفة تضمین یقینی یعنی هرکه بشود وانا ابن همید و تصدیق
کند شنا دهنده او را ن ضلالت [illegible] لا یحیف عن الحق بضمین
میل نشانده و کردانیدی ان کتاب را تا انی یعنی عدالتی که ظلم
نکند و میل ان حق نماید بان ان [illegible] هدیگی و کردانید
او را [illegible] که بان هدایة یا بنی لا یطلقاء ان با بعلم کوینده است
النار یحیی ن یاند او بر طریق کشت و خاموش شد و فرونشاند چون
متضمن معلوم چه او لازم است و در نسخه بصیغه مجهول پس برهان
نایب فاعل باشد تشبیه داده برهان را بنبا نه [illegible] است فی [illegible]
انشنید و علم [illegible] بنجاة [illegible]
یعنی استماع طریق و اضافه بسوی سنة بعد از تجرید است
و در نسخه بصیغه جمع و قصد مصدر است یعنی فاعل و اضافه
بموصوفست بنامده پس اضافه لادنی ملابسه باشد یعنی
طی سنة یعنی کردانید قرآن انشان نجاة که کمراه نشود هرکه
قصد طریق مستقیم او کند یا هرکه قصد اعتماد بر طریق قائم
کند ولا تنال ایدی الملکات من یتعلق بعروة عصمته [illegible]

دشها انواع هلاک بان کی دست نده باشد بحلقه عصمتان کتاب
اللهم ما نصد بفضه ما ذا افدتنا المعونة علی تلاوته خدایا پس چون
امانت ساکردی بخواندن آن و سهلت جاسبی لسانها اضافة صفة
بموصوف یعنی عبادت روان کردی بان بیانها سخن ما العجیب
عبارتنا چه هرگاه عبادت سلیس و فصیح باشد زبان بتکلم آن خوش
جاری شود فاجعلنا ممن یرعا حق رعایته پس بگردان ما را از
رعایت کنان کنند چنانچه حق رعایة اوست یعنی عمل بان بکنند
ویدین لک باعتقاد التسلیم لمحکم ودر نسخه محکم آیاته وخضوع
نماید و عمل کنند و اطاعت کنند بان اعتقاد که تسلیم نماید محکم
آیاتی را که احتمال معنی دیگر نداشته باشد ویفزع الیک الاقرار
بمتشابهه والجاء بسوی اقرار بانچه از آیات قرآنی متشابهه اند
محتمل معانی متعدده اند که سامع را اشتباه شود یا منسوخ اند
پس بان اقرار نماید که کلام حق تعالی است اگرچه مراد مفهوم نیست
وموضحات بینته بصیغه مفعول واضافة بسوی بینات بیانیه است
ودر نسخه شهید بصیغه فاعل و اقرار کنیم بآیات بینه و اضحه
او یا ظاهر کننده او یعنی به اقرار کنیم خواه متشابه خواه محکم
که محکم باشد اللهم انک انزلته علی نبیک محمد صلی الله علیه و آله

مجمل النظم بايد بيق كه تو پيغمبر تو كه محمد است [illegible] تو بعوث

باد انزال كرده قرآن را بسبيل اجمال چه تفصيل آن از احاديث معلوم

شود والعسه ثم عجائبه مكمل ومنظم ساخته پيغمبر عليه السلام

تفصيل تمام امور عجيبه كه در قرآن شده بيج است ودر صحف شيبه

مكمل گا منفصلا ومعرب [illegible] عليه مفصلها تا تمامات علم او كردي

در حالتي كه تفسير بيان كرده شده بنقل از پيغمبر صلى الله عليه

وآله وفضلنا على من جهتنا وفضل دادي ما را بر كسي كه جاهل

بود بتفسير قرآن وخوبيتنا [illegible] سر لطف حمله و

تفوق داده مارا بدانستن آن بيان جاهل تا بلند كني

رتبه مارا بر كسي كه طاقت نداشت معاني قرآن ندانست

بجاهل مانند اللهم [illegible] جعل [illegible] متعلق است بقولش حمله

ومعرفتنا بر جهت شرفه وفضلا [illegible] ابا بس چنانچه دلها وما را

قرآن كرده ورحمة بود دانا نيده باشد وفضل [illegible]

محمد [illegible] وعلى آله الخزان ليس رحمة بكن بر محمد كه خون

خ [illegible] ابن منبر وتبليغ آن بوجه لائق نمود بر الذي كه خزينه

داران قرآن كه معاني آن كما ينبغي باشد [illegible]

بآمه من عقلك وبگردان مارا از جمله جمعي كه اعتراف كنند

بآنکه قرآن از نزد توانا نازل شده و افراد ضمیر بیعترف بل نخط اول المنظ

من است حتی لا یعارضنا و در نسخه [illegible] یعترضنا الشك في تصدیقه

تا آنکه شك مانعه نکند ما را تصدیق بآنکه قرآن من عند الله است

یا این شك بهم نرسد تا سد راه نکند و مانع نشود و لا یختلجنا الزیغ

عن قصد الطریقه و خلجان نکند در دل ما میل از راه مستقیم قرآنی

اللهم صل علی محمد و آله و اجعلنا ممن یعتصم بحبله خدایا رحمة کن به

محمد و آلش و بگردان ما را از جمله جماعه که چنگ زده اند به ریسمان

قرآن که دست بآن زده بمرتبه رفیعه برسند و اقتدا بن [illegible]

ایة مبه بملاحظه لفظ من است و باء وی من المتشابهات تضمین

خوف [illegible] معانی [illegible] بعنی از خوف غلط کردن در

[illegible] قرآنی ما وای [illegible] کنند و ساکن شوند در موضع [illegible]

[illegible] قلعه است و محل [illegible] کانت [illegible]

[illegible] قرآنی باشند که هرکس باز عمل کند [illegible] از لغزش

در متشابهات محفوظ ماند [illegible] في ظل جناحه و ساکن شوند

در سایه بال وی قرآن [illegible] مباحه و هدایت باتدبر

و شیوع [illegible] قرآنی [illegible] و در نسخه [illegible] و در نسخه

استفاده و اقتدا کنند [illegible] قرآن [illegible] مباحه

ودروش

مدوش کنند خانه دین خود را بچراغ قرآنی و لا یلتمس الهدی فی غیره
بطلب نکند هدایة از غیر قرآن باشد اللهم و کما و در نسخه مکاصفت
به محمد آگاه در نسخه صلی الله علیه واله علی آلا الله لانه علیه الحمد با
چنانچه پاک کردی محمد را و او را علم کردی بر پای راه نمای خود
تو بسیله او کرد که باعمال خود اثبات نبوت کرد ان سرور مر علی الحقا
که هیچ چنانچه پدید آمد علم مرد هدایة یافته بشود از لشکر بیند
همچنین بتصدیق ان سرور از ره حق بخدا برسند و لمحمد باله و
در نسخه علیهم السلام [illegible] و واضح ساخت بالتوراة
هما بسوی تو که بان راه برضای تو رسند یعنی هر کس نان راه
رود تو انوار [illegible]
سیلة الخیر [illegible] الکرامة یعنی چنانچه نصب و انهاج
کردی پس ایشان بکن که رحمة بکن بر محمد و آلش و قرار ده وسیله ما کن
که برساند ما را بشریف ترین منازل کرامت در بهشت [illegible]
فیه الی محل السالمة [illegible] بگو که وسیله از عروج
کنیم بمحل سلامتی که بهشت است [illegible] چنین است که
بواسطه آن حق برسند بان [illegible] بصیغه مجهول و در نسخه
بدالصفاة مفعول ثانی یحوی و فی [illegible] القیامة و بکردان قرار

بیکه که جواد او شود بخانه در پیشگاه فیاض مهد نعمة الوفیة بها
الی نعیم دار المقامة و وسیله که باب وسیله قدم کنیم بنعمتها خانه
که جای متاع استیعاب بهشت اللهم صل علی محمد و آله و احلط با
لقوان ما نقل الاوزان خدایا رحمت کن بمحمد و آله و ببندگان
ما بانکه [redacted] هب لنا حسن شمائل الاموال و بخش ما را نیکی
خصلتهای نیکان و اتفق در نسخه و اتبع بنا آثار الذین قاموا
لک بآناء اللیل و اطراف النهار و ما را تابع آثار جماعة بکن
که قیام فرمودند یعنی عمل بان کرده اند از برای تو در
ساعات شب و اطراف روز یعنی صبح و شام حتی تشهر تا سن کوارش
بتنظیم تا آنکه پاک سازی ما را از همه کثیفی پاک کردن توان
[redacted] از نسبت پاکی ما کی و تتقبل بنا آثار الذین استخصا مخلصه
و ما را تابع جمعی کن که طلب نیستی کرده اند بسوی رضوان تو و لم
یلههم بکسر میم و در نسخه نضم الامل عن العمل فیقطعهم بنصب
بین در جواب نفی و نهی بجذع غرورته و منا قل نساحة انهار الی
ن و از عمل کردن طول امل قطع کند و مانع شود ایشان را از بندگی
حیوان ببندد جذعها و منکرها و خود و مغرور سازد یعنی تا را
تابع جمعی کن که از حیلها و طول امل باز نمی خواهند و مغرور نمی شوند

و در عمل کنند اللهم صل علی محمد و آله و اجعل القرآن لنا فی ظلم
اللیالی مونسا خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بگردان قرآن را برای
ما در تاریکی شبها انس دهنده و من نزغات الشیطان و در نسخه
الشیاطین و خطرات الوساوس حارسا و بگردان قرآن را حارس و حافظ
ما از انواع افساد شیطان و از خطرات بد که در دل ما اندازد و لا
قدامنا عن نقلها الی المعاصی حابسا و بگردان قرآن را حبس کننده
قدمهای ما از نقل و حرکت کردن بسوی گناهان و لالسنتنا عن
الخوض فی الباطل من غیر ما آفة ما زائده است برای مبالغه
تحسین کلام [illegible] کنگ سازنده زبانهای ما از
خوض در سخنان باطل بی هیچ آفتی و عیبی به بیماری کنگ مکن بلکه
حفظ کن از تکلم بکلام [illegible]
قرآن تجری منع کننده جمیع اعضای ما از ارتکاب گناهان [illegible]
[illegible] و بکن قرآن را برکننده و
گشاینده ابجد قفلهای از ارادت [illegible] پیچیده است و مخفی کرده
از نظر ما و از آن غافل ساخته که از تتبع عبرت گرفتن است یعنی
باید که تا تفحص و تتبع امورش کنیم که موجب عبرت ما باشد و
غفلت ما را از تفحص آن باز داشته و در نظر ما آنها را پیچیده و مخفی

ساخته یا قرآن تحیات را بی‌برکت قرائت با کنند کی و آن مجید کی
را معود بنظر ما ظاهر کن تا صحبت کن فتنه آن بی‌بها اجناب
کنیم و آنها سود کرده بی‌بحق بیم حق و حصول قرآن بیانهم بوزن
نفس و فرس عجائبه [illegible] صفة بوصفت الّتی
صنعت جمال الربوبیة علی [illegible] تا آنکه بسیاری
بدلهای ما فهمیدن عجایبی را که در قرآن مجید مندرج است
یعنی بفهمانی آن عجایب و مثلها و قرآنی را که زجر و منع کند
آن آنچه نباید کرد لیکن آن عجایب و امثال که کوههای که لنگر
انداخته اند و قوی اند با همه صلابت ضعیف اند از بار
آن عجایب و امثال اللهم صل علی محمد وآله ولدنا بالقرآن صلاح
ظاهر ما خدایا رحمة کن بر محمد و آلش و بوسیله قرآن هیئته
ظاهر ما را بصلاح آراسته دار و [illegible] خطورات
الوساوس عن صحة ضمائر ما و بوسیله قرآن میان دلهای ما و میان
خطرها حجابی بکن که دلها بصحت بمانند و بفکرهای باطل
نیفتند [illegible] بمعنی پرده [illegible]
[illegible] بسبب قرآن چرک دلهای ما را و
علاقه‌ها و گناهان ما را و اجمع بر منتشر امور ما و جمع بکن بوسیله

قرآن

قرآن مجید احوال پراکنده ما را و اقعد به فی مقعد العرض علیك تمام

حوایج ناکرده ما را بوسیله قرآن مجید [illegible] و عرض اعمال

بندگان به شفیعی در عرصات قیامت تشنگی هواهاء کو بر تم بدی

را واکسنا به حلل الامان یوم الفزع الاکبر بی نشی بنا و پوشان

ما را به برکت قرآن حلهاء من العذاب [illegible] و نحو [illegible] تبعیض

در عرصه قیامت [illegible] ما از [illegible] رستگار کن دینا اللهم

صل علی محمد و آله [illegible]

خدایا رحمة بکن بر محمد و آل او و دوست کن [illegible] برکت قرآن

[illegible] که در احوال ما شده [illegible] دانی که بسبب تقصیری است

پس امانت باد [illegible] است نه یعنی رفع [illegible]

[illegible] العیش و خصب [illegible] در نسخه شهید است

[illegible] بیا بسوی ما برکت قرآن [illegible]

فانح [illegible] الضرائب المذمومة

و [illegible] و در نسخه [illegible] و دور دار از ما برکت

قرآن طبایع و صفات مذمومه را و اخلاق دنیه را و اعصمنا

به من هیج الکفر و دواعی النفاق و حفظ کن ما را بوسیله قرآن

مجید از [illegible] ما ناموری که به نفاق رسانند [illegible]

کنیم از اموری که منافی با مهاد ... شود حتی یکون لنا فی الدنیا ترک
عضوانك وجنانك قائم اتا آنکه ... در قیامت برای ما قائل
که را نده باشد برضامندی تو از ما و بهشت ... تو لنا فی الدنیا
من حظوظ بودن تقتل و در تنفیذ بودن فرض و تعدی حدود تو
و در ... طارد ام با تشدید دنیا برای ما مانع از غضب تو و از تجاوز
از تجاوز نمودن ما از حد و شرعیه تو ... متعلق است بیکون و در نسخه
لنا یوم متعلق است بشاهدا عندك ... متعلق است
بشاهدا و مراد بتحلیل اعتقاد بحلیت است و الا آنچه خدا حلال کرده
بنده را در حلیه آنچه دخل نیست و تحریم حرام شاهد گاه و با آنکه
باشد فان در باب آنچه نه دانست از احکام که آن ما یعنی که ابد دهد
با آنکه ما اعتقاد کرده بحلیه آنچه در قران حلال است و بحرمت آنچه
در قران حرامست اللهم صل علی محمد و آله و هون بالقران عند الموت
علی انفسنا کرب السیاق خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بمعونه قران نزد
موت آسان کن بر ما سختی بیرون رفتن را که بیرون آمدن جان دیگر قبض روح
شود و جهد الانین و آسان کن شدت و گریه و زاری وقت موت را و ترادف
الحشارج جمع حشرجه بمعنی غرغره که وقت خروج روح میشود و آسان
کن بر ما ... شدن غرغرها اذا بلغت النفوس التراقی جمع ترقوه بمعنی

استخوانی

استخواني كه بر گرد حلق است متفق كه قطع علاقه نفس از ما فتن كردن

شود وليكن ديگران باقي بين قطع شود چه اكثر ابعضين است كه حس

محي كه از اسافل بپرد و قد دسر وكردن از حيات ظاهر ميشود و نيز

من راق وقيل من راق كه كيست افسون كننده كه از موت خلاص كند

مجلي الحالوت [illegible] ظاهر شد عزرئيل براي

قبض نفوس اين بدنهاي [illegible] ساعا عن قريب لنا كيا سعي حسنة

الفراق و تيرانداز كردن نفوس از كمان بلبها و مقتها بيتر جاحسنة

جدائي از خويشان و دوستان و در نعمه و دانق طعا عن زعاق اوم

الموت كاسا سموم المذاق يعني از براي نفس زهر موت را تو كرده

و تلخي و تندي و شوري مرت راحل كرده كاسه پر كرده زهر آلود

اردو [illegible] و نزديك شد از سار رحلت

كردن و رفتن بسوي آخرت مصادرة الاعمال قلائد في الاعناق

و كشيد عملها و شنبع ما طها در كردنها و كانت القبور هي المأوي

الي ميقات يوم التلاق و گشتند قبرها جاي بودن تا وقت معين

كه بعد ملاقات يا يكديگر است در قيامت يا روز ملاقات اهل زمين

است يا اهل سماوات يا روز ملاقات الهي است در حشر اللهم صل علي محمد

والرؤية لنا وحلول دار البلي خدايا رحمة بكن بر محمد والنبي

بمکث بکن برای ما در حلول بخانه که در آن خانه تنگی و پوسیدن ابدان

است یعنی در رفتن عذاب بکن ما را از ضد انجنت یکی مطول المقلته

بضم میم املی است بین الجبلان والثری و بودن کثرت بودن در میان

طبقات خاک تا روز نشر و برکت درین بیت بمعنی رحمة است

واجعل القبر بعد فراق المباحیم [illegible] و بگردان گور ما را بعد

انجلائی بهترین جایهای ما که روضه جنت باشد و افتح بجاء مهمله

لما یجمل فی ضیق بودن چیزی یا فلس [illegible] جمع لحد است لحد

فراخی کن برای ما برحمة تو در تنگی لحدهای ما و لا تفضحنا فی حاضر

القیمة صافة بیانی است موبقات [illegible] و تفضیح مکن ما را بگناهان

عظیمه ما که موجب هلاکی ما اند در روز قیامت که حاضر است

و مخفی نخواهد بود بیان آنکه چون همه مردم در وی حاضر شوند اورا حاضر

گفته مجازا یا حاضر اسم جنس است و اضافة بمعنی فی مثل ضرب الیوم

یعنی در میان جمعی که در موقف قیامت حاضر شوند و احتمال بعید

دارد که لفظ حاضری باشد و اسقاط یا سهو کاتب است

وارحم یا قرآن فی موقف العرض علیک ذل مقامنا یعنی ببرکت

قرآن عظیم در جای که مردم وا ایستاده کرده عرض اعمال اینها بر تو کنند

ابقا تو ترحم کن برخواری ایستادن ما و ثبت بعینه [illegible]

جنتکم یوم الخزی علیها ان لا تقرعنا و ثابت بدار پاهای ما را از لغزش

بعکسه تو را نجیدن تو د اضطراب مرهم ریختنی که بکنی بر بند بر پل

صراط که پل است بالای دوزخ پس تعلق زلل الخاز است و ما را ثبات

اقدام است ان زال نرتبات زلل وهو نفخة فی قبل البعث صدق

بعودنا والبسنا به حلل الامان یوم الفزع [illegible] فی قبورنا و

جمع سند ضد است یعنی ظلمه و مراد یوم الفزع بعضد فی در قبوات

بقرینه فی قبورنا اگر چه مراد قیامت بود بقرینه نشوونا والله اعلم

[illegible] بده ما را از همه ... در

روز قیامت و شدائد اهوال یوم الطامة وان شدتهای سخطاو

روز قیامت که طالبست بر همه چیز ... یعنی غلب

وکثرت است [illegible] یوم تسود وجوه الظلمة [illegible]

بالنعم اثر و سفید و روشن کن رویهای ما از رویی که سیاه شوند

رویهای ظالمان در روزی که حسرت کنند و پشیمان شوند کفار

نفاق واجعل لنا فی صدور المؤمنین ودا و بکن برای ما در

سینهای مومنان محبت را که مومنان ما را دوست دارند و اجعل

[illegible] کنف و فلس و مکن حق را بر ما مشکل و شوم

و عاقبة او عقاب باشد اللهم صل علی محمد [illegible] رسولک

كابلغ رسالتك خدايا رحمة كن بر محمد كه بنده خاص فرسول قسمت
چنانچه او رسانيد بخلق رسالة ترا وصدع بامرك وتحمل اعبا دعوت
واظهار كرد حكم ترا باقر وضوح ونصيحت بندهاء تو كرد اللهم
اجعل نبينا صلوتك عليه واله يوم القيمة اقرب النبيين منك مجلسا
خدايا پيغمبر ما را كه رحمتهاء تو باد برو وبر ال او در روز قيامت
بكن نزديك تر ومقرب ترين انبيا از مجلس نزديك تو واقدر معنويت
واكثرهم منك شفاعة وبكن پيغمبر ما را قادرترين پيغمبران بشفاعت
عاصيان پيش تو باذن تو واجعلهم عندك قدرا واوجههم عندك
جاها [illegible] ترين نزد تو از روي قدر ومنزلة وشريفتران هم
نزد تو از روي جاه اللهم صل على محمد وال محمد [illegible] واله
[illegible] خدايا رحم بكن بر محمد وال محمد وبلند بكن پايه
او را وعظم برهانه وثقل ميزانه وتقبل شفاعته وبزرك كن دليل
حجة او را بر خلق وميزان اعمال نيك او را سنكين ساز وقبول كن
شفاعت او را در حق عاصيان [illegible] درجه
ومنزله ورتبه او را [illegible] واتمم نوره وارفع درجته وسفيد
كن روي او را وتمام كن نور او را وبلند كن درجه ومرتبه او را واحينا
على سنته [illegible] بر طريقه سلوك او واحينا على سنته و

نند بدان ما را بر طریقه مسلوکهٔ او و متوقفانا علی ملته و در منهج طریقه
و بیمان ما را بر دین محمد بنا نهاده و اسلک بنا سبیله و بکیر بنا طریق
او را جانب کوی درهای ما این راه بحق کیر یعنی ما را بر نهاج او بدار
و برهان ابراه او و اجعلنا من اهل طاعته و احشرنا فی زمرته بکردان
ما را از جمعی که اطاعت امر او کردند و جمع کن ما را بعد قیامت
در فوج و جماعة او و من [illegible] و اسقنا بکاسه و وارد کن ما را
بحوض ان سرور و بچشان ما را بکاسه که بکاسه که ان سرور رخصت
دهد که بان کاسه اب بدهند [illegible] و الصلوة تبلغه
بها افضل ما یاملٍ من خیرک و فضلک و کرامتک و رحمة بکن خدایا بر
محمد و آله ایشان رحمتی که برساند ان سرور را بسبب ان رحمة به
بهترین اینچه اومید وی ان دارد از خیر و فضل و انعام و [illegible] و رحمة
و [illegible] و فضل کرم بدرستی که تو صاحب رحمة شامله و فضل
کران فضل عزیز و مکرمت [illegible]
وادی منا یا ملک خدایا جا بده او را در مقابل امکه امکه بتبلیغ کرد
رسالتهای او رسانیدن تو ان قران مجید [illegible] جاهد
فی سبیل [illegible] و نصیحت بندها و تو کرد بحک یا کفار کرد در راه تو
یعنی بجهت اعلاء حکم تو [illegible] منقول تا فی اجزا ست و یا صنة

مفعول مطلق محذوف تقدیر من جزاء افضل ما جزیت نبیا عن امته

یا موصول و ما موصوف و نیز یتعلق به احد من ملائکتک المقربین

و انبیائک المرسلین المصطفین اینجا ان خواهی بده که بهترین جزاها

باشد که بکسی داده ان ملائکه مقرب و پیغمبران رسل من برگزیده

والسلام علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین ورحمة الله وبرکاته و

ان همه بدیها سلامتی باد بر ان سرور انبیا و بر آل او که نیکانند و نیز

برکاهان و رحمة و برکات بنیاد بر ایشان منقولست از شهید که

چون ترا حاجتی باشد ختم قران بکن بعد نماز عصر و مصحف بر دست

بگیر و بکشا اوراق را از اول تا اخر و دستها را [illegible] بلند

بکن و بگو اللهم انی اتوجه الیک بالقران العظیم من فاتحته الی خاتمته

و فیه اسمک الاکبر و کلماتک التامات کلها ما سلک بما فیه ما نخاف و نرجو

یا سامع کل صوت و یا باری النفوس بعد الموت یا من لا تغشاه الظلمات

و لا تشتبه علیه الاصوات اسلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعطی

محمدا افضل ما سئلت له و افضل ما انت مسئول له یوم القیمة یا ذا الجلال

والاکرام و ان تغفر لی و تجعلنی و ترزقنی الجنة دعا وقتی که نظر

بهلال کنند ماه را تا سه شب هلال گویند بعد از ان قمر گویند ابن

بابویه در کتاب مع هدایه از صادق علیه السلام نقل کند که چون

بر بینی هلال رمضان بانگشت اشارة باو مکن بلکه استقبال قبله
کرده رو و دست بسوی اسمان برداشته خطاب به هلال کرده بگوی
ربی و ربک الله رب العالمین اللهم اهله علینا بالامن والامان والسلامة
والاسلام والمسارعة و المسابقة لما یحب و ترضی اللهم بارک لنا
فی شهرنا هذا وارزقنا عونه وخیره واصرف عنا ضره وشره وبلاه
وفتنته [illegible] الدائم السریع ای مخلوق
که مطیع امر الهی را وجد کنند و تعب کشنده و شتاب کنند
در بیست و هشت منزلی که برای او اندازه کرده شد و فلک را بابها
قسمت کرده شده مطابق کوید و القمر قدرناه منازل که قمر هر روز
در منزلی باشد مثل مسافران [illegible] فی فلک [illegible]
[illegible] کنند در بیست و هشت منزلی که برای او اندازه کرده شد
و فلک را بابها قسمت کرده شده مطابق کوید و القمر قدرناه منازل
که قمر هر روزی در منزلی باشد مثل مسافران المتصرف فی فلک
[illegible] کنند در ساحت فلک خود یا بودن خود در فلک
اول که فلک [illegible] چه قمر در فلک اول بوده [illegible] عنصریات
کند [illegible] ایمان آورده ام بکسی که نورانی و روشن
کرده بنور ظلمتها را و این کنایه است از تبدیل ظلمت بنور و ضیا ان

الیهم مواضع کرده بتو ایخلق نجی و عظام دوند مجعلک آیة من آیات

ملکه و کردانید تورا علامتی از علامات ملک خود و علامتی از علامات

سلطانه و نشانه از نشانهاء پادشاهی خود و این فقره عطف تفسیری

فقره سابقه است و امتهنک بالزیادة والنقصان واستعمال فقد نحق

شده کرده بزیادتی و کمی که ایهم نوعی از خدمت و الخدمة التی ست

والطلوع والافول والانارة والکسوف و بطلوع و غروب و روشنی

و گرفتگی و اکرچه استعمال کسوف در گرفتن شمس است اما گرفتگی

قمر این کسوف میگویند و اکثر خسوف گویند که کل ذلک انت له

ضمیر راجع است بکلمه من مطیع و الی ارادته بمعنی مراد است چه مصدر

بمعنی مفعول است سریع و در جمیع ایشه مذکور شد تو انکسر المطیعی

و بمعنی مراد او سرعت کنند سبحانه ما اعجب ما دبر فی امرک

منزه میدانم خدا را از همه عیبها چه عجیب است آن تدبیری که حق

تعالی کرده در کار تو ای هلال والطف ما صنع فی شانک

و چه لطیف است آنچه حق تعالی کرده است در باب تو جعلک مفتاح

شهر حادث لامر حادث کردانیده است خدا تعالی ترا کلید ماه نو از برای

کار نو فاسئل الله ربی و ربک و خالقی و خالقک و مقدری

و مقدرک و مصوری و مصورک پس سوال میکنم از خدای که پروردگار من

پروردگار یعنی خلق کننده من و تربیت نماینده کننده و تقدیر

و تدبیر کننده و صحت دهنده من و قسمت ان ربی الی منفعل ثانی

اسئل علی محمد واله وان یجعلک هلال برکة لا تمحقها الایام

اینکه رحمت بکند بر محمد و آلش و بگرداند ترا هلالی که بوسیله تو برکت

در کار ما شود و نقصان بر کنی که محو و ابطال ان برکت نتواند کرد

روزگار و طهارة لا تدنسها الآثام بگرداند ترا هلال طهارتی

که گناهان ان را چرکین نکنند یعنی حق تعالی ما را در دین محافظت نماید

از گناهان هلال امن من الآفات و سلامة من السیئات و بگرداند ترا هلال

امن که در دین و دنیا که بتو تعلق دارد ما در امن باشیم از

بلیات و سلامت باشیم از گناهان هلال سعد لا نحس فیه بگرداند

ترا هلال سعادتی که هیچ نحوست در ان نباشد و یمن لا نکد معه

هلال برکتی و یمنی که هیچ قسم شامتی با او نباشد و یسر لا

یمازجه عسر هلال آسانی که ممزوج نباشد بان تنگی و اشکالی

و خیر لا یشوبه شر هلال خیری که شائبه شری در آن نباشد هلال

امن و ایمان و نعمة و احسان و سلامة و اسلام بگرداند ترا هلال

امن و ایمان و نعمت و احسان و سلامتی و مسلمانی اللهم صل علی محمد و آل محمد

اجعلنا من ارضی من طلع علیه یعنی فاعل یا منفعل من طلع علیه خدایا

بکن بحمد والثنی وبکردان ما را از جمله یعنی ترین جماعة که این هلال
را بنما طلوع کرده ومراد بضلبتقضاء الهی ست یا مراد اینست که بکردان
ان ما را از جمله کسانی که تو از انها راضی تری واندکی من نظر الیه
واسعد من تعبد لك فیه وبکردان ما را از جمله پاکترین کسانی
که نظر باین هلال کرده اند وسعادتمندترین کسانیکه که بندگی تو
کرده اند درین ماه وضمیر الیه راجع است بسوی ماه یعنی هلال
وضمیر فیه بسوی ماه یعنی سی روز پس درین کلام شبه استخدام
ست وفقنا فیه للتوبة واعصمنا فیه من الحوبة وتوفیق بده ما را درین
ماه ازبرای توبه کردن ومحفوظ دار ما را درین ماه از اثم وگناه و
احتیاج واحفظنا فیه من مباشرة معصیتك ومحفوظ
بدار ما را از کردن گناه واوزعنا فیه شکر نعمتك والهم ساز ما را
٧ واتمم علینا باستکمال طاعتك نعمة
درین ماه بشکر کردن نعمة تو والبسنا فیه جنن العافیة وبپوشان
ما را درین ماه سپرهای عافیت منعول اتم وتمام کن بر ما منت وانعام
خود را بکامل کردن طاعة تو درین ماه یعنی توفیق بده با کمال طاعة
و با این توفیق دادن منت را بر من تمام کن انك المنان الحمید بدرستیکه
که تو بسیار انعام کنندهٔ که مستحق ستودن تو اند وستایش تو می کنند
وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین ورحمة خدا یا باد بران

بهود

سرود والش که بنکند و پاکند دعا دخول رمضان الحمد لله الذي

هدانا لحمده وجعلنا من اهله سپاس مر خدای را که ما را نمود راه حمد

خود و کرد اینده ما را از اهل حمد که اگر توفیق نمیداد کی حمد میکردیم

لنکون لاحسانه من الشاکرین ولیجزینا علی ذلک جزاء المحسنین تا انکه

شکر احسان او کرده داخل شاکران شویم و تا انکه جزا دهد ما

را ان حمد ایشان جزائی که نیکوکاران را میدهد والحمد لله الذي

حبانا بدینه و سپاس مر خدائی را که داد ما را این جزا وی منت دین خود را

یا انکه دین خود را مخصوص ما ساخت و ما را بان ممتاز کرد پس

واختصنا بملته عطف تفسیری باشد یعنی ملت خود را خاصه ما کرد

چه یا داخل است به مضمون وسبلنا في سبل احسانه و روان کرد

ما را در راهها احسان خود لنسلکها بمنه الی رضوانه تا سالک شویم

ما بمنت آن سپاسی که قبول کند خدای تعالی ان سپاس را انما

و در افق شود با ان حمد ان ما والحمد لله الذي جعل من تلک السبل

شهره شهر رمضان وشهر الصیام وشهر الاسلام وشهر الطهور

والتمحیص وشهر القیام و سپاس مر خدائی را که گردانید از جمله راههای

احسان خود ماهی را که بخود نسبت کرد که آن ماه رمضانست

چه او را شهر الله گویند و ان ماهی است که در وی روزه گیرند و بلی

ا حمد الشقیقة

است که ماه مسلمانی درو بنیاد شده وماه پاکی از گناهان است وماه

تنقیص گناهان است وماه شب زنده داری است الذي انزل فيه القرآن

هدًى للناس وبينات من الهدى والفرقان ایضا ماهی که درو

نازل کرده اید شده قرآن که این قرآن هدایة کننده مردم است

وجهة مبالغه در هادی بودن قرآن از اقتضی هدی گفته وان قرآن

دلائل بینه مر است از هدایة واز فرق کردن میان حق وباطل فیا

بیان فضیلته علی سائر الشهور بما جعل له من الحرمات المعروفة في

الفضائل المشهورة لحرمة ما لا يحل انتهاكه من وجوب تعظيمه والقيام به

پس ظاهر کرد حق تعالی مرتبه این ماه را بسا ... بان وجه که معروف

کرده است برای این ماه امور بسیاری که قیام بآن باید نمودن ترک

ان حلال نیست ومقرر کرده فضائل مشهوره از لحرمته ما احل

في غيره اعظاما له بیان حرمان است پس حرام کرده درین ماه آنچه حلال

کرده بود در غیر این ماه از طعام وشراب ونکاح بسبب تعظیم این ماه

وجعله فيه ما احل من المطاعم والمشارب اکراما عطف تفسیری است مر

سابقه است یعنی منع کرد در روزها واین ماه طعامهای ...

اکرام این ماه وجعل له وقتا بينا لا يجوز معه ان يقدم قبله

ولا يقبل ان يؤخر عنه وکرده اید برای آنچه مذکور شد از تحریم

نجم ملتظار نکرير متقار که واضح ظاهر است که حق تعالی نجز
نکند حق تعالی از ان وقت تاخیر کنند چه روزه شعبان و شوال
بجای روزه واجبه رمضان نباشد مگر که صحیح اجماع بینهم باشد پس
از کتاب بخوری اینکه [illegible] لیلة [illegible] من الليالی على الليالی
التی [illegible] لیلة القدر [illegible] تفصیل داده یک شب رمضان از شبهاء
هر ماه دیگران شب را شب قدر نام کرد یعنی که صاحب قدر و عزت
است نقوش اصل او تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من
اینه درین شب ملائکه و جبرئیل باذن پروردگار ایشان من کل امر
سلام امر انهمه چیز بد سلامتی است یعنی درین شب یا خبر مبتدا
محذوف تقدیرش هی و موید اینست [illegible] حتی مطلع الفجر
و این شب برکتش تا طلوع فجر [illegible] دیدم [illegible]
و این برکت نازل است بر هر که حق تعالی میخواهد از بندها و
بلیغ حکم کرده از احکام که در ان ازل مقدر کرده اللهم صل علی محمد و آل
[illegible] فضله [illegible] رحمة بکن بر محمد و آلش و در دل ما پیدا
کرد التفات فضیلة این ماه را [illegible] عظمت و معرفة
و در دل ما پیدا کرد از بزرگ داشتن حرمة این ماه را که تعظیم حرمات
الهی درین ماه بکنیم یعنی عمل بآن و بکنیم و انتهاک از احرام بپائیم

والتحفظ مما حظرت فيه بمعرفة ما حظرت فيه بدريك الا تعالى

خود از آنچه تو منع کردی از آن در این ماه واعنا على صيامه بكف

الجوارح عن معاصيك و در نگه معصيتك واستعمالها فيه بما يرضيك

و اعانت بکن ما را بر روزه داشتن در این ماه و آنچه موجب رضا و

تو باشد از آن حتى لا نصغي باسماعنا الى لغو تا آنکه گوش

نینداریم بشنیدن سخن لغو ولا نسرع بابصارنا الى لهو

و شتاب نکنیم بدیدن بازی و در نحفه ولا نسرح بابصارنا الی

لهو وحتى لا نبسط بايدينا الى محظور و تا آنکه دستها خود را

نکنیم بسوی چیزی که ممنوع است ولا نخطو باقدامنا الى محجور

و نرویم بپاهای خود و گام بر نداریم بسوی آنچه ممنوع است

حتى لا تعي بطوننا الا ما احللت تا آنکه در شکمهای ما جای نگیرد

مگر آنچه از حلال کرده ولا تنطق السنتنا الا بما مثلت تقدیر

بالگو بیند مثل به تمثیل ای حدث و مثل لصور لحی کانه ینظر

لم يعني و تکلم نکند زبانهای ما مگر بآنچه تو حدیث از آن کرده و

گفته یا آنکه اینها ان تصویر و توضیح آن کرده گویا می بینیم آن

ولا نتكلف الا ما يدني من ثوابك و تکلف و مبالغه نکنیم در

تحصیل چیزی مگر آنچه نزدیک سازد ما را بثواب تو ولا نتعاطى

مما حظرت

حتى

الذي يقربنا [illegible] منك نکنیم مگر چیزیکه ما را نگه میدارد از عقاب تو

ثم خلّ [illegible] حطمت من الهمنا [illegible] الی [illegible] اینجه مذکور

شد از اعمال از اخالص کن از ریاء تی که را ایمان میکنند و سمعه

[illegible] و در نسخه المستمعين و سمعه بودن [illegible] اینجه بلند

ذکر کنند و شهرت دهند، تا [illegible] بعنی خالص کن اعمال

ما را از سمعه که مستمعان کنند تا ما اعمال را برای شهرت نکنیم

لانشر به در نسخه فيه از باب ضرب و در نسخه تشهید از باب

افعال احدا دونک درحالی که شریک نکنیم بان عبادت کسی که

غیر تست و [illegible] فيه و در نسخه به [illegible] و بخواهیم در

عبادت مطلبی را سوی امر درگاه تو اللهم صل علی محمد وآله

[illegible] در قاموس است وقف دام قایما و وقفته انا فعلت به ما و

کوفته و او وقفته پس وقفته انا فعلت بها وقف کوفته و او

وقفته پس وقف متعدی نیز امده [illegible] الحسن

خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و ایستاده بکن ما را در بن ماه رضا

بر وقتها و فا [illegible] که از ان وقتها تجاوز نکنیم و در نسخه

[illegible] بتشدید و بهمان معنی یا آنکه مطلع کن ما را در بن [illegible]

بر وقتها [illegible] [illegible] ادها [illegible] [illegible]

باحدود نمازها که تعیین کرده و باوضعهای نمازها که فرض کرده و و

ظائفها التی وظفت وباوظیفهای این نمازها که تو وظیفه کرده و

اوقاتها التی وقت وبا اوقاتهای نمازها که تو تعیین کرده و قرار داده

و انزلنا فیها منزلة المصیبین لمنازلها فانزل کن مارا درین ماه بمنزله

جمعی که منازل و مراتب نمازها را یافته اند الحافظین لارکانها المؤدین

لها فی اوقاتها اینجان جمعی که حافظ ارکان صلوتند و بفعل می

ارند نمازها را در وقتهاء انها علی ما سنه عبدك ورسولك صلواتك

علیه وآله واداء نماز بطریقی کنند که بان طریقه مقرر نموده بنده

و رسول تو رحمتهاء تو باد بر او و بر آلش و اعاده جارند عطف بر ضمیر

مجرور کیچه نزد بیانی لازم است اما ابن مالك گفته و عود خافض

لدی عطف علی ضمیر خفض لازما قد جعلا ولیس عندی لازما قد

اتی فی النظم والنثر الصحیح مثبتا و مذهب محققین نحویین است واین

دعا شاهد عظیم است فی رکوعها وسجودها وجمیع فواضلها بافضل

رداده الخضوع در رکوع نماز و سجودش و در جمیع اموریکه در نماز

فاضلتر و بهتر است علی اتم الطهور یعنی طاهر شدن نفخه نفع واول الطهر

است با تمامترین طهارت واسبغه عطف تفسیری اتم است چه هر دو بیک

معنی است وابین الخشوع وابلغه وبا ظاهرترین خشوعها و نهایتش

سبيله وبخشوعنا مراد ظهور بخلق نيست بلكه مراد تخشع كامل
خشوع است در واقع با اخفا از خلق بودن از جهتی که هر کس
ببيند [illegible] ظاهر نشود [illegible] وان نشمل ارحامنا بالبر والصلة
[illegible] بده مارا بصله رحم ما كه امداد با خويشان بنيكى واحسان
كنيم وان نتعاهد جيراننا بالافضال والعطية [illegible] كنيم ايرانا احوال
همسايها باحسان عطيه وان نخلص اموالنا من التبعات و در نسخه الشبهات
و خالص كنيم مالهاى خود را از مال حرام و شبهه ناك كه بان مخلوط
شده و حقوق مردم را جدا كرده بدهيم وان نطهرها باخراج الزكوة
و پاك كنيم مالها را بجدا كردن زكوة و دادن آن بمستحقين تا بركت در باقى
شود وان نراجع من هاجرنا [illegible] كنيم بنيكى
باكسى كه از ما ببريد و نيكى نكرد وان ننصف من ظلمنا و انصاف كنيم
با آنكه در مقابل ظلم او احسان كنيم وان نسالم من عادانا و صلح
كنيم باكسى كه با ما عداوت كرد حاشا من معودى نيك مگر آنكسى كه
با او صديق كرده شود براى رضاى تو مثل كفار و منافق و در نسخه
فلك فانه العدو الذى لا نواليه زيرا كه او عدويست كه هرگز با
او دوستى نكنيم والحرب [illegible] مبالغه است در عدل الذى
لا نصافيه واو محاربى است كه ما با او برادرى نكنيم وان نتقرب اليك

من اعمال الزاکیة بیان کلمه ماست متقدم بران شده با تطهرنا به من
الذنوب وتوفیق بده مارا باینکه نزدیک معنوی بدرگاه تو شویم درین
رمضان بوسیله اعمال پاکیزه کر پاک کنی مارا بان از گناه بمقتضاء کریمه
ان الحسنات یذهبن السیئات و تعممنا و رفع سیم علیه بن نطهرنا بعواید
محذوفست بقرینه سابق یعنی بده ودر نسخه شهید بنصب بعطفست
بسعرب فیه ما ودر نسخه تعممنا فیما نستانف من العیوب وحفظ کن
مارا درین ماه رمضان از عیبهایی که تازه بکنیم یعنی گناهان جد
لا یورد علینا احد من ملائکتنا الا دون ما نورد ودر نسخه بصیغه
متکلم امده شده واحتمال غیبه اقوی است والله اعلم من ابواب الطاعه
وانواع القربة التی تا انکه هیچ یک از ملائکه تو کاتبان اعمال اند
بدرگاه تو عرض نکنند از گناهان ما مگر کمتر از اقسام طاعت وانواع
عباداتی که موجب قرب معنوی بدرگاه تو شود چه خواز تعبیر ان
بندها بعید است اللهم انی اسالک بحق من تعبدلک فیه من ابتدائه
الی وقت فنائه خدایا من سوال میکنم بحق این ماه بزرگ وبحق کسانیکه
عبادت تو کنند درین ماه از ابتداء ما تا وقت انتهاء او ودرین
عبادت نحو است من ملک قربته او نبی ارسلته
او عبد صالح اختصصته از فرشته که او را مقرب درگاه خود کرده

یا پیغمبر

بایشعبی که فرستاده یا بنده صالحی که مخصوص ساخته آن

قبیلی مفعول ثانی اسالک اللهم صل علی محمد واله واجعلنا فیه لما وعدت

اولیاءک من کرامتک [illegible] از تو بطلبیم اینکه رحمة بکن بر محمد و آل او

و بگردان ما را بعد این ما سزاوار آنکه امر و احسانها و نوکه بان وعده

دوستان تو او اوجب لنا تمام و فد نستقبه ما اوجبت لاهل المبالغة

فی طاعتک [illegible] کی برای ما از جنس آنچه واجب و لازم

کردة برای جمعی که مبالغه در طاعت تو کنند واجعلنا فی نظم

من استحق الرفیع الاعلی [illegible] ما و ادا جمعی که مستوجب رتبه

بلند اند برحمتک اللهم صل علی محمد واله وجنبنا الالحاد فی توحیدک

خدایا رحمت کن بر محمد و آل او و دور دار ما را از میل و تجاوز از حق

در باب اعتقاد بوحدانیة تو والتقصیر فی تمجیدک

والشک فی دینک [illegible] دور دار ما را از تقصیر

کردن در بزرگ داشتن تو و از شک در دین تو و از کوری در راه

تو یعنی توقف به راعتقاد دین یکی تو و یقین بدین تو و هدایة

راه حق تو والاغفال لحرمتک والانخداع لعدوک الشیطان الرجیم

و دور دار ما را از ترک کردن و سهو کردن در آنچه [illegible] احترام

کردة بر ما یا در عزت که احکام تو [illegible] عزت بدان [illegible]

عمل بآن کنیم از اوامر و نواهی و در وعده انعام از باری خوردن او و شرّ

نو که شیطان مردود درگاه نست اللهم صل علی محمد و آل محمد و ما ذاکان لك

في كل ليلة من ليالي شهرنا هذا رقاب يعتقها عفوك او يهبها صفحك

فاجعل رقابنا من تلك الرقاب خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و جهد ما [illegible]

در هر شبی از شبهای این ماه رمضان هستند بندها که عفو تو آزاد کرده

آنها را و کرده آنها را از بندگی گناهان خلاص کرده و گذشتن از

گناهان آن بنده بخشیده پس بگردان گردنهای ما را از جمله آن گردنها

که آزاد کنی و ببخشی واجعلنا لشهرنا من خير اهل و اصحاب بگردان

ما را بهترین اهل این ماه و از بهترین اصحاب این ماه اللهم صل علی

محمد و آله [illegible] بتشدید میم اصل او امحاق و در نسخه

مشهید محاق بود [illegible] خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و باطل

کن گناهان ما را که گناه نکنیم یا ببخشی نزد باطل شدن هلال این

ماه مراد بهلال قرار است و مراد ببطلان قرو خول او در محاق و بطلان

نور است یعنی چون ماه تمام شود گناه در ما باشد [illegible]

مع انسلاخ ایام سلخ کندن پوست و مجاز است یعنی بکن و دور کن

از ما گناهان نزد تمام شدن روزهای این ماه [illegible]

و من صنیتنا فیه من الخطئات تا آنکه تمام شود این ماه و بکند در

انما حال

ان ما حال آنکه بتحقیق پاک و صافی کرده باشی ترا از دین ما و بگذر
اثر گناهان را خلصتنا من السیئات خالص کرده باشی ما را از گناهان

اللهم صل علی محمد و آله [illegible] فضلا به [illegible]

خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و آنکه ملجا و دکیم از حق و تقصیری
بکنیم در دین ما پس تو ما را براه راست بیار و اگر میل کنیم از صواب

پس تو مستقیم کن [illegible] فاستنقذنا
منه و اگر احاطه کند بما بیفی غلبه کند بر ما دشمن تو که شیطان

است پس خلاص کن ما را از و اللهم اشحنه بعبادتنا ایاک و زین

اوقاته بطاعتنا لک خدایا پر کن این ماه را بعبادت کردن ما ترا و
زینت بده هر جزوی از اجزاء این ماه را بطاعت کردن ما مر ترا و

[illegible] واعانت کن ما را در روز رمضان بر روزه

داشتن در آن و فی لیله علی الصلوة و التضرع الیک و الخشوع لک

و الذلة بین یدیک و در شب رمضان اعانت بکن بنماز و تضرع

بدرگاه تو و خشوع برای تو و خواری پیش تو حتی لا یشهد نهاره
علینا بغفلة و لا لیله بتفریط تا آنکه روز قیامت گواهی ندهد

روز رمضان بتقصیر در عبادت و باتیان [illegible] اللهم و اجعلنا
فی سائر الشهور [illegible] خدایا بگردان ما را در سائر

ما فيها بين فدر و در تمام ايام سال ايشان مذكور شد از عبادت
شبانروز بجهة تدارك گناهان مادامي كه ما را زندگي داريم وجعلنا
من عبادك الصالحين الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون
مگردان ما را از بندها و نيكو كار خود ايشان بندهاء كه فردوس
بطريق ميراث بايشان برسد و ايشان در وي هميشه بمانند و فردوس
نام باغي است كه جامع انواع شجر و ثمر و مراد بعضي از جنت است
واستحقاق ايشان تشبيه بميراث داده والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم
وجلة انهم الى ربهم راجعون وايشان بندگاني كه
ميكنند آنچه ميكنند از عبادات و حال آنكه دلها و ايشان ميترسد
كه اين كه ايشان بدرگاه پروردگار خود بازگشت نمايند كه مبادا عبادات
ما مردود شود و درگاه الهي نباشد و چون رجوع شود بان درگاه عالي
بعضي بند چه مومن هميشه ميان خوف و رجا باشد و غره باعمال
خود نشود و ترك عمل هم نكند ومن الذين عطفت بهم من عبادك
يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون و بگردان ما را از جمله جماعة
كه شتاب كنند در اعمال خير و ايشان سبقت كنند بخيرات بر ديگران
اللهم صل على محمد و آله في كل وقت و كل اوان و على كل حال صلوة
يليق من صليت عليه و اضعاف ذلك كله خدايا رحمة كن بر محمد و آلش

در هر متقیا ود هرانی از انان و بر همه حال بعدد ان حیق که بازعکس

بحجة کرده و هر که بحجة کرده و چندین را بر همه ان رحمتها با اضعاف

التی لا یحصیها غیرک انک تعال لما ترید چندین برابری که عمل

تو جمع مصاب ان نداد بد سبب که تو سبب ا کتند و چنین بکنفوا

دعا وداع ماه رمضان یا من لا یرغب فی الجزاء ... مرتبطی العطا

ای انکسی که راغب نیست در نیکه عوض انعام خود چیزی بگیرم

و پشیمان نشود از انچه بدهد و یا من لا یکافی عبده علی السویه

و ای انکسی که مکافات نکند بنده خود را بمثل عمل او بلکه

زیاده مید هد منتک ودر نسخه بصیغه جمع ... و معنی

تفضل انعام تو بر سبیل ابتدا است که سابقه عمل نخواهی مثل

ایجاد که مسبوق بعمل نیست و عفو تو محض فضل است چه تو به

نیز موجب عفو نیست ... عدل و قضا ... بیکون

و نتیجه نیز نعمه است عفو تو که کفی مدالست چه بی گناه و

و زیاده بر ان نباشد و حکم تو تعیین نفس کرده و بر چیده است

یعنی انچه بهتر است بان حکم کنی ان ... عطا ...

اکثر بین موی خلط تکیف دادن را یثا ثبه انست چه منت کسی

کم توقع امری از منعم علیه داشته باشد و انکه در ادعیه لفظ

است یعنی احسان وانعام است که موجب مخوفی منعم علیها ست

وان ... لم یکن منفعل بقیدتا واگر ندهی نعدی ونعلیها بخت

باشد چه ملك نیست تشکر من شکرك وانت الهمته شکر اجزاء

میدهی کسی راکه شکر تو کند بحال آنکه تو دردل او القا کرده شکر را

ومتکافی حمدك وانت علمته حمدك بحال آنکه تو تعلیم کردی باو

حمد ترا ومستتر علی من لو شئت فضحته وی پوشی فضایح کسی را

که اگر خواهی میتوانی او را فضیحت کرد وتجود علی من لو شئت منعته

وانعام وبخشش میکنی برکسی که اگر خواهی ندهی وکلاهما اهل

منك للفضیحة والمنع وهر دو سزاوار اند بودند که تفضیح ومنع کنی

واین لف ونشر مرتب است یعنی آنکه بر فضایح او ستر کردی مستحق

تفضیح بود وآنکه بروجود کردی لایق منع بود غیر انك بنیت افعال

علی التفضل لیکن تو بنا کارها وخوی بر تفضل واحسان نهاده پس

مستحق منع را تفضیح نکنی واجریت قدرتك علی التجاوز وجاری

ساخته قدرة خود را که شستن ان تقصیرات وتلقیت من عصاك

بالحلم [illegible] نموده کسی را که گناه تو کرد بنی ... امهلت من قصد

لنفسه ودر نسخه نفسه بالظلم یعنی کسی که ظلم بر خود کرده مهلتش

تستنظرهم با ناتك الی الانابة در تامهی است النظر کردن التأخیر

واستنظر

واستنظر طلب النجاة منه واین معنی مناسب مقام نیست ومعنی تمهله
منه تو پیش مکر مجاز باشد انت تدعوهم معنی چنین شود که
پس تابی در عقوبت دعوت عصاة کنی بسوی بازگشت بتوبه و در
نقصد تسطو بهم ونترک معاجلتهم الی التوبة میکنی یعنی شتابی
کردن را با ایشان در عقوبة کناه تا ندامات توبه ومتأمل در تقریب
اضی واستهلاک بهلک علیک یعنی اعتماد ها لکم ولا یشکر
نعمتك شقیهم عن طرق الاعتدال بعد ورود الحجة علیه واین داد
رای انست که کسی که اعتماد بر تو کرده و با وجود انطلاک شده
و با وجود نعمت تو شقی شده و قدر نعمت تو ندانسته وشکران بجا نیا
ورده اینچنین کسان هلاکی وشقاوت ایشان نباشد مکر بعد از
عذر ببنیا بعد از اقامت حجت بر ایشان پی در پی چه فضل الهی
مقتضی انست که کسی را هلاک نکند وشقی نکند مکر بعد از اتمام
حجت از اعطاء عقل وقدرت وارسال رسل و امهال در عقاب بانتظار
الانابة کیف تکون عقوبتك یا کریم ... من عطفك یا حلیم در حالی
که این امهال محض کرمی است که ناشی است از عفو تو ای کریم
کننده ومنتفعی است که میرسد به بندکان انتهی یا فی تو ای
حکم کننده با عاصیان ان الذی تحت لعبادک بالبالی عفوك

لنفي آنكه كه كشوده باي بندها تو به ربي بسوي عفو تو وسميته
التوبة وان دا فيه بما كرهه وجعلت على ذلك الباب متعلق است
بقولش دليلا يا مفعول ثاني جعل ومتعلق بكائنا من وجبار وكريا آيند
ايتر قوابي را دليل ما بين كه توبه باب عفو است لئلا يضلوا منه تا
گمراه نشوند ازين در و توبه بكنند فقلت تبارك اسمه بيان دليل
جي است پس كفي تركه متبركشته نام توبوا الى الله بقوله تعالى
توبة نصوحا بروزن صبور و رفعه شهود بودن دخول توبه بكنيد
بدرگاه الهي ايمان توبه كه خالص است از شائبه ميل بگناه عسى
ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار
شايد پروردگار شما بسبب اين توبه بخشيدن گناهان شما داور
اند شما را در باغها بهشت كه جاري ميشت جيها از زير درختان
يوم متعلق است بيدخلكم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه
يسعى بين ايديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انك على كل شيء قدير در روزي كه خوار نكند خدا تعالى پيغمبر
خود را و كساني را كه ايمان آورده اند به پيغمبر مطلق كه نور
ايشان ميرود پيش ايشان وجانب دست راست ايشان در حاليكه
كه ميگويند اي پروردگار ما تمام كن از براي ما نور ما را و بيامرز ما را

بديق

بدیهی که تو بر همه چیز قادری فما عذری من اعقل دخول ذلک المنزل
بعد فتح الباب [illegible] ودر نفخه علیه پس چیست عذر کسی
که سهو موضعی [illegible] بمنزل عقبی بعد از کشودن در او که
توبه است و بعد از اقامة دلیل بر آن ایة که سابقه است [illegible]
[illegible]
[illegible] انکه زیاده کردی
برای بندها [illegible] متاعی که انها توفر و نشو یعنی نرخ عبادت انها
بسی کم است و قدر عوض نعیم ابدی میدهی و مهمان نوازی
نرخ زیاده کردن است که دین سودائی که با تو میکنند نفع با ایشان
برسد و چون مهمان تو میشوند بنعمة فانزلش تند وانزلهم زیادة
احسان و انعام بر ایشان شود [illegible]
بیان زیادتی نرخ است پس کفیتی تو که بزرگ است نام تو و بزرگی
تو من جاء بالحسنة مقول قول است فله عشر امثالها [illegible]
[illegible] بدرگاه الهی بیاید روز قیامت با یک
نیکی پس اورا است ده برابر آن از نعیم بهشت و هرکه بیاید با گناه بیش جز
هدر مکر مثل آن گناه [illegible] بیان زیادتی نرخ است و نیز کفته
[illegible] الذین ینفقون [illegible] فی سبیل الله کمثل حبة [illegible]

سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء مثال
كسانيكه در راه خدا مال خود بمستحقين نفقه ميدهند وايشان كه تصدق
نجو دانه ايست كه چون بكارند هفت خوشه بر آيد در هر خوشه
صد دانه باشد كه از دانه هفتصد دانه بهم رسد وخداي تعالي
زياده ميكند براي هر كس كه خواهد وقلت من ذي الذي
يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة وكفته كه
كيست آن كسي كه قرض دهد بحق تعالي قرض نيك كه عمل نيك كند پس
حق تعالي در عوض آن بدهد او را چندين برابر اين عمل كه بقرض
داده پس در آيت اولي ده برابر كفته ودر ثانيه هفتصد برابر ودر ثالثه
تضعيفا بكثرة كرده بيان زيادتي نرخ وايصال نفع بعباد است
ومما انزلت من نظاير من في القرآن من تضاعف الحسنات وكفته
ليكه نازل كرده در قرآن مجيد از آياتي كه نظاير آيات سابقه اند در باب
زيادتي حسنات وانت الذي دللتهم بقولك من غيبك ودر تحفه
من عندك وترغيبك عطف است بقولك الذي فيه حظهم على متعلق
است بدللتهم ما لو سترته عليهم لم تدركه ابصارهم ولم تعه اسماعهم
ولم تلحقه اوهامهم وتوفيق آنكه دلالت وراهنمائي كردي بندهها
بكفتن چيزي را كه پنهاني كه ديكري نداند وبستن غيب كردن بندها

بلفظ

بالجمله در تتبع انها باشد انفعال ... و ترغیب که در مستحب
و نفع ایشان و بیان فواید ترغیب دلالت بچیزیکه اگر تحقیق مبتنی شیء
لیقین را از ایشان و دلالت با تفکر دی نمید بد انچه ملاقاو
باصره انها و نمی شنید از نوای سامعه انها و نمی رسید بان هم ...
نهایت نقل بیان دلالت و ترغیب است پس تحقیق ...
... من بکنید تا من ذکر شما کنم و اگر حق تعالی نمیگفت
چون میدانستیم که ذکر ما خدا را باعث ذکر خداست ما را در حدیث
قدسی است که من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء اعلی منه هرکس که
مرا ذکر کند در میان جمعی ذکر او کنم در میان جمعی که بلندتر و افضل
اند از جماعت ذاکر در جمعی داخل از جمع است و جمعی که حق تعالی
در ان داخل باشد بلندتر و افضلست از جمعی که در و حق تعالی
داخل نباشد هرچند پیغمبران داخل باشند پس لازم نیاید ترجیح
ملایکه بر انبیا یا مراد با علی تفضیل نیست بلکه علو مکانی است که
جای ملایک است و ذکر الهی را کسی را حقیقی نهایت اعزاز و اکرام است
واشکروا لی ولا تکفرون اصلش تکفرونی و شکر نعم من بکنید و کفران
ان نعم من مکنید یا من کافر نشوید و قلت لئن لام موطئه منسم است
شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید و گفته که والله

با الله اگر شکر نعم من کنید هر آئینه زیاده گردانم نعمة شما را و اگر کفران نعمة
کنید یا کافر شوند بدرستی که عذاب من هر آئینه عظیم و بقولی است
و نعمتنا دعوتی [illegible] دعا کنید و طلب حاجات از من
کنید من قبول دعاء شما بکنم [illegible] عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین بدرستی کسانیکه تکبر کنند از دعا و که عبادت
من است [illegible] دعا نماید زود باشد که در آیند در جهنم در حالتی
که حقیر اند و خوار اند [illegible] پس دعا را و طلب کردن
مطالب را اندرگاه تو عبادت نام کردی که گفتی عن عبادتی یعنی
از دعا و من [illegible] دعا را تکبر نام کردی که گفتی
یستکبرون [illegible] و وعید کرد
ترک دعا به خلود دوزخ در حالت خواری [illegible]
پس دلالت کردی بر این دو بهترین [illegible] ذکر تو کردند با نعام تو که
اگر توفیق بذکر [illegible] ذکر میکرد [illegible]
و شکر تو کردند به محض فضل [illegible] کردند و خواستند
از تو آنچه خواهند با مر تو که گفتی ادعونی [illegible]
و صدقه دادند تا فزاید شکر نعمة تو بجهة طلب مزید نعمة تو بمقتضاء
کریمه لئن شکرتم لأزیدنکم و فیما کانت بخاتم و فوز [illegible]

مدینه ذکر و شکر و تصدیق بوده استحقاق بندها و رسید نابشا

برضاء تو که اکر نعم است [illegible] علی مثل

الذي دللت عليه عبادك منه كان محمودًا و اکر بندهٔ دیکر ان

خود دلالت کند بر مثل آنچه تو دلالت کرد از حمد بندها خود را

آن بنده مستحق ستایش شود یعنی آکبند[ه] بد مکوی کوید که تو اکر

بکریم بد بی من بتو ده دره بد بم از کو بنده سیایش تو که خالق

همه و بعض کرم تمام خود آنچه ... ما اصحاب این راهنمائی کرده بطریق

اولی محمود باشی [illegible] مذهب پس مراست

ستایش تو که خالق همه و بعض کرم تمام خود آنچنین و اصحاب این

راهنمائی کرده بطریق اولی محمود باشی [illegible]

مذهب پس مر تراست ستایش تو را یعنی همیشه [illegible]

[illegible] که باقی باشد از برای حمد

لفظی که بان لفظ حمد کرده شود ترا مادامی که باقی باشند

معنی که رجوع بحمد تو کند [illegible]

ای آنکسی که محمود شده نزد بندها باحسان و بفضل چه هر کس

احسان کند بر مردم مردم او را دوست دارند و ستایش او کنند

و عمم [illegible] و پوشیده است همه را بانعام و فضل

ما اشتملت فینا نعمائه ببیانات درحق ما نعمت تو واسبغ علینا امتنانه
چه تمام است بر ما منت تو واختصاصنا بك وجه متانیر ما باحسان
تو بیان نعمة واحسان کرد وکفت هدیتنا له سبل الذی اصطفیت
هدایه کردی ما را بدینی که از او کزیده بر همه ادیان و ملتك التی
ارتضیت وملتی و ملتی که مختار و مرضی تست وسبیلك التی
سبلت و براهی که از آسان کرده و حصنتنا الزلفة لدیك و بمودتك
و معلوم ما کردی قرب و منزلة را بدرکاه تو تا اینجه باعث قرب
باشد بکنیم والوصول الی کرامتك و رسیدن را باحسان تو اللهم و
انت من صفایا تلك الوظائف خدایا و تو کرد اندی از جمله الخالص
و خالصان وظائفی که مذکور شد مثل ذکر و شکر و دعا وحمد و
دین و ملة و راه حق و قرب و غیرها خصائص تلك الوظائف اموری از
و از جمله ما فضل از فضلها شهر رمضان ماه رمضان رمفعول اول
جعلت الذی اختصصته من سائر الشهور ان رمضانی که از خصوص
و ممتاز کردی از میان همه ماهها بعبادت تو وتخیرته من جمیع الازمنة
والعصور واختیار کردی این ماه را از میان جمیع زمانها ودهرها
وآثرته علی کل اوقات السنة بما انزلت فیه من القرآن والنور واختیار
کردی و ترجیح دادی از آن بقیه ایام سال باینکه نازل کردی

اینست

در قرآن را نور علم تشبیه ی قرآنست چه تو زبان ساقی

بجهتان هدایه شود چنانچه نبود و مناعت بینه من الایمان و [illegible]

چندان کردی او را بایمان را و اگرچه ایمان تصدیق است اما اعمال

سبب تقویه آن تصدیق هستند [illegible] فیه من [illegible]

کردی درین ماه روزه داشتن [illegible] فیه من [illegible] رغبت کردی

بقیام و بیداری و عبادت در شب [illegible]

[illegible] و برکت ساختی درین ماه شب

قدر را که بهتر است از هزار ماه [illegible]

[illegible] پس تحیت دادی [illegible] رمضان بر باقی

حکم

ماهها و برگزیدی ما را بفضیلت این ماه بر صاحبان ملتها که ما را

بعبادت درین ماه فرمودی و بیان فضل او کردی و با علم سابقه

فرمودی و این عنایت را مخصوص ما کردی [illegible]

[illegible] پس روزه داشتیم بفرموده تو روزها و این ماه را

و شب زنده داشتیم بمدد تو شبهای [illegible]

[illegible] در حالی که بعرضه داشتن و شب

زنده داشتن این ماه متعرض شدیم رحمت تو که تو ما را در

معرض آن رحمت داشت که بوسیله این صیام و قیام برحمة تو برسیم

وتسبیحنا عطف است بر صمنا و در نسخه ند بتنا پس عطف است بر عرضتنا
انیه من متوقعه و این صیام و قیام را سبب وصول ثواب تو کرده بر
یا متعرض شد بر ثواب تو که خوانده ما را بآن ثواب [illegible] الملی بما
[illegible] بما سئلت من فضلک القریب الی من حاول قربک
مقرر نیکوکاری بسبب آنچه رغبت شود در و بسوی تو یعنی هر چیزی
که بوسیله آن بتو رغبت کنند تو دارای آن حسن قضا کنی و بخشنده
هر چیزی هستند طلب آن فضل تو و نزدیکی بهر که قصد نزدیکی تو کند
[illegible] و بتحقیق ماند این ماه ما در جای
سپاه یعنی باعث خوبی ماشد و [illegible] میبود باضافه مدد
[illegible] مبرور و مصاحب ماشد همچو صحبت کسی که نیکوکار بود محسن
باشد [illegible] و سودمند ساخت ما را به بهترین
سودهاء عالمیان که فضل و رحمت الهی باشد [illegible] عند تمام وقته
پس بتحقیق جدا شد از ما نزد تمام شدن زمان او مدد باضافه بجوب
و انقطاع مدته [illegible] منقطع شدن مدة او و تمام شدن
عدد ایام [illegible] منقطع شدن
مدة او و تمام شدن عدد ایام [illegible]
پس ما وداع کننده ایم این ماه را همچو وداع کردن کسی که شد [illegible]

باشد جدائی او بر ما غمنا واوحشنا انصرافه عنا و سخت سازد دوری
حسرت آرد رفتن او ما را از پیش ما ولزمنا له الذمام المحفوظ و
الحرمة المرعية والحق المقضي ولازم شود ما را او را عهد و پیمان او که حفظ
آن ضروری است و حرمت و عزت او واجب الرعایه است و حق او واجب
الاداست فنحن قائلون السلام عليك يا شهر الله الاكبر ويا عيد او
ليائه الازهر پس هر آینه وداع او میکنیم سلام الهی بر تو باد ای ماه
بزرگ حق تعالی و ای عید دوستان او که روشن است السلام عليك
يا اكرم مصحوب من الاوقات ويا خير شهر في الايام والساعات
سلام بر تو باد ای مکرم‌ترین وقتهائی که با ما بودند و ای بهترین
ماهها در میان روزها و ساعتها و مراد از منه است السلام عليك
من شهر قربت فيه الآمال ونشرت فيه الاعمال سلام بر تو باد ماهی
که در و نزدیک شوند آرزوها یعنی ادعیه مستجاب شوند و پراکنده
و پیدا شوند در و عملها و نیک السلام عليك من قرين جل قدره
موجودا وافجع فقده مفقودا ومرجو الم فراقه سلام
بر تو باد ای مصاحبی و مقارنی که بزرگ است قدر او در وقتی که
باشد موجود و کند بودن او در وقتی که نباشد وای الحزنی که
امید با آن کنند وجود او را خواهند و فراق او موجب الم شود

عليه من الناس منتقلا امر او حتى منقضيا او منضمه مدبر انفس
سلام بر بقاي ايمان الفت كرده كه موجب انس شد و در حال اماست
پس سرود ساخته و موجب وحشت شد در حال تمام شدن وكم شتن
پس بدل شهر و من ساخت پس مقبل اسم فاعل از افعال باشد و بعض
بفتح با نموده اند كه مصدر ميمي باشد و نصب بتضمين اقبل بتقدير
اقبل اقبالا حال كرده مو منامثل ادخلني مدخل صدق اي ادخالا صدق
و اين بسيار بعيد است السلام عليك من جاوره ... فيه ...
... سلام بر بقاي همسايه كه نه شد در و دلها و كم
شد در و گناهان و چه مر انجا رحمت است ميگفت السلام عليك
من ... الشيطان و صاحب ... الانسان سلام بر نواي
نصرت دهنده كه مدد ما كرد در غلبه بر شيطان و مصاحبي كه اسان
كرد بر ما راههاي نيكي را السلام عليك يا ...
... متعلق باسعد است سلام بر توجه بيا
اناد كردها ء الهي از بندگان هان در نواي ماه رمضان و چه سعاد
تمند شوه بعد تكيبي كه رعايت حرمت تو كرده السلام عليك
... كان رائد است بجهة تحسين كلام و ان در كلام عرب
بسيار است ... الذي ... لا انواع العبو

سلام بر تو چه عذر خواهنده تو کناهان را و چه پوشنده تو انواع عیبها یعنی
کناهان را که بعد از آنکه کناهان ستوده شوند یا در نه باعث قلت
کناه باشد چنانچه متعارف است السلام علیک ما کان اطولک علی
المجرمین و اهیبک في صدور المؤمنین سلام بر تو چه احسان تست
مکناهکاران و چه هیبت تست در سینه مومنان السلام علیک
من شهر لا تنافسه الایام سلام بر تو ای ماهی که معارضه و دعوی
مساوات در خوبیها نتواند کرد با وی سایر ایام السلام علیک من
شهر هو من کل امر سلام سلام بر تو ای ماهی که او از هر چیز موجب
سلامت است السلام علیک غیر کریه المصاحبة و لا ذمیم الملابسة
سلام بر تو ای آنکه مصاحبة تو مکروه نیست یا از آنکه در حالی که
مصاحبة تو مکروه نیست و ملابسه تو مذموم نیست و این حال موکد
است السلام علیک کما وفدت علینا بالبرکات و غسلت عنا دنس الخطیات
سلام بر تو چنانچه مهمان ما شدی با برکات و نشستی از ما چرک کناهان
السلام علیک غیر مودع برما و لا متروک صیامه سلام بر تو ای آنکه وداع
کرده نشد از روی دلتنگی و اما السلام علیک و لا متروک صیامه سأما
و ای آنکه ترک کرده نشد روزه داشتن از آن روی ملال بلکه
چون ایام آن تمام شد تا چار ترک روزه نمودیم بحکم السلام علیک

من مطلوب قبل وقته ومحزون علیه قبل فوته سلام بر تو که مطلوب
بودی پیش از وقت آمدن تو که همه خواهش آمدن تو داشتند و حزن
کرده شد بر تو قبل از انتهاء تو چه هر گاه ایام آن نزدیک شود نیکان از
بیم زوال آن غمناک شوند و در غصه بعد فوت تو السلام علیک کم من
سوء صرف بک عنا سلام بر تو که چندین بدیها دفع کرده شد از ما بوسیله
تو و کم من خیر افیض بک علینا و چندین خیرها رسیده بما بوسیله تو السلام
علیک وعلی لیلة القدر التی هی خیر من الف شهر سلام بر تو و بر شب
قدر که بهتر است از هزار ماه السلام علیک ما کان احرصنا
بالامس علیک سلام بر تو چه حریص بودیم دیروز بر صحبت تو و چند
عطف بر احرص یعنی واشد شوقنا غدا الیک و چه شدید است
شوق ما بتو فردا که شروع شوال شود السلام علیک وعلی فضلک
الذی حرمناه سلام بر تو و بر فضل تو که از آن محروم شدیم بسبب
انتهاء تو یا بسبب آنکه عمل بمقتضای آن نکرده از آن تو با محروم شدیم
وعلی ماض من برکاتک سلبناه و بر آنچه گذشته است از برکتهای ایام
سالفه که انرا کشیده شد بسبب مضی آن ایام وعدم بقا و انتهای یا بسبب
عدم توفیق عمل در آن ایام اللهم انا اهل هذا الشهر الذی شرفتنا به
خدایا بدرستی که ما اهل این ماهیم که مشرف ساخته ما را باین ماه و

ام دیگر رحمت تست و [illegible] جمله الاشقیا و [illegible] و

حوصله [illegible] فصل [illegible] دادی ما را بمحض عطیه و اعطای حق

برای ادراک فضل این ماه در هنگامی که اشقیا ندانستند وقت

آن را و ادراک آن نکردند و محروم شدند از فضیلت آن بسبب شقاوت

ایشان [illegible] متولی [illegible] ما را نیز

دادی بیان عنوان معرفة این ماه یعنی تو دانا [illegible] ما را و هم [illegible]

[illegible] هدایت کردی بیان آن طریقه عمل در این ماه

[illegible] بصیغه جمع [illegible]

و تحقیق [illegible] شد [illegible] داشتن در آن ماه [illegible] شب [illegible]

داشتن آن یعنی عمل کردی [illegible] با وجدان [illegible]

حق عمل در آن ماه [illegible] در این ماه از عمل

[illegible] ایستاده کرده [illegible]

[illegible] خدایا [illegible] سیاس [illegible] عمل [illegible]

در حال اقرار [illegible] بسبب تقصیر و در حال اعتراف بضایع

کردن وقت بغفلت [illegible] اقرار و اعتراف [illegible]

[illegible] و من السنا صدق الاعتذار و [illegible] اندک ای ما

اعتقاد [illegible] و توبه از اساءة و اضاعة [illegible]

ما عند خالقی صادق فی سائمه کذب و غش فاجعنا بضم جیم یا بکسر آن

نص بنصب یا ما اصابنا فیه من التفریط اجرا نسدد بک بالفضل

الی عقب بعد پر اجره مارا بمصیبتی که بما رسید ان تقصیر و

از عمل ایشان اچه که بان تلافی شود و بیابیم بوسیله ان اجر

تفضلی را که مطلوب است درین ماه و نعتاض به من انواع الاجر

[illegible] و عوض ان محرومی بیابیم از انواع ذخیره که مهلکی

حرص بحصول ان دارند و در نسخه شهید بحاء مهمله و ضاد معجمه

است یعنی تحریص بتحصیل ان ذخر شده و بعضی بخاء معجمه و صاد مهمله

تصحیح نموده گفته اند که ان حرص بمعنی حزن و تخمین است و در ان

تنبیه است برانکه ان دخر معتاض بمعنی حزن و تخمین است و در ان

بجه

است برانکه ان ذخر معتاض به بسبیل تقدیر و تخمین است نه بجه

شان از منند است و بطریق استحقاق نیست ملفظ علیه ملایم

اینمعنی نیست و اوجب لنا [illegible] ما [illegible] من [illegible] وواجب

کن برای معذرت دانستن تو مارا در انچه تقصیر کرده ایم ما در ان

از حق تو [illegible]

پرسان عمرمارا بانچه پیش ماست از ماه رمضان اینده که انقدر

عمر بده که در رمضان اینده عمل خیر بکنیم [illegible]

علی تمام الطاعات [illegible] من العباد چون برسانی عمر ما را برمضان آینده

پس امات بکن ما را بکردن اینچنان عبادتی که لایق درگاه تو باشد

[illegible] بصیغه غیبه من الطاعة و برسان ما را

بکردن طاعتی که رمضان مستحق است و در نسخه شهید بصیغه

خطاب [illegible] یکون درگا الحقل فی الشهرین من

شهور الدهر و جاری کن برای ما یعنی توفیق بده ما را بر عمل صالح

که سبب تدارک و وصول بعبادتی باشد که حق تست در رمضان

حاضر و در رمضان آینده ازجمله ما هیاء دهر [illegible]

به [illegible] خدایا بانچه بان [illegible] کرده باشیم بازدین

ماه ازجنس گناهان صغیره [illegible] هان کبیره [illegible] بنه مقابله

[illegible] معنی [illegible]

[illegible] این عطف تفسیری سابق است یا مراد [illegible] گناهی و

کسب کرده بودیم درین ماه از گناهی [illegible]

[illegible] برسبیل عمد انما یعنی

دانسته کرده بودیم یا برسبیل نسیان و نادانستگی که ظلم کرده بودیم

در آن عمل بر نفس خود در حقوق الهیه یا مبالغه کرده بودیم در شتم

و بچه عرضی دیگری که آنچه حرام بود در حق غیر کرده بودیم [illegible]

محمد و آله ماستر نا بستر بکسر سین و در نسخه بفتح واعف عنا بعفوك
پس رحمة بکن بر محمد و آلش و بپوش آن گناه را بپوشیدن نیکوی عفوت
ما را بعفو تو ولا تشمت بنا فیه اعین الشامتین و مکن ما را نصیب
شماتت کنندگان یعنی ما را مبتلا ببلیه مکن که دشمنان بدیدن
آن خوشحال شوند ولا تسلط علینا السن الطاعنین واستعملنا بما
یکون حطة وکفارة لما انکرت منا فیه بما ملك التی لا تنفد وفضلك
الذی لا ینقص وبدار ما را بر کاری که باشد سبب دفع و بخشش گناهان
و باشد کفارة تقصیری که از ما انکار کرده و بدانسته و بکن
این شفقت بما برحمة غیر متناهی تو که فانی و آخر نشود و بفضل
تو که نقصان نپذیرد اللهم صل علی محمد وآله واجبر مصیبتنا بشهرنا
و بارك لنا فی یوم عیدنا وفطرنا عطف تفسیری عید است و جبر را
تشبیه بشکستن عضوی داده که خدایا رحمت کن بر محمد وآلش
و درست بکن شکسته ما را یعنی ثواب ده بر غمی که در جدائی
این ماه بما رسیده یا مراد بمصیبة تقصیراتی است که سابق شده
یعنی ببرکت این ماه این مصیبت را تلافی آن بکن و بخشش و برکت
کن بر ما در روز عید ما و در روز افطار ما واجعله من خیر یوم
مر علینا اجلبه لعفو وامحاه للذنب و بکن این روز عید را بهترین

ایامی

آیا می که برما کذشته که عفو تو بیشتر بجانب ما بکنند یعنی بسبب

عفو تو شود و محو کناهان ما بیشتر بکند واغفر لنا ما [illegible]

وما [illegible] ببخش همه کناهان مارا چه مخفی و چه ظاهر علانیه

[illegible] فتح ودر نسخه شهید از باب نصر [illegible]

[illegible] متعلق با سلخ خدایا و دکن و برار نما کناهان ما

بیرون بردن [illegible] که چون ماه بسلخ رسد و تمام شود کناهی در ما

[illegible] پوسته ان بر ندو بکنند [illegible]

و بیرون نما از ان کناهان ما به برامدن این ماه یعنی باخر شدن و

[illegible] وافر بهم

وبکردان [illegible] اسعد [illegible] اهل این ماه باین ماه که تعلق

خروج او بما بیشتر برسد و بکن قسمت مارا از دین و دنیا در بن ما

بهتر حصه و نصیب ما از ین ماه کامل تر از قسمت و نصیب دیکران

[illegible] راجع است بشهر یعنی

[illegible] وکسی که رعایت حق این ماه

کند از عبادات و ترک معاصی کرد ایشان که حق رعایة این ماه

بود یا حق رعایة ان حق بود و حفظ عزت و حرمت ان بود ایشانکه

حق حفظ حرمتش بود که انچه حرام بود نکرد [illegible]

تا بها را نتهي ذنوبه حين ما نتها و نيا معدود انكه ايشان كه حق
نيا معدود ابود كه انحد ود ان تجاوز نكرد و ترسيد از كناهان
خود ايشان كه حق ترسيدن است او تقرب اليك بتوبه او حيث
رضاك له و نظمت بصيغه خطاب عطف است بر نيكي يا راجب
بين عاية موصوف محذوف است تقديرش ببها رحمتك عليه يا
كه بهر كناه تو نزديكي جست بسبب كار نيكي كه موجب رضاء تو
از و شد و تو رحمة تو فهب حين من ربعي است لنا مثله من وحدك
بعذر نقل واعطنا اضعافه من فضلك بين مثل انچه بانكه داده
مارا بيفيده از استغنا و بي نيازي خود و بده ما را از فضل خود
اضعاف انچه بايشان داده چه عطاء تو سبب بي خواهش و مقتضاء ذات
جليل تست فان فضلك لا يغيض چرا كه بدرستي كه فضل تو كم نميشود
و ان خزائنك لا تنقص بل تفيض و بدرستي كه خزائن نعمتها و رحمة
تو نقصان پذير نيست بلكه زياده و سرشار مي شود و در اكثر نسخ تغيض
غاية مذكور است و وجهش ظاهر نيست و ان معادن احسانك
لا تفنى بدرستي كه معدنهاي احسان تو فاني نميشود و ان
عطاءك لا الا عطاء و در نسخه للعطاء است و اين خلاف رسم
خطا است المها و بهمزة و اسم منفعلست از تفعيل بدرستي كه

عطية

عطیة توهواتیه اینجا ان عطیه است که بی منت می اید الله ...
[illegible] ... او قصد الله ...
[illegible] متعلق است بهر کدام از صیام و تعبد ... یا رحمة یکن بمحمد
و الش و حکم بکن برای ما مثل ثواب کسی که تا روز قیامت روزه
بیرمضان گرفته یا عبادت دیگر کرده در رمضان [illegible]
فی [illegible] لاهل ملك
جمعا [illegible] عظیم تفسیر جمعا است خدایا بدرستی که ما توبه
میکنیم بدرگاه تو درین روز که افطار آن واجب کرده و از برا
مومنین عید و سرور کرده و برای صاحبان ملة دین تو روزه
جمع کرده من کل متعلق است شوب [illegible]
[illegible] از هر گناهی که کرده ایم یا کار بدی که پیش
از ین کرده ایم یا نیت بدی که در دل پنهان کرده ایم توبه [illegible]
[illegible] مثل توبه کردن کسی که در دل او اراده رجوع
بگناه نباشد [illegible] و عود نکند بعد از ین
بهیچ گناهی [illegible] مفعول مطلق توبه است خالصا صفة
کانقه نصوحا است [illegible] مثل توبه که خالص
است از شك و ریب فتقبلها منا وارض عنا و ثبتنا علیها ابن قتیبه

کن ان توبه را از ما و راجع شو انعام و ثابت دار ما بر ان ان توبه اللهم
ارزقنا خوف عقاب الوعید و شوق ثواب الموعود خدایا نصیب ما بکن
ترسیدن از عقابی که نسبت بوعید عاق دارد یعنی منع عنت
وعید پس اضافه لامیه باشد و ثواب ما بکن شوق ثوابی که وعده
کرده پس اضافه موصوف بصفة است یا مراد بموعود مجاز افعل نیک
است که وعده بثواب ان فعل شده پس اضافه لامیه باشد و نجد لذة
ما ندعو الیه و کآبة ما نستجیر منه تا بیابیم لذة ان چه طلب حصول ان میکنیم
از تو یعنی ثواب موعود و بیابیم حزن ان چه طلب پناه میکنیم از و یعنی عقاب
وعید و در نسخه نستجیرک منه و اجعلنا عندک من التوابین الذین
اوجبت لهم محبتک و قبلت منهم مراجعة طاعتک یا اعدل العادلین
و بگردان ما را از جمله بسیار توبه کنندهایی که بمقتضاء کریمه
ان الله یحب التوابین تو بر خود لازم کرده بفضل خود محبت داشتن تو
انها را و قبول کرده از انها بازگشت بطاعت توای عادل ترین عادلان
اللهم تجاوز عن ابائنا و امهاتنا و اهل دیننا جمیعا من سلف
منهم و من غبر الی یوم القیمة خدایا بگذر و ببخش از گناهان پدران
و مادران ما و همه اهل دین ما چه انها که گذشته اند و چه انها که باقی
مانده اند و خواهند بود تا بروز قیامت اللهم صل علی نبینا محمد و آله

كالصلوة على [illegible] خدايا رحمت كن بر پيغمبر كه محمد است
و بر آل شريف او چنانچه رحمت كرده بر فرشتها و مقربان درگاه خود و عمل عاملان
كامل است [illegible] رحمت كن بر ما پيغمبر ما و بر آل شريف او چنانچه
رحمت كرده بر پيغمبران مرسل تو كه مبعوث اند بكتابي يا ديني [illegible]
عليه و آله [illegible] و رحمت كن بر پيغمبر ما و
بر آل شريف او چنانچه رحمت كرده بر بندهاء صالح تو منسوب بدين همه قرات
اقوى است از جهة سبق نه در قرب چنانچه گفته [illegible]
[illegible] و اينچنان رحمتي بكن كه افضل از رحمت بر انها باشد اي پرو
ردگار انواع عالم [illegible] اينچنان رحمتي كه
برسد بما بركت و نفع ان رحمت [illegible] و در شكفتيها دعاء ما و قبول
كرده شود بجهت بركت ان رحمت دعاء ما انك اكرم من رغب اليه بدرستي
كه تو كريم ترين كسانيكه رغبت بايشان كرده شده بجهة طلب حاجات
و اكفى من توكل عليه و كفايت كننده ترين كسانيكه توكل بر ان كرده شد
و اعطى من سئل من فضله و دهنده ترين كسانيكه از فضل ايشان سوال
و طلب كرده شد و چون افراد من جماعة است پس افراد ضمير در بين
قرات باعتبار لفظ من است و [illegible] و تو بر همه
چيز قادري دعا بعد [illegible] رحمه [illegible] قبله ايشان

یا من یرحم من لا یرحمه العباد و یقبل من لا تقبله البلاد مجازاست

از اهل بلاد ای انکسی که رحم کند بکسی که رحم نکند بر و بندها

و قبول کند کسی که رحم نکند بر و بنده او قبول کند کسی را که قبول

نکنند او را اهل شهرها و یا من لا یحتقر اهل الحاجة الیه و یا من لا یخیب

الملحین علیه ای انکسی که خفیف نکند محتاجان درکاه او را و خایب

نکند کسانی را که الحاح بدرکاه او بکنند بلکه مطلوب برساند و یا من

لا یجبه بالرد اهل الدالة علیه و ای انکه دست رد نزند بر جبهه کسانیکه

نازی بدرکاه الهی کنند و لیها را از ورود درکاه خود نکند یعنی دست

رد بر کسی ننهد و چون توبه کنند قبول کند و یا من یجتبی صغیر

ما یتحف به و یشکر یسیر ما یعمل له و ای انکسی که اختیار میکند و قبول

مینماید اندک چیزی را که بدرکاه او تحفه بیارند از اعمال نیک و تلافی

باید نمی و ثنا و جمیل میکند بطاعت کم و جزاء نیک بسیار میدهد

و یا من یدنو الی من دنا منه ای انکه نزدیک شود بهر کس که نزدیک

شود و یا من یدعو ای انکه میخواند بخود کسی که پشت با و کند و یا

من لا یغیر النعمة و ای انکه تغییر نعمت نکند از کسی مگر انکه او

تغییر اعتقاد کند بمقتضاء کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما

بانفسهم و لا یبادر بالنقمة و شتاب نکند بعذاب بلکه مهلت دهد

یامن یتم الحسنة حتی ینیمها ای آنکه بخشندهٔ ... تا حدی که آن حسنه
را نمو دهد که باران بیان شود بمقتضای کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة و ثمرهٔ بعوض نمو بنا مدد محتمل که ثمر آن ان
مشتق باشد یعنی حسنه را بمن له در حق میکند پس از انمو می دهد
بکمال برسد ... و تجاوز میکند از گناهی
بخشند تا آنکه از آن مندرس می سازد که بمن له سعد محو شود ...
الامال دون مدیحی کومل بالحاجات متعلق است ... هلول
مدم ادراک مطالب نموده برگشتند تا رسید بغایة و نهایت کرد
یعنی کرم تو یعنی ادنی کرم تو کافیست برای تحصیل حاجات کل ...
ببعض جهت ... الطلبات و پوشید ندیه ... الحسان
بخشش نوال فهای مطالب ... الصفات
و ... توصیف کردنها در مرنا رسید بتوصیف تو ...
جلیله تو ... علی فوق کل ...
پس مرتو است رتبه که بلندترین رتبها است نسبتا بهر که علو رتبه دارد
و تراست رفیع ترین عظمتها نسبتا بهر عظیمی که هست در عالم کل جلیل
عنده صغیر هر بزرگی تر در بزرگی تو خرد ست بحسب رتبه و کل شریف
... شرف ... و هو صاحب ... در جنب شرف

توجهش است خاب الوافدون علی غیرك وخسر المتعرضون تعرض بمعروفك

وادین باب است تعرضوا النفحات رحمة الله الا لك ناامید بگشتند

بمطلب نرسیدند گناه اینکه مهمان غیر تو شدند و نقصان کردند گناه اینکه

مهمان غیر تو شدند و نقصان کردند گناه اینکه متصدی نفع از کسی

شدند مگر از تو وضاع الملمون الا بك وضایع شدند جمعی که نزول

بجای کردند مگر آنها که نزول بدرگاه تو کردند و بتو التجا آوردند و

اجدب المنتجعون الا من انتجع فضلك و بقحطی افتادند طالبان فراخی

نال و احسان مگر کسی که فضل ترا طلب کرد بابك مفتوح للراغبين

وجودك مباح للسائلين [illegible] درت گشوده

است برای هرکه بدرگاه تو رغبت کند و بخشش تو حلال است مرسائلان

یعنی پی منع نیست [illegible] تو بدادخواهان [illegible]

[illegible] ولا یخیب منك المتعرضون محروم نشوندان

تو امیدواران و مایوس نشوندان بخششهای تو گناه اینکه تعرض بانعام

یعنی طلب احسان از تو کنند ولا یشقی بنقمتك المستغفرون و رحمة

و بدبخت نشوند بعذاب تو گناه اینکه طلب مغفرت از تو نمایند و توبه

کنند رزقك مبسوط لمن عصاك و حلمك معترض لمن ناواك [illegible]

تو گشاده است برای کسی که گناه تو کرد بسبب گناه منع رزق از او نکنی

وحلم تو مسئلت است بکسی که از تو دوری و عداوت نمود بگناه عاد

از عصیان … مستقیما … علی المعتدین عادت

تو احسانست بگناهکاران و طرد قهر مسلوکه تو رحم است و جمعی که بجای

ناز رحمتی دنبالند و گناه کنند … بقصر …

انا تائب من الذنب … الله عز … مع … است احسان

و رحم تو که حلم مدد تو در عقاب گناهکاران مغرور ساخته ایشان را

از رجوع کردن بدرگاه تو که تقصیر در توبه و انابه کنند و مهلت

دادن تو ایشان را … شده از یاد اشتن خود از معاصی …

… بدولت ملک … در عقوبت

ایشان نکرده مگر جهة آنکه برگردند بسوی حکم تو و انابه بدرگاه تو

کنند و مهلت نداده مگر جهة اعتماد بر همیشگی ملک تو چه سرعة کسی

که از زوال فرصت داشته باشد … من اهل السعادة

… اهل الشقاوة … که باشد از اهل

سعادت … باشی سعادت او را ختم میکنی …

او بسعادت که اندر دنیا … که … شقاوت

شده باشد ختم میکنی او را بسبب آن شقاوت که بد …

… عالم کرده اند

بسوی حکم تو و کارهای ایشان راجع است بامر تو هر چه خواهی میکنی لا ریب
علی طول مدتهم سلطانک ولا بتخلفک معاجلتهم برهانک
سست و ضعیف نشد بادوام مدت ایشان پادشاهی و تسلط تو و باطل
نشد بسبب ترک کردن تو شتاب در عقاب ایشان دلیل تو بر وجوب
عقاب ایشان حجتک قایمة و سلطانک ثابت لا یزول فحجت تو برپاست
یعنی نابر جاست و سلطنت تو ثابت است که زوال پذیر نیست [illegible]
ابدا فالویل الدائم لمن جنح عنک والخیبة الخاذلة لمن خاب منک والشقاء الاشقی
لمن اغتر بک پس عذاب همیشگی است مر کسی را که از تو میل کرده و کاف شد
و نا امیدی [illegible] بطلب و محرومی تمام خوار کننده مر کسی را اندرگاه تو محروم
شده بطلب نرسید و شقاوتی که اتم شقاوتها است مر کسی راست
که بتو مغرور شد یعنی بطمع باطل فریب از شیطان خورده و غافل شد
از باس تو ما اکثر تصرفه فی عذابک وما اطول تردده فی عقابک چه بسیار
است تصرف بودن آن شقی مغرور در عذاب تو و چه دراز است
تردد او در عقاب تو وما ابعد غایته من الفرج وما اقنطه من سهولة
المخرج چه دور است نهایت او از فرج پس بعد وسط اول او از فرج بطریق
اولی باشد و چه نا امید است او از آسانی بر آمدن از بلا عدلا من
من قضائک لا تجور فیه وانصافا من حکمک لا تحیف علیه ماین

بل بخشیدن و میان این دو یعنی عدالت حکم آنست که چون ظالم
دو دیگر است و آن دو یعنی انصاف حکم نشد که یکسو ظلم نکنی بلکه هر کس
بسزای عمل خود برسد با نهایت رحم و مهلت و متعلق علیه تخفیف تضمین
استمالت و تعیین راجع است بحکم تقدیر لا تظلم حاکی که مستوجب
[illegible] فی الحکم محتمل که ضمیر راجع باشد بر صحیح یعنی لما هو است
تقد دلیل عدم هو در صحیفا ست [illegible] چرا که بتحقیق حجت
بسیار اقامت کرده که انها الهیین [illegible] و معان یکدیگر [illegible]
[illegible] بیدا بلا عذر یعنی رسانید عذرها باو بمعنی رخامی
کرد پس ما مقبول کردن و رسانیدی عذرها بایشان و ابهه حق عند خدا
بود بجا آوردی چنانچه آنها را جای انکار نماند [illegible]
[illegible] و عید اخبار است بایقاع مکروه
بر تقدیر مخالفت حکم یعنی حال آنکه بتحقیق وعید کردی و اعلام
دوتر سانیدی و بتلطف و ترغیب بنیکی کردی و ضرب الامثال
و ضرب مثلها کردی که او قع است در تنبیه [illegible] الایمان و طول
دوران کردی مهلت دادن را و تاخیر کردی در عقاب [illegible]
المعاجلة و حال آنکه تو قادری بر شتاب در عذاب [illegible]
ملوک با انهار [illegible] بیمودی و حال آنکه نیکو قادر بودی بر شتاب

ویغلب و تأبیت وانت ملیئ بالمبادرة و تأنی مودی وحال آنکه نیکوها
ستودی بعقاب لمن انانک بقصد جمیع نسخ عجز او لا مبالاه وهنگا
بوده دمنگ کردن توا از روی عجز نه دادن توا از روی سبق و لا اسما کلا
غفلة ولا انتظار مدارات و بوده نگاهداشتن حق تعالی خود را از
تعجیل عذاب ایشان از روی غفلت یا نگاه داشتن عذاب از ایشان و بوده مهلت
دادن و انتظار نابت ایشان از روی مدارا با فساق چنانچه شان عاجز
است که بخوف فوات تعجیل در انتقام نکند و بل لکن تعجیل [illegible]
و کو [illegible] و احسان [illegible] نعمات تو بلکه این تأنی و امهال بجهة این
بود که باشد حجت تو بر خلق رسیده تو به نتیجه و کرم تو کامل و احسان تو
وافی تر و نعمت تو تمامتر [illegible] همه حجت و کرم و
احسان و نعمة بوده در ازل و تو بر همیشه بوده و هست [illegible]
[illegible] ایشان باشند و همیشه باقی [illegible] کلها
و بجلاله ادفع منه ان یحمد مکنهه و حجة تو بر بزرگتر است از آن است که
از آن دانسته [illegible] و احسانک اکثر من ان
تشکر علیه قلة و نعمة تو بیشتر از آن است که بادی احسان تو شکر
توان کرد و [illegible] متعلق بتصرایست و تحقیق
منقص ساخته مرا در حمد گفتن تو ساکت شدن من بعی ساکت شده

و این سکوت سبب تقصیر شد و سبب سکوت بعد از این خواهد گفت

[illegible] متعلق است بمعنی و نهاده که یکی

زبانست از تکلم و امساک من از سخن کردن باعث گرفتگی زبان من شده

از ذکر همان عظمت قدر و سبب امساک [illegible] الاقرار بالجحود

[illegible] یا الهی [illegible] این بیان سبب سکوت و امساکست و نهایت کار من

اقرارست بکلال و انقطاع از تکلم و این انقطاع ای خداوند من نه بسبب

[illegible] است اندر گاه تو و در کرم و [illegible] از تو بلکه بسبب عجز است از

تحمید تو [illegible]

که قصد میکنم که مهمان تو شوم و از تو میطلبم خوبی و انعام و احسان

فضل [illegible] دعای پس [illegible] محمد و النبی

بشنو از یکه بدرگاه تو عرض کنم و مستجاب کن دعا و مراد [illegible]

[illegible] و ختم مکن این روز را با رسیدن مطلب [illegible]

[illegible] و دست بر پیشانی من زدن در باب سوالی که از تو میکنم

و اکرم من [illegible] متعلق است [illegible] مکن یعنی [illegible]

کشتی مرا از [illegible] تو که مرده [illegible] مکن [illegible]

[illegible] بازگشت را بسوی تو که [illegible]

[illegible] که تو [illegible] اند [illegible] خواهی یعنی [illegible]

نيست يا انكه بخيل بيچيزي بخلاف عباد كه بسيار چيزهست كه ميخواهند بكنند

و بواسطه بخل نمي كنند ولا عاجز عما تشل و نه عاجزي از ما دون انچه طلبند

وانت على كل شيء قدير و تو بهمه چيز قدرت داري [illegible]

بالله العلي العظيم و نيست قدرت و تصرف و نه قوة بر فعل مگر باعانة

خداي كه بلند رتبه است و عقول احاطه بكنه او نمي كند [illegible]

الحمد لله رب العالمين سپاس مر خداي را كه پرورندهٔ انواع عالم است

[illegible] السموات [illegible]

خدايا مر تراست سپاس اي پيدا كننده اسمانها و زمينها ايشان پيدا كننده

كه خود صاحب عظمة است و عظمة دهنده است ديگران را [illegible]

و اله كل مالوه پرورنده جميع پرورندها و معبود هر بنده كه عبادت

كند و خالق كل مخلوق و وارث كل شيء و خلق كنند هرچه خلق شده

و وارث همه چيز است چه همه فاني شوند و او باقي ماند ليس كمثله شيء

مشهور اينست كه كاف زائده است يعني نيست مثل او هيچ چيز [illegible]

عنه علم شيء و دور نيست از و دانستن چيزي و هو بكل شيء محيط و علم

و علم او بهمه چيز احاطه كرده و هو على كل شيء رقيب و او حافظ همه

چيزهاست انت الله لا اله الا انت جمله معترضه است نفي [illegible] معبود

بحق نيست معبود بحق مگر تو الاحد المتوحد صفة الله است [illegible]

ما بقي يا مبالغه است در وحدت ذات وصفات در مقام مهيمن اسم جل احد و
متوحد منفرد و يحتمل كه مراد باحد منفرد بذات باشد كه شريك در ماهيت ندارد
و مراد بمتوحد منفرد در صفات يا مبالغه است در وحدت ذات و صفات
و الله اعلم [illegible] كه نظير ندارد [illegible] يا مبالغه است در عدم نظير يا مراد
جلال ذات است [illegible] الله نور و نور خدائي نيست
معبود حق مگر تجليات خدائي كه نيست [illegible] مبالغه است در كرم
و بمعنى منزه از عيب به بين اسم اعظم [illegible] تا
است [illegible] بمعنى يا در وقت اصل و متعالي
بمعنى مرتفع القدر [illegible] بكسر ميم بمعنى تدبير
و قدرت و عقاب [illegible] روزي دهنده مؤمن و
كافر در دنيا [illegible] بخشنده مؤمن در آخرت
عادل دانا بحقايق اشيا
شنوا بيناي و نصر وي حاسه سمع [illegible] مسبوق بعدم
نيست و دانا است [illegible] نيز
سد كريمان [illegible] مبالغه است در دوام بجهت دفع توهم
حمل دايم بكثرة الزمان [illegible] قبل كل احد
متقدم بر همه چيز و الاخر بعد كل عدد و باقي بعد فنا و هر چه

بشمار اید وانت الله لا اله الا انت الملک الحق فی علو نزدیکی با وجود رفعه

خود العالی فی دنو بلند رتبه با وجود نزدیکی خودهٔ و انت الله لا اله

الا انت ذو البهاء و المجد صاحب شرف و بزرگی و [illegible] صاحب

عظمة و تجبر و ستایش کبهرستایش [illegible] کنند و انت الله لا اله الا انت

المبدع لنشأة الاشیاء من غیر منع ایجاد اشیا کردی بی اصلی و مادهٔ

وصورت [illegible] من غیر مثال و صورت دادی آنچه تصویر کردی

بی آنکه مثل او سابق باشد [illegible]

و اختراع کردی آنچه و پیدا شده بی اقتدا به دیگری [illegible]

[illegible] تو فی که اندازه کرده هر چیز را اندازه کردنی یاد لت

تعیین کرده وجود او را [illegible] هر چیز را

آسان کردی که مقتضاء حکمة تست [illegible] ما

اد به تدبیر و تدبیر کردهٔ حال همه چیز را که در تحت حکم هستند

تدبیر کرد بی چنانچه خواهی [illegible]

تو فی آنکه مدد تو نکرده در خلق کردن تو مخلوقان را هیچ شریکی

و لم یوازرک فی امرک وزیر و بی نیاز اشته است تو کارها را هیچ

بدان نده به تو هیچ کاری ثقیل نیست [illegible] نمی سامنه کند

و چون وزیر پادشاه باشند [illegible] دارند و اعانت پادشاه کند

اورا نیز

امراد نیز گویند و لم یکن له شاهد ... بتحقیق ...
بود مرتو معاینه کنند و تشبیهی انت الشهید ...
ما ارین تو یعنی انکه خواستی امری را امر بود واجب باشد خواستی که
توقف در او فرو نیست بمقتضای کریمه کیف یکون ...
ما قضیت ... حکم کردی پس بود عین عدالت انچه حکم کردی ...
... تو ... ما حکمت این فقره عطف تفسیری سابقه است
حکم کردی پس بود انصاف محض انچه حکم کردی انت الذی
لا یحیط ... احاطه نکند تو را جایی واین ملایم است
که مکان سطح باطن حاوی باشد ...
... باشد برای پادشاهی تو هیچ پادشاهی که مقابل و مخالف
تو شود ... و ماند و نکرد تو را هیچ دلیلی
و بیابانی که کسی اقامه حجة بر تو تواند کرد و تو مانده و ملزم
شوی انت الذی احصیت کل شیء عددا تو ئی انکه احاطه عدد
هر چیز کرده و هیچ چیز از علم بیرون نیست و جعلت لکل شیء امدا
و قدرت کل شیء تقدیرا کرد اندی برای هر چیز منتهایی و غایتی
و مقدر ساختی و اندازه هر چیز معین کرده مقدر نکردی به ... قف
حکمة تو ملت الذی قصرت الاوهام عن ذاتیتک تو ئی انکه قا... من انت

وهمه از علم بدان تو [illegible] و عاجزند فهم آن

بچگونگی تو [illegible] وادراك نكنند تو اي پاك

جاي بودن ترا چرا كه مكاني نيستي [illegible]

محدود نه اي انكه حدي ترا احاطه نكند تا محاط حد و شوي فلم

تمثل مثل صورة [illegible]

ادراك يعني تصور كرده نشود تا يافته شود كنه تو پس علم تو بچه ما

باشد نه بمنزله باشد كه گويا مي بينند چنانچه لا نه علم كنه است

ملم تلد [illegible] اين عبارت مشكل است و ظاهر مراد اينست

كه اگر نيست كه هرچه مي زايد ديگري امداد ناشده است و چون

فرزند نداري [illegible] و مادر نداري و اگر تلد معلوم تولد

امداد باشد معني واضح ميشود والله اعلم [illegible]

[illegible] ضدي نداري تا با تو عناد و مخاصمت كند و لا اعلم

[illegible] بود تحفه شهيد بودن [illegible] وكسي برابر

همسر تو نيست كه با تو مبالغه و برابري در كثرت چشم بكند و اراده غلبه

نمايد و لا ند بودن [illegible] نو كيفي نيست تا معارضه

با تو كند انت الذي ابتدء و اخترع [illegible] انكه

ابتدا خلق عالم كرده و ايجاد كرده بي ماده و احسن صنع ما صنع [illegible]

انکه هر چه کرده خوب کرده [illegible] متن میداند تا واستعمال [illegible]

تعجب میکنند [illegible] فعل تعجب است یعنی چه نیک است رتبه

وحال تو [illegible] وجه اظهار کرده است حق را و

مجید تو که فارقاست میان حق و باطل [illegible]

منزهی ای [illegible] دهنده و نفع رساننده [illegible] پاچه نفع

رساننده برنیه کامله که جای تعجب است [illegible]

بوای و در نسخه شهید ما اره ملک [illegible] مهربانی که چه مرتبه کامل

انمهربانی داری [illegible] استبا چه دانائی

تو [illegible] ای مالک اشیا چه

صاحب منعه و عزت و جاهی [illegible]

بخشنده چه وسیع است قدرت و خزانه تو و بلندرتبه چه رفیع

است رتبه تو. و چون همه این امور جای تعجب است فعل تعجب ذکر شده

[illegible] شرف و بزرگی و تمیز و

سابق و این فقره سابقه بین کذشته [illegible]

منزهی کشندی بخیرات دست خود را [illegible]

[illegible] شده راه نمائی ان پس تو یعنی تو تعلیم ان کردی [illegible]

[illegible] بفصیلت تو بین و در نسخه بتنوین [illegible] پس کسی که

تا طلبند بایجدین خود باری دنیای خود تا یافت ...

... منزهی وخضوع کرده مرتراکه در معرفت مجمع عظمت

... وخضوع نمود برای عظمت تو هرچه تحت عرش نشست

نیز ... منقاد شده برای رضامندی

از تو همه مخلوقات تو ... بمطلبین منزهی تو ادراک نتوان

نتوان کرد ... ولمس تو یعنی نوان کرد ولامس ومس تو نتوان کرد

... با تو کید ومکر وحیله نتوان کرد ... وترا دور نتوان

کرد ... وبا تو نزاع ومغالبه نتوان کرده ...

... وبا تو مراء وجدل وخدعه ممکن نتوان کرد

... میدان تو

راهی که بتو رساند نمیتوان هموار نیست که پای نمی‌رسد وحکم تو استوار

برطریق تو خواست وتغذ نده ورجوع همه بتست

... منزهی وگفتن تو حکم راست وانچه در ازل حکم کرده

تو واجب الحصول است وارادهٔ تو عزم راست که تخلف دران ممکن نیست

... لا راد لقضائک ولا مبدل لکلماتک پاکی تو ونیست رد کنند

مرخواسته ترا ونیست تبدیل کننده سخنان ترا سبحانک ...

... منزهی وپاکی ای آنکه علامات ودلائل

امظاهر منور مشرق است ای خلق کننده آسمانها ما ای خالق هر ذی روحی

[illegible] بد عامل مر تراست سپاسی که دایم ماند و افزون

یعنی تا به حقیقت حمد نیز ماند پس ابدی باشد [illegible]

و مر تراست سپاسی که برابر نیکی و احسان تست

رضا [illegible] و مر تراست سپاسی که زیاده است بر رضا [illegible]

از آنچه حق تعالی به فضل خود راضی بعمل قلیل و حمد الهی هر چند [illegible]

یعنی و مر تراست سپاسی با سپاس

کننده است مطلق حمد از عین لفظ فعلش مثل فعلت

جلو سگا و چون آدمی از نعم الهی خالی نیست پس هر حمد او شکر باشد

و مر تراست شکری که ناقص است از وی هر شکر کننده

و مر تراست آنچنان حمد [illegible]

شغل ما نیست از حمد مگر برای تو و نزدیکی نتوان کرد با آن حمد مگر

بدرگاه تو آنچنان

حمدی که به وسیله آن محافظت کرده شود [illegible] که او را

بود تا زایل نشود نعمت دنیوی و طلب کرده نشود با آن حمد دوام نعیم

که در آخرت است که نعیم اخروی دائمی نصیب شود حمدا [illegible]

و مر [illegible] حمدی که هر چند زمانه [illegible] حمد [illegible] اضعاف

سابق شود و به ان [illegible] و همیشه در زیادتی باشد بی دری

که چندین برابر شود حمد [illegible] استغفار اینچنان حمدی که ملء

شوند جمع و شماره ان فرشتهای که حافظ و کاتب اعمال‌اند [illegible]

علی ما احصته فی کتابت [illegible] زیاده و زیاده ابد اینچه جمع کرده

و نوشته‌اند کاتبان اعمال در کتابی که بدرگاه تو بیارند و اگرچه

انها یک ذره از اعمال بندها را غافل نشوند مراد اینست که تراست

اینچنین حمدی و حمد الهی که لایق شان او باشد کی توانند فرشتها احصا

نمود نه انکه از ان اینچنین حمدی صادر شده که کاتبین نتوانند نوشت

حمدا [illegible] عرش المجید [illegible] اینچنان حمدی که برابر

و همسنگ باشد با عرش تو که عظیم و شریف است و برابر باشد با کرسی تو که

رفیع مرتبه است [illegible] و مستغرق کل اجزاء و جزء حمدی

که کامل شود نزد تو ثواب ان و هر جزائی که در برابر اعمال نیکست داخل

و بجزاء ان حمد حمدا ظاهره [illegible] الباطنه [illegible]

النیة فیه اینچنان حمدی که ظاهر او موافق باطن اوست که بی شائبه ریاست

و باطن او موافق نیت صادقه در ان حمد است حمدا [illegible] خلق [illegible]

اینچنان حمدی که هیچ مخلوقی نکرده باشد ترا [illegible]

[illegible] فضله [illegible] هیچ کیفی فوق فضل [illegible] من احبه فی

تعدیه ایشان حمدیکه اعانت کرده شود کسی را که سعی کند در ثنای
او یعنی هر چند که سعی حمد و سعی کند نتواند شمرد و محتاج باشد باعانت
نمودن او و بعضی [illegible] نسخ بصیغه معلوم است و در نسخه بصیغه مجهول است
و این ظاهر است [illegible]
یعنی استیفا و کشش [illegible] تشبیه داده سعی در اکمال حمد را
بکشیدن کمان یعنی ایشان حمدیکه تائید و اعانت کرده شود کسی را
که سعی و جهد تمام کند در تکمیل آن حمد و توفیق الهی اعانت او کند و
محروم از توفیه حمد نشود حمداً [illegible]
حمدی که جمع کند و شامل باشد جمیع حمدها را که تو خلق کرده
[illegible] گویند نظمه فی سلک فانتظم یعنی در او [illegible] دانه را در رشته
رشته جمع کرد او را با سایر دانها که در آن رشته است پس آن دانه
در آمد در میان آنها پس ینتظم لازم و مطاوع است پس معنی مقدار
[illegible] حمدیکه با آن جمع شوند و در یک
رشته در یک رشته در آیند جمیع حمدهای که بعد از این خلق کنی
و ینتظم را متعدی اعتبار نمودن بمعنی شکافتن و کندن نیز مستحسن
نیست حمداً [illegible] ایشان حمدی بلیغ [illegible]
قریب تا آن حمد بنا شده [illegible] بود و در نسخه شهید

تحمد بصیغه ماضی از باب تفعل یعنی حمدی که هیچ حامدی در درگاه

تو محمود تر نباشد از کسی که باین حمد حمد تو کرده باشد حمدا یوجب لنا

المزید [illegible] یعنی حمدی که بحسن کرم تو موجب زیادتی عنایت شما باشد

بسبب کثرت ای الحمد متصله بمزید بعد مزید طوالی لا منک و زیادتی احسان

تمام رساند بزیادتی دیگر که باعث ثنای متوالی زیادتی احسان کرده

از قدرت و نعمة و فضل تو تو حمدا یجب لکرم وجهک و یقابل عز جلالک

یعنی حمدی که واجب و لایق کرامت روی تست و اطلاق وجه مجازی

است و مقابل باشد با عزت و بزرگی تو و بعد از تمام حمد شروع در

صلوات نموده فرموده رب صل علی محمد و آل محمد المنتجب المصطفی المکرم

المقرب افضل صلواتک ای پروردگار من رحمت بکن بر محمد و آل محمد یعنی

محمدی که مختار و برگزیده و اعزاز کرده شده و نزدیک ساخته درگاه تست

به بهترین رحمتهای تو و بارک علیه اتم برکاتک و ترحم علیه امتع

رحماتک و برکت کن بر محمد باتم برکتهای تو و تعطف و مغفرت بکن بر محمد

با نفع و افضل رحمتهای تو رب صل علی محمد و آله صلوة زاکیة لا تکون

صلوة ازکی منها ای پروردگار من رحمت بکن بر محمد و آل او رحمتی

نمو کننده و زیاده شونده که هیچ رحمتی نمو کننده تر و زیاده شونده

تر از آن رحمة نباشد یا رحمتی پاکیزه که پاکیزه تر از آن رحمة نباشد و

تقدیر اول ما بعد تاکید ما قبلست و بر ثانی تاسیس ... صلوة

ثانیه لا تکون صلوة الی منها و رحمة بکن و ایضا ان رحمتی که تا شد

هیچ رحمتی نمی کنند و ثانیا ان رحمة ... علیه صلوة ثانیه

معین و بینه مثل عیشه راضیه لا تکون صلوة ... رحمة کن بر محمد

ایضا ان رحمتی که مرضی تست یا مرضی ان سرور است که فوق ان رحمتی

... قید علی رضاء پروردگار من

رحمة کن بر محمد مثل ایضا ان رحمتی که موجب رضای ان سرور باشد

و زیادة بر رضای او نیز باشد ...

علی ... عبادت تامل باید کرد و گویا تقدیر چنین است

که ... صلوة ماله ... رحمة کن بر محمد رحمتی

که موجب رضای تو باشد از ما و نائل باشد بر رضامندی تو از

ما برای ان سرور و حاصل انکه قدری از صلوة که متعدد بر ما باشد

حق تعالی با نقدر از ما راضی میشود لیکن انچه لایق شان ان سرور

است زیاده از انست ... علیه صلوة ...

نیز ... رحمة کن بر محمد ایضا ان رحمتی که راضی باشی بدان حق

ان سرور ممکن باشد رحمة و ... ان رحمة ندانی ...

علی محمد و اله صلوة ... انتهاء ...

این عبارت بی محل تامل است و گویا مراد اینست که ای پروردگار من رحمت کن
بر محمد و آل او جنان رحمتی که بکند رد ان بهشت و بعض بهشت اکتفا مکن
پس مراد بوصول بهشت باشد و لیکن جنان رحمتی بکن که اتصال افراد رحمت
الهی مستلزم نیست که در ما بین افراد فاصلها باشد و پی در پی و با هم
یکی نیز متصل باشد بنا بر آن گفته که اتصال انها متصل بقا باشد یعنی
متوالی و دائمی باشند [illegible] کما لا تنفذ کلمات [illegible]
کلمات الله که بید همه کائن اند بکلمه کن یعنی وجائی نشود مخلوقات
الهیه مثل بهشت و ملائکه و فناء فی الجمله با عود مستلزم فنا [illegible]
نیست [illegible] صل علی محمد و آله صلوة تنتظم کو بید انتظم [illegible]
وان وکن نشت صلوات ملئکتک و انبیائک و رسلک و اهل طاعتک
پروردگار من رحمة بکن بر محمد و آل او جنان رحمتی که [illegible]
ان رحمتها ملائکه تو و انبیاء تو و رسولان تو و اهل طاعت تو که
انهمه زیاده باشد و انتظام بمعنی جمع در رشته و شمول متعدی
نیامده و تقدیر معنی اینجا موافق سابق بکار نیاید چرا که صلوة در نسخ
بکسر تاء است که مفعول ینتظم باشد و تشتمل علی صلوات تقدیر مثل
عبادک من جنک و انسک و اهل اجابتک و شامل باشد بر مثل رحمتها
که کردی بر بندها خود از جن و آدمیان و جماعة که اجابت دعوت

تو کردند از نیکان و یجتمع علی صلوة اجتماع مجازات از اشتمال کلام

و ان [illegible] و معنی خلقت است من اصناف خلقك و مشتمل

باشد ان صلوة بر جمیع ما یی که کرده بر هر که او را خلق کرده انا صناف

مخلوقات تو [illegible] صلوة [illegible] بکل صلوة سالفة و باقیة

علیه و علی [illegible] و مثل [illegible] صلوة بیشتر بران

سرور الثقلین ایشان صلوتی که محیط باشد بر صلوتی که گذشته است

و الحال ایجاد کرده شده که ان صلوات فرستاده شده بران سرور

[illegible] خواه تو صلوة فرستاده باشی خواه کسی غیر تست اینچنین است

در بعض از نسخ مصححه قدیمه لیکن در اکثر نسخ بعد از لفظ انت فقه

اینچنین است و صل علیه و علی اله [illegible] و چون معنی این

معلوم میشود در بسیاری از نسخ در حاشیه نوشته اند صلوة فرضیة

لك [illegible] و کلمه صح نوشته داخل کتاب اعتبار نموده اند

ببسیاری از نسخ صلوة مرضیه نیست و هر نسخه که دارد این کلمه

در حاشیه است [illegible] الصلوات [illegible] معها تلك

الصلوات [illegible] با انچه مذکور شد از صلوة محیط بر سالف

و مستانف صلوات [illegible] عندها [illegible] هست و معنی ان ظاهر میشود

ونزیدها علی کرور الایام زیادة فی تضاعیف لا یعدها غیرك

و زیاده کنی از صلوتها را بر وی و بر ایشان زیادتی در تصنیفات که
علمای ان عصر تو توانند کرد [illegible] علی الطاهرین [illegible] تمه
[illegible] بعد کاوش رحمت کن بر بهترین از جمله اهل بیت از سرور انبیا
که اختیار انها کرده برای کاوین تو و خصلتهای [illegible] علمای و حفظه
دین و کردانیده ایشان را خزینه داران علم تو و حافظان دین تو و
خلفائک فی ارضک و حججک علی عبادک و خلیفهای تو در زمین تو و حجتهای
تو بر بندهای تو و طهرتهم من الرجس والدنس تطهیرا [illegible] و بمقتضای
آیة تطهیر پاک کردی ایشان را از گناهان و چرکهای اخلاق بد پاک کردنی
بارادة تو که اهل بیت را نیز در ان تطهیر دخل نیست و بمحض فضل الهی است
و جعلتهم الوسیلة الیک والمسلک الی جنتک و کردانیدی ایشان را و
سیله وصل خلق بدرگاه تو و کردانیدی ایشان را راه بسوی جنات که
با نهایت [illegible] رسانند [illegible] علی محمد [illegible] صلوة [illegible]
و در تحفه [illegible] و کرامت [illegible] رحمت کن بر محمد و آل او
رحمتی که عظیم و کثیر باشد از برای اهل بیت رحمت بخششها و احسانهای
تو [illegible] و در تحفه شهیدیه [illegible] من عطایاک و نوافلک
و بکمال رسانی برای اهل بیت بسبب این صلوة امور دینی را که با ایشان
عنایة کرده از عطیات مشترکه میان خلق و ایشان وانچه زیاده بر ما

بایشان همه کرده ... [illegible] ... بفتنا ببیند بایشان
من عوائد ... [illegible] ... و ما فروبیا رکف بسبیار صلوة بایشان نصیب
اینان را از انعام نوانبد ها ... [illegible] ...
... [illegible] ... است الامد الغایة و
الغایة المدی و المدی الغایة و از ین حصل معلوم میشود لیکن
گفته اند که من برای ابتداء غایة است و الی برای انتها غایة پس معلوم
شد که غایة یعنی منتهی نیز آمده و هر طرف ازممتد که از وشروع
کنی طرف دیگر غایة و امد و منتهی باشد ای پروردگار من
رحمت بکن بر محمد و آله الخ ان رحمتی که نیست غایة و حد برای آن الخ
که ازلی باشد و نیست نهایتی مر زمان از او ... [illegible] ...
نیست نهایتی مر آنرا که ابدی باشد و مراد با نقطه آخر نیست
چه آن عین است بلکه مراد نهایی است که جانب دوم باشد و این
عطف تفسیری مر سابقه است ... [illegible] ...
پروردگارا رحمت کن بر محمد و آله الخ انقدر که باشد هم وزن عرش تو
و لیف منتهی عرش است یعنی هست کثام ... [illegible] ... حیوانیه
پر کند طرق ... [illegible] ... یعنی رحمت انقدر باشد
که پر کند اسمانها ... [illegible] ... بالای اسمانها است و عدد آن

وما تحتهن وما بينهن وبعد وتبينها تو وانچه بين بينهاست وانچه

انهاست صلوة تقربهم منك زلفي بمعني قربة ومنزلة مفعول مطلق نوعي

است از غير لفظ فعل يعني انچنان صلوتي كه نزديك سازد ايشان را به

نكاه و نزديك كردي انچي منزله و رتبه وتكون لك ولهم رضا و

باشد براي تو و ايشان موجب رضا و منزله در نسخ مرفوع است وكويا

خبر مبتدا محذوفست تقديرش وهي متصله يعني و حال انكه صلوة

متصل باشد باستال ان وهميشه باشد كه منقطع نشود اللهم انك ايدت

دينك في كل اوان بامام اقمته علما لعبادك خدايا بدرستي كه تو تقويت

دين خود كرده در هر زماني بوجود امامي و پيشوايي كه او را علم كردي

براي بندها كه او را دليل بجانب او نشانه پيروي او كنند

جاي نور جا ومنارا في بلادك وكردانيدي او را منار و نشانها

فكه بسوي هداية بابند و اقامة احكام دين بتعليم او كنند بعد

ان وصلت حبله بحبلك بعد از انكه بسوي ريسمان او را بريسمان خود

يعني ربط تام كردي ميان خود و او جدي كه اطاعت او طاعتست

وجعلته الذريعة الي رضوانك وكردي او را وسيله برضامندي

تو وافترضت طاعته وحذرت معصيته وامرت بامتثال اوامره

مرد نخصدا امره والانتهاء عند نهيه وفرض كردي طاعت او را واقت

از معصیت او و امر کردی با متثال ایشان فرماید و بیان داشتن حد
تو ایشان نهی کند بقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم فان لا یتقدم متقدم و لا یتأخر عنه متأخر و فرمودی
که کسی از پیش فرمود و از پیش نماند یعنی فرمودی که اطاعت
او کنند همه عصمة الا ... اوست محافظت کنند و کمالیکه یاد
و نعمة المؤمنین و بالباء موصاة عروة المتمسکین و حلقه ایست
که بندها دست بان زند به خدا برسند و بهاء العالمین و باعث شرف
و رتبه انواع عالمند و این فقرات مناسب حدیث متفق علیه است که من
مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و ایشان مشهود است
که در هر زمانی قطبی است که بقاء عالم با وجود او ست ... امام باشد
اللهم فاوزعنا لدیک شکر ما انعمت به علینا خدایا ما را الهام کن و لیا
خود را که امام منکر است تا شکر کند در پیدا این که او را امام ما
کرده و این نعمت را بما داده و ما را ایجاد و نعمت است یکی ... امام
که او را مقتدی عالم کرده او را شکر این نعمت باید کرد و در ...
ما که ایشان را هنمائی باد اینس در شکر این نعمت گفت و او نعمتا
مثله تیه و الهام کن ما این مثل ان الهام که با مام کی تا ما این شکر
نعمت و وجود امام بجا آریم و اجعل لنا من لدنک سلطانا نصیرا و بدان

الملوک المتمکنة فی سلطنت مقدمت که نعمت معدود امانت کنند

... اولیاء احکام تو دافع له فتحا بیگانه مفتح بکن بلای ...

انسان واهمه بکنک الا عز بکن بمعنی عزت امیة و امانت کن ...

تمکنهم فی تو بی عزتها است و اشد ان ... بکن تو تعالی ...

و قوی بها زمین ... مر ببینک مراعاة محافظت او بکن ...

تو که خواب نکند ... ابصار بی حاسه است ...

ما نطق علا بکنک و حمایت او بکن بحفظ کردن تو او را و نصرت

او بکن ... فواید ... و مدد او بکن بلشکر تو

که غالب تو اند انهمه غالبانی و ابن حزم در بعضی نسخ نیست

و اتم بر کتابک ... و وجه امر باد او کتاب که

قرآن مجید است و حدود احکام شریعت تو او سنن رسول صلوات

الله علیه و آله و سنتها رسول تو ... و الشرایع

بما اتانه ... دینک معلم ... متعد ملته و ما

یستدل به علیه ... بکن بوجدان ... ان امیرانه ...

... دین تو ... مجادله ...

با ... از طریقه ... و دین تو ...

... الناکثین

عن صراط [illegible] و داخل بکن مجد او کسانی که عمل کنند ان [illegible]
[illegible] تقصیر [illegible] و محبت ما طلب کن بجد او کسانی را که خط [illegible]
در راه مستقیم و بکنجی روند با کسانیکه باغی شوند بدی میا [illegible]
اند و یکی و الخاتمه لا [illegible] و نرم کن
دلها را برای دوستان تو که با تهانی سخن نماید و کشاده کن
دستها را برای مدای تو که ستم رسان و هب لنا [illegible]
[illegible] ببخش برای ما محبت او را با وتحم او را بر ما و مهربانی
و شفقت او را بما و اجعلنا له سامعین مطیعین و فی رضاه ساعین
و بگردان ما را شنونده انچه او بگوید و اطاعت کننده احکام او و سعی
کننده در رضا او الی نصرته و الدفع [illegible] الکفه
اما نه پس تعلق لیل با و تضمین میل و شوق است و بگردان ما را
معین او در حالتی که مایل و مشتاق باشیم بنصرت او بدفع دشمن
از وی [illegible] متقربین
و بگردان ما را بوسیله سمع و طاعت و نصرت او تقرب کنند بتو و بسوی
تو رحمتهای تو بار خدایا یا الله بحول و الشر [illegible] و صل علی اولیائهم
[illegible] بمقامهم المتبعین منهجهم خدایا رحم کن بر دوستان ایشان
که معترفند بمقام ایشان که ولایت است و تابع اند طریقه ایشان را

المقتفين لآثارهم المستمسكين بعروتهم و پیروند آثار و اخبار ایشان که

ایشان متوسل شده دست زده اند بحبل محبت ایشان المستمسکین بعروتهم

و در ... و ... ایشان ... تمسک نموده بمحبت ایشان و اقتدا

نموده اند به پیشوایی ایشان دارند المسلمین از برای افعال و احتمال التفضیل

نیندارد لامرهم المجتهدین فی طاعتهم و معتقد اند به مودت ایشان و جهد

و سعی میکنند در طاعت ایشان المنتظرین ایامهم المادین الیهم اعینهم

و منتظر ایام دولت ایشان و چشم بجانب ایشان دارند الصلوة مفعول مطلق

هو علی آلهم المبارکات الزاکیات برحمتهای که مبارک کند و پاک کند و سلم

علیهم و علی ازواجهم و اجمع علی التقوی امرهم و سلام کن بر دوستان ان

سرور و بر ارواح ایشان یعنی از عذاب اخروی و دنیوی و سلامت دار و جمع

کن کار همه را بر تقوی و صلاح و اصلح لهم شئونهم و تب علیهم و کارهای

ایشان بصلاح آر و قبول کن توبه ایشان را انک انت التواب الرحیم بدرستی

که تو بسیار قبول کننده توبه را و رحم کننده و خیر الغافرین و بهترین بخشندگان

و اجعلنا معهم فی دار السلام و بگردان ما را با آن دوستانی که مذکور شدند

در جنت که جای سلامتیست برحمتک یا ارحم الراحمین برحمة تو ای رحیم ترین

رحمت کنندگان اللهم هذا یوم عرفة خدایا این روز عرفه است یعنی

ذی الحجة و عرفه نام عرفانست و چون در روز نهم حاجیان در عرفه

[illegible] شود این [illegible] کرده [illegible] و کرمته و عظمته [illegible] بعد
خیر هنالت واین روزی است که ان را شرف داده و مکرم و معظم کرده فرزند
بیان تشریف و تعظیم است [illegible] عطف شده فیه [illegible] ومنت نیه بعض
پراکنده کرده [illegible] برحمة تو او ممنون ساخت خلق را ذلیل [illegible]
بشکر دن تو که ان انهار [illegible] بسیار کرده [illegible]
را [illegible] و تفضل کرده باین روز بر بندها تو
اللهم [illegible] الذی انعمت [illegible]
خدایا و من بنده توام ان بنده که انعام کردی برو قبل از خلق کردن تو او را
بخلق اباء و امهات و ترتیب نطفه در رحم و نقل ایمان و غیره و بعد از خلق
کردن تو او را [illegible]
او را از جمله کسانیکه هدایت کردی ایشان را بدین تو و توفیق دادی ایشان را
باعتقاد بانچه نزد تو حق است [illegible]
محافظة او کردی بریسمان چنانچه بریسمان بدست گرفته میان نجاه
دوند و محفوظ بمانند و داخل کردی او را در جماعت منسوبین بتو
ان شدته لموالاة اولیائک و معاداة اعدائک و راهنمائی کردی او را
بدوست داشتن دوستان تو و بدشمن داشتن دشمنان تو [illegible]
و زجرته [illegible] یا الهی [illegible] ان تو امر [illegible] کردی پس ان امر را

فعلنا بها قد خرجوا ان بدی کرد ... تعمد نهیته من معصیتك
[illegible] بتقصیل منع کردی امد انکناه نیز خلاف
امر تو کرد نه بسبب بد یا بجهه نهی کرده بودی الا امتنانا منك لا استکبارا علیك
وای مخالفة نزان ونهی نه از جهة اهتمام نزان ونهی نیز بلکه بجهة هواء
الی ما نهیته بتقدیر عنه ای زجرته عنه ودر نقصه زینه بین تا علت هوا آ
والی ما حذرته بتقدیر عنه بلکه هوا وخواهش اماره او با عث شد او
با نبوی لیفتر سانیدی ونهی کردی از ان یعنی منع کردی وبسوی انچه
ترسانیدی ونهی کردی از ان و اعانه [illegible] عدوك وعدوك ومعین
او شد برین کناه عدوی تو وعدوی او یعنی شیطان فاقدم علیه عارفا
بوعیدك راجیا لعفوك واثقا بتجاوزك پس اقدام کرد بر کناه در حالتی
که دانا بود بوعیدی که فرموده که هر که کناه کند بعذاب رود در حالتی
که امید وار بعفو تو بود واعتماد بکذشتن تو از کناه وکان واحق عبادك
مع ما [illegible] لا یفعل وببیان سه صنایان که ب وکرده بود او سزاوار
ترین بندهای بان که نکند کناه فها انا ذا بین یدیك صاغرا
[illegible] ذلیلا بیکه من حاضرم در پیش انکه من حاضرم
در پیش تو در حالتی که خوار وذلیلم وخضوع وخشوع کننده وترسنده
ام معترفا بعظیم من الذنوب تحملته وجلیل من الخطایا اجترمته ودر حالتی

که معترفم بگناه عظیمی که بر داشته ام انا معنی کریم و بخطیه جلیل بزرگی که

مرتکب آن شده ام ... دجالیتی که پناه برنده ام بعفو تو یا طلب

جان و ذمه کننده ام یا الملتجی الیه کننده ام از تو بوسیله عفو تو

... لا معنی منک مانع درحالتی

که بقلعه رحمة تو الجا نموده ام و بینی که خلاصی میکنند مرا انقذنی

تو هیچ خلاص کننده یا درذمه خود میگیرم کسی و منع میکنند مرا آن

تو هیچ منع کننده فعد علی بما تعود به علی من اقترف ...

بیان ما است پس مهربانی و احسان بکن بر من بپوشیدن و عفو کردن

که بان پوشیدن و عفو احسان و مهربانی میکنی برکسی که گناه کرده

وجد علی ما ... به آنچه تو بعفو ... جلالت

علی ... رجل ملقی یستعمل فی الخیر والشر والثانی

... تضمین الجناس ... بیان ماست وجود و بخشش بکو

من بعفوی که بان عفو بخشش میکنی برکسی که بدست خود و باختیار

خود داد سعادی و بدیها انداخته حال آنکه الجا برده گناه تو آورده

و امنن علی بما لا ... به علی ... امالک من ... خطرات

بیان ماست و منت نه بر من بمغفرتی که بر تو عظیم نیست که منت نهی

بان مغفرت برکسی که قصد در گناه تو کند و بتو الجا برد و اجعل لی

يعني الايسة تعبيًا انال به حظا من رضوانك ويكون ذلك سببا لي من دريك
نصيبي وحصه كه دو وسيله ان نصيبا بيابم من واز بهشت با رضا تو
تو ولا تردني صفر اليدين مما ينقلب به المتعبدون لك من عبادك وبا نكه
ملامست خالي اليدان كه بندها متعبد تو بان رسيده اند نكاه تو باشد
بعبجون عبادت كنندكان شود كه ايحال روز قيامت بهنكام ان لا اقدم
ما قدمها من الصالحات فقد قدمت توحيدك ونفي الاضداد والانداد
والاشباه عنك بدرستي كه من اكرچه پيش نفرستاده ام انچه متعبدين فرستاده
اعمال نيك ليكن بتحقيق پيش فرستاده ام اعتقاد را بوحدانية تو و بعدم امكان
ضد و مثل مقابل كيف و مطلق شبيه مر ترا و اتيتك من الابواب التي امرت
ان توتى منها واتيتم امر بدركاه تو از ان درها كه امر كرده شده بدركاه
تو از ان درها كه متابعة پيغمبر و دوستان او است وتقربت اليك
بما لا يقرب ودر نسخه شهيد به احد منك الا بالتقرب به ونزديكي جستم
بدركاه تو بچيزي كه نتواند كسي نزديك بدركاه تو شد مكر بوسيله آن
چون مثل اعتقاد خير وعمل صالح ثم اتبعت ذلك بالانابة اليك والتذلل
والاستكانة لك وحسن الظن بك والثقة بما عندك پس در عقب اينچه
مذكور شد از توحيد وغير كردم براي استرضاء تو انابت يعني توبه و
رجوع بدركاه تو وخواري وخشوع وكمان نيك بتو كه احسان كنه

و اعتماد بر آنچه نبود قسمت از نعم ملحقات و منفصل و شفقت بر جان

الذي قل ما يحيط عليه و انجلي وهم كرهم بر آنچه مذكور شد از توحيد

و صبر و امید و مادری را از توابعات امید یکی کرامت که نا امید

شود و مطلب نرسد امید وا بتو بان امید [illegible] الحقير

البائس الفقير الخائف المستجير بان تو سوال كرده سوال كردن كمتر

مغاير و شديد الاحتياج و مفتقر مستند و طالب خلاصي با نمه

[illegible] حجة كو يا مفعول مطلق [illegible] قدير [illegible]

حجة و ببين قياس [illegible] و آنچه گذشت بي تو هم

متضرع مسكين و بناء بجاي بر وجود معصية قلمه الهي بي اير

[illegible] انتفع و تفصل [illegible]

[illegible] ارتفاع جو شدم از تكبر

متكبران و نه بر ركي و حلو كنند امر آنچه مطيعان بان نا ركنند و نه دعوى

فضل دا به سبب شفاعة شفاعت كنندها بلكه خوار و زار بهر وجه

مگر فضل تو دستگير شود [illegible]

النبي و بعد نفخه شهيد بدون وا واسته او دو نها او بعيق بد است

و من هنو يكتل نه خوانتر خوار ترانم و مانند يك موجه

كوچكم كه صد آنان موجه برابر جوي است بلكه كمتر از آن موجه

امر فیا من لم یعاجل المسیئین ولا یبده المترفین بقبضه متفضل بی نیازی که

شتاب نکرده در عذاب گناهکاران و رنجه نکرده کنایی ماکه کثرة نعمتها

الملاهی کرده و یا من یمن باقالة العاثرین وای آنکه منت کند بفسخ و

ازاله تقصیر لغزندها و یتفضل بانظار الخاطئین متفضل و احسان

کند بمهلت دادن گناهکاران را انا المسیء المعترف الخاطئ العاثر منم

گناهکار معترف بتقصیر و خطا کننده و ملغزنده انا الذی اقدم علیک

مجترئا انا الذی عصاک متعمدا منم آنکه جرات کرده اقدام بر تو نموده

مخالفت امر تو کرده منم آنکه دیده و دانسته گناه تو کرده انا الذی استخفی

من عبادک و بارزک انا الذی هاب عبادک و امنک منم آنکه حال خود را

مخفی داشت از بندها تو و پیش تو ظاهر کرد اعمال شنیعه خود را یا

جنگ تو آمد منم آنکه ترسید از بندها تو و از قهر تو ایمن شد انا الذی

لم یرهب سطوتک ولم یخف باسک منم آنکه نترسید از غلبه تو و از عذاب

تو انا الجانی علی نفسه انا المرتهن ببلیته منم تعدی کننده در نفس خود

منم در گرو بلیه خود از تقصیرات انا القلیل الحیا وانا الطویل العنا

منم کم شرم منم دراز رنج کرده راحت عذاب پیدا کند مگر فضل الهی

و تشکیک شوه بحق من انتجبت من خلقک و بمن اصطفیته لنفسک

بحق کسی که اختیار کرده از خلق تو و بکسی که برگزیده او را برای

خود حق من احضر تو من پیش [illegible] مناجیت در نفسه تهیها اجیب [illegible]
بحق کسی که اختیار امکرده انعطا قاتی و بکیفی که اختیار کرده اولا
بلاغ کا بخود مای دو تضرع تا کیدند و نفره سابق است و بحق من [illegible] علت
طاعته بطاعتک و من بعمله [illegible] بحق کسی که طاعت
خود معلکر ده و کسی که معصیت او را بجو معصیت خود کرده بجنایت
تو [illegible] لا نه من الا [illegible] سعادته بمعاداتک بحق کسی که موالات
مدومین اعدا نرین موالات خود ساخته و کسی که دشمنی اعدا متعلق
بد شمنی خود کرده [illegible] بار الهک
منتظر [illegible] بیش [illegible] پوشی کسی را که رفع صوت بدعا
کرد و تضرع و استغاثه نمود در حالتی که نمی انگاه میکرد و از ان
بر می امد [illegible] والتجا او بده و پناه برد بطلب
مغفرت از تو در حالتی که تایب بود [illegible] باهل طاعتک
ما [illegible] و منزلی کادمی شو بانچه منزلی میشود
کاد اهل طاعت و قرب و منزلت و عزت را و توحد [illegible]
و فی بعهدک وانصب نفسه فی ذاتک و اجهدها فی مرضاتک دنمامی
است توحد [illegible] الله بعصمة عصمة و لم یکله الی غیر کسی که و فا نمود بعهد
نیکنهد و ما لم [illegible] کرده بود و نفس خود را در طلب نعمت داد به بلد

ودریافت بمهمه سپهی و روبه نشر خود را در اینجه منع تست بینها تعد
خود متعهد کار انگریشوی و حاله بغیر خود مکن و جهن تیوقلم
بنام مکن و بفضل خدمرا بر ضیا نمود بدان و لا تواحدی بتمریطی
بی حساب و کفته مکوبه من تنفیر که دنن در طاعت تو تعدی
رعایة شهید معنی تعدی طوری فی حد ودک متجاوز کهدن شو
حدمن در احکام توجماعة احکام ملت بجا و نکردن مناحکام تاوان
عطف تصییری سابق است و لا تنسی حق با ملاک لی استد راج
شعیف خیر ما عنده و لم لشرکل فی حلول نعمه بی و یکیرم را اندک اندک
مهلت دادن تو مرا که بتدریج هلاک کند پیچو کفتن تو اندک اندک
مهلت و بتدریج کسی را که بهترین لقه داشتهن داد و نعمت سهلی
او بین رسید خود را در ان مستقل دانست و نداد نعمت بن شریک
خود بنانست و بنهیف من رقدة الغافلین و سنة المسرفین و نعسة
الخفف و لین و بیدار کن مرا از خواب غافلان و از سنه کاهکاران و سنه
مفتوری است که بین از خواب به مرسد و از نیکی مخذولان مناق
و خف تبلو الی ما استعملت به القانتین و استعبد ته به المتعبدین
و بیدل مرا بسوی طاعت و دعا یی که بر ان داشته عبادت کنندها
را استنقذت به المتهاونین و بسوی کاری که بوسیله ان کاخلاص

کرد جمعي را که در عبادت توفيق کم مبتلا باشد که از نهايت فعل

مادر شود که تلافي تمام آن بکند واعذني با باعدني عدلك

بيننا وبين خلقك منك ويصدني عما احاول لديك ودر پناه

خود بدار مرا از آنچه دور کند از درگاه تو و حايل شود ميان من

و ميان نصيب من از انعام تو و منع کند مرا از آنچه طلب ميکنم از تو

و سهل لي مسلك الخيرات اليك و آسان کن بر من سلوک راه خيرها

که بدرگاه تست [illegible] بنصب عطف بر مسلک و در نسخه شهيد بکسر

عطف بر خيرات الهامي [illegible] و آسان کن بر من سبقت گرفتن را

بديگران بسوي خيرات از جهتي که امر بآن کرده باراده مسابقه را

همچنين قولش والمشاقة بنصب و در نسخه شهيد بکسر فيهما علي ما [illegible]

و آسان کن بر من سعي و مبالغه و مسابقة يکديگر بجهة گرفتن کاري

که مراد تست که خواسم از من فوت نشود ولا تجعلني فيمن يمحق من المستحقين

بما اوعدت و محو و خوار مکن مرا در ميان جمعي که محو و خوار کني ايشان

که ايشانا استحقاق نمايند بوعيد تو و سهل انگاشتند از اوامر تو و بجا هات

جرأت کنند ولا تهلکني مع من تهلك من المتعرضين لمقتك وهلاک

مکن مرا با جمعي که هلاک کني ايشان را که آنها متعرض کاري شوند

که موجب غضب تو باشند ولا تجعلني [illegible] المتحرفين عن سبلك

در نقصه شهيدند لا تبرئ مني بيني من الطرفين وهلاك وبيهشي كه ما
جني كه هلاك وبيخبري انها راكه اخوان نموده باشند انقاهاهاد
شقيي كه بد بكاء نست وتجنّى من عثرات الفتنه وبعثات ده مرا از شد
نهايي ملابه محبت وبكاء وكفر وتعيقه مكراهي وخلصني من لهوات
البدي لما آيهنست يا انكه در حلق اويخته جمع لهوات وارد حلق است
كه موضع بلع است تشبيه داده بليه راكه مرا فرو برد وهلاك كند
اجرني من اخذ الاملاء وخلاص كن مرا از گرفتني كه بعد از مهلت
دادن باشد كه بيكبارگي بشدت مكيرد وحل بيني وبين عدو يضلني وهوى
يتقيه منتقصة رهقني وحايل شو ميان من وميان دشمني كه گمراه
ميكند مرا از اميد بتو تا انكه چون مايوس كني غالب شود بر من نااميدي
از رحمت تو پس مايوس مكن تا اميدوار رحمت تو باشم ودر باكتن نسخ على
التنفط بحرف جاست پس متفرعست مرتقي وضمير بعلب راجع بامك
يعقه هكا وماي ومنشو غالب شوا مبد من بنا اميدي ولا تحيق ولا
طاقة لي بزعتنبطى ما تحملنيه بعد ما امري كه مرا بيطاقت ان
نباشد بسبب مشقت انداز بي از برداشت ان باركه مرا تكليف
نمهاسنى ان كتي ودر نسخه شهيد ولا تمحق واين اظهر است ودر نسخه
ولا تمحقني من فضل هبتك متعلق است بلا تمحقني ومن تعليل است يعني

اندی بو دستی معتابت بیار قرین ایضینی کی که مده چین که طاقة
انسانشدو ونفسه شهید معنك بنین پس مین یان مات ولا ترجع
من یدك انسان لا خیر فیه ولا حاجة بك الیه ولا انابة نو اذیت
مکان اثر ایدت کنداشتن ترکیبی را که چینی دنیا شده تا
که شقاوت امما نع ان فوز شهد لا تعرف دی من سقط من عین
تعابتله ورلیندان بیهوده لحن کیبی که ان نظر عنایة فو ساقط اشد
باشد که من بعید عنایة ایکیبی العیاذ بالله تعالی منه من اشتمل
علیه الخزي من مملکه بیندي من سقطة المتقین بلکه دستگیری
من یکون از نشادن دیجا و رهات المتعسفین و فرع وضعف حال
کیبی که بیراه بی وود و ذلة المغرورین وان لغرش کتابیکه مغرور ید
بدنیا معرطن لکین انجعفات از مشکل باشد عطه کوید
مهالك را بین و لم کوید عملا لیعیق وان بلیه مشکلی که هلاك شوند
هلاد ران اشد و ما فیه مما النلبه مصنفات عبید باتدی
دنعم کو از من مکروهات وبدعات ان علی که مبتلا کرده بان اصنا
بندهای نادان غلامان تو وکنیزان تو وبلعقی مبالغ عیب بر بصیغه
بجهد ای اهمیت بحاجته وا نعمت سه رضیت منه تا عشنه
حیبا متیقنة سعیدا و بسان رایها ها ایکه برسد بانجا ها کیبی توقعنا

جاويد ابدي و نعمت پايداري و ملاشي شدي ... باشم
ابد لا يزالي كه محمود بود كه همه ستائش او ميكنند و مبتلا شدي ...
كه سعادتمند بود كه با ايمان و صلاح رفت به بهشت و رضاي تو ...
او شد و طوقني طوق الاقلاع عما يحبط اوزار ... و در بعضي نسخ
ان اتباع صحبة الحسنات يذهب بالبركات و دور كردن من بكن طوق
باز داشتن نفس از آنچه موجب ابطال نيكيها باشد و بركند ...
اشعر قلبي الانزجار عن قبائح السيئات و مواضع الحوبات و دور كن من
اندازه زجر شدن از بديهايي كه قبيح اند و از گناهاني كه فضيحت
كند يا از رسوايي اوزار و لا تشغلني بما لا ادركه الا بك عما لا يرضيك
مني غيره هر چه ادراك آن كنم و بآن برسم و بكنم نيست مگر باقدار
تمكين تو بمن مشغول مكن يعني غافل مكن از چيزيكه راضي نشوي از من
بعمل آن و مشغول بغير آن مكن و انزع من قلبي حب دنيا ...
دنية تنهي عما عندك ... كندن مثل ما مرا ... يعني بكن و دور كن
از دل من محبت دنياي زبون خواري كه مانع ميشود مرا از حصول نعمتها
كه نزد تست و تصد عن ابتغاء الوسيلة اليك و مانع ميشود از طلب
وسيله بدرگاه تو و تصد عن التقرب منك و غافل ميكند از تقرب
بدرگاه تو و تزين لي التفرد بمناجاتك بالليل والنهار و زينت بده

پشه من تنها یی را با ان کمتش باقه در شب و روز و هیبت عصمه تدبیر بی
خشنبیده و بده مرا بها فطنی کرد و یک کنند مرا بر سید نا انتی و تعظیم
من رکیب محار رک و بدو یعنی با بندار دمر ازان تکابی بند حوام کرده
و تنکنی من و اسرار الفانامی کشنا یدکرده مرا این بند اسیری کنا هان
عظیم و هبه النظرمه و نفس نصیب و بده مرا پاکیزه کی از جملهٔ کناهان
و اذهب عنی درن الخطایا و دورکن از من کثافت خطیات او ستر لی
بسربال عافیتک و بپوشان مرا لباس عافیت یعنی دفع کردن تو بلیات را از من
و ردنی رداء معافاتک و بپوشان مرا چادر معافات تو که بعد قیامت
جنایتی که من بکسبی کرده باشم آنکه مرا بخشند و جنایتی که بر من کرده
باشند مرا بخشند و جللنی بسوابغ نعمائک و احاطه بکن مرا بنعمتهای
مینا بتی و ظاهر است ان سمامه للتی تنعالک و طول کویند
ظاهر بینهما ای طابق و کویند ظاهر علی انا یعنی انواع فضل و انواع
انعام خود را بعضی مطابق یکدیگر بکن یا معین یکدیگر بکن که اثر همه بمن
برسد والله اعلم و ایدنی بتوفیقک و تسدیدک و تقویت بکن بمن
عمل نیک بتحقیق دادن تو مرا و برساد و استقامت داشتن تو مرا و اعنی
علی صالح النیة و مرضی القول و مستحسن العمل و مدد من بکن بنیت
نیک و بر قولی که مرضی همه باشد و بر عملی که خوب باشد و لا تکلنی

ای نحلی وتمنی دون تحلی وفرتا حواله کن مرا بصد تعاطی بتصرف

وبشنو من جمعن قدرت معتدل ولا اخزني في يوم تبتغي للقائك ولا

تفضحني [illegible] اولیائك وخوار مکن مرا وعدی که بری انکیزی مرا

انه بوعا ای برای ملاقات تو بلایمان معنوی یعنی بعن قیامت وفضیحت

مکن مرا پیش دوستان تو ولا تنسني ذکرك ولا تذهب عني شکر نعمتك

وذکر ترا از دل من دور مکن [illegible] انمی شکر ترا یعنی همیشه مشغول

بشکر تو [illegible] الزمنیه في احوال السهو عند غفلات الجاهلين

لالائك بلکه لازم کن برای من شکر ترا در حال سهو نزد غافل شدن

جاهلان بنعمتهای تو از شکر انها واوزعني ان اثني بما اولیتنیه واعترف

بما اسديته الي [illegible] من الفاتکین انکه ثناء تو بکو بر سبب انعامی

ان ساخته یعنی مالك ان شده ام ومعترف بکنم باحسانی که بمن کردی

واجعل رغبتي اليك فوق رغبة الراغبين وحمدي اياك فوق حمد

الحامدين وبکردان رغبت مرا بسوی تو بالاور رغبت رغبت کنندکان

یعنی زیاده برانه میکردان وستایش کردن من ترا بالای ستایش کردن

ستایش کنندها ولا تخذلني عند فاقتي اليك وخوار مکن مرا نزد حاجتمندی

من بدرکاه تو که [illegible] روز قیامت است [illegible] بما اسديته

[illegible] اليه بمعنی احسن الیه است [illegible] خوبي شده [illegible]

وملال مکن مرا بسبب اعمال بدیکه امده ام بجنگات ولا تفضحني بما جنيت

یا المعانیه لک دست رد مزن بر پیشانی من بسبب اعمال قبیحه منی

دست رد نده بر پیشانی معانقان تو بسبب اعمال بد ایشان فانی سلم ارباب

اعمال بد در تحت شهید انباب تفعیل ... که من بتو سقامطلم

انا الحجة لك وانت اولى بالفضل واعود بالاحسان واهل التقوى واهل

المغفرة میدانم که حجت برهان تو تمام است و تو اولی بتفضلی که انعام کنی

وانعام و مصادقتی باحسان و سزاواری که مردم از تو بترسند و سزاوار

ای که بر بندگان ببخشایی وانك بان تعفو اولى منك بان تعاقب وانك

بان تستر اقرب منك بان تشهر و میدانم که تو بعفو کردن اولی هستی از تو

بعقاب کردن و تو بپوشانیدن فضایح نزدیکتری از تو بشهرت دادن

فاحيني حيوة طيبة منتظم بما ارید و تنده بدانچه من نیکی خواهی که

بامرادات من در حیات رشته منتظم شود [illegible]

ولا ارتکب ما نهیت عنه و بمیران نزدیکی بانچه دوست داری مرا بمیراني

که نکنم انچه مکروه تست و مرتکب ما نهیت عنه و بمیران نزدیکی بانچه

دوست داری مرا ماتشوم انچه از ان نهی فرموده و امتني میتة من یسعی

تمهید بکسر هیم ... نور بین یدیه و عن یمینه و بمیان ...

مد نکیو کبر بقدا و پیش و دست ... [illegible] ... عرفی عنه

خاطر منور کن مرا به بیشتر معرفت بده مرا بیشتر خلوات تو وصفی اللهم
بجوار ... بین عبادك ... مرا چون با تو خلوت کنم و در بسته ...
سازم میان ... و اعتقنی ... و بجیبانی و مستغرق سازم مرا از
کینه که ... مستعاذ ... البلاء فاقه و نصره والحاح
... من شماتة الاعداء و من حلول البلاء
... البلاء و العناء ... شماتت کردن اعدا ...
... اما ... حال ... و ... بلا ... و انحاری
خلق ما ... تعمد فی فیما اطلعت علیه منی بما یتعمد به القادر علی البطش
لولا حلمه والآخذ على الجريرة لولا اناته و بپوش مرا بعفو خود در باب
تقصیرات من که نمیدانی ... که می تواند گرفت کرد بر گناه
اگر تا ... صبر ... نع از ... و ... تو حلم و صبر ...
[illegible] ... چون خواهی که ...
منه بکیف ما ... مبتلا ... پس مرا از ان ... ان یعدی ...
... مقام ... امل ... في دنیا ...
... فی آخرة چون مرا ... در جای ... در دنیا
پس ... مرا ... در آخرت ... مکن واشفع و
در ... شهید ... اولها ... آخرها وقد ... تا ...

که الحلال بسال و لا تمد علی ... مبسطة ید وقدرت

است یعنی کثرت مال ... که باعث قناعت دل من سودا نامه

و لا تترعی از باب فتح و در نسخه تهید از باب تفعیل و در نسخه تنخ بنا

الدین از باب افعال ... و در نسخه شهید بتارعه و در نسخه اصل منصوب

است بنزع خافض و تعارعه و در نسخه اصل منصوب بنزع خافض بقارعه

بمعنی بلیه و داهیه است و قرع بمعنی کوفتن ... و مکوب

و بتلامکم ... که بسبب ... و در نظرها خوار شوم

و لا تسمی خبیثة در قاموس ... که سام فالنا الامر او لانه ایاه و

اکثر ما یستعمل فی الشر ... مکن و مدار ابرکار

خبیثی که سبب ان قدر من کم شود و لا تسمی خبیثة ... من اجلها مکانی و ...

متولی بصفة تقصانی مکن که بسبب ان صفة رتبه من مجهول شود و کم عزت

شوم و در نسخه ... و لا تجهل بتاء و ضاد معجمه افتعال است از قضب

بمعنی قطع و در نسخه و لا ... بعین مهمله و ضاد معجمه غضب بمعنی قطع

و معنی هر دو نسخه ظاهر نیست و لا ترمنی ... و ما یلبس بصیغة

مجهول ... متبرسان ... که دل ... بسان ... شوم و لا

خبیثة ... بصیغه معلوم ... متبرسان ... که ...

من فرع ... اینان ... بی و عیدک بلد ...

را و معهد تسبیحی و اعلای مطالب و حمدی من اعلا و لک اضافه متعلق

بعضو لست و یکی ان خوف مرا نعمتی کفتن من نه قدسی نیابت بیعقوبنا

بکن که ان معنی کنفتن تسیم و تعالی اضافه متصد به بیکا علت وان تو ماند

تو سیله بمحمد صلی الله علیه وعلی اله وسلم در تبلیغ احکام و حقیقی

عند تلاوة ایات فیکی خفضها تو نخواندن ایات فکم قرائة و اعم البلی

با بقاطی فیه اعیاد تای و تقرب بالقصد لک و معمولکن تسعر اسپد ادکردن

من در ان شب برای عبادت تو و تنها شدن من به سبب دین برای تو بباشد

که دیگری در ان وقت با من شریک نباشد ... البلی و شب

مرا معمولکن بمحروم شدن من و انفراد من بغوار کوفتن و مطمئن شدن

مناجات تو ... معبود اوردن حاجتهای مرا بنو کرانتو

ظلم و مسان ... فی ... منانند در لعنت تو ثالثت

وابعامراد بجرد سعی و اجتهاد است مرا معمولکن بسبب اکردن من در خلاصی

کردن من از اتش دوزخ و اجارتی مما فیه اهلها من عذابک و در خلاصی

از انچه در ان کرفتارند اهل نار از ان عذاب تو و لا تعذبنی فی جملتها عاما هاو

مکذا مرا حیران و ناسازی کردن من در معاصی بلکه راه بحق بنما و لا تخزنی

ساعت حاجتی حین و مکذا مرا در شدت و بدحالی خود سهو کننده تا ملتقی

بلکه نعمدی انتی سهو و شدت برا و لا تجعلنی عطشان تعظ مکتوبه

شد که همتی دیگران که چشم انهماک مراد رسماعی بپندند فی ... ولا
تکلنی الی امتی و سخن مرا سبب عذاب کسی که عبرت کیرد و معبود کند ان حال
تو بحال خود بیچون مرا مبتلا ببیند از ان کشند و سبب عبرت او شود
ولا تفضحنی [illegible] مکن مرا باعث حیرت و گمراهی کسی که تامل در حال
کند یا احوال مرا مشاهده کند و لا تنکرنی فیمن تنکر به در میان کسانی که
خوار شدند و تقصیر ایشان سیاهی خواه حقیر و تقصیر من مده و نجنس
ولا تستبدل بی غیری [illegible] خادی و اکه نخواهند و دو کرده دیگری بدل
او بکن ندبس با من چنین مکن مرا در تحادمان خود درج کن و بسبب
تقصیر از من مرنج و دیگری را بعوض اختیار مکن ولا تغیر لی اسما و نامرا
تغییر مده که نام در دوزخی [illegible] جسما و بدن مرا تبدیل مکن
یعنی مسوخان ولا تتخذنی هزوا لخلقک و مرا مضحکه خلق خود مکن که
بمن استهزا کنند و لا سخریا [illegible] مکن مرا مسخره دیگران که بر من روند
قیامت بخندند [illegible] تبعا لرضاک و مکن مرا تابع چیزی
مگر امری که مرضی تو باشد و لا ممتهنا الا بالانتقام لک ___
و استعمال [illegible] خدمت و عملی مکن مگر بجهت انتقام برای تو کشیدن
با کفار و ظالمین بکتم و [illegible] کن پیدا و حد فلا نا مطلع
ای اظفر برو ظفر ده مرا یعنی نصیب من کن سر عفوی ترا و اتیقی که

وردل وادل انتری کناهان بسر ... کن و روجل مغضیب من یکی ...

باحت محمد ... بحانک فی ید سبحان الله حیا ندای ... قد ونصیبا

من یکن سردی ... جون ... اقسام کلها بهشتاست وجنت نعیمک

سردی و دل را به بهشت تو که همه نعمت است واذقنی طعم الفراغ لما تحب

وتحبنا ان مرا لذت فارغ شدن از کارهاء دیگر و مشغول بانچه تو انرا دوست

داری از عبادت واخلاص ... من سعتک منعلمت یا ذقنی بحبنا ... سبب

تحقق ان دعتها ای ... شامل حالست یا بکثرة عطاء تو والاجتهاد فیما یقرب

لدیک وعندک بحبنا ان لذت سعی در ... سبب نزدیکی بتو باشد ...

بتخفیف ازهری وابن اثیر ... قاموس کفته ... مخفف ومخفف است

... الفاست ... بضم تا وحا اما فتح چنانچه در بعضی نسخ است

... ظاهر است ... بضم مثل قربة ... ظلمة ووصلة ومخفف

اکرچه جمعش ... فتح عین است اما جمع الجمع بضمتین است مثال

ظلم وظلمات مخفف ان ... واجعل تجارتی رابحة وبکردان

سوده مرا نفع کننده وکردنی غیر خاسر ... زیان کننده

نباشد ... سعی وجهد است ... مقامات ... را انزمرتبه

خود ... شوقی لقائک ... اشتاق لقاء خود ... علی توبة نصوحا لا

... صفة ... صفة ما ... تاویل ... ازهری ... قلم

پس بدین ما [illegible] انا الهتان [illegible] کتا [illegible] باشد از شائبه رجوع

و الهتان قیه که گفته شود در حق ان قیه که مکذبان بالله [illegible] کا

من نه صغیره و کبیره و لا تذر معنا علانیة و لا سریة و یا ان [illegible]

مکذبانه کتا [illegible] اشکال باشد و مرکا [illegible] که [illegible] باشد و در نسخه

شهید لاتذ [illegible] که صیغه [illegible] باشد و از نزع [illegible] نای و در نسخه

شهید بکسر [illegible] و در کن کیته مومنا [illegible]

من [illegible] علی الخاشعین و مایل [illegible] بان کن دل مرا خشوع

کنند کان [illegible] الصالحین و باش برای [illegible] باشم

صالحان و حلنی [illegible] و نبت بکن مرا بر [illegible] متقیان و اجعل لی

لسان صدق فی الغابرین و بکن برای من زبان خوش [illegible] باقی ماندگان

که مرا بنیکی یاد کنند جمعی که بعد از من باقی مانند تا بیایند و ذکر [illegible]

بیامد [illegible] بکسر [illegible] و بکن برای من ذکری که [illegible] کنند

در جمعی که آخر بیایند که روز بعد [illegible] من زیاده کنند [illegible]

[illegible] الاولین و سبیا [illegible] پیشینیان [illegible] کرده اولاد

باشد یا تمام کن [illegible] که [illegible] باشم یا توفیق بده مرا با [illegible] و

حق [illegible] پیشینیان و در نسخه الاولین [illegible] جمعی که بیایند رجوع

کنند [illegible] علی [illegible] تمام کن [illegible] تا بر من [illegible]

بصیغه امر کلما انها الذی مطابق با یکدیگر یکی خبیها و نعمتر اند من
که صیغه نعت خبر بدهد ما ملکتم من قوایدک بدیع مد بصیغه بصیغه تثنیه این
انسب است بسجع یکی بنا بدهای قو دستم او نیز کام مواهبک الی متعلق
است بسو مدا نده نزد من بیا بهترین بخششهای خود را بجان ...
من ملیکا لک فی الجنان التی یعتها لاصفیائک و همسایه من بکن حمی را
که بهتر اند هما اجمل دوستان قوانده بهشتها و نوکه نبیت داده انها را
مای یاکانه بیکان قو وجلیلی شرایف بجلک فی المقامات العلیة ...
جائلک و دوستان را بعطیات نیک قو در جاهایی که اماده کرده برای ایشان
نود بهشت و محل مرجع ضمیر غیر ظاهر است و در نسخه و جعل وانف
ظاهر است لی عندک مسکنا جای قیلوله و این کنایات از استراحت است
ادنی الیه مطمئنا و معین کن برای من نزد تو جای که استراحت کنم قرار
دنان ادنیها طرحم فی خوف عذاب و مثابة اتبوءها و اقر عینا بتقدیر
ر و بیتها معین کن برای منجایی که بان رجوع نمایم و مسکن و منزل سازم
و چشم من بدیدن ان سرد شود و این کنایه از سرور است و هکذا کفتند اند
که دمعة السرور بارده و دمعة الحزن حاره ... قرة العین کویند و لا تقابیبنی
بیابد نسخه بهمزه و معنی ظاهر نیست لیکن قیس معنی یشتره امحا بیس
معنی چنین باشد که بمن مشدد مکن بعظیمات الجرایم بسبب کناهان

بنده ترك تو كه كرده ام ودر نسخه شهيد ولا تمنا تشتي يعني تشتي مكن
بلكه مسامحه بكن ولا تهلكني بيوم تبلى السرائر وهلاك مكن مرا روزي
كه جمع كرده شود الظاهر والمراد عن كل شك وشبهة معرفة
انموهم شك وشبهه را واصل في بقية العلوم طريقا من كل جهة ودر نسخه
وجهة ودين الشهوات مكرها ان براي من در راه حق راهي انهم بحيثياته
هجهة واجلة في شمع بودن منبه ودر نسخه بودن چون المواهب من الله
ميبياركي براي من جهت مغفرتها واعطيه تو ودر علي خلوط الحسنا
من قضا الله ميبيا ركن من نصيبها احسان ان نعام وافضال تعالى جل
چليوا تقا عاعندك يعني مستغرقا لما عند الله وبكردان دل مرا اعتماد
كننده بلپنجه ندنسته كه البته عنايت خواهي كرد وبكردان همت مرا سعي
كننده وبذل جهد نماينده در آنچه براي تست واستعملني بما تستعمل
به خالصتك و مداومت كاري كه مبتدا باشد باين كار انتهائي را كه
خاصان تواند واشرب قلبي عند دهول العقول طاعتك يعني بنشانه
قلبان جتنا ولان يعني با دل ابر مخلوط شده محبت او وطاعت خود را
با دل من مخلوط ساز نزد فراموش كردن او وذاهل شدن عقلها مري
مردمان طاعت تو ودر نسخه شهيد العقول بعين مجهو وما و مالا
آن تو تشنه شيطو يعني تامل در معنها اين بايد كرد مكن مرا او اينست

که نيست عيبي که باقي است از غفلت و جنون في العفو والعافية والدعة
والمعافاة والصحة والسعة والطمأنينة ... والعافية جمع
کن يا الهي مني بنا ني ان خلق وعفو ازکناه و ... بخشش جنايات
و بکن مرا عصمة وسعة رزق واطمينان دل و دفع بليات ما ولا تحبط
احساني بما يشوبها من معصيتك و باطل مکن طاعت را بآنچه مخلوط شود
با آن از معصية تو که آن اباطيل بر آن بکنند و در ... حسنات چيزي ملحق
شده
لا تخلو افيه بما يعرض لها من نزعات فتنتك و باطل مکن خلوتهاء مرا که با تو دارم
امرا بجهه عارض شوند از وسوسها و فسادهاي که ناشي باشند از کناه
ومکرامي ... و ... من العائبين وحفظ
من بکن از طلب کردن چيزي از اهل عالم ... بکرد آن و عطف بر ...
عن التماس ما عند الفاسقين وحفظ کن دين مرا از طلب آنچه نزد فاسقان
است از عقايد باطله و بدعتها بلکه ملاحظه در حديث است يا ...
احد لا حرب بالله ... لا اذهب تلك دينه و در نسخه شهيد ...
بتدا ... و ... شده ... و در ... نفع کن و با ندا ...
در نسخه و ... را از زود ... و ... عطف
جمله بر جمله است يا ... استيناف است و لا تجعلني للظالمين ظهيرا
و مکردان مرا مددکار و ... ظالمان و لا لهم على محو كتابك

[illegible] مکان [illegible] تک صلی [illegible] احکام خطاب

[illegible] لا اعلم باحاطة تتیق بما را احاطه کن و ابوحمزان

امهنفی که من ندا فرشتگان احاطه کرد فی که حفظ من کیی بان احاطه

اند توبه و بیان [illegible] ابواب تو [illegible] و [illegible] [illegible]

الواسع [illegible] [illegible] و یکتا باری من دریاهای تو به و رحمة

بی [illegible] تا که شامل عالمیان چلکه بد رسیق من انجمله [illegible]

کنند کام [illegible] محروم مکن و اتمم لی انعامك [illegible]

و تمام کن برای من انعام و احسان تا چه که بدر میق تو بهتر [illegible]

دهند های [illegible] الحج و العمرة [illegible]

[illegible] خدا یا این رو نیست مبارك [illegible] دین رونق

دشهر [illegible] در اطراف [illegible] تو تشهد السائل منهم والطالب

والراغب والراهب حاضر [illegible] دین رو رد و [illegible]

[illegible] و حاجتی دارد و طالب است و رغبت [illegible] تو دارد و [illegible]

[illegible] عیدالی و [illegible] تشهد بصیغه خطاب و فتح سائل

و ما بعد [illegible] تشهد [illegible] الناظرین [illegible] و در [illegible]

و او [illegible] و توفی یکند [illegible] مطالب [illegible] نسألك [illegible]

هو ان ما سألتك علیك ان تصلی علی محمد و آل محمد [illegible]

مكر تو لسان بعد از انچه او قسال الكوهم بفريبي سبطلبم انتقا بيكي
بحث بكني به محمد مالتي وايجا مطلب بعض جلو تسبيه ما نا وسلة الب
به يكي نكو دعوانا سالك اللهم بنا بان لك الملك و لك الحمد و مولى الكرم
ان نو خدا يا اي به محمد كا بما جيب انكه مر تو امت ستايش لا اله الا انت
الحكيم خير بستد لحضر وحنا تقديسات الحليم چه معنم و معرفة نشو الكرام
المنان المنان ذو الجلال والاكرام بديع السموات والارض نيست معبودي
بحق مكر تو و تو حلم داني وكريمي وحيي منت نهنده صاحب جلال واكرامي
تو ايجاد كننده اسما نها وزميني مها شر معنت دانچه سبطلبد و ما قبل جلد
مغرضه استحقت وبين عبادات المومنين من خيار و عامية او بركة او
هدي يعمل بطاعتك او جيرتني به عليهم مركا كه ميان منده مؤمن
تو قسمت كني خيري را يا دفع بليه را يا بركتي را يا هدايتي را يا عمل بطاعت
تو يكي ازيشان را انجاب تو كه منت نهي بان ازين بند ها يعني بدمي بها
و من سائل تهديهم به اليك بيان سبب خيرت ان ارقت وتفصيل
وجه من بينات لهنا تك عطف نمود هداية كني عباد را سبب ان اس
جز صوي تو او تفع لم تنتقد به عندك درجة يا رتبة انها از سبحي
ان امن بيش تو بلند كني ان تعظيم بر خير كا من خير الدنيا والاخرة يا مدي
بند ها را سبب ان از ماخيري ديكر از خير دنيا وافرية ان تو خطي

و ... سند مشغول اسالك ان ... از قرآن ميطلبم كه هركاه باشد
خدا اين مرا بها بكني حصه مصيب من ان آن ماتها بيشتر بكني واين عباد
در اكثر نفع نيست پس مشغول اسالك ظاهر نيست و تقدير بايد كرد بتوكل
بما قسمت تا اخر كه باكفته هركاه منمت اين امر بكني من نيز ميطلبم و
معلوم ميشاكه مطلوب و مسئول درين وقت ان سين جنس است كه باكفته
اسئلك الخير والعافية [illegible] بين عبادك ما اسئلك اللهم بان
لك الملك [illegible] لا اله الا انت [illegible] على محمد
و رسولك وحبيبك محمد [illegible]
انكه رحم بكني بمحمد كه بندهٔ و رسول تو و محبوب تو و خلاصه
مخلوقات تو و بركزيده تو است از ميان خلق تو و على آل محمد الابرار
الطاهرين الاخيار و بر آل محمد كه نيكوكار باشند و پاكيزه بهترين
خلق اند صلوة لا يقوى على احصائها الا انت انفذ برحمتك كه قادر باشد
جمع وشمردن ان مكر تو و ان [illegible] صالح [illegible] و تيكسان دعا [illegible]
في هذا [illegible] من عبادك [illegible] يا رب العالمين و ميطلبم انكه ما [illegible]
سازي در دعا نيكو كه دعا كند [illegible] درين روز ان بنده هاي
من [illegible] ميان مرادنيز [illegible] ايشا كه نفع دعاي ايها
بما نيز برسد [illegible]

ما یا ما پیشا نزد تو بهمه چیز قادری اللهم الیک تعمدت

بحاجتی بسمت یا قصدا و بحاجت خود بسوی تو قاصدم و بک انزلت

الیوم فقری و فاقتی و مسکنتی و احتیاج و فاقه و مسکنت خود را امروز نزد

تو فرود آوردم یعنی اظهار احتیاج بتو کردم و از تو توقع استماع نمودم

و انی بمغفرتک و رحمتک اوثق منی بعملی و بدرستیکه من بمغفرت تو

و برحمت تو اعتماد بیشتر دارم از اعتماد بعمل من و لمغفرتک و رحمتک اوسع

من ذنوبی و هر آینه مغفرت تو و رحمت تو شامل تر است از گناهان من فصل

علی محمد و آله و تول قضاء کل حاجة هی لی بقدرتک علیها پس رحمت کن بر محمد و آل

و تو خود متولی و متکفل شو بر آوردن هر حاجتی را که مرا باشد بواسطه

قدرت تو بر آن حاجتها و تیسیر ذلک علیک لانه امر ذلک علیک و بواسطه

آسان بودن قضاء هر حاجت ... و لفقری الیک و غناک عنی و بواسطه

احتیاج من بتو و بی نیازی تو از من فانی لم اصب خیرا قط الا منک و لم

یصرف عنی سوءا قط احد غیرک پس بدرستیکه هرگز نرسید بمن خیری

مگر از تو و دور نکرد از من بدی را کسی غیر تو و لا ارجو لامر اخرتی و

دنیای سواک و امید ندارم در کار آخرت و دنیای من غیر تو اللهم

من تهیا و تعبا و خدایا هر کس تهیه کند و مهیا شود و عزم ... وفادة

الی مخلوق و بعضی تعبیه بمعنی تهیه است و همچنین ...

ما تستعجبون به عطف تفسیری تهیا باشند لمناداة الی عطوفی هر که مستعد
شد برای مهمان نشدن نه عطوفیة فی نیکو نکتة فی تقابل بجهة امید
عطیه بخششهای امطلب شده بجایی نه بجهة طلب عطیات او جهاد
یک معنیا است فالیک فا تفصیلی است معطوف که خدایا شه سند لت
یا مولای کانت الیوم یهتفی بتقیبتی لحمادی و لستعدادی بجاه
عوذک من منعک و طلب نیلک بجایی شد یعنی هر که مهیا شود برای عطیه
مخلوق پس کن مهیا برای انشود مرا باتو کاری نیست چرا که بسوی تو ای
صاحب من و نهست تهیه و استعداد من بجهة امید عفو عطیه تو بجهة
طلب انعام تو اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تخیب الیوم ذلک من رجائی
بیان ذلک است خدایا چون من امید وار عفو تو ام پس رحمة کن بر محمد
و آلش و امید مرا امروز خائب مکن و اگرچه خائب رجی است نه رجا اما
تعلق خیبته است بر جا بجهة مبالغة استعمال یا من لا یحفیه سائل
ای آنکسی که کم نکند مال او را سائلی که هرچند بدهد بقضا لی نشود
کفته اند حفاة مبالغه در استقصا و در شو ا سنا پس مراد این است
که کثرة سؤال نمیدارد ترا بر تکلف در عطا چه هر معظم عسیر نزد تو هیچ
حقیر و یسیر است در حدیث است سالوا النبی صلی الله علیه و آله و سلم
حتی احفوه ابن اثیر کفته ای استقصوا فی السؤال و در نسخه شهید یحفیه

اتحملنا بحمله علي الخيف والجور شئلا ان حمله علي الكرامة ...
الشفاعة ما ثل تا باعث ... بلكه اعا ... كي ...
... نايل عطف تعبيري ما قبل است وكرتكندا ورا يعني ماده ...
را مطيه ما في لم الاثقة مي بعمل صالح قدمته ولا شفاعت عطف است
وعمل مخلوق رحمت الاشفاعت محمد واهل بيته عليه وعليهم سلام الله ...
كه من نامده امريد نكاه تو با عتماد عمل نيكي كه پيش فرستاده ام وكرده ام
ونه با عتماد عمل نيكي كه شفاعت مخلوقي كه اميد بشفاعت او داشته باشم
مگر شفاعت ان سرور عالم اهل بيت او بران سرور واهل بيت او سلام ... تو
... بالحرم والاساءة عطف تفسيري است الي ورد ... علي نفسي
امده ام بدرگاه تو در حالتي كه مترم بكناه ... كون ...
ارجو عظيم عفوك الذي عفوت به عن الخاطئين ... لم ...
علي عظيم الجرم ان تبتدي من ان عدت عليهم بالرحمة والمغفرة امده ...
تو در حالتي كه اميدوارم عفو عظيم ترا ... عفويكه بخشنده باشي
عفو خطا كنندها ... اقبال ... بكناه عظيم ...
تا ان ... عنايت كردي برحمت وبخشش ... رحمت واسعة
وعفو عظيم ... رحمت ... عفو ... يا عليم يا عظيم
يا كريم يا كريم صلي علي محمد وال محمد وعد علي برحمتك وتعطف علي ...

تو سخن علی بعض‌ها ای بن ... ای بکر و عمر بکن بعض ... الثلث یا احسان

بکن بمن بحمد ... بمن بعض بفضل ... نسیح کی ...

تو کاهان موجب قضیه‌ها انچه تو مع ... بعضی‌ها است

اللهم ان هذا المقام خلفائک و امنائک ... مقامات ... جای ...

قد ابتز وها است ... این جای که برای ... و برکزیدهای

تست کویا ایشان ... جمعه است ... استاد ... بنصب ...

در اکثر نسخ معطوف است و عطف تفسیری است و در نسخه مواضع

و ان فیها الدرجات ... شواضع است الرفیعة التی اختصصتها

... جاهای امینان تو که درجه‌ها از مراتب بلند است که تو مستان

ساخته ... مرتبه ... تحقیق منا م خلفاو جاهای

امینان تو کشیده که ... است من عز ... من قلب سلب

... المسلوب ... و تغلیب بنی امیه است و در نسخه ... بصیغه

مجهول است و گفته‌اند که پس ها ... است و ضمیر نیست و کلمه ...

اگر مفرد است پس نایب فاعل ضمیر مقام است و اگر جمع است نایب

ضمیر خلفا و امنا و این غریب است چه بعدا ... ترکیب توجیه

اگر مفرد است و ... است و ... کفتن ... است

و اگر جمع است الف جمع ... مسلوب ... است نه ذات خلفا

[illegible] که در ازل متعدد ساخته این تعلیب [illegible]

[illegible] کرده نشود بحکم تو ولا ایجاد و زان الختوم من تدبیرک [illegible]

نکسیست [illegible] تقدیر تو که [illegible] شده [illegible] کیف شئت واق

[illegible] که [illegible] یعنی [illegible] شود و [illegible]

بنیید [illegible] اعلم [illegible] تحکیمی و مصلحتی که قربان دانا نی این

تدبیر که غیر [illegible] شهید بنصب حال است

[illegible] علی خلقک

و لا راد [illegible] است در نسخه شیخ زین الدین و در بسیاری از نسخ

[illegible] عطف است بر خلقک [illegible] نسخه و لا راد [illegible] است پس

عطف است بر [illegible] خلقک و علی [illegible] است بطریق تعلیل بدانکه چون کسی

عالم بعواقب امور نباشد و حکم و مصالح [illegible] نداند او خطا کند و متهم

شود بخطا در فعل او و در اراده او و چون حق تعالی عالم السر والخفیات

و حکیم علی الاطلاق است خطا در فعل و اراده او محال است پس کیف [illegible]

که تهمت خطا کند بخلق کردن و با اراده او بلی او متهم بخطا نیست در [illegible]

و اراده او متهم نیست بخطا نه بجهة ایجاد و نه بجهة اراده زیرا که هرچه

باراده خود ایجاد کرده اگرچه بحسب ظاهر خوب ننماید اما همه مشتمل است بر

نظام کل و حکمت تامه پس از سلب [illegible] بحکمت بالغه و [illegible]

درجات خلفا راشدین حتی تا دستهای اشقیا یکی بعد از دیگری بمنزلت شدند و

خلق آل را سفیه بی مهود بی متبع تا انکه شغلی بکن بیدهای تو عطینها

تو غلبه متهوده مسد بالتربیه بعجت ظاهر بودن حکام بتدلگان در حالی

که می بینند حکم تا تبدیل یافته و کتاب مبدوز گاو کتاب تو اتفاقا ختند

معنی و این کنایه است ان عدم عمل بان و انفصال مخرقه علی جماعت شرائط

در نقصه شدل بعد و می بینند فوق کرده هم تو کردم اینده ان شده ایجهات

احکام شرعیه تو و مسن نبیک مترو که و متهاونه بعمیر تو اسرو ولی می بینند

اللهم العن علیهم من الاولین و الاخرین خدایا العنت بکن بر جمعی که تمنا

خلفا و اصفیا تو را نخواه از انکه پیش گذشته اند خواه انانکه اخر بایند

و تمن خلفاء الهی مغلوبیت و ایضا بوی امید نمواهل بیت میکردند ایشان بنزد

و من یعنی بمعالم فتح فا مر داست و کیست راکه رضی شده بکار انا عدا و

اقبیا عهم نفتح عین و اساعهم و نصرة دهندهای ان اعدا را و تا بعان انها

اللهم صل علی محمد و ال محمد انک حمید مجید این جمله معترضه است که مقدوران

و برکاتک و تحیاتک علی اصفیاء ابراهیم و ال ابراهیم خدایا رحمت کن

محمد و ال شد بدستیق و ستایش کرده شده و بزرگی بجود جمتها و برکتها

مسلاتها فرستی بیدهای تو که حضرت ابراهیم و ال ابراهیم اند و در نسخه

اللهم صل علی محمد و ال محمد کافضل صلوتک و برکاتک و منیاتک علی اصفیاتک

ابراهیم وآل ابراهیم خدایا رحمت کن بر محمد وآل او بدان رحمتی که تسلیم کرده شده
و بر نبی محمد رحمتها و برکتها و سلامها و تحیتهای بزرگ و بهای نیکو که حسن
ابراهیم وآل ابراهیم اند و در نسخه اللهم صل علی محمد وآل محمد کما فضلت
و برکات وتحیات علی اصفیائک ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید
الفرج والفرج والنصرة والتمکین والتأیید لهم و زود بکشا غم را یعنی
و مدد کن او را وشد بده راحت را و مدد داد را ملاء و کلمه حق وتلاوت کرد ذکر
وانت املاء و تقویت کردن مرا و خلفا را یعنی اعدا را نبود کن باظهار مهدی
علیه السلام و محکم کردن او را با عدل چنانچه در شرح مقررست با جماع
اللهم واجعلنی من اهل التوحید والایمان بک خدایا بکن مرا از جمله جمعی
که اعتقاد بوحدانیت تو دارند و ایمان بتو دارند والتصدیق برسوله
وانا اهل ایمان و تصدیق برسالت رسول تو اند والائمة الذین حتمت طاعتهم
و از اهل تصدیق بمقتدایانی که واجب ساخته اطاعت ایشان را بمقتضای کریمه
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم من غیر ذلک
بدیه از آن جماعه که بوسیله ایشان که و بدستیاری ایشان جاری شود آنچه مذکور
شد از حکم و کتاب و فرایض و سنن امین اسم فعلست بمعنی استجب رب
العالمین قبول کن دعاء مرا ای پروردگار انواع عالم اللهم لیس یرد
غضبک الا حلمک ولا یرد سخطک الا عفوک خدایا نمی گرداند غضب تو را

مگر علم تو رضا نیست ترا مگر عفو تو که لا یجیرنی من عقابک الا رحمتک وخلاص
نمیکند از عقاب تو مگر رحمت تو ولا ینجینی از باب فعال ودر نسخه شهید
از باب تفعیل منک الا التضرع الیک یعنی نجات نمی دهد مرا
از عذاب تو مگر تضرع من بدرگاه تو و بخش تو فضل علی محمد وآل محمد
اللهم یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة التی بها تحیی اموات العباد رحمت
کن بر محمد وآل او وبخش بما ای خدای من از درگاه تو فرج را یعنی رفع
غم را بقدرتی که بآن قدرت زنده میکنی در آخرت بندهها را که مرده
اند وبها تنشر میت البلاد وبآن قدرت پراکنده میکنی وبر انگیزی
شهرهای مرده را یعنی بباران سال بارانها نیستها را سبز وخرم میکنی و
چون ومیوهای دنیا [illegible] یا الهی فما حتی تستجیب لی وتعرفنی
الاجابة فی دعائی وهلاک مکن مرا ای خدای من پیش از آنکه دعا مرا
مستجاب کنی وبفهمانی مرا که دعاء من قبول شده یعنی موت مرا متصل
مکنی بقبول دعا [illegible] اجلی ومیشان مرا الذت
دفع بلیات تا آخر عمر من یعنی تا زنده میداری بعافیة بدار وبهیچ
بلیه مبتلا مکن وچه نیکو گفته کسی که خدایا از نعمی که بمن داد اول
چیزی که از من بستانی جان من باشد ولا تشمت بی عدوی وخوشحال
مکن بلایه من دشمن مرا ولا تمکنه من عنقی ودشمن مرا قادر مکن بر گردن

منگر شماتت کننده بر من مسلط مکن دشمن مرا بر من و ابن تا کینه خود را از من بستاند

الهی ان رفعتنی فمن ذا الذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی

خدایا اگر تو بلند مرتبه مرا بلند کنی پس کیست که بسته مرا پست کند و اگر تو پست

کنی پس کیست که بلند کند وان اکرمتنی فمن ذا الذی یهیننی وان اهنتنی

فمن ذا الذی یکرمنی و اگر تو اکرام من کنی پس کیست که تواند اهانت من کرد

و اگر تو اهانت من کنی پس کیست که تواند اکرام کرد وان عذبتنی فمن ذا الذی

یرحمنی و اگر تو مرا عذاب کنی پس کیست که بر من رحم کند وان اهلکتنی فمن ذا الذی

یعرض لک فی عبدک او یسئلک عن امره و اگر تو مرا هلاک کنی پس کیست

که در باب بنده تو که منم بدرگاه تو عرض کند و دفع هلاکت من نماید یا کیست

که از تو بپرسد در باب من وقد علمت انه لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک

عجلة و بتحقیق دانسته ام که نیست در حکم تو هیچ نوعی از ظلم و نیست در

عذاب تو شتاب بلکه در عذاب تانی کنی تا توبه نمایند و انما یعجل من یخاف

الفوت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف و شتاب نکند در کاری مگر کسی

که ترسد از فوت وقت آن کار و محتاج بظلم نشود مگر کسی که ضعیف باشد و بترسد

که مبادا از مظلوم قوی شود و نتوانم باو رسیدن که خواهم برسانم پس کسی

که همیشه قادر باشد بهر چه خواهد چرا شتاب کند و چرا ظلم کند وقد تعالیت

یا الهی عن ذلک علوا کبیرا و بتحقیق بسیار بلند رتبه ای خدای من از آن

که خفی فرت داشته باشی و ضعیف باشی اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا
تجعلنی ... مگذار یا رحمت کن بر محمد و آل او ... بی لکن
شهید روایت کرده اند ابن السکن شیبن بمعجمه و مهمله هر دو صحیح است
و لا ... یعنی علم مرفوع و مکن مرا علم عقوبت ...
خلق ... مکن ... مهملات ...
تفسیر ملهوف است با ان المعنی ... عثرتی ... العلم
است که اقاله العثرة ای عفا عنه یعنی عفو کن لغزش و تقصیر او ...
... و لا تبتلنی ببلاء علی اثر بلاء ... بلاء و مبتلا مکن
مرا ... بلاء عقب بلا فقد تری ضعفی و قلة حیلتی پس تحقیق ...
تو ضعف مرا ... ان بلیات ...
و بی ... تضرع مرا بدرگاه ... اللهم انی ...
... پناه میبرم ... یا امروز از غضب تو پس رحمت کن
بر محمد و آل او پناه ده مرا و استجیر بک الیوم من سخطک فصل علی محمد و آله
و اجرنی و پناه ده مرا ... غضب تو پس رحمت کن بر محمد
و آل او و مرا در پناه خود بگیر و اسئلک ...
... پس رحمت کن بر محمد و آل او و مرا امان خود ...
... هدایة ... پس رحمت کن بر محمد و آل

معصیت بکو بیرا واستعصمك فصل علی محمد واله واعصمني منك فطلب مدد میکنم
پس رحمة بکن بمحمد والش ومدد من بکن واسترحمك فصل علی محمد واله وارحمني
مطلب رحمة میکنم از تو پس رحمة بکن بمحمد والش ورحمة بکن بمحمد من واستکفیك
فصل علی محمد واله واکفني وانو طلب میکنم کفایت مهمات خود را پس رحمت بکن
بمحمد والش وکفایت مهمان من بکن واسترزقك فصل علی محمد واله وارزقني
مطلب رزق از تو میکنم پس رحمة بکن بمحمد والش ومرا رزق بده واستعینك
فصل علی محمد واله واعنی مطلب مدد از تو میکنم پس رحمت بکن بمحمد والش
واعانت من بکن واستغفرك لما سلف من ذنوبي فصل علی محمد واله واغفرلي
وطلب میکنم از تو بخشیدن گناهانی را که گذشته اند وکرده ام پس رحمة
بکن بمحمد والش وبخش مرا واستعصمك فصل علی محمد واعصمني وطلب
میکنم از تو عصمت را یعنی محافظت از گناهان را پس رحمة بکن بمحمد والش و
محافظت من از معاصی بکن فانی لن اعود لشئ کرهته مني ان شئت ذلك
پس بدرستی که اگر تو خواهی که بعد از این نکنم امری که مکروه تست هرگز
عود بآن امر نکنم پس حفظ من منوط بمشیت تست یا رب یا رب یا حنان یا منان
یا ذا الجلال والاکرام ای پروردگار من ای بخشاینده میل کننده بجانب عباد
ومهربان بلیغ الاحسان نسبت به بنده ای صاحب بزرگی وکرم کردن صل
علی محمد واله واستجب لي جمیع ما سالتك وبکن بمحمد والش وقبول کن

کن هر سائلی و دعای که کنی مر مطلب الیک و رغبت فیه الیک تعالی
مرد محتاج تعیین الحاجات یعنی هرچه طلبیدم و هرچه رغبت [illegible]
ان کردم در حالتی که الحاجت بکاه و نمودم او را و قدرة ایجاد تو
طلب کرد مراد و ایجاد ان بکن و تعیین ان بکن یعنی درکتاب اثبات وجو
اثبات ان بکن و لا تعیین ازلی است و اقتضاء حکم تفصیلی بوجود ان بکن و
امضاء و اقتضاء ان حکم بکن و ما عرضنا انا و حولی فیما نقضی منه و در لیه
حکم کنی اختیار بکن هرچه بحق باشد برای من و با رضای فی غیره و برکت
کن و رابطه برای من حکم کنی و اختیار نمائی و تفضل علی به و قطع نظر از استحقاق
من کرده بمحض فضل خود بده من آنچه طلبیدم و اسعدنی با تعطی منه
و سعادتمند بکن مرا آنچه بدهی مرا از آنچه اختیار کنی یعنی من برکت
دیدن [illegible] من فضلک و سعه مائده و زیاده کن برای من از
محض فضل تو ما از انعام الهی که نزد تست و ذات واسع کریم بد بخیکاه
رحمة فی شما مل عالم است و ذکر نمی مصطفی ذلک بغیر الا حوخ و تعمها و تصل
کن این خود بیان اینها خوبی اخوع که مطلب اصلی همان است با [illegible]
ای بحیم تعین رحمت کنند هاه ایجاد ما و تمام شد پس گفته و ای که تم [illegible]
عما بعد الا پس دعا کنی با آنچه بخاطر تو برسد و خواهی و در کتابی که جمع
عهد الرسالة تمه عبارات تا اخر دعا نیست و نصلی علی محمد و آله الف

مرة وصلواة مزبور بان سه صد الثی هزار مرتبه واگر وقت تنگ باشد بگوید اللهم صل
علی محمد وآل محمد الف مرة چنانچه دیشتان لا اله الا الله الف مرة وارد
شده هکذا کان یفعل علیه السلام ایضا یعنی میکرد حضرت امام ربانی
سلام الهی ودر نسخه وتصلی رکعتین یعنی بعد از اتمام دعا دو رکعت نماز
نافله بکنی وتصلی علی محمد صلی الله علیه یعنی بعد از اتمام دعا دو
رکعت نماز نافله بکنی وتصلی علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم تسلیما الف
مرة وصلوة مزبور بان سه صد الثی هزار بار هکذا کان یفعل علیه السلام
ایضا یعنی میکرد حضرت امام ربانی سلام خدای تعالی دعا در دفع مکروه
حیله دشمنان و در نسخه آنها الهی هذا ثنائی علیک ومعرفت تقصیر
خدای من باعطاء من کردی پس من غافل شدم و بیا ما شنغول شدم
معصیت منکردی بی خوف یعنی دل شدم و نعمت عمل نکردم والبیت
الجمیل معصیت ونیکی کردی پس من کار فرکردم ثم عرفت بصیغه متکلم ما امدت
بصیغه متکلم بعذالسنم آنچه کردم از بدیها و در نسخه نبهتنا بصیغه خطاب
یعنی دانستم آن نیکها واحسانها که تو بمن کردی اذ عرفتنیه وتحقیقکه
تودانا ندی ومطلع ساحتی مرا بران اعمال زشت من یا بران احسانها خود
فاستغفرت بصیغه متکلم پس طلب مغفرت انکرکردم ما قلت بصیغه متکلم خطا
یعنی پس عفو کردی مغفرت بصیغه متکلم پس تکفیته کار کردم فیرت

بصیغه خطاب پس پوشیدی و مفتضح نکردی فلک الحمد پس مرتبت

ای خدای من سیاه شد صحیفه و دبنا الهلاک در نامه مدد ما دیهای هلاک یعنی

معاصی که هرکس ارتکاب آن کند هلاک شود و حللت شعاب تلف و حلول

و حلول کردم در دره های تلف که هرکس در اینجا حلول کند تلف شود و مراد

بشعاب تلف اشتمال معاصی است که بنت صفة شعاب است یعنی پس حلول کرده

شدم در آن دره های مهلکه ای ترا و جرولها معطوفست بفیها و باء سببیه است

و متعلق است بتعرضت و فاعل حلول متکلم است و ضمیر راجع است بشعاب

و چون شعاب که مرجع ضمیر است ظرف است پس تاویل چنین باشد

بسبب حلولی فیها یعنی بآن که مشغول تعرضنا است یعنی و بسبب حلول

در آن شعاب متعرض عقوبتهای تو شدم و مستحق آن گشتم و بسبلی

الیك التوحید و وسیله من بدرگاه تو اعتقاد من است وحدانیة تو و لذلک

یعنی ای من شریك شیئا و لا اتخذ معك الها و وسیله من این است که من

هیچکس را شریک تو در معبودیت نمی دانم و با وجود تو خدای دیگر

نگرفتم و قد فررت الیك بنفسی یعنی گریختم بدرگاه تو با تن خود لکن

بنده بدرگاه تو ولقیتنا امدم مالیك منزمصدر میمیه است بمعنی

نیستا گریختن گناه کار چه غیر توکسی نیست که گناه را بخشد و غیر درگاه

تو کسی را گناه نیست و منزع مصدر میمی است الفصیح لحظ نفسه الملتجی

میبود در درگاه فتا التجاء کسی که ضایع کرده حصه نصیب خود را که
مبالغت نکرده و بهره ازان نبرده بلکه عصیان کرده و التجا بدرگاه تو امید
می که بسبب تضییع حظ التجا جای برد ازان درگاه فتح کرمن مدد و التجی
سیما عنایت پس چند بر دشمن من که کشنده بود ندانعطاف برای قتل من شمشیر
دشمنی خود را و سعدی طبیبه مدربه و تیز کرده بود برای کشتن من مرکان
کلان خود را و ارهفی شباحده و باریک کرده بود برای من لحظ غضب
خود را چنانچه کاشمشیر را تیز کنند و باریک سازند مسلک تشبیه داده
غضب را بشمشیر و برای او ثابت کرده طوف و ترقیق و این کنایه است از سورة
و سده غضب و دانی توانی سموم را اضافه صفت بموصوف یعنی ترکرد
برای خود انداز من زهرهای خود را که کشنده اند چه هر کس زهر دهنده
انا باب سلاکنند و سدت بخویی صایب سهامه و رات کرده بجانب
من تیرهای خود که رسند بهدف و لم تنم عنی تبغض [illegible] عینه حراسته
و خواب نکرده چشم پاسبانی او در حالی که غافل شود از من یعنی شب
و روز در تفحص حال من بود تشبیه داده پاسبانی را بشخصی که پاسبان
باشد و برای چشم و بی خوابی ثابت کرده و محتمل که مراد بعین دیده
بان و طلیعه باشد پس اضافه بعراست بیانیه باشد [illegible] انیس
المکروه و در دل خود قرار داده که مرا تکلیف با مری کند که مکروه [illegible]

باشد یعنی سببی بی سامان مثلا یا مثلا گویی هیچ علق بوزن غراب برای
وقاف مرتبه می‌نوشتند و ان صاحب تلخ طیطی تشبیه داده تلخی آنکه
با چنینه که ان الخطاب تلخ طیطی باید و اثبات تلخ و تجریع برای ان
کرده و در نسخه‌ای بجای مثال مثال است یعنی نه هر تجرع القتل مطرت
بصیغه خطاب یا الهی للضعیف من احتمال الفادح پس نظر کردی ای غنی
من بسوی ضعف من از انچه داشته باشی سکینی و محزون بودکان مجری
عوالانتشار من تشبیه مجازی نیه و نظر کردی بسوی عاجزی خود
انتقام از کسی که ضعیف شمار کرده و بحد ... فی کثیر عدد من مالی
وافی بسوی تنهایی من در میان جمع کثیر انمددکار از کسی که عداوت
من داشت و اراده بدی عطف است بر تأوی بالبلاء در نسخه‌ای شهید البلاء
بنصب جملا از الحمل از باب افعال فیه بکری و کسی که استعداد دیماد کرده
برای مشهوری منسبلا در اری که من بکار نبرده بودم در ان از نکرده
بعضی فکر نکرده بودم در طریق خلاصی از ان بلیه که او استعداد ان کرده
بود فابتداء تینی بجمله پس تو ابتدا کردی بمدد کردن تو مرا و شدیدت
اندی بقوت محکم کردی و تقوی ساختی قوت مرا بقوت تو ثم فللت
ای ... شکستی برای من دم شمشیر او را و صیرته منفعد
جمع بعد جمع وحده و کردانیدی او را تنها بعد از ان که صاحب جمعیت

مسلکها پیشه بود و ماهیت که معنی علیه و بلند کردی عظمت و مدت ملک

مشغول ما شده بود گاه آمید و تیرها که راست کرده بجانب آسمان افکند

آن تیرها ابا جانبها مرد گرد چه لم یشتف غیظه پس بانگ کرد ابلیس دشمن حق

در حالیکه شفا نداده بود خود را یعنی بمقتضی غضب خود نتوانست

بر اذیت رسانیدن و لم یشف غلیله در حالیکه ساکن و منطفی نشده بود

حقد او و شدت عطش او در اذیت من و کینه او با من تدعق علی ...

نفح شین بحر در اصل لغة بمعنی ارهین و مال زبون استعمال شده و در

ادب بمعنی اطراف مثل دست و پا و پوست و لب و سایر اعضاء کما قال الله

مهب قتل نبینا یعنی در حالیکه بتحقیق برشدن گرفته بود دست و لب

خود را بمولنا مفت بن کرده بود در حالیکه بر کرده بود از من و

این حال مو کما است قد احلقت سرایاه در حالیکه بتحقیق مختلف

[illegible]شکام و اتفاق در انداوس داشتند کلاشتند و به تحقیق شیخ

زین الدین چنین تفسیر کرده ای اخطات فی قصدها یعنی راه مستوی که

دنیا و تعاهد اختیار نموده بودند در سلوک آن راه خطا کرده اند و مطلب

نرسیدند لیکن در تمامی این معنی یافته شدند و کوه باغ بقا فی مکاتبه

و چند بن ظلال قصد من کردند بحیل و مکرها خود که خواستند بمکر و

حیله بر من غلبه کنند و نصب فی شرك مضا بدعم و سیاکرده اند به او تمام

میدهاد هود وله وکالی نقند، عاقبه تفتند یعنی طلبید وکوید
ناعبه ای لا خطئه بحسنا الیه ابضا حق بد ان احسان است یعنی ان
عدوان ما فی طلب ملا لحظه احوال مرا بر من موکل ساخته بود که هرکز غافل
نیشد از من بلکه لحظه بلحظه تفقد حال من میکرد تا آنکه حرف
هون غافل یابد مرا صید کند واصبناء ای اختفی لیقتل یعنی پنهان شد
خدعه کند الی ظاهر الی یعنی لام است یعنی لی الاصبناء السبع للحویل
لمرید ثه لمرید صیدی است که او را سبعی را نده باشد لاستظهار معنی
له اصبناء است لانتهاز الفرصة انتهاز غنیمت داستن فرصت است
لفریسته فرس بوزن ضرب یعنی شکستن کردن صید است وفریسه صید
است که انرا سبع کرفته کردن بشکند ومراد لافتراس فریسته اینجا
ان عدو پنهان شده است تا بکیرد مرا مثل غالب پنهان شدن دران
صیدی که او را زیردست کرده خود پنهان شده باشد بجهة منتظر
بودن فرصت یافتن شکستن کردن ان صید وچون ان حیوان در تعرف
افتراس است فریسه کفته مثل صیق فم الرکیه یعنی ظاهر لی بشاسه
الملتقی بوزن کتف که صفة مشبهه باشد وحال آنکه ان عدو در نحو
ملاقات اظهار میکند نرمی طلاقه وجه یعنی تازه بودن و خنده
که تملق است والتملق یعنی اظهار تلطف نزد من بخلاف انچه در دل

است و ینظرون علی شدة الحنق خشم شد و غضب است پس اضلعته شدة

باجهه مبالغة است و نظر میکند بس نهایت شدة غیظ و غصه و گفته

اند که ینظرون بمعنی مهلت دادن و تظلة بالتسهیل است و وجه اگر این معانی نخا

نیست فلما رأت بصیغه خطاب بالنبی تبارکت و تعالیت مقدسی و منزهی

ان قبائح این جمله معترضه است و چون ذکر شناعت عمل عدو میکرد ذکر

تنزیه الهی نمود دو مال مفعول مایت یعنی افتادگان سرین تراچه پنهان

کنند و فتح ما افتری علیه من حین بودی ای حدای من فتادرکه مع

در بالمتخذ مخفی ساخته و زینتی لهن برا که او چسیده است برانچه

ما ان خبر دادر بالمتخذ مخفی داشته بود بر ان چسید چنانچه با بچه

خشم با بدچند تا مختفی شد اکنند نو آ و لمات کن بید انکسه یعنی

مدد مبتلو بالامر اسد لحا هن م یعنی علی است و امر او رد دماغ و مستافی

که مبتلا بدماغ است [illegible] قدرة خبره اگو بید که بجهة گرفتن

شیبی سان تو [illegible] ان علمت و ان کی ذه انداختی بدماغ او که سوزشی

امد و بالاشد حما نشاد درکوی که موجب گرفتاری و هلاک او شد و

بدو تلقی بهوی خفیه میکرد بینه انداختی او را در کوی که موضع

افتادن اوست و کی باز ادا نیست که ان کوی که او بچه انداختی من

ساخته بود خیالی او را در ان کوی که من انداختم فاتبع کن بید

یعنی بنور معرفة الله تعالی بسبب آن نوع وعظمت ذلیل الیها الوکه
است انما مثل تشبیع فی دین منن صبح ربقه و ان حلقه نیسان فی لست
که بان نهارا بپیند مد جا لنند امرا و آنچه کان یقد دان و لی فیها
پس ان عدد و مهو بکشت همدانان که عظمت و ترفیع داشتند بحالی که
ذلیل مکرفتار شد در حلقهای دام و ایشان دایکم انداز نموده بود
مولدان دام به پیند و فلک د نبحل فی لولا رحمت سخاوه شرط
مقدم و شرط ما شرط مقدر راست و این حال است بران اکر تجویز نقد
جزا و شرط بکنم ما حل فا عل الجلا است مبالغت و اکر رحمت تو شامل
حال من نبی بود بتحقیق که نزدیک بود که حلول کند یعنی پیش اید مرا بلیه
که حلول نمودند به پیشکاه خانه او وانن کنایت است از انوع بدبلایه
و کشن حاسد قد شرق در روایت شهیدان شرق تا السانه نیست
و اینچنین است حاسد قد وجی فی کوینه شرف ربقه یعنی خلق
او کفته شد چنانچه اند هن نتوانستم و بد بی باء سببه است
بوصته متعلق است بشوق و معضه چیزی اکو ینه که در حلق بند
شوی یعنی چندین حاسد که بتحقیق حلقا و بعضه بند شد و شجی
منی سببه است بغبطه متعلق است بشجی و بسبب وجد من
سو رتن غضب در حلق او که شده محلق او را کرمن و کلقی بحا لها

تماشا کرد یا سوخت یا مبالغه در عیب من کرد بعدت نیات خود یعنی [illegible]
با این هره وا ذکر معرفی در جمیع نسخه بفتح ها است لیکن در تمامی کتبه
محمد و علی بجو و بوجر استعمر الحقد والغیظ والغش چون ان باب و [illegible]
یا علم بیلو باشد و نیز معلوم شد که لازم است پس تقدیر تضمین مثل بعث
باشد بفرجب بعد نه فلس کوبند فرف فلا نا ای ما به پس اضافة او بسوی
عیوبه بعد تجرید فعسا از معنی عیب یعنی باعث شدم از پنهان داشتن
کینه مغش وذکر معایب امما تا نه و اکیف بمعنی اقتراف و کسب باشد
معنی چنین باشد که باعث شدم از پنهان غش بکسب و تفحص عیبهای
و جعلک عرضی عرضا للرمیه کو یا جمع رماة است بودن متاح تیری که بان
تیراندازی یاد کنند یعنی کردی این عرض مرا هدف تیرهای خود که تهمتها عرض
دنامی من مرا بود و قد بغی خلالا لم تزل فیه ودر کردن من انداخت فلا ده منا
قبیحه که همیشه در وی بود یعنی انها را بمن نسبت کرد و وحرفی بم علنی
یعنی سابق بکید و مرا بجد او رده بسبب حیلهای خود و در نسخه شهید عجتنبی
است یعنی نیره ندن یعنی ندم ا بنیه مکر و حیله خود و قصدی بمکیده
وقصد مغلوبه من کرد بحیله و مکر خود تا دیلی یا الهی مستعینا بک
پس نداکردم بدرگاه قوای خدای من در حالتی که پناه متوجه مرو بسوی تو
بنویاد امدم واثقا بسرعة اجابتک در حالتی که اعتماد داشتم بقبول کردن

من ... بدی ... انه لا یصطبر بسینه مجهول من اوی الی ظل کنفا ... عنایة
که دانا بودم با نکو ... نشود کسی که جایی گیرد در سایه خود
بحر امست ... بنده الملک فلان یعنی ایلخان ... که کوه با سایه
خود بر تو انداخته ولا ینزع ... معقل استظلال ... که کوه
سایه خود بر تو انداخته کسی که الیجا و ملجای که از انتقام ... تست
تست انتظار ... محافظت کردی از شدت
... ابواب تفصیل ...
چندین ابرها که مکر ما از ان ... باران می بارید ... کردی
... و چندین ابرهای ...
که باز اندی ... و چندین ...
پراکنده کرده ... نسخه شهید ...
از باب ... کردی ... و چندین لباس
عافیت و دفع بلیات که بر شاید ی ما را ...
چندین چشمهای نوائب و مصائب دهر منطمس ساختی که اثری از آن
نماند ... و چندین حزن و غم که ما را احاطه کرده بود
هیچ احاطه ... که توانا بود کردی از ما ... حسن حقیقت
... نسخه شهید ... شکسته

حوالت وچندین حسن ظن بدرگاه تو کردم کان ابدال تحقیق کردی وبفعل اوردی
بعض نقل خود وچندین شکست ونا دانی بدرست کردی وچندین افتادن
را بر داشتی وبلند کردی ومفعول انعمت معنی وضع است پس تعلق او
جمیعه بتقدیر انعمتها بجا انداست واگر متعدد را نعمتها باشد پس تجوز
بیت وچندین خوابی که کردی ابندی وتبدیل ان بعزت کردی کذلک
خبر محذوف هست یعنی کان یا انعمت وتطولت بر بین [illegible] وتطولت [illegible]
متعدی باول نیز باشد وبتقدیر ثانی مفعول مطلق یعنی همه انها که مذکور
شد هست ان بعنی از احسان وتفضیل تو با همه اینها را انعام کردی ان
درگاه تو ودر جمیعه متعلق است بمحذوف یعنی انچه انها گاه مفعول
مطلق انچه مقدر است ومقام اثر است مقام او مبنی علی [illegible]
انچه مذکور شد من فرو رفته بودم در گناهان تو وفی وتعدیت بعلی تضمین
استیلا است [illegible] نشد گناهکاری
من ان تمام کردن تو احسان تو از من ولا یجوز [illegible] بر اورد نعمه تمهید برای
ذلک عن [illegible] خطاک وان اتمام احسان تو تنها سازه من مانع نشد
مرا ان گناه با گناهانی که بلعت ختم نست لا انسان معنی طلب علم [illegible]
[illegible] نشود [illegible] تو بکفی [illegible] که بگو [illegible] کردی
ولقد سئلت معنی نکنیم ما عطیت [illegible] طلب کرده شد حاجات

پس قصد او ... لا تشکل ... مطلب کرده نشد حاجتی پس توفیق طلب

نادی لیخه بابیت و استمیح فضلک فما اکدیت و طلب عطیه فضل تو

نموده شد پس منقطع خیر خود نکردی بفضل خود و عطیه نمودی آیت یا من

لا ... [illegible] ... ای صاحب ...

داشتی احسان و ممنون ساختی بعطیه و فضل و انعام یعنی از نعم احسان

اباء و امتناع نمودی و ابیت الا تفضلا علی ... و تعدیا لحد ...

غفلة عن عبدک و ابا کردم همه چیز امکن دانستن در این حال کرده

افتخار از و مکینا و نکردن را انجه دیدی که منع کرده بخاوند

از او مکر غفلت را از وعیدی که بر فعل گناهان کرده یعنی هیچ کار

خیری که موجب ... باشد از من نشد فلک ... [illegible]

پس ... ای خدای من ایشان خدائی که نهایت قدرت

دارد و مغلوب کسی نشود ... [illegible] ... مصاحب

رفق و تانی و حلمی که شتاب نکند هذا ... [illegible]

این جای که من ایستاده ام جای ایستادن کسی است که معترفست

که معترفست بکثرت و تمامی نعم الهی یعنی من آنکسم که اعتراف کرده با

و قابلها بالتقصیر ... سبوغ نعم تفضیل نموده و شهادت ...

با ... و گواهی داده بر خود بضایع کردن و نصیب ... اللهم

فانی اتقرب الیک بالحجة الرفیعة والعلویة البیضا محمدا یا موکاه من جهه
نعمات بیشمار من تقرب بدرگاه تو مینمایم بوسیله رتبه محمد صلی الله علیه
و آله که بسیار بلند است و مرتبه علی علیه السلام که روشن و واضح است و
اتوجه الیک بهما و توجه میکنم بسوی تو بوسیله این دو رتبه عظیمه ان
تعیذنی من شر ما یخاف من که قیاس است از این که نگاهداری و محافظه
من بکنی و در پناه خود بداری از شرکها و کذا این دو کلمه داخل دعا
نیست و کنایه است از آن دشمن یا بلیه که بجهة دفع ان دعا میکند پس
بجای کذا و کذا نام همان دشمن یا آن بلیه باید برد که بجهة تعبا بری
که ملایم عربیت باشد بان شروع در تتمه دعا نمودن [illegible]
تمهید و ان ذلک لا یضیق عنک فی وجدک [illegible] پس بدعا
که محافظت من از این بلیه و تحصیل مطلب من تنگ نیست بر تو در جهة
استغنا و توانگری تو صاحب این هست و بر تو سهل است [illegible]
فی قدرتک و شاق و مشکل نیست بقدر [illegible]
قدیم تو بر همه چیز قادری [illegible]
ما [illegible] عرج بر الی رضوانک پس بخش بمن ای خدای من از رحمت
تو و دایم بودن توفیق تو [illegible] که بوسیله ان بر نیا
بالا روم بسوی مرتبه رضامندی تو که اکبر مراتب است بمقتضای کریمه

و مننت علیّ عطاء کبیرا و امنتنی من عقابک و بفضله ان ترحم تدارکنی
بالتم ان عقابه یا ارحم الراحمین ای رحیم ترین رحمت کنندگان ای عالم
خوبی های اللهم انک خلقتنی سویا و ربیتنی صغیرا و رزقتنی
کفیا خدایا بدرستی که تو خلق کردی مرا مستوی الخلقة و پروردی
مرا بحالتی که کودک بودم و روزی دادی ان قدر که بسنده بود اللهم
انی وجدت فیما انزلت من کتابک و بشرت به عبادک خدایا بدرستی
که من یافتم در کتابی که نازل کرده و بشارت دادهٔ بان مر بندگان
خود را ان قلت مفعول وجدت است اینکه گفته یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و در
بعضی نسخ انه هو الغفور الرحیم نیز هست که تتمه آیه است ای بندها
که بر نفس خود تعدی کرده اید باقتراف معاصی نا امید مشوید از
رحمت الهی بدرستی که الله تعالی می بخشند همه گناهان را و قد تقدم
منی ما قد علمت و ما انت اعلم به منی و تحقیق پیش صادر شده از من
چیزی که تو بتحقیق از امیدانی و چیزی که تو بان از من دانائی
فیا سوءتا استرقه است از بدی افعال خود یا احصاه علی کتابک
پس خدایا استغاثه بدرگاه تو میکنم از رسوائی و بدحالی من بسبب
انچه شمرده و جمع کرده بر من کتاب تو یعنی کاتبان اعمال من نبت کرده

اند نحو لا الموا ... اني امثال من عفوك الذي تمل بكريم مد ... كل شيء

پس اگر بي بود جاي ايستادن وتكيه بران كردند كه باعتماد آن پاي بلغزد ليكن آن

هايي كه اميد واري بانهاست وانجاها بسيار ي عفو نيست انجنان عفوي

كه شامل همه چيز است آالقيت بيدي خوب لولا است ويا معني علي است

يعني هر اينه بدست مي افتاد معني كار من اندست بيرون هر كاه پاي بلغزد

ونتوان ايستاد انيكس بدعوي افتد وتكيه بدست سيكند اينجهة كفته

القيت بيدي مراد افتست كه كفته شد ولوان احدا استطاع الهرب من ربه

مردبه لكنت انا احق وددهنه بوقع است پس انا مبتدا واحق خبرش وجمله

خبر كنتاست باهرب منك واكر كسي قدرت كريختن از پرورد كار خود مي

داشت هر اينه من سزاوارتر بودم از همه بكريختن از تو چون كه خود را در كاه

تقصير تو از همه ميدانم ليكن كسي قدرت كريختن ندارد پس من چكونه بكريزم

وانت ... خافية في الارض ولا في السماء الا اتيت بها وبرو

... پوشيده در زمين و آسمان ممكن نكه او رد ي تو او را پس كسي

انچكي نه توانند كه يخت وكفي بك حسيبا و بسنده تو در حالتي كه حساب

كنند اللهم انك طالبي ان انا هربت خدايا بدرستي كه اكر من بكريزم

تو طلب كنند مني ومدركي ويابنده مني ان انا فررت الامن بكريزم

وان فقره تاكيد سابق است فها انا ذا بين يديك خاضع ذليل راغم

پس اینکه من در پیش درگاه تو تضرع کنند و بخوانند و بیعایند ... الله لم
از تحدید ... اهل اکرم عذاب من بکنی بر حق است چرا که من لائق
آن عذابم و هو باب مثله عدد وان عذاب کی در من ایی چه مدد کار من
از تو محض عدالت است وان تعف عنی فمن یا تشفلنی عفوک والمعنی عافیتی
ما کعفو کنی کار مرا پس از تو عجب نیست چرا که قبل از این هم شامل من شد عفو
تو و پوشاندی مرا البا عافیت تو که از من دفع بلیات کردی و ... و چه
شهید واسئلک اللهم بالمخزون من ... [illegible] ...
پس میطلبم از قوای خدایی من بوسیله نامهای تو که در بخشش نیست
معلوم ما نیست و عظمت و حسن تو که عجب تو رانیده اواز نظر ما پوشیده
اند و این جمله اسئلک متعلق به نفی است را چنین بیندار است مثل
الاکذا ... منت غفیله که فاسئلک بمحمد واله لما قضیتها الا عفو
الا قضیتها فتقدیره نفی بفی بیه ... [illegible] ... کیا کنه
میطلبم از تو هیچ چیز مگر آنکه رحمت کنی بین غیر جزع کنندم یا کلام
محمول است بر ظاهر و قطعیت است و معنی اینست که از تو سوال میکنم همیشه
و سوال من منقطع نمیشود مگر وقتی که رحمت کنی و هذه الرحمة المطلوبة
در ... اینجا آن زمه که تادر نیست بر تحمل حوادث آفتاب تو پس چگونه تادر
باشد بر تحمل حوادث آتش تو و ... لا تستطیع ... [illegible] ... فکیف تستطیع

فضل و در نسخه معصیت فضل و این ظاهر نیست [illegible] که قادر بسبب
رنجیدن نشدة اما نه عدو قوی چگونه قادر باشد بر نشدن غضب تو الهی
اللهم ما بی الا حقیر و خطری بیش پس رحم بکن بر من ای خدای من چو که
من در حقیرم. و نشاون من و سالاً من در درگاه تو بسیار کم است یا آنکه کاست شی
من بسیار است [illegible] عذابی تمام ببدی ملکت مثقال ذره و نیست
عذاب من آن باشد که در ملک تو بسیار زیادتی شود بقدر [illegible] ذره و لو
ان عذابی مما یزید فی ملک لسالتک الصبر علیه و احببت ان یکون ذلک
لک و اگر عذاب من باعث زیادتی در ملک تو می بود هر آینه از تو طلب میکردم که
مرا صبر بر عذاب بده تا ملک تو بیفزاید و دوست میداشتم آن عذاب را که سبب
زیادتی ملک تو شود لکن بتخفیف و در نسخه شهید بتشدید بد سلطانک
نفع و در نسخه شهید بنصب اللهم اعظم و ملکک انفع یا نصب و [illegible] علیم
فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین لیکن پادشاهی
تو خدایا عظیم تر و دائم تر آنست که طاعت موجب زیادتی آن شود و
معصیت موجب نقصان از کردن [illegible] چه افزوده شود تا
جمیع یا ارحم الراحمین پس رحمت بکن بر من ای [illegible] تو بتر حم کنندها و
تجاوز عنی یا ذا الجلال و الاکرام و بکن در آن تقصیر از من ای صاحب جلالت و
کرم کردن علی انک انت التواب الرحیم توبه مرا قبول کن بدرستی که تو بسیار توبه قبول

واعلم ان ... الحمد لله ... عادت ... کنند ترجیم کتبه

جمله معترضه است ملي متعلق است بالحمد لله حسن صیغة التي ای ...

تو ستایش تو میکنیم بر فعل جمیل تو بر ... سزاوار ستایشی ... [illegible]

علي ... عطائك عند ... بکثرة نعمتهای تو برمن و بر ... [illegible]

عطایا تو ... علي ما ... یعني به چنانچه در بعضی

نسخ هست ... [illegible]

تو میکنم ... را بان فضل داده ... ان رحمت تو و ... تمام کرده

ازا برو ان نعمت تو ... شکری پس تحقیق

نیکوی کرده بمن ... که شکر کردن من ... است ازادا حق از

عجز شکر من کنایه است ... [illegible]

علي ما بلغت ... خطي ولا اصلاح تشبي واکر ... بود احسان تو بسوی

من ... باصلاح کردن ... [illegible]

بالاحسان ... کلها الکفایة ولیکن ابتدا کردی در حق

من باحسان و در جمیع امور ... رزق من دادی که ... [illegible]

... ودفع کردی ... من جهد البلاء ... ازحالتی است

که کسی موت را بران ترجیح دهد ... موت ... کند وبعضی گفته اند

که قلة المال وکثرة العیال است ... دفع کردی

اتفق فضلي كه اندیشه نیز يعني چيزي كه از وهم برون حكم نكردي
يا ناهي فكم من بلاء جاهد قد صرفته عني خدايا بس چندين بلائي كه موجب
شدة در معيشت بود بتحقيق دفع كردي از من، كم من نعمة سابغة اقررت
بها عيني وچندين از نعمتهاي تامه كه چشم مرا بآن سرد كردي واين كنايت
از روشني چشم وخوشحالي دل مروان ونعمت صيغة كي تهجعه مؤكده است
[illegible] وچندين فعل نيك جليل مر تراست نزد من كه در حق من آن نيكي تمام
كرده انت الذي اجبت عند الاضطرار دعوتي قولي كه تو از اضطرار من
دعاء مرا مستجاب ساختي واقلت عند العثار بكسر عين در جميع نسخ است
واز ضابطه قاموس معلوم ميشود كه بفتح عين باشد [illegible] لغزش پاي
است كه سبب افتادن باشد وكنايه از كناه ودر شفاء العلوم است كه اقال له
العثرة عفا عنه يعني عفو كردي لغزش مرا نزد افتادن من از مرتبه صلحاء
[illegible] لي من الاعداء [illegible] مرضم چه نيست كه ظالم تعدي
كرده باشد پس ظاهر اينست كه با زائد باشد براي تقويه عمل است
فصل تام وكرفتي براي من از اعداء آنچه نه زدن من كرفته بودند يعني
دل من دادي وبفرياد رسيدي ومفو زهبي نمود [illegible] اجدت [illegible]
بخيل [illegible] منتصا از باب افعال وحد نفسه نيبه بد از باب
تفعل [illegible] بخيل وتحقيق كه ان فعلهم [illegible] قسم

تکلیفنه [illegible] تقسیم و نفی که قصد تو کریم [illegible] جمله [illegible] بلکه
با قسم تا شنونده دعای من و مراد انشنیدن دعای من و مراد ابشتیه [illegible]
دعا قبول دعاست [illegible] و دهنده مطالب منم و حمد تعالی
بقسم [illegible] وحد [illegible] تعالی بفتح و مد و آنکه در نسخ [illegible]
در کتب لغة پیدا نشد [illegible] اسم جنس است و کل
زمان من نمائی و یا تمام نعمتهای تو از من تمام در هرکاری که از جنس
[illegible] تو نمودن [illegible]
کرده شده و کار تو نزد من پیدا است حمد از تسبیح و ثنای عقلی سپاس
تو میکند نفس و زبان و عقل من پس مراد بحمد شکر است و الاحمد مخصوص
زبان است [illegible] حمدی که برسد بمرتبه کامله و
بحق حمد و حقیقة الشکر [illegible] مرتبه که حقیقت شکر است و اینهم [illegible]
است بر حمل حمد بر شکر حمدا یکون مبلغ رضاک [illegible] حمدی که با
محل رسیدن رضای تو آن تو بعیب مرتبه رسد که تو بان حمد از من راضی
شوی [illegible] بی زنده قتل و در نسخه [illegible] سبحات
بده مرا از خشم و غضب تو یا کی [illegible] المذاهب ای پناه
وقتی که ما نده کنند مرا راهها که بهر راهی که [illegible] مطلب [illegible]
شوم [illegible] دستگیری یا معتقی [illegible]

ناصیتی اناتاله و یاء متکلم نه فاعلست نه مفعول بلکه اضافت تنادیه

است یا مفعول است پس عشرتی بدل اشتمال است فمنع ابدال الظاهر از ضمیر

ضمیر غائب مخصوص ببدل کلست و در نسخه قیل لی یاء متکلم و اینا ظهر

است مراد بعفو تو گناه است یعنی ای بخشنده گناه من نمی لا ستر لعیوبی

لکنت من المفضوحین مراد بعورت اینجا گناه است و مراد بستر بخشیدنست یعنی

اگر بخشیدن تو گناه مرا نباشد هر آینه باشم روز قیامت از جمله فضیحت

شدها علی رؤس الاشهاد و یا مؤید بالنصر فلولا نصرک ایای لکنت

من المغلوبین ای قوة دهنده منمدد کردن بیاری مدد تو مرا بامدادی

بود هر آینه بودم مغلوب اعدا یا من خضعت له ملوک الدنیا لعظمته

یعنی ای کسی که گردن نهاده اند پادشاهان عالم از جهت بزرگی

او و در نسخه شهیدین اعناقهم ثم من ... خائفون ولی ای کسی

که برای الطاعت او گذشته اند ملوک از جهت مذلت را برگردنهای

خود پس ایشان از حملهای آنکس ترسانند یعنی از سطوات او می ترسند

و یا اهل التقوی ای آنکس ترسانند یعنی از سطوات که سزاوار است

که از و بترسند و یا من له الاسماء الحسنی ای آنکسی که مراوراست

نامهای نیک در عرف اسماء حسنی گویند و نام را گویند اسألک ان تعفو

ان تعفو عنی و تغفر لی از تو میطلبم آنکه عفو کنی از من و بخشی مرا

فلست بريئا فاعتذر پس نيستم بيگناه تا معذرت خواهی كنم ولا قويا فانتصر

تعتذر ما فعلته ای احتج لنفسه مثلا نيدرما وقع كما نكرده باشد و مرا

مقصود اندیشه جز [illegible] بيا ورد برای پاکی خود این اعتذار باشد

ما كرده واقع [illegible] باشد چه حجت بيارد چه عذر گويد وآنكه گويند

عن تقصيري ما بجهد آنكه تقصيري ما لمه عذر بعضی عرفی است

یا جانی یا بعضی بخشیدن [illegible] فانتصر صاحب قوه نيستم

تا انتقام كشم ومقابل پرسش كناه كار باجرم ولا [illegible] كسر هر دو

من وجسته [illegible] مراكن نيكاهی نيست تا بكريزم واستقبالات

عثرات وانت طلب ميكنم عفوكردن تقصيرات من و [illegible]

يتصل اليه من الجنايه ای اخرج منها ويتبعها وبرمی ام ان كناهان

وتبری ميكنم ان انها يعنی توبه ميكنم بدرگاه تو ان انها اليها او يقتضي

[illegible] كه هلاك كردند مرا واحاطه بن كردند

مرا واين تاكيد ماسبق است [illegible] حال است

ان فاعل [illegible] كناهان كرن بختم ای بر [illegible] در حالتی

كه تايبم بس قبول توبه من بكن يا توفيق ثبات برآن بده متعوذا [illegible]

ودر نسخه شهيد [illegible] عنی ودر حاليكه پناه برنده ام بدرگاه تو ام پس

ما در پناه خود [illegible] فلا ونسخه شهيد [illegible]

کمطلب خلوت بنده فکنند، ان قرینها نعظام بین ز نیها بنی مدد نعمتی
بکیمه خدا یمکن بنا یلک فلا امد بنفعه شهید ولا نرتقی و سوال کننده
پس را محروم مکن معتصما فلا انسلی محیل نه نتی امر بدکاه تو پیمر اید شین
مستپارد اعیانا فلا ورد بنفعه ولا تردنی خایفا دعا کننده امر پس طرب مکن
خایب کرده مم مطلب عوتد یا رب مسکینا متشکیا متفقا الینا وجلا
مضطرا الیک بتیمین الجاد عا کیمه بدکاه تو ای بود بدکار مرد حالی
که من در حالی که مسکینم و خوارم نفسنده امر و فقیرم مضطرم و ملتجی
امر بدرگاه تو و خایف و وجل عطف تفسیری مشتق است اشکوا الیک یا الهی
ضعیف نفسی عن المسارعة فیما وعدته اولیاءک والمجانبة عما حذرته اعدائک
شکایت میکنم پیش تو ای خدای من از ضعف و ناتوانی من از شتاب کردن
در تحصیل ثوابی که وعده کرده بدوستان و از اجتناب از تحصیل عقابی
که ترسانده دشمنان خود را از آن و کثرة عطف است بر ضعف نفسی
وسوسة نفسی و در نفعه شهیه عن المنازعة و شکایت میکنم از بسیار
اندیشها و تمها وانی وسوسه کردن نفس من در نکر امورا لی لا تنقضی
بسبب نفی و لم تهلکنی بنور ربی خدایا فضیحت نکردی مرا در میان خلق
بتشهیر اعمالی که مرتکب آن شده‌ام به پنهانی خلق و هلاک نکردی مرا بسبب
گناهان من ادعوک تحقیقی و ان کنت بطیئا حین تدعونی فی مخوانم تو ایس

تو الجواب میدهی و اگرچه من درنگ کننده آمدم بجواب وقتی که مرا الجواب
دهی آنچه به حلم میدهی مثل آنچه میفرمایی در آن کاهلم یا سائلک کلما شئت
من هو شیء وجدت ما کشف و میطلبم از تو هرچه میخواهم از حاجتهای خود
بیان خود در هر جایی که باشم و صحت صدق [illegible] سر [illegible] دعا
مردان چو غیر کذاشتم تو در تو سر خود را پس میطلبم از غیر تو لا یبعد
نیستم از غیر تو [illegible] لبیک فنعم من تکا الیک در بندگی تو ایشان را امر
ایستادی بعد از ایشان یعنی میبینی [illegible] که شکایت بد نگاه تو
کند و تلقی من توکل علیه [illegible] که توکل [illegible] کند یعنی
کار سازی او میکنی و در نسخه شهید و تکفی و این اظهر است
متخلص من اعتصم بک و تفرج عمن لاذ بک و خلا من میکنی از بلیه کسی را
که چنگ بدنگاه تو زند و دور میکنی غم از کسی که پناه به تو برد الهی
فلا تحرمنی خیر الآخرة والاولی لقلة شکری خدایا چون من شکر
میکنم باین سبب مرا محروم مکن از خیر آخرت و دنیا و اغفر لی ما تعلم
من ذنوبی و بخشش من آنچه میدانی از گناهان من [illegible] تعذبه [illegible]
الظالم المفرط المضیع الاثم المقصر المضجع از باب تفعیل و در نسخه شهید
از باب افعال المفضل از باب افعال و در نسخه شهید از باب تفعیل
خط تمنی اگر تعذیب [illegible] کنی بحقا است چرا که من ظالم و تفریط کننده

وضایع کار دنیا کار و تقصیر کند و بخواب رفته و سهو کند و غفلت کند ،

نصیب چشم دعا در الحاح بدرگاه الهی یا الله الذی لا یخفی علیه شیء

في الارض ولا في السماء ای خدای که مخفی نیست بر تو چیزی از زمین و آسمان

کیف یخفی علیک یا الهی [illegible] خلقته وکیف لا یخفی ما انت صنعته و چگونه

مخفی باشد بر تو ای خدای هر چیزیکه تو آنرا خلق کرده و چگونه احاطه

نکند علم تو با چیزیکه تو ساخته او کیف یغیب عنک ما انت تدبره چگونه از تو غایب

شود چیزیکه تو تدبیر آن میکنی او کیف یستطیع ان یحتجب منک من لا حیوة له الا

برزقک او کیف یحتجب من لا مذهب له غیر ملکک یا چگونه تواند از تو پنهان

شود کسی که زندگی [illegible] بروزی تو یا چگونه بگریزد یا بدان تو کسی که جای

ندارد غیر ملک تو چه هر جا رود همه ملک تست سبحانک [illegible]

منزه میدانم ترا از جمیع نقایص ترسنده ترین خلق تو آن دانایی است انما اخشی

مقتضای کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء و اخصعهم لک [illegible]

و متواضع ترین خلق مر ترا کسی است که بیشتر عمل بطاعت تو کند [illegible]

[illegible] خوارترین خلق نزد تو [illegible] بدهی

و اوسیندیکی غیر تو کند سبحانک لا ینقص سلطانک من [illegible]

[illegible] هر دم هر دم نمی [illegible] تو کر نکند پادشاهی

ترا کسی که با تو غیر ترا شریک داند و پیغمبران ترا دروغگوی داند [illegible]

... [illegible] ... وکسی که تا اهل بقدر طاقت بشناسند تواند

خود را ماند ... انچه همه عالم متفق شده اند که ... خود را توکه

ولایمنال بعض لاینبغی علی من عبد ... و بود ان نقص ... کیف که عبادت

نمیتوان کند چه بالاخرة بعذاب ... نکند ... مجهول ان تفصیل ...

ابقاء فی الدنیا من کم لقد ... و باقی که ... نشود و ... کسی که ملاقات ترا

بکروه دارد سبحانک ما اعظم شانک ... سلطانک ... [illegible]

... میدانم تا چه عظیم است ... تو چه غالب است پادشاهی تو

... است ... چه ... است حکم تو ... جمیع ... [illegible]

من ... حکم کردی بودن بجمیع خلق تو چه کسی که

ترا کی دانست و چه کسی که ... [illegible] ... باضافه ... نسخه

شهید بنوین ذاتی و نصب الموت وکل ما الی الیک همه ... من تا اند

و همه کرد اند ... کت ای قدس ... همت ... درمرتبه کمال

طهارت و ... [illegible] ... الاولات و حدث حال

میکرده است ... نیست معبودی بحق مگر تو در حالی که منفردی ... دیته

... نیست ترا ... صدقت ... کتاب ... و کفرت بکل ...

... سوای ... ایمان ... و تصدیق پیغمبران تو کردم

... کتاب تو قبول کردم و انکار ... معبودی را که غیر تست و ... ... شدم

انکه یکی بمراد تغییر کند اللهم إني أصبحت ما سیکون ... [illegible]

نسخه ... یا جنانا یا حنانا یا مسیغ که جمع میکنم مثنا دیگم ...

کمیدانم عمل خود با در دنیا لیکه معنی بکنا خود ما قائمیکم بکاهان

خود پس تاکید ما سبق باشد اما با سراقی حد نسخه ابن ادریس ...

شبیه لفظ ملی قسی هست لیکن در نسخ دیگر نبیک ... بسببه

تذییل تفرقی بر نفس خود که ضیع خود را پیدا کند و ضایع کرده اعمالی ...

عملی من از هلاک کرده ... ابدان ... است و در نسخه شیخ زین الدین

و در نسخ دیگر ... بعده ... اصلاح ... کرده اند بمعنی ...

دل من از هلاک کرد یا دنیا ه اند اخت ... کتابت ان هلاک کتابت است ...

[illegible] من محرهم ساخت ... ان نعیم اخوی ما سالک یا سیدی

سوال ... سوال من امن بک ... معرفة فضلک

وصدق ... بک وطمع في رحمتك اللهم إني اسالك سوال من

نفسه لاهیته ... میطلبم ای صاحب ... طلب کردن کسی

که نفس ... کند و غافل باشد بسبب کثرة ان نعیم او ...

لیکن ... بدن او غافل باشد ... بسبب ساکن بودن ...

او ... بسبب ... کنایه ... حال ...

اضطراب ذلک که سبب شدة حرکت ... بکثرة المنعم علیه

بدا اقدام قدم است و تحقیق یقین و هیچ تو یا عجب العجایب … تنها که بعد

مانده اند و فکر و تامل المتاملین بکنه … الیه و فکر او برای چیزی

که او کرده است چه … یعنی فکر عاقبت کردار د …

است و سوال سابق … الا …

هیچ سوال کرده کسی … را نکرده او را خلاصی

نفس را ستمکن منه … شده است بود نیا … جای کهنه

و بعد اوما طلبه الاجل اطلبوا الشیء دنا … علی ظل …

با او اجل که کویا سایه بر او انداخته سوال من استکثر ذنوبه و اعترف بخطیئته

هیچ سوال کسی که بسیار بود کناهان خود را معترف باشد بتقصیر خود

سوال من لا رب له غیرک و لا ملجا له دونک هیچ سوال کسی که …

غیر تو ندانند و نداشته باشد و متولی کار او غیر تو نباشد …

… عقاب مخلص کنند … او را ان قوم لا …

… انزو مکر … تو الهی …

… خلقت خدایا میطلبم از تو بوسیله حق تو که واجب است

بر جمیع مخلوقات … العظیم الذی … و سوال انی بسویک

بر تو وسیله تامر ترک تو که … رسول تو که تسبیح و تنزیه تو کند

بان نام … الذی لا یبلی و لا یتغیر و لا یحول …

بزرگی و اکرم که هکنه نشود مشتغل کرده و از حالی تعالی تو مدد بخت
از فضل معمول است لالات علی محمد و آل محمد و ان تنجینی عن کل شی بعبا تعلق
ان تستطلم امنکه دعیتکم به محمد و آل محمد قضی شانی و ان تهمه جمیعا
وکه غیر عبادت توجیهی مشغول نشوم و ان تسلی از باب تفضل و لنفا لتمیمه
من الدنیا بجامعها و ما ینکه ملسیحه کنی و تسلیه تشوه من الف کی تا اندنیا
ولا تنجینی مدد نعمه شهید تشتق اد ما ده تنا بالکثیر من کا ستك بر حمتك لیکه
تمام بنیاد بهی ما ان کرم تو رحمة فقطع نظر از استحقاق فالیك اتوا منك
احاف مثلا استغیث تو ایا الرا جواهر بسوی تو میکردیم و از تو میترسیم و بتو
استغاثه میکنم و از تو امید وارم و الیك الملجا و بیك اتق و ایاك استعین
او من و علیك اتوکل و مطلبی جود او مکر بیك احکیل مصیبی تو الجای بهر
بتو اعتماد میکنم و از تو طلب مدد مینمایم و بتو ایمان می آرم و بر تو توکل میکنم
هر چه دوکم تو اعتماد کرده کار خود بتعبی کدا نه و متکل بجود تو میکنم
د عادت تعالی با کمال ... و ان تبعث تعالی تو قلا
جهة بدر نفعد و لا من دلی ای پیوند کار من ساکت ساخته مرا کنا مان
من که ان شعر آنها جای تکلم نماند و سخن کفتن مر منقطع شده پس هیج
نیست مرا قانا الا سبیل تو ان و ما بعدش مثل بجانب میل است مثلا ما
النبی سمتی ابهمد دو الا بالست کفت بلیه و بحمله معکذا الرهن بسیغه

منعول بعلي ود. نسخه شهيد بفعل المنزه دي حطيتي المعز من تصديق پس
منم كو تنان بلاء خود در كو دانچه نسخه كرد ان دنگاه خود چون ان زلاه
مستقيم خود كه اقتصاد و سياقه روي نقائم كرد [illegible] پي بيع غه
منعون در قاموس است انقطع به مجهول لا مجهز من سفره كه بسبب نفاس
زاد يا هلاك دابة يا حدوث امر ديگر نتواند كرد پس سفر منقطع است
بكسر و مسا و منقطع [illegible] يعني و سنم ما جدا از سفر خود كه حسن عاقبت نتوانم
رسيد [illegible] موفق [illegible] بتحقيق ايستاده كه هم
خود را بجاي ايشان چي كه خادند و گناه كار ند موفق [illegible]
[illegible] است و در نسخه نظام اصلاح البحرين است چنانچه در نسخه
شهيد است همزه بتحقيق افتاده [illegible] د بجاي ايشان
چي شوانرو جرات ميكند بر تو كه خلاف حكم تو ميكنند و معنا قوابه
كرمونه انها سهل ميبگي كي ند و در نسخه [illegible] سعت
ان بابها اضيعا لله جوه [illegible] عزو بنسه وضها
للمهلكه [illegible] متن مي قد خدا يا اين چه جرات است كه بر گناه نو كرد
واين چه انداختن نفس خود است در هلاك [illegible] كنم [illegible]
[illegible] چي چون چه [illegible] است و كلام [illegible] است [illegible]
[illegible] است در اكثر نسخ [illegible] واضح ندارد و در [illegible] است

کرعطف بکلیتی باشد مراتب عظام است ... من هم بکن با فتاد زمین

... و بلغزیدن پای [illegible] علی الآخرین

باید یعنی عطف و مهربانی و ترحم است و اگر مأخوذ از این ماده مشتق باشد معنی

چنین شود که مهربانی بسبب حلم و بر بایی قدم جهلی من یعنی بمن بسبب

جهل من چرا که جاهلم و عاجزم است و عاجزم جهول است و اگر مشتق از عود باشد معنی

چنین شود که باز کرده مرتبه دیگر حلم کن در مقابل جهل [illegible]

علی اساءتی مهربانی بکن بمن جهة آنکه گناه کار محرم مقتضای فضل است

که گناه کاران را ببخشند و با او احسان کنند یا بکنند احسان بکن در مقابل

گناه من [illegible] المعترف بخطیئتی پس من اقرار کننده‌ام بتقصیر

و خطاء خود [illegible] وابستاده

[illegible] که از دستم [illegible] دست بسته بنده

[illegible] بکشند [illegible] بالتوبه [illegible] دراه

امتصاص کردن [illegible] هر چه خواهی بکن [illegible]

ایام زندگی من و نزدیک شد زاجل من و ضعف [illegible]

[illegible] اذا انقطع من الدنیا اثری و امحی از باب افتعال [illegible] است

چنانچه در نسخه شهید است من المخلوقین ذکری و کنت فی المنسیین کمن قد

صاحب من ثم [illegible] که منقطع شود از دنیا اثر من یعنی بمیرم و

می‌شود انسیا مخلوقان ذکر من و باسم دوستان فراموش شد کار پیچ کوی

که تحقیق فراموش شده باشد ... ای واجعلنی عند ... فی ... و ... لی

ادا یلجمی و تفرقت اعضائی و تقطعت اوصالی ای صاحب من رحم کن بر بنده

بند تغییر یافته صورت من در قبر و تبدل حال من تنها که بوسیدن

شود چشم من و جدا شود اعضای من و پاره شود تمام مفاصل و مجتمع استخوانها

من یا غفلی و در تحت ... اسفلی ... خدایا استغاثه میکنم بتو

دست عمل من با لحد آلوده کرده شد ... و ... یوم الحشر

و نشر ای صاحب من رحم بکن بر من در وقت جمع کردن من با خلائق در

عرصات قیامت بعد از زنده کردن من برای حشر و اجعل فی ذلک

الیوم ... و فی ... مصدری و بگردان در ...

حشر با دوستان تو ایستادن مرا و در میان ایشان تو بگشتن مرا از حساب

که همراه دوستان تو بهشت ... و فی جوارک بکنیم ... نسیحا

وانسباب بتقاش سکینی یا رب العالمین بکن مرا در ... وعهد وبلان

تو با کسان در همسایگی تو محل سکونت مرا ای پروردگار ... عالم

... یا ... کاشف الغرای ... و ... پنهان

الدنیا والآخرة ... لفظ دلالت میکند بر ... بر ...

و رحمة ... انعام ... که ای دهنده نعم جلیله ... اخر

جمیع اقسام نعم انوست مجمل که اینجا نیز اشارت باشد بهما نیکیی

یا رحمن الدنیا و رحیم الدنیا یعنی دهنده نعم جلیله و غیر جلیله دنیوی نعم

یا رحمن الاخره و رحیم الاخره یعنی دهنده نعم جلیله و غیر جلیله اخروی

می ماند پس معنی انیست که نعمت دهنده بمومن و کافر در دنیا

فقط در اخرة و جنت چهار یا رحیم المساکین و چون

نعمت اخروی اجلست از اعظم نعم دنیوی پس معنی چنین باشد کای دهنده

نعم دنیوی که جلیل نیستند نسبت باخروی و نعم اخروی که بهم جلیلند

صل علی محمد وال محمد وافرج همی واکشف غمی رحمت بکن بر محمد وال محمد و غم

مرا و غم من بکن بدانکه هم الهی است که از توقع مکروه باشد قبل التوقع و غم

بعد وقوع مکروه است یا احد یا صمد

لم یکن له کفوا احد ای یکانه که نه زاد و نه زائیده انکه مردم بان رجوع ارند

در مهمات وای انکه نه فرزند ندارد و نه پدر و هیچ کس کفو و مثل او نیست

اعصمنی و صلت پس تنوین احد را کسر باید داد

از ذهب از باب فتح

شهید از ذهب از باب افعال است و معنی یکی است چرا که

گفته ذهب

است را قرا و ایة الکرسی و المعوذتین و قل هو الله احد و قل یا ایها

الکبیر و قبل اعوذ برب الفلق تا اخر و قبل اعوذ برب الناس تا اخر و قل هو

الله احد تا اخر بگو و بعد از این شروع در تتمه دعا بکند و متعلق قول سته

اللهم انی اسالک سوال من اشتدت فاقته و ضعفت قوته و کثرت ذنوبه

خدایا من درخواست میکنم از تو میطلبم سوال کسی که از تو بجو طلبیده کسی

که محکم شده باشد فقر و احتیاج او یعنی بمرتبه کمال رسیده و ضعیف

شده باشد گناهان او سوال من لا یجد لفاقته مغیثا و در نسخه مغیثا

و لضعفه قویا و لا لذنبه غافرا غیرک یا ذا الجلال و الاکرام

بجهت سوال کردن کسی که نیابد برای احتیاج خود فریادرسی و نه برای

ضعف خود قوت دهنده و نه از برای گناه خود بخشنده غیر تو ای صاحب

عظمت و کرم کردن بدانکه مستغیث و تقویت داده شده از تخفیف استه

فاقته و ضعف پس متعلق بمعانی است و محتمل که لام سببیه باشد بتقدیر

معینا له و متعلق بمغفرت بذنب ظاهرا است اسالک عملا تحب به

من عمل به و یقینا تنفع به من استیقن به و در نسخه شهید تنفع من استیقن به

علمه بحقیقته حق الیقین فی نفاذ امرک و از تو میطلبم عملی را که دوست داری

بسبب آن عمل کسی را که آن عمل کرده باشد و میطلبم دانستن احکام تحقیقیه

و یقینی را که نفع برسانی تو بسبب آن یقین کسی را که مناسبت باشد الحکام

اینها را که حق دانستن است در اجرای امر تو اللهم صل علی محمد ...

بي الصدق تسمع جليا رحمت بكن و محمد و آل محمد و بكير ايمان نفسي بيقين

بدان يا متقي روح من بكن بايمان و تصديق و اقطع من الدنيا حاجتي و قطع احتياج

من از دنيا بكن و اجعل فيما عندك رغبتي شوقا الى لقائك و بكردان رغبت

مرا در [illegible] وقت انعم اصلح و رضاي تو وجهه اشتياق من بلقاء و [illegible]

هب لي صدق التوكل عليك ببخش مرا توكل صادق [illegible] كه مشوب بغرض ديگر

باشد و اسالك من خير كتاب قد خلا و اعوذ بك من شر كتاب قد خلا از قول علم

ثواب اعمال نيك كه كرام الكاتبين [illegible] اعمال من قبل انبين نوشته اند و پناه

مي برم بتو از بدي [illegible] كه در كتاب اعمال من قبل از اين نوشته اند اسالك خوف

العابدين لك و عبادة الخاشعين لك و ان تطلب ليقينا خوف [illegible]

ان خوف دارند [illegible] و عبادتي كه مي كنند خشوع كنند كان [illegible] المتوكلين

عليك و توكل المؤمنين عليك و در نسخه بك [illegible] مثل يقين و توكل كنند

كان [illegible] مثل توكل مومنان بتو اللهم اجعل رغبتي في مسالتي مثل

رغبة اوليائك في مسائلهم و در نسخه شيخ زين الدين مثل خدايا بكن

رغبت مرا در سؤال كه [illegible] مثل رغبة اوليائك

و در نسخه شيخ زين الدين [illegible] و بكردان [illegible] خوف دوستان

تو اند و استعملني في مرضاتك عملا لا اترك معه شيئا من دينك مخافة احد

من خلقك و بكار بدار مرا در امري كه موجب [illegible] تو اند بعمل كه ترك نكنم با آن

[illegible]

علیهم چنین باد ان است [illegible] فتوی واسطه ترین کسی انکلی فانت قال اللهم

حاجتی فاعظم فیها رغبتی وما اتهم بها عندی وشفنی بها حجتی وما نیفها

عیدتی خدایا الیه مشکل شد مطلب حاجت من است و نابیت هنوز نافته

مشکل رحمة پس خطم ساند تحصیل ان رفت دل مرا نظام کن بخلق رزق

ثابت عند تقصیر مرا و تلقین کن بمن در تحصیل حاجات بحت مرا که تعلیم

و تلقین فی وجه تقصیر گفته خلاص شد و معافیت ده از بلیات تحصیل

حاجات بدن سوال اللهم من اصبح له ثقة او رجاء غیرك فراد ثقته ورجاه

من وثق به و من یرجو منه است بطریق زید عدل و خیاله من فوقت

یعنی فلیصح لا تصح لی تقدیر ما و تعلیل است اصبحت وانت ثقتی و

رجائی فی الحاجات [illegible] بطریق سابق فی [illegible] یا هر که صبح کند

درحالی که اعتماد و امید او بغیر تو باشد که چنین باشد مرا باری

نیست [illegible] که من تحقیق صبح کرده ام درحالی که اعتماد و امید من بذات

پاك تست درجمله کارها فاقض لی بخیرها عاقبة پس حکم بکن برای من بهتر کدام

از آن امور که عاقبت ان برای من خوب باشد و فرق میان اشیاء بده و نجنی

من مضلات الفتن اصلاحه منه بر حجت استغاثات ده مرا ان فتنهای

که موجب گمراهی من باشند [illegible] یا ارحم الراحمین برحمتك [illegible] و فضل

قوای رحیم ترین رحم کنندها وصلی الله علی سیدنا محمد و آله

و صلی الله علی آل الطاهرین محمد ... سید ما محمد صلی الله

علیه و آله و سلم که بسوالخطا است ابلغان سعد کر بر کنیه الولیست

التمام عالم و بال امد که پاکند بمقتضای آیه تطهیر و آنکه ملا جلال

و رضا بغیبه تن بمرتق ین کنند که فصل نکنند بعلی بمقتضای حدیث

من فصل بینی و بین الی بعلی لم ینل شفاعتی اصلا ...

حیث منقول نیست الی بفضل خود بر این ماهی که

مترجم این ادعیه کیمیا است و بعض صاحبان دعه

و ابلاء کی کرام و اولاد الهادی را بمقتضای

عرفان منضوان نصیب کن ...

[illegible]